

دانشگاه انقلاب

رسد
طلالعبد

بهار ۷۶

شماره: ۱۰۸-۱۰۹

بها: ۴۰۰ تومان

میزگرد باحضور: دکتر سیدجعفر شهیدی • دکتر علی شیخ الاسلامی • دکتر علی اشرف صادقی • دکتر محمدجعفر یاحقی
و یسا آثاری از: دکتر حسن بابک • مهندس علی قلی بیانی • دکتر سعید بزرگ بیگدلی • دکتر احمد تميم‌داری
• دکتر حکیمه دبیران • دکتر ایوالقاسم رادفرد • دکتر حسین رزمجو • دکتر محمود فتوحی • دکتر حسینعلی قبادی • علیرضا فولادی • دکتر بهرام مقدادی
• جمشید مهرپویا • دکتر احمد موسوی • دکتر حسن میان‌داری • جان وانکینز و...
و گفتگویی با دکتر وحید احمدی درباره وضعيت دانشجویان ایرانی در ژاپن

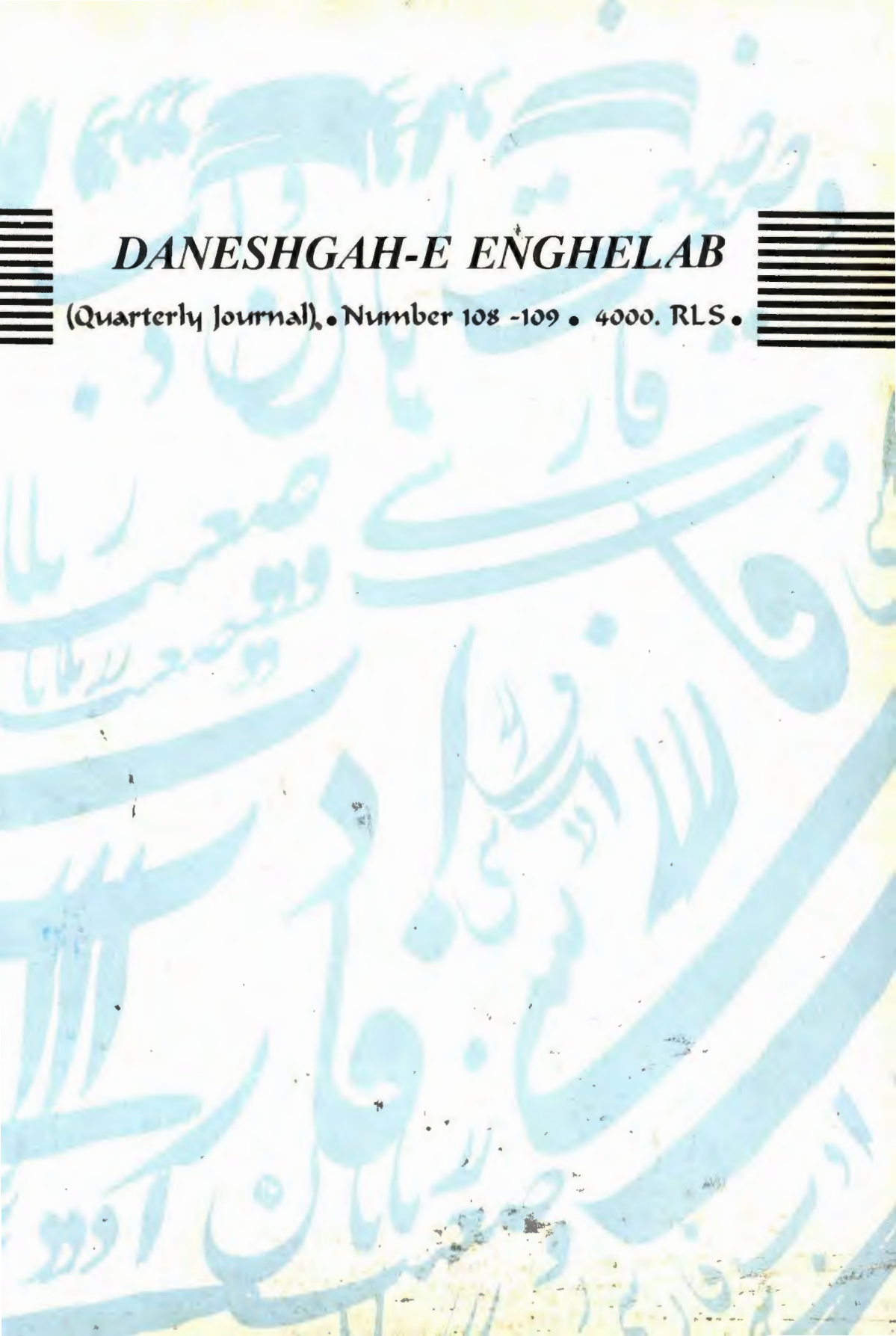


وضعیت زبان و ادبیات فارسی در ایران



وختی زبان و ادب فارسی از زبان دانشگاه انتقلا

دانشگاه انتقلا
شماره ۱۰۸ و ۱۰۹



DANESHGAH-E ENGHELAB



(Quarterly Journal), • Number 108 -109 • 4000. RLS •

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانشگاه انقلاب

بهار ۷۶، شماره: ۱۰۸ و ۱۰۹

صاحب امتیاز: جهاد دانشگاهی

مدیر مسئول: محمد حسین ایمانی

سر دبیر: محمد جواد رضائی

یادآوری ها:

- دانشگاه انقلاب فصلنامه‌ای است که به نشر گفته‌ها و نوشته‌هایی در باب

مسائل و مشکلات مراکز آموزش عالی، بررسی وضعیت رشته‌های

تحصیلی دانشگاهی، شناخت مبادی و روشهای علوم و امور مربوط به

دانشجویان می‌پردازد.

- دانشگاه انقلاب در ویرایش مطالب آزاد است.

- آرای گویندگان و نویسندگان لزوماً نظرگاه دانشگاه انقلاب نیست.

همکاران این شماره:

مدیر داخلی: رضا گل‌آبادی

مسئول توزیع: علی عبداللهی

حرفچین: تهمنه مقدم

طراح جلد: مهدی اخوی‌یان

عکاس: حسن سربخشیان - نصراله فروتن

لیتوگرافی و چاپ: نخستین

نشریاتی: تهران - رويسروي دانشگاه تهران.

دفتر مسرکزی جهاد دانشگاهی.

مسئولیت فرهنگی، دفتر نشریات

شماره صندوق پستی: ۲۲۶۲-۲۲۱۵۵

پست تصویری: ۶۲۰۰۷۲۰

تلفن: ۲۱۴۲۵۹

تلفن مستقیم: ۶۴۶۷۹۲۲

فهرست مطالب

- یادداشت سردبیر ۵
- تحلیل وضعیت رشته‌های درسی دانشگاهی
 - زبان و ادب فارسی، اوضاع کنونی و راهبردها (میزگرد بررسی وضعیت زبان و ادب فارسی در ایران) ۱۱
 - دکتر سید جعفر شهیدی، دکتر علی شیخ‌الاسلامی، دکتر علی‌اشرف صادقی، دکتر محمدجعفر یاحقی ۳۹
 - چه باید کرد؟ ۳۹
 - دکتر حسین رزمجو ۵۵
 - زبان فارسی در صدا و سیماي جمهوری اسلامی ایران ۵۵
 - فتح‌الله حدادگذرچی ۶۱
 - ضرورت تدوین برنامه‌های ملی برای حمایت از انجمنهای ادبی ۶۱
 - جمشید مهرپویا
- تحلیل و نقد ادبی
 - رسالت جمهوری اسلامی ایران در گسترش زبان و ادب فارسی ۶۷
 - دکتر حکیمه دبیران ۷۱
 - دیدگاههای ادبی نو ۷۱
 - دکتر بهرام مقدادی ۹۱
 - رویارویی سنتهای ادبی و آموزه‌های جدید ۹۱
 - دکتر احمد تمیم‌داری ۱۰۱
 - ترجمه و تأثیر آن بر زبان فارسی ۱۰۱
 - دکتر حسن بابک ۱۱۳
 - بعدآمیزی در شعر سپهری ۱۱۳
 - علیرضا فولادی ۱۲۱
 - زبان فارسی در هند ۱۲۱
 - دکتر ابوالقاسم رادفرد ۱۳۱
 - رسالت یا کارکرد شعر در گذشته ۱۳۱
 - دکتر ناصر نیکوبخت
- تاریخ زبان و ادب فارسی
 - چگونگی ظهور و موقعیت ادبیات داستانی فارسی در عصر جدید و معاصر ۱۳۹
 - دکتر سعید بزرگ بیگدلی و دکتر حسینعلی قبادی

- ۱۵۹ جریان رمانتیسیم بعد از کودتای ۲۸ مرداد
دکتر محمود فتوحی
- تاریخ و فلسفه علم
اصلاح نوپویی آراء پوپر
۱۶۹ جان واتکینز، ترجمه دکتر حسن میاننداری
- نمای آموزش عالی
دانشجویان ایرانی در ژاپن
۱۸۵ گفتگو با دکتر وحید احمدی
- وضعیت مبادله اطلاعات و منابع میان کتابخانه‌های دانشگاهی شهر تهران
۲۰۱ نیلوفر محقق
- کتابخانه دانشگاه انقلاب
شهر روشن زرتشت
۲۱۱ مهندس علی قلی بیانی
- ۲۲۳ وضعیت نشریات ادبی ایران از آغاز تا امروز
دکتر احمد موسوی
- ۲۴۳ گزیده کتابشناسی زبان و ادب فارسی
جمشید مهرپویا
- ۲۵۵ فهرست پایان نامه‌های کارشناسی ارشد و دکتری زبان و ادب فارسی
- یادی از دو استاد
۲۹۱

یادداشت سردبیر

زبان فارسی میراثی عظیم و پرشکوه و ارزشمند برای ما فارسی زبانان است و مایهٔ فخر و مباهات ماست. این زبان چونان جویباری فیاض است که مآثر و مواریث فخیم فرهنگی را در اختیار ما می‌نهد. زبان فارسی حتی برای غیرفارسی زبانان هم پدیدهٔ شایان توجه و شکوهمندی است که ویژگیهای پراهمیتی دارد: اولاً از زیبایی موسیقایی خاصی بهره‌مند است؛ ثانیاً از غنای واژگانی زیادی برخوردار است؛ ثالثاً ظرفیت ترکیب پذیری در خور توجهی دارد که می‌تواند تا ابد به فعلیت درآید و بر غنای آن افزوده شود؛ رابعاً خدمت شایسته‌ای در ترویج اسلام در پاره‌ای از مناطق همچون شبه قاره و چین و بخشی از آسیای میانه کرده است. خامساً از پشتوانهٔ هزار و دویست ساله‌ای از معارف و علوم مختلف از فلسفه و کلام و عرفان و ریاضیات و علوم طبیعی گرفته تا سیاست مدن و تدبیر منزل و اخلاق و نیز تفسیر و فقه و تاریخ و جغرافیا و خلاصهٔ جمیع معارف عقلی و نقلی بهره‌مند است که همین موجب شده است که ظرفیت بالایی در بیان معانی مختلف داشته باشد. شاید کمتر زبانی است که توانسته باشد در طول نزدیک به هزار و دویست سال همچنان زنده و پرطراوت باقی بماند، به گونه‌ای که آثار مکتوب به این زبان در قرون چهارم، پنجم و ششم به این طرف تا امروز برای اهل این زبان مأنوس و قابل فهم باشد. امروز هم گلستان و بوستان همچنان گلستان و بوستان زبان و ادب فارسی‌اند. مثنوی معنوی و دیوان کبیر و دیوان حافظ و شاهنامهٔ فردوسی همچنان بی‌اندکی تجافی و تنزل ستارگان قدر اول آسمان ادب این زبانند و اهل این زبان گاه و بیگاه از زلال جاری این جویباران جرعه‌های گوارا می‌نوشند و مشام جان خویش را با عطر دل‌انگیز آنها معطر و گلستان ضمیر خویش را با نسیم روحبخش آنها مطرّاً می‌سازند. این ویژگی در بسیاری از زبانهای مشهور و بین‌المللی وجود ندارد. فی‌المثل امروز مطالعهٔ آثار شکسپیر برای انگلیسی زبان بسیار دشوار است و حتی برای فرهیختگان انگلیسی هم سهل و آسان نیست؛ یعنی آثار شکسپیر یا دیگر بزرگان ادب انگلیسی در چهار، پنج قرن پیش باید به انگلیسی امروز

ترجمه شود تا مورد استفاده اهل آن زبان قرار گیرد. بسیاری از واژگان آن زبان منسوخ و تعداد بسیار زیاد دیگری از واژگان جدید در قرون اخیر مخصوصاً در قرن حاضر وضع شده است و آشنایان با آن زبان از طریق زبانی که با آن تکلم می‌کنند و با آن می‌نویسند، یعنی زبان امروز، نمی‌توانند از مآثر علمی و ادبی و حکمی خود حظ وافر ببرند در حالی که این امر در زبان فارسی به نحوی است که نه تنها ترجمه و نقل و بازنویسی متون ادبی و حکمی و عرفانی فارسی نه تنها ضروری نیست، بلکه در بسیاری از موارد یافتن واژه و یا تعبیر فارسی و حتی غیرفارسی دیگری برای بیان آن مطالب بسیار دشوار می‌نماید.

به دیگر سخن استمرار حیات هزار و دویست ساله زبان فارسی و تألیف و تصنیف آثار عدیده عرفانی و ادبی و علمی به این زبان در ادوار مختلف موجب گستردگی واژگانی و غنای واژگان در بیان مفاهیم به این زبان شده است. به گونه‌ای که بخصوص در بیان مفاهیم عرفانی و اخلاقی و ظرافتهای ادبی آنچنان توانایی شگرفی دارد که برگردان دقیق آنها به زبان دیگر تقریباً ناممکن است.

این زبان با این سابقه پرافتخار و محتشم امروز وضعیتی دیگر دارد. مواجهه گسترده با تمدن و فرهنگ و فلسفه و کلام و علم و صنعت جدید غربی و تحولی که در پندار و کردار انسان جدید رخ داده، گفتار او را نیز دچار تحولات عظیم ساخته است. امروز نیازهای علمی و معیشتی افراد جامعه ما دیگر همان نیازهای نیاکان ما نیست. هزاران نیاز جدید - واقعی و غیرواقعی - از در دیوار دنیای جدید سربر آورده و انسان روزگار ما را برای برآوردن آنها هر صبح و شام به خود می‌خوانند. این نیازها ما را نیازمند تکامل و توسعه زبان فارسی نموده است. واژگان جدید در عرصه‌های مختلف علمی و فلسفی و هنری و غیره و نیز ترکیبات تازه و ساختار زبانی سازگار با تحولات واقع شده در حوزه زبان فارسی و امثال ذلک. این کار عظیم کوششی گسترده و سازمند می‌طلبد که با برنامه‌ریزی دقیق و اجرای پیگیر و جدی آن از سوی مراکز ذیربط می‌توان به بخشی از آن جامعه عمل پوشاند. مع‌الاسف در دهه‌های گذشته مسئولان و دانشورانی که در این خصوص احساس مسئولیت کرده و در جهت تکامل و توسعه زبان فارسی گامی برداشته‌اند، به سبب عدم توازن بین سیل نیازها و هجوم واژه‌ها و ترکیبات فرنگی که همراه علم و فلسفه و کلام و هنر و صنعت جدید غربی به این دیار آمده است، با کوششهایی که برای پاسخگویی به این نیازها صورت گرفته توفیق چشمگیری نیافته و سعی‌شان مشکور نیفتاده است. از حدود پنجاه، شصت سال اخیر به این طرف که آموزش عمومی شایع شد، با افزایش تعداد دانش‌آموزان و کم‌توجهی نسبت به آموزش زبان فارسی در سطوح مختلف تحصیلی پیش‌دانشگاهی و دانشگاهی کژبهای زیادی در بافت زبان فارسی رخنه کرده و گریته‌برداری از دستور و ساختار زبانهای خارجی به نحوی زنده شایع شده است. در یکی دو دهه اخیر در مرحله پیش‌دانشگاهی واژگان به کار رفته در کتابهای درسی یک

رشته مشخص در سطوح مختلف و حتی در سالهای مختلف یک سطح آموزشی یکدست نیست. این پریشانی در کتابهای غیردرسی و رسانه‌های جمعی به مراتب بیشتر است. از آنجا که در این سالها پاسخگویی به نیاز مزبور تقریباً فردی و سلیقه‌ای بوده است و مرجع معتبر و مقتدری دست در کار ساماندهی و رسیدگی به این مشکلات نبوده است، پریشانی و تشتت رنج‌آوری در عرصه زبان فارسی خاصه در بخش زبان علمی و تخصصی رخ داده است. امروز در هر یک از رشته‌های علمی و هنری و فلسفی گرایشها و سلیقه‌های متفاوت و بیگانه باهمی وجود دارد که کار را بر خواننده دشوار می‌کند. در بسیاری از موارد برای واژه واحدی در زبان انگلیسی یا فرانسه هشت، ده معادل در زبان فارسی به سلیقه مترجمان مختلف وضع شده و در متون ترجمه‌ای شایع شده است. به همین دلیل آشنایی با معادلهای مختلف واژه‌های خارجی و مطالعه کتب مختلف ترجمه شده به زبان فارسی به مراتب مشکلاتر از مطالعه متون اصلی به زبان خارجی است. در بسیاری از موارد فهم معادلهای فارسی متن ترجمه شده بدون مراجعه به واژه اصلی به زبان خارجی میسر نیست؛ یعنی مترجم واژه بسیط یا مرکبی را بدون لحاظ موازین و معیارهای لازم به سلیقه خود و یا از سرناچاری به دلیل بی‌سوادی به چیزی ترجمه کرده که مخاطب فارسی زبان به طور معمول نمی‌تواند معنای آن را دریابد، مگر آنکه قرائن و شواهد دیگری درکار آید.

باری، اگر این معضل مهم تلقی نشود و برای سامان دادن به این پریشانی کاری اساسی صورت نگیرد اوضاع از اینکه هست بدتر می‌شود و این «قیمتی دُر لفظ دری» که نیاکان نیک ما آن را نیالودند و دم به دم آن را صیقل زدند و شفاف و تابناک ساختند، کودکانه از دست بنهیم و ترک گوئیم و زبانی نابهنجار و آلوده و شلخته برای بیان مقاصد خویش برگیریم که حاصل بی‌مبالاتی زبان ناشناسانی عجول و ادب نیاموخته است که نه فرهنگ این دیار و زبان و ادب فارسی را می‌شناسند و نه به علم و فلسفه و تفکر جدید غربی وقوف کامل دارند. این مشکل در عرصه زبان علمی و تخصصی بغایت عظیم‌تر است، به گونه‌ای که پاره‌ای از صاحب‌نظران در این مسأله رشته امید خود را از اینکه بتوانیم زبان فارسی علمی داشته باشیم بکلی گسسته‌اند. برآستی دریای ناپیدا کرانه واژه‌های علمی جدید آنچنان پرمهابت و عظیم است که تفکر درباره پارسی ساختن آن زهره شیر می‌خواهد. فقط یکی از ساخته‌های تمدن جدید به نام «کامپیوتر» که به دیار ما آمده صدها واژه فرهنگی را با خود آورده است که ما فی‌المثل توانسته‌ایم نامی مناسب برای پاره‌ای از آنها مثل رایانه برای خود کامپیوتر پیشنهاد کنیم و اندکی هم جا بیندازیم. به قول یکی از اهل فن فقط در فیزیک بیش از صد هزار واژه جدید در زبان انگلیسی داریم که برگردان آنها به فارسی محال فنی یا وقوعی است. البته تصمیم درباره این مسأله نیازمند تبادل نظر و بحث و بررسی جمعی صاحب‌نظران و کارشناسان این مسأله است و نمی‌توان در این خصوص نظری قاطع و در عین حال درست و جامع فی‌المجلس ارائه کرد.

باری، بیان همه مشکلات و ارائه راه‌حلی و راهبردهای مربوط به بهگشت وضعیت زبان فارسی در حوزه‌های مختلف علمی، گفتاری و ادبی در حوصله این اشارات نیست. افراد مختلف در این خصوص سخن گفته و قلم زده‌اند و مطالب صواب و ناصواب فراوان گفته‌اند. اکنون هنگام آن رسیده است که در محافل رسمی تخصصی در سمینارهای مختلفی که وجه علمی و کاری آنها بر وجه تشریفاتی‌شان غالب باشد، این مسأله با حضور زبان‌شناسان و ادیبان و دانشمندان و مؤلفان و مترجمان زبده و توانای فارسی زبان تحلیل و بررسی شود و پس از حصول اجماع نسبی در خصوص کمبودها و نیازها و مشکلات و موانع و امکانات و قابلیت‌ها و مقدرات و مقدرات زبان فارسی امروز برای نیل به وضعیتی مطلوب و توسعه یافته راهبردها و برنامه‌های عملی و اجرایی پیشنهاد شود و اساس کار سازمانها و ادارات مربوط قرار گیرد. مع‌هذا، در این فرصت به پاره‌ای از نکاتی که به نظر می‌رسد در امر بهگشت زبان فارسی می‌تواند مفید افتد اشاره می‌شود:

۱. پیش از هر چیز باید تحولی اساسی در امر آموزش زبان فارسی در سطوح مختلف تحصیلی رخ دهد. در حال حاضر کتب آموزشی زبان و ادب فارسی در تمام سطوح مشحون از ادبیات کهن و مبتنی بر متون ادبی قدیمی است. به هیچ وجه قصد انکار ضرورت آشنایی دانش‌آموزان و دانشجویان با متون ارزشمند ادبی را ندارم، با این وصف غفلت از آموزش زبان فارسی جا افتاده امروز موجب می‌شود که دیپلمه‌ها و حتی اکثر دانشجویان ما نتوانند روشن و روان بنویسند و افکار و خواسته‌های خود را درست و بر طبق زبان معیار فارسی بیان کنند، نتیجه آن می‌شود که اغلب دانش‌آموزان و دانشجویان ما نه در ادب به مقامی می‌رسند و نه حتی در بیان مطلب خویش به زبان فارسی معیار و مقبول اساتید این فن توفیق می‌یابند. از این رو به نظر می‌رسد که وزارت آموزش و پرورش باید اسبابی فراهم آورد که بتواند در دانش‌آموزان زبانی را پروراند که از ویژگیهای زبان فارسی معیار بهره‌مند باشد. ممکن است گفته شود که پیش از این سخن از پریشانی زبان فارسی امروز می‌رفت و اکنون سخن از زبان فارسی معیار! حق این است که زبان فارسی به رغم همه پریشانی و اختلافی که در سطح عموم دارد، نزد پاره‌ای از اهل ادب و نویسندگان تا حدودی صیقل یافته و توانایی و زیبایی شایان توجهی در برخی از زمینه‌ها یافته است. این زبان که نزد خواص فارسی زبان که با مآثر فرهنگی و ادبی زبان فارسی مأنوسند و بر قله‌های فرهنگی و ادبی این زبان اشراف نسبی دارند، در بیان پاره‌ای از مفاهیم جدید نیز جنبه عینی و بین‌الذهانی یافته است و با اندکی تسامح می‌توان آن را زبان معیار تلقی کرد.

۲. در پی اصلاح نظام آموزشی در دوران پیش دانشگاهی، ایجاد گرایشهای تخصصی در گروههای آموزش زبان و ادب فارسی ضروری به نظر می‌رسد. در حال حاضر رشته زبان و ادب فارسی در مقاطع مختلف دانشگاهی روند و گرایش واحدی دارد و آن تکیه بر متون قدیمی ادب

فارسی است. گرچه چند واحد درسی در ادب معاصر و ادب انقلاب اسلامی نیز تدریس می‌شود، اما حق این است که وجه آموزش زبان معیار در حوزه‌های مختلف گفتاری یا عمومی و علمی بشدت مغفول افتاده و جای آن را تجزیه و تحلیل متون ادبی قدیم گرفته، آن هم تا حدودی بی‌عنایت به یافته‌ها و دیدگاه‌های جدید در نقد ادبی. نتیجه آنکه فارغ‌التحصیلان مقاطع مختلف رشته زبان و ادب فارسی بیشتر در حال و هوای منوچهری و عنصری‌اند و زبانشان اگر ورزیده باشد حداکثر می‌تواند نیازهای دنیای کهن را پاسخ گوید و آسمان و زمین و خوراک و پوشاک آن زمان را توصیف کند. پرداختن به این امر البته ضروری است، حتی با روشهای جدیدتر و توانا تر تحقیق و تحلیل و تفسیر متون ادبی، اما از پرداختن به سایر جنبه‌های آموزش زبان و ادب فارسی کفایت نمی‌کند. بهتر آن است که علاوه بر تخصصی شدن گرایشهای مختلف ادب فارسی کهن، آموزش زبان فارسی عمومی و علمی از آموزش زبان فارسی ادبی نیز تفکیک شود و به این بخش از زبان که تاکنون کم‌مهری شده عنایت بیشتری رود.

۳. ترویج سنت مبارک ویرایش نیز از جمله اقدامات شایسته‌ای است که می‌تواند به بهگشت وضعیت نگارش به زبان فارسی کمک کند. البته لازم است که این کار به دست خبرگان این فن که بر زبان و ادب فارسی تسلط دارند، صورت پذیرد؛ نه کسانی که جز توزیع بی‌ضابطه علائم سجاوندی در پهنه نوشته هنر دیگری ندارند و گاهی نیز به طور مکانیکی همه معادلهای یک واژه خارجی را یکدست می‌کنند. ظاهراً کارهایی از همین قبیل بوده است که موجبات خشم و ناخرسندی پاره‌ای از مصنفان و مترجمان را فراهم آورده است. باری، این رسم میمون را باید جدی گرفت و در رواج آن کوشید.

۴. پیش از این اشاره شد که مواجهه با تفکر و تمدن جدید غرب که در سده اخیر قوت و شدت گرفت موجب روی آوردن دانشوران و اهل قلم به ترجمه آثار غربی شد، که البته در حد خود ضروری و لازم است. اما همین امر ضروری که می‌بایست به مثابه تهیه مواد اولیه برای ورز دادن به اندیشه و علم جدید در این دیار تلقی شود و دستمایه مباحث و تأملات عمیق علمی و فلسفی و هنری به زبان فارسی فراهم آورد؛ بی‌آنکه در این خصوص توفیق زیادی حاصل کند، نتیجه عمده‌اش تضعیف جریان تصنیف و تألیف مباحث و مطالب علمی و فلسفی و هنری جدید به زبان فارسی بود. بی‌تردید روی آوردن به ترجمه و به تعبیری نهضت ترجمه آثار فکری و هنری جدید امری لازم و شایسته بود، اما همان طور که در صدر اسلام در پی ترجمه آثار علمی و فلسفی یونانی و هندی و ایرانی به عربی متفکران و حکیمان بزرگ مسلمان به تصنیف و تألیف آثار ارزنده‌ای دست یازیدند و زبان عربی را برای بیان مطالب حکمی و علمی آن روزگار ورز دادند و بر غنای آن افزودند و به ترجمه نامفهوم و شکسته بسته آن آثار اکتفا نکردند، امروز نیز استادان و دانشوران ما باید تصنیف و تألیف آثار علمی و تخصصی را به زبان فارسی وجهه همت خویش سازند و از

ذخایر و استعداد‌های ارزشمندی که در این زبان وجود دارد حداکثر استفاده را بکنند. در دهه‌های گذشته استادان رشته‌های مختلف حتی اگر خود را ناگزیر از ترجمه‌اثری می‌یافتند چنان با مهارت آن را در جامعه زبان فارسی درمی‌آوردند و بر آن تحشیه و تعلیقه می‌زدند که برای خواننده فارسی زبان مأنوس و مألوف می‌افتاد، ولی چندی است که مع‌الاسف راحتی ترجمه متوسط چنان اهل قلم را مفتون ساخته که زحمت اندیشیدن و به فارسی نگاشتن مطالب علمی را مقرون به صرفه نمی‌دانند. ترجمه متوسط گفتم، برای اینکه به راستی ترجمه خوب کاری است که هر کس از عهده آن بر نمی‌آید. شاید جز همانها که می‌توانند به فارسی بیندیشند و به فارسی معیار بنویسند، کس دیگری نمی‌تواند مطالب علمی را به فارسی معیار ترجمه کند و ترجمه‌ای خوب و رسا عرضه کند. نتیجه این شده است که هر روز تعدادی کتاب که در واقع کتابهای خوب و قابل استفاده‌ای هم هستند به «فارسی ترجمه‌ای» ترجمه می‌شود و گاه چنان ترجمه می‌شود که ضرورت ترجمه‌ای دیگر را تقویت و تأیید می‌کند. پاره‌ای از کتابهای ترجمه شده چنانند که اگر خواننده از پیش بر محتوای کتاب اشراف علمی نداشته باشد هرگز از عبارات آن کتاب نمی‌تواند به مقصود نویسنده نزدیک شود. اگر همین مطالب را مترجم می‌خواست خود بنویسد به طور قطع به این زودیا دست به قلم نمی‌شد و تا مطالب برای خودش مفهوم نمی‌افتاد وسوسه نگاشتن آن در ذهنش نمی‌افتاد. از این رو به نظر می‌رسد تشویق و تقویت جریان تصنیف و تألیف مطالب علمی و فلسفی و کلامی و غیره به زبان فارسی می‌تواند به بهگشت و توسعه زبان فارسی در بیان مطالب جدید کمک کند.

۵. فرهنگستان زبان و ادب فارسی که باید همواره ناظر و نگران زبان و ادب فارسی باشد برای پاسخگویی به مسائل و مشکلاتی که نو به نو در می‌رسند باید بیش از پیش تقویت شود. این نهاد باید اجزا و بخشهای مختلفی را برای بررسی و حل مشکلات مربوط به حوزه‌های زبان فارسی علمی، زبان فارسی ادبی و زبان فارسی روزمره و عمومی تدارک ببیند و مسئولیت عمده‌ای در خصوص بهگشت و توسعه زبان فارسی در زمینه‌های مذکور به عهده گیرد. البته لازم است برای این کار خود فرهنگستان هم به لحاظ قانونی حوزه کار و قدرتش توسعه یابد و هم از جهات کمی و کیفی تقویت شود.

اینها پاره‌ای از ملاحظات بود که برای بهگشت وضعیت زبان فارسی لازم به نظر می‌رسید. نکات دیگری هم هست که بیشتر جنبه تخصصی دارند و نه اقدامی کلان و عمومی، که به همین دلیل از ذکر آنها در این مجال درمی‌گذریم و به وقتی دیگر موکول می‌سازیم. در پایان فرصت را مغتنم شمرده اولاً سیاس و درود خویش را نثار استادانی می‌کنیم که ما را در تدوین و انتشار این شماره یاری کرده‌اند و ثانیاً از اساتید و پژوهشگران رشته‌های علوم قرآنی و حدیث، تاریخ، جغرافیا و علوم سیاسی در بررسی و تحلیل و تدوین وضعیت رشته‌های مربوط و انتشار نشریاتی مطلوب یاری می‌طلبیم. و توفیق از اوست.

زبان و ادب فارسی

اوضاع کنونی و راهبردها

بررسی وضعیت زبان و ادب فارسی در ایران

اشاره: دانشگاه انقلاب در ادامه تحلیل وضعیت رشته‌های درسی دانشگاهی در ایران، اینک وضعیت «زبان و ادب فارسی» را در محضر استادان این رشته مورد بحث قرار داده است و چنانکه در متن استخراج‌شده گفتگو خواهید خواند، علاوه بر مرور گذشته، مسائل کنونی و مسیر آینده این رشته مهم در ایران مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. برآنیم که زبان و ادب فارسی نیازمند نگرشی دوراندیشانه در برنامه‌ریزی، استخراج و تصفیه منابع ادبی اسلامی و ایرانی، و ایجاد پیوند با سرچشمه غنی عرفان اسلامی، ایجاد گرایشهای تخصصی در مقاطع تحصیلات تکمیلی، عطف توجه بیشتر به تحلیل و نقد ادبی و نیز اصلاح نظام آموزش در دوره متوسطه و دانشگاه است.

به عنوان هنر و فن فرامی‌گرفتند. با عمومی شدن آموزش و افزایش تعداد مدارس، ادب فارسی نیز در ردیف دیگر درسها قرار گرفت که صرفاً برای گرفتن مدرک به آن می‌پردازند. از این نظر گمان می‌کنم در این نیم قرن قدری تنزل کرده‌ایم. البته همواره اقلیتی بوده و هستند که با عشق و علاقه ادب یا هر درس دیگری را می‌خوانند و سرآمد زمان خود می‌شوند.

■ **دکتر شیخ الاسلامی:** بنده درباره این سؤال توضیح بیشتری می‌دهم. مسلماً ارتباط با

● **دانشگاه انقلاب:** در آغاز بحث بفرمایید نظراتان درباره تحولات نیم قرن اخیر آموزش و پژوهش در زمینه زبان و ادب فارسی در ادوار مختلف چیست؟

■ **دکتر شهیدی:** سؤالتان بسیار کلی است و از جنبه‌های مختلفی می‌توان به آن پرداخت: سبک نگارش، فصاحت و بلاغت و ... شاید به یک اعتبار چنین مقایسه‌ای درست نباشد؛ زیرا از ۵۰ یا حتی ۷۵ سال پیش، آموزش برخلاف گذشته، همگانی شده است. پیشتر، درس خوانها عده خاصی بودند که ادبیات را

غرب و به طور کلی ارتباطات بین‌المللی، مسائل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی تازه‌ای را در زبان و ادب فارسی یا هنر مطرح می‌کند و افق‌های جدیدی را می‌گشاید؛ مسائلی کم‌سابقه یا بی‌سابقه، مانند رمان، داستان کوتاه، سینما، تئاتر و... ارزیابی شما از تأثیر این مجموعه در جریان تحول زبان و ادب فارسی دیروز به امروز چیست؟

■ **دکتر شهیدی:** با این فرمایش شما بحث محتوایی شد و از محدودهٔ سبک و نوع تحریر و نگارش فراتر رفت. بی‌تردید، بر اثر این ارتباطات و مراودات، نمونه‌های آمده ادب سنتی ما را تحت تأثیر قرار داده است.

صادقی: تدریس زبان و ادب فارسی در دبیرستانها بسیار ضعیف است و این برعهده وزارت آموزش و پرورش است که اگر امکانات مادی دارد، وضع تدریس زبان و ادب فارسی را دگرگون کند.

■ **دکتر یاحقی:** همان‌طور که دکتر شهیدی اشاره فرمودند، یکی از مسائل خیلی مهم کنونی همان مسئلهٔ گسترش آموزش است که ادب نیز از آن مستثنا نیست.

پنجاه سال قبل، یعنی ۱۳۲۵، زمانی است که فقط دانشگاه تهران تأسیس شده است و دیگر دانشگاهها پس از آن تأسیس شده‌اند. بنابراین، به نظر من مسأله را می‌توان در دو جهت بررسی کرد. در یک سو آموزش و پرورش قرار دارد که محدوده کاری آن دوره‌های ابتدایی تا متوسطه است؛ در این حیطه گسترش کمتری به چشم می‌خورد و ادب در مفهوم پدیدآوردن آثار و خلق انواع ادبی، در کنار دیگر درسها مورد توجه قرار می‌گیرند قبلاً افرادی بودند که به دلایل دیگری ادب می‌خواندند. که اغلب برخاسته از حوزه‌های علوم دینی بودند و در حوزه ادب میدان‌داری می‌کردند. با توسعه آموزشهای رسمی و کلاسیک، آموزش و پرورش در شکلی وسیع و عمده به عنوان یک برنامه عمومی و آموزش همگانی به این مسأله پرداخت، به گونه‌ای که شاید دیگر نتوان آن را از لحاظ تخصصی «ادبیات» نامید. عموماً این مدارس ادب نمی‌آموزند، بلکه صرفاً سرفصلهای برنامه‌ها را پر می‌کنند. در دانشگاهها و دانشکده‌ها نیز متأسفانه آنچه با عنوان ادب عرضه می‌شود، رضایتبخش نیست. هرچند در این نیم‌قرن اخیر گسترش کمی وسیعی در سطوح مختلف آموزش و پرورش و دانشگاهها شاهد



ادب بیرون دانشگاه‌هاست که خودرو و خودجوش است و هنوز تحت تأثیر جریان‌ات بین‌المللی و ادبی معاصر غرب است. دانشگاه‌ها بیشتر در زمینه تجزیه و تحلیل آثار سنتی ادب فعالیت می‌کنند و به تحقیق و پژوهش می‌پردازند ولی در بیرون از دانشگاه‌ها، اغلب مسائل و جریان‌ات روز و ادب معاصر (داستان کوتاه، رمان، شعر نو، نمایشی و سبک‌های جدید نمایشنامه‌نویسی) مطرح است.

به نظر من، انقلاب می‌تواند برای جریان‌ات ادبی یک نقطه عطف باشد. در انقلاب، در معیارها تجدیدنظرهایی شده است، هم در کمیت و هم در کیفیت آثار

بوده‌ایم، هرگز ادب به معنای اخص کلمه، تدریس و عرضه نشده است. اگر در زمینه ادب تخصصی کاری هم شده باشد، خارج از مراکز دانشگاهی بوده است. در دانشگاه‌ها بیشتر به معرفی و آموزش ادب گذشته و تاریخ ادب و ادب کلاسیک می‌پردازیم و به ادب معاصر کمتر توجه می‌کنیم. نوآوری و خلق بیشتر به این دلیل است که در خارج از دانشگاه‌ها و مراکز تخصصی صورت می‌گیرد.

بنابراین، دو نوع تلقی از ادب وجود دارد: یکی تلقی دانشگاهی که بیشتر سختگیر و سنت‌گراست و بطور کلی، به آموزش میراث ادبی گذشته توجه دارد، و دیگری

ادبی؛ تأثیر مکاتب غربی مهار گردیده و از شتاب و ولع غربگرایی کاسته شده است. آنچه بیشتر نگران‌کننده است تفاوت و بیگانگی ادب بیرون دانشگاه با ادب داخل دانشگاه است، و عدم تطابق بین پدیدآورندگان آثار ادبی برون دانشگاهی و محققان و پژوهشگران درون دانشگاهی. این بحث را در سؤالات بعدی نیز می‌توان دنبال کرد.

یاحقی: عموماً این مدارس ادب نمی‌آموزند، بلکه صرفاً سرفصلهای برنامه‌ها را پر می‌کنند. در دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها نیز متأسفانه آنچه با عنوان ادب عرضه می‌شود، رضایتبخش نیست.

■ **دکتر صادقی:** بنده با سخنان دکتر یاحقی کاملاً موافقم. واقعاً یک دوگانگی بین مراکز رسمی و غیر رسمی آموزش ادب فارسی در کل کشور احساس می‌شود. در هیچ یک از دانشکده‌های ادب فارسی، رمان‌نویسی آموزش داده نمی‌شود (در حالی که رمان یکی از ارکان ادب امروز است)، در گروه‌های ادب فارسی بندرت درباره شعر نو

بحث می‌شود و از نویسندگان معاصر سخنی به میان می‌آید. بسیاری از شیفتگان ادب محض در رشته ادب فارسی ثبت نام نمی‌کنند و به رشته‌های دیگر دانشگاهی روی می‌آورند و ادب را بیرون از دانشگاه فرا می‌گیرند، حال آنکه استادان ادبیات ما اغلب به تحقیقات ادبی می‌پردازند که البته لازم هم هست ولی ادب نیست؛ تاریخ ادب است، دستور است، زبان‌شناسی است و ... برنامه‌ریزان محترم باید این مسائل را در نظر داشته باشند. اصل ادب همینهاست. تحقیق درباره شعرای گذشته و دانستن تاریخ آنها لازم است، ولی ما در دنیایی جدید زندگی می‌کنیم، نه در قرن چهارم یا هشتم.

به اول بحث برمی‌گردیم. دکتر شهیدی فرمودند که زبان فارسی در این دوره نسبت به هشتاد سال پیش تنزل یافته است. باید عرض کنم که من با فرمایش ایشان موافق نیستم. اگر به نوشته‌های دوره قاجار مراجعه کنیم، یا به مجلاتی مثل ارمغان در هفتاد سال پیش نگاه کنیم و آنها را با مجلاتی مثل سخن که بعد از شهریور ۲۰ منتشر می‌شد بسنجیم، می‌بینیم که نثر فارسی بسیار رشد کرده است. اگر در آن زمان، فروغی‌هایی بودند که شسته رفته می‌نوشتند، ولی نثر آن دوره نثر خوبی نبود. پیشروانی همچون ذکاءالملک که نثر



سید جعفر شهیدی: لبسانس منقول و معقول از

دانشگاه تهران، دکتری ادبیات فارسی از دانشگاه تهران،

تحصیلات حوزوی تا مرحله خارج در محضر آیات عظام آملی،

خویی و شاهرودی، استاد ممتاز دانشگاه تهران.

● ریاست لغت‌نامه دهخدا، ریاست مرکز بین‌المللی آموزش زبان

فارسی، عضو هیأت امنای دانشگاه‌های تهران، علامه طباطبائی و

اراک، عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی جمهوری اسلامی

ایران، عضو هیأت امنای کتابخانه‌های عمومی کشور.

● وی دارای بیش از ۱۲۰ اثر تألیفی، ترجمه‌ای و تصحیحی

است که از آن جمله می‌توان به ترجمه نهج البلاغه اشاره کرد.

فارسی را ساده کردند و آن را از نثر دوره قاجار متمایز ساختند، باعث رشد و تعالی فارسی‌نویسی شدند. از این گذشته، در این پنجاه سال اخیر، با گسترش آموزش زبان و ادب فارسی، نثرنویسی بسیار رشد کرده و زیبایی شفاف و ساده پدید آمده است. به عنوان مثال، ملک الشعرای بهار نثری سست و متزلزل دارد، ولی افرادی همچون نفیسی یا اقبال زبان خوب و ساده‌ای داشتند. امروزه با عمومیت آموزش زبان فارسی، جمعیت اهل قلم رو به فزونی نهاده و مجلات بسیار غنی و متنوعی با توان واژگانی بسیار بالا و نگارشی ساده و متین به جامعه فرهنگی ما عرضه شده است. با صرف نظر از نویسندگان کم‌سواد که زبان‌شان تحت تأثیر ترجمه‌ها و زبانهای خارجی است، به نظر من، استادان اهل قلم امروزی خیلی بهتر از استادان پنجاه یا شصت سال پیش می‌نویسند.

■ **دکتر شهیدی:** گمان می‌کنم دکتر صادقی به عرض بنده توجه نکردند. من عرض کردم همواره اقلیتی هستند که متأسفانه در میان اکثریت گم می‌شوند. به لحاظ سبک نگارش و استحکام جمله‌بندی، مسلماً نیم قرن پیش با امروز متفاوت است. امروزه کسی به سبک ناسخ‌النواریخ مطلب نمی‌نویسد. ولی متأسفانه

پدید آوردند. با این همه، من هم قبول دارم که نثر عده‌ای از نویسندگان کنونی به مراتب بهتر از نثر گذشته است و قابل مقایسه با آثار آنان نیست، ولی این عده بسیار اندکند.

■ **دکتر باحقی:** شاید منظور دکتر صادقی نویسندگانی باشند که در حوزه ادب تخصصی کار می‌کنند، کسانی که به طور عام می‌نویسند، نکات نگارشی را مراعات نمی‌کنند.

■ **دکتر صادقی:** من معتقدم این دسته تحت تأثیر غرب و غرب زدگی قرار می‌گیرند و به سبک روزنامه‌ای می‌نویسند.

■ **دکتر شهیدی:** به هر حال، اینها هم جزو ادب است و نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. سؤال مورد بحث عام است و به تحولات زبان و ادب فارسی در نیم قرن گذشته نظر دارد.

■ **دکتر شیخ الاسلامی:** هر دو بزرگوار به ادب بیرون از دانشگاه اشاره کردند. می‌خواستم عرض کنم که این ادب بیرون از دانشگاه را نباید ادبیاتی بیگانه با دانشگاه تلقی کرد، هرچند تفاوت‌های بین ادب رسمی و غیر رسمی را نفی نمی‌کنم.

من باید ابراز تأسف کنم که طبع اشتغال، بعضی از همکاران ما را از جریان امر غافل نگه داشته است. ما امروز در دانشگاه‌هایمان درس‌هایی با عنوان ادبیات معاصر داریم که در

اکثریتی که بدان اشاره کردم، وقتی دست به قلم می‌برد، ترجمه‌هایی به دست می‌دهد با جمله‌بندی‌های غلط و عبارت نادرست مهمل و نامفهوم که مسلماً نمونه‌های آن را دیده‌اید. مثلاً گاه متن انگلیسی بسیار روانتر و مفهومتر از ترجمه فارسی آن است، یا مثلاً نامه‌نگاری‌های اداری را ببینید! خیلی وقتها منظور صاحب نامه مشخص نیست. به طور

شهیدی: با زیاد شدن کلاسها و کمبود استاد، هر کسی متولی تعلیم زبان فارسی شد و از سوی دیگر خارج رفته‌ها هم به نوعی فارسی را با زبانهای بیگانه درهم آمیختند و نثری شکسته بسته پدید آوردند.

کلی، از شهریور ۲۰ به این طرف، نقصانی در سبک فارسی ملاحظه می‌شود. با زیاد شدن کلاسها و کمبود هر کسی از هر جایی متولی تعلیم زبان فارسی شد و اثر آن در دبستانها و دبیرستانها مشهود است. اضافه شدن درسهای دیگر، فارسی را در حاشیه قرارداد و از اهمیت آن کاست. از سوی دیگر، خارج رفته‌ها هم به نوعی فارسی را با زبانهای بیگانه درهم آمیختند و نثری شکسته بسته



آنها نظم و نثر مشروطیت تدریس می‌شود، شعر و نثر انقلاب هم واحد درسی دارد.

علاوه بر این، در ادب معاصر شخصیت‌هایی داریم که صاحب طرح و نظر هستند. اینان هم تألیفات برجسته‌ای به همان زبان توانمندی که دکتر صادقی به آن اشاره کردند، دارند و هم سنت ادب فارسی را حفظ می‌کنند. این شخصیتها اغلب در ادب غیردانشگاهی هم جانبدارانی دارند. و در بیرون دانشگاه عنوان بیرونی دارند و در دانشگاه هم عنوان دانشگاهی و به عبارتی حلقه پیوند ادب رسمی و غیر رسمی ما شده‌اند.

مسأله مهمتر اینکه در دوره‌های تحصیلات تکمیلی دهها رساله دکتری و کارشناسی ارشد راجع به ادبیات معاصر داریم؛ ادبیات جنگ جداگانه، ادبیات مشروطه جداگانه، ترجمه و تذکره شاعران معاصر جداگانه، تعابیر ادبی و عرفانی ره یافته در ادبیات معاصر جداگانه بنابراین تعبیر بیگانگی تعبیر صحیحی نیست. البته ساحت جریانهای ادبی غیردانشگاهی از ساحت جریان ادبی سنتی دانشگاهی جداست و این خاصیت دانشگاه در همه زمینه‌های علمی و ادبی است که هر اثری پدید می‌آید فوراً قابل طرح و تدریس در دانشگاه نیست. از گذشته

علی شیخ‌الاسلامی: لیسانس زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران (۱۳۴۲)، فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران (۱۳۴۳)، دکتری زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران (۱۳۴۹)، دارای رتبه استادی دانشگاه تهران.

● ریاست سابق دانشگاه‌های علامه طباطبائی، تربیت معلم تهران و رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران، عضو شورای عالی گسترش زبان و ادبیات فارسی.

● از آثار وی می‌توان به تصحیح *التشکیکات المنطقية*، ترجمه *اللائمه الاثاعشر*، همکاری در تألیف و تدوین *گزیده متون ادب فارسی* اشاره کرد.

نیز چنین بوده است که جریانهای ادبی جایگاه خود در دانشگاه را پس از شایستگیهای لازم در دانشگاه پیدا کرده‌اند. شاید عده‌ای برای اینکه بیشتر و بهتر بتوانند راه به حریم دانشگاه پیدا کنند توقع دارند که در دانشگاه همهٔ جریانهای کوچک و بزرگ ادبی تدریس شود.

شیخ الاسلامی: وظیفهٔ دانشگاه القای روش است، نه تربیت خطیب و رمان‌نویس. ما ارائهٔ طریق می‌کنیم و ذهنهای آماده و مستعد، خلاقیت و نبوغ خود را بروز می‌دهند.

■ دکتر یاحقی: می‌خواهم به صحبت‌های جناب آقای دکتر شیخ الاسلامی یک نکته را اضافه کنم و آن اینکه در بحث‌های دانشگاهی سبک ادبی جدیدی خلق نمی‌شود، بلکه دانشگاهیان اغلب محقق هستند. این تحقیقات بیشتر در حول و حوش ادبیات معاصر است تا خود ادبیات معاصر. مرحوم آل احمد وقتی تصمیم گرفت دست به قلم ببرد، دانشگاه و درس و مدرک دکتری را رها کرد و داستان‌نویسی را بیرون از حال و هوای دانشگاه آغاز کرد. فارغ‌التحصیلان دوره‌های

کارشناسی ارشد و دکتری ما حتی نمی‌توانند یک داستان بنویسند. البته استثنا پیدا می‌شود، به شرط آنکه فرد بیرون از دانشگاه خودش کار کرده باشد. بنده به عنوان معلم - خودم را عرض می‌کنم - چیزی به دانشجویان یاد نداده‌ام.

چند هفته پیش از دانشجویان دوره دکتری کلاس خودم دربارهٔ مکتب‌های ادبی جهان سؤال می‌پوچ کردم. متوجه شدم حتی یک رمان هم نخوانده‌اند، چه رسد به خلق رمان. البته شاید رسالت دانشگاه هم این نباشد. آنچه مهم است این است که ما شعر، قصه، داستان کوتاه، داستان بلند، مقاله، همه اینها را داریم و در برخی زمینه‌ها رشد هم کرده‌ایم، ولی دانشگاه در جهت بارور کردن آنها کاری نکرده است. این همه خودروست، یعنی هرز است. باید منتظر جریان‌اتی از بیرون باشیم تا این روند را، خوب یا بد، هدایت کند. تولیدات ادبی کنونی محصول دانشگاه‌ها نیست. تحقیقات ادبی عمدتاً با دید کلاسیک انجام می‌شود. من خودم فارغ‌التحصیل همین دانشگاه هستم، راجع به ادب معاصر مطلب نوشته‌ام، به حافظ و فردوسی با دید امروزی می‌نگرم، از شاعر و رمان‌نویس امروزی سخن می‌گویم، ولی تفکر امروزی در من حاصل نشده و اگر هم



علی اشرف صادقی: لیسانس زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران (۱۳۴۱)، دکتری از دانشگاه پاریس (۱۳۴۶)، استاد زبان‌شناسی دانشگاه تهران.

● عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی جمهوری اسلامی ایران و مدیر مجله زبان‌شناسی.

● از آثار وی تاکنون چند کتاب و بیش از ۱۲۰ مقاله علمی و ادبی منتشر شده که از آن میان می‌توان به تکوین زبان فارسی، دستور زبان فارسی، تصحیح لغت نامه فرس اسدی اشاره کرد.

قدری تغییر در من ایجاد شده، مدیون مطالعات و تحقیقاتی است که در بیرون نظام دانشگاهی انجام شده است، نه آنچه در کلاس درس آموخته‌ام.

■ **دکتر شهیدی:** جناب یاحقی، به نظر شما آیا افرادی که به خلق آثار ادبی می‌پردازند، استاد ندیده و درس‌ناخوانده محقق شده‌اند، یا پس از فراغت از تحصیلات دانشگاهی به تحقیق و پژوهش پرداخته‌اند؟

■ **دکتر یاحقی:** مسلماً اینان باید دارای لیسانس باشند، ولی نزد خودشان و با سعی و کوشش شخصی‌شان محقق شده‌اند.

■ **دکتر شهیدی:** بنده نمی‌توانم باور کنم که فردی دبیرستان و دانشکده ندیده بتواند اثر ادبی خلق کند. این بیشتر به معجزه شبیه است. کار دانشگاه روش دست دادن است، نه اثر خلق کردن. دانشگاه، به دانشجوی راه نشان می‌دهد و او در بیرون از دانشگاه اثر خلق می‌کند.

■ **دکتر شیخ الاسلامی:** آیا از این مقدمه نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که دانشگاه با خلاقیت در تعارض است؟ این تعبیر درست نیست که مرحوم آل احمد برای اینکه بتواند خلاق خوبی در ادب فارسی باشد، دوره دکتری را رها کرد. جنابعالی هم در دوره دکتری تدریس می‌کنید. بدین ترتیب حضور

شما یعنی منع خلاقیت! دانشگاه با خلاقیت در تعارض نیست.

■ **دکتر یاحقی:** چیزی که باعث خلاقیت یک شاعر یا نویسنده می‌شود دانشگاه نیست. دانشگاه هرگز به یک لیسانس ادب داستان‌نویسی و رمان‌نویسی یاد نمی‌دهد و حتی ممد او هم نیست. او باید این فن را از جای دیگری فرا بگیرد. این مسأله حتی در نشریات ما هم نمود دارد. مثلاً در مجله‌ای مثل کیهان فرهنگی ادب جهان معاصر مطرح می‌شود، ولی در مجلات دانشگاهی هیچ وقت چنین مسائلی عنوان نمی‌شود.

یاحقی: در بحثهای دانشگاهی سبک ادبی جدیدی خلق نمی‌شود، بلکه دانشگاهیان اغلب محقق هستند. این تحقیقات بیشتر در حول و حوش ادبیات معاصر است تا خود ادبیات معاصر.

■ **دکتر شیخ الاسلامی:** شما یک مجله تخصصی دانشگاهی را با یک مجله عمومی فرهنگی یکی می‌دانید؟ آیا ادب دانشگاهی همان ادب مطبوعاتی و روزنامه‌ای است؟ آیا شما در ادب سطح بالا کسی را می‌شناسید

که حضورش در دانشگاه معارض با خلاقیت باشد؟ می‌توانید از چنین کسی نام ببرید!

■ **دکتر صادقی:** این طور نیست. مرحوم آل احمد رمان‌نویسی را در دانشگاه نیاموخت. باید زبان را از ادب جدا دانست.

■ **دکتر شیخ الاسلامی:** مسلماً مجموعه دانشکده‌های ادبیات ما در تعارض با خلاقیت نیست، اما اینکه دانشگاه نتواند به افراد ذوق ادبی بدهد برمی‌گردد به این فرمایش دکتر شهیدی که وظیفه ما در دانشگاه چیست. وظیفه دانشگاه القای روش است، نه تربیت خطیب و رمان‌نویس. ما ارائه طریق می‌کنیم و ذهنهای آماده و مستعد، خلاقیت و نبوغ خود را بروز می‌دهند. البته دانشگاهها باید سعی کنند تا خلاقیتها را هم بیشتر کنند. خلاقیتها منحصر به بیرون از دانشگاه نیست. بسیاری از شخصیتهای ادبی معاصر، دانشگاهی هستند. ممکن است در بیرون دانشگاه هم شاعر برجسته باشد، اما ادیب برجسته چطور؟

■ **دکتر صادقی:** من یک سؤال مطرح می‌کنم. جوان هجده ساله‌ای که استعداد شاعری و نویسندگی دارد و درصدد شکوفا کردن و پرورش خود است، چه باید بکند؟ آیا دانشگاه می‌تواند به این مهم پردازد. آیا او می‌تواند در یکی از دانشکده‌های ادبیات



محمدجعفر یاحقی: لسانی زبان و ادبیات فارسی

(۱۳۵۰)، فوق لیسانس زبان و ادبیات فارسی (۱۳۵۴)، از دانشگاه فردوسی، دکتری زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران (۱۳۵۹) و استاد دانشگاه فردوسی.

● معاون پژوهشی و تحصیلات تکمیلی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد (۱۳۷۲)، مسئول گروه فرهنگ و ادب بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی (۱۳۶۳) و مدیرعامل مرکز خراسانشناسی (۱۳۷۵).

● از آثار وی می‌توان به فرهنگ اساطیر و اشارت داستانی، فرهنگ‌نامه قرآنی، آن سالها، چون سبوی تشنه، جزیره بی‌آفتاب، دیای خسروانی، اشاره کرد.

موجود استعداد خود را پرورش دهد؟ واقعاً نمی‌تواند.

■ **دکتر شهیدی:** منظور از پرورش دادن چیست؟ آیا این فرد نباید متون سعدی و حافظ را بخواند؟

■ **دکتر صادقی:** این فقط بخشی از ادب است. او حتی باید صناعات ادبی را هم بخواند. اما اینها کفایت نمی‌کند.

■ **دکتر شیخ الاسلامی:** در پاسخ به سؤال شما باید پرسید مطالب و دروس زایدی که سبب می‌شود خلاقیتها بروز نکنند کدام است؟

■ **دکتر صادقی:** یکی از انتقادهایی که بارها از زبان دانشجویان شنیده‌ام این است که درسها تحلیلی نیست و مثلاً نقد ادبی نخوانده‌ایم.

■ **دکتر شیخ الاسلامی:** منظور شما این است که مثلاً هنوز متن جامی را تفهیم نکرده‌ایم، به نقد آثارش پردازیم؟ همین متون سرمایه ادبی ماست. به نظر شما، آیا می‌توان این مجموعه ذخایر ادب فارسی را در طول دوره‌های کارشناسی تا دکتری، به‌طور کامل تدریس و تحلیل کرد؟

■ **دکتر صادقی:** این فرمایش شما صحیح است، ولی دست کم باید پایه این کار گذاشته شود، به‌طوری که خود فرد پس از فراغت از تحصیل توان تحلیل متون را داشته باشد.

هم مثبت نبود. از جمله این تغییرات که سرفصل و دفتر تازه‌ای به روی ما باز کرد، تغییر دید ما نسبت به جهان، یا به تعبیری، تغییر جهان‌بینی ما بود. پیش از آن، ما زندگی این جهانی را پل و گذری برای زندگی واپسین در جهان دیگر می‌دانستیم و در مجموعه فرهنگ جامعه ما، این دنیا گذرگاهی بیش نبود. اما در دید جدید، این جهان اصل است. به تعبیر دیگر، دید متافیزیکی ما به دیدی فیزیکی و این جهانی بدل شد. این تفکر و باور محصول ارتباط با غرب بود. تحولات ناشی از این ارتباط (مشروطه، ضرورت تغییر در جامعه و ضرورت سپردن کار مردم به مردم و دگرگونی در نگرش و بینش جامعه) در آثار ادبی نیز انعکاس یافت و ادب را وارد مرحله‌ای جدید کرد.

اما در کنار تعریف عرفی ادبیات معاصر به معنی واقعی کلمه، ادب معاصر، ادبیاتی که بتواند به حقایق و واقعیتهای نیازهای موجود در جامعه، به گونه‌ای ملموس بپردازد. البته ممکن است همه بخشهای ادب معاصر به این موضوعات توجه نکند. بنابراین تعریف، ما در هر دوره‌ای ادب معاصر داریم. البته ادب آینده‌نگر هم هست. معاصر در ادب یعنی اینکه شاعر یا نویسنده به تمام معنا،

■ دکتر شیخ الاسلامی: کار ما همین است.

● دانشگاه انقلاب: سؤال بعدی ما که قدری هم بدان پرداخته شد و می‌تواند مقدمه‌ای برای دیگر سؤالات باشد، وجه تمایز ادب معاصر با ادب کلاسیک و سنتی است. در تعریف ادب معاصر چه عاملی را در نظر دارید: عامل زمان، سبک ادبی، محتوا، ترکیبی از این عوامل و عوامل دیگر، یا...؟

شیخ الاسلامی: در ادب معاصر شخصیت‌هایی داریم که صاحب طرح و نظر هستند. اینان هم تألیفات برجسته‌ای دارند و هم سنت ادب فارسی را حفظ می‌کنند. این شخصیتها اغلب در ادب غیردانشگاهی هم جانبدارانی دارند.

■ دکتر یاحقی: ادب معاصر یک تعریف عرفی دارد و یک واقعیت خارجی. در عرف، معمولاً ادب معاصر از زمان مشروطه به این طرف را شامل می‌شود؛ شاید به این دلیل که در مشروطه تحولاتی در مسائل فکری و فرهنگی و سیاسی کشور رخ داد و درگیریها و تغییراتی را در جامعه و حتی ادب جامعه پدید آورد. این تغییرات در ارتباط با غرب به وجود آمد که البته همه ابعاد و جهات آن



عبارتی بر جریانهای معاصر کلاسیک منطبق است، و اگر آنها را با معیار انطباق بر تجدد بسنجیم، معاصر نیست.

● **دانشگاه انقلاب:** به یک اعتبار معاصر است و به اعتبار دیگر نه. تعریف شما از معاصر چیست؟ گوهر معاصر بودن از نظر شما چیست؟

صادقی: استادان ادبیات ما اغلب به تحقیقات ادبی می‌پردازند که البته لازم هم هست ولی ادب نیست؛ تاریخ ادب است، دستور است، زبان‌شناسی است.

■ **دکتر یاحقی:** به نظر من، معاصر یعنی منطبق بر شرایط و نیازهای جامعه. برخی تعبیر شاعران کلاسیک الان نیز ملموس است. این تعبیر به نظر من جدید است. در مقابل، بسیاری از صاحب‌قلمان کنونی از شاعران و نویسندگان سنتی و کلاسیک پیروی می‌کنند. اینان هرچند به لحاظ زمانی با ما معاصرند، از نظر محتوای ادبی معاصر نیستند.

■ **دکتر شهیدی:** حاشیه‌ای می‌زنم بر بیانات دکتر یاحقی. ایشان فرمودند که تا قبل از مشروطیت، همه بر حال و هوای ماوراءالطبیعه زندگی می‌کردند و با زندگی روزمره ارتباطی نداشتند و بعد از مشروطیت

مجموعه فرهنگی و ارزشهای حول و حوش خود را نشان می‌دهد و شاید به این وسیله بتوانیم حال و معاصر را از گذشته جدا کنیم. هر مرحله‌ای نسبت به گذشته معاصر و نسبت به آینده گذشته است.

با پیروزی انقلاب اسلامی، مرحله جدیدی آغاز شد که ادب را با ادب شصت یا هفتاد سال پیش متفاوت کرد و جهت‌گیریهای تازه‌ای به وجود آورد. ادب باید این جهت‌گیریها را مورد توجه قرار دهد تا معاصر باشد. بنابراین باید هر چه سریعتر در این مقطعی که از زمان مشروطه آغاز شده تجدید نظر کنیم، ولی چون هنوز مسائل جا نیفتاده و قوام نیافته، عجلتاً شصت هفتاد سال اخیر را ادب معاصر می‌نامیم.

■ **دانشگاه انقلاب:** در همین شصت هفتاد سال گذشته به نثرهایی برمی‌خوریم که به سبک قرون هفتم و هشتم و در آن حال و هوا نوشته شده و تحت تأثیر اندیشه مدرنیسم هم نبوده‌اند. آیا شما این متون را معاصر می‌دانید یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا شما متونی را معاصر می‌دانید که از زمان مشروطیت به این سو نوشته شده و از اندیشه جدید تأثیر پذیرفته باشند؟

■ **دکتر یاحقی:** آثاری که فرمودید، اگر به لحاظ تاریخی مد نظر باشد معاصر است و به

ادب وارد زندگی این جهانی مردم شد. این مطلب در مورد شعر و ادب عرفانی درست است، ولی بسیاری از شعرها و نثرها، مثل سیاستنامه، قسمت مهمی از کلیله و دمنه، قسمت زیادی از مرزبان‌نامه و بوستان سعدی و مقداری از آثار جامی، مربوط به زندگی روزمره است.

یاحقی: با روش کنونی گزینش دانشجو نمی‌توانیم دانشجوی اصلح را انتخاب کنیم. درواقع، این گزینش شانسی و احتمالی است. متأسفانه این مشکل به دوره‌های بالاتر هم سرایت کرده است.

■ **دکتر شیخ‌الاسلامی:** بنده هم یک نکته اضافه می‌کنم. در ذهن همه ما دو تلقی از ادب معاصر وجود دارد. مبنا جریان مشروطیت است. اینکه چه ادیبانی را کهن یا معاصر بدانیم یک مسأله دیگری است. تعبیر جناب دکتر درست است: هر تفکر تازه‌ای که قالب نو مطرح شود معاصر است، وگرنه کهن. اما در تقسیم‌بندی دوره‌های ادبی، مرادمان همان عامل زمان و حرکت سیاسی اجتماعی جامعه است و در هر حال، از

شصت هفتاد سال پیش به بعد ادب را معاصر تلقی می‌کنیم.

■ **دکتر صادقی:** بی‌شک ادب تحت تأثیر اجتماع و جریانات سیاسی است. می‌توان آغاز دوران جدید را زمان مشروطیت دانست، اما بعد از مشروطیت چندین جریان سیاسی اجتماعی در کشور پدید آمد. به نظر من، سال ۱۳۰۰ یک نقطه عطف در تاریخ کشور ماست. در ۱۳۰۰، یک تغییر سیاسی در این کشور روی داد که تا ۱۳۲۰ ادامه داشت و طبعاً بر نوشته‌های آن دوره اثر گذاشت. از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۱، یک دوره اجتماعی دیگر داریم و یک نوع کتابها و نوشته‌های دیگر. از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ باز دوره اجتماعی دیگری حاکم بود که به دلیل اختناق و فشارهای موجود، طرز بیان ادبا و شعرا تحت تأثیر قرار گرفت. بعد از انقلاب، دوره جدید دیگری آغاز شد که خود به دو برهه قبل از جنگ و بعد از جنگ قابل تقسیم است. هر یک از این دوره‌ها نوشته‌ها و سبکهای خاصی را پروراند. ادب این دوره‌ها را باید از نظر محتوایی و قالب بررسی کرد.

در دوره مشروطیت، با توجه به نیازهای جدید، قالبهای جدید هم به وجود آمد؛ مثلاً سبک چرند و پرند قبلاً وجود نداشت و نیازهای جدید باعث شد که این سبک بروز



علمی، امروز باید پیشرفته‌تر از دیروز باشیم. گاهی می‌گوییم قیاس مع الفارق است و نباید این دو را با هم سنجید. شما فرمودید این دو در ادامه هم هستند، بنابراین ادب فارسی از قرن سوم و چهارم ادامه یافته، در قرن ششم و هفتم به اوج خود رسیده، در قرن یازدهم، به لحاظ محتوا، تنزل یافته و یا لاقال تکامل نیافته است. در قرن هفتم فی‌المثل، عرفا و اندیشمندان به شعر می‌پرداختند و اکنون شعرای ما آن غنای علمی را ندارند و در بیان نیز، پیشرفت چندانی نکرده‌اند.

■ دکتر شیخ‌الاسلامی: مسلماً ما در این سیر اوج و حسیضه‌هایی داشته‌ایم، ولی به نظر

شهیدی: با عمومی‌شدن آموزش و افزایش تعداد مدارس، ادب فارسی نیز در ردیف دیگر درسها قرار گرفت که صرفاً برای گرفتن مدرک به آن می‌پردازند. از این نظر گمان می‌کنم در این نیم قرن قدری تنزل کرده‌ایم.

بنده، ما هنوز در مرحله‌ای نیستیم که بتوانیم تجربه‌های ادبی امروز را با امثال مولوی و حافظ مقایسه کنیم. البته ارزشهای ادبی نظم و نثر فارسی امروز هم محفوظ است.

■ دکتر صادقی: در دوره اسلامی از آن آغاز

کند. اینها نشان می‌دهد که عده‌ای قالبهای قدیمی را برای بیان مقاصد و مطالب جدید کافی تشخیص نداده‌اند. بنابراین، هیچ‌وقت نباید بترسیم که قالبها عوض شود. این امر در تاریخ ادب ما سابقه دارد و بزرگان ما همه در آن قالبها مطلب نوشته‌اند.

● **دانشگاه انقلاب:** آیا به نظر شما، ادب معاصر ما در قیاس با ادب کلاسیک، خاصه در شعر شاعرانی همچون مولوی، سعدی، حافظ و فردوسی، سیر تکاملی را پیموده است یا در یک حسیض به سر می‌برد؟ منظورم از تکامل این است که از نظر محتوا و قالب، چه در نظم و چه در نثر، نسبت به گذشته وضعیت بهتری داشته باشیم.

■ دکتر شیخ‌الاسلامی: به نظر بنده، نکته مهم این است که ادب معاصر، در اصل مولود جریان ادب گذشته است و این دنباله همان حرکت ادبی است که در بطن خود چهره‌هایی چون حافظ، مولوی و فردوسی را پروراند. نهایت اینکه ادب معاصر با همان ویژگیهایی که برایش ذکر شد، به دلیل رویدادهای مختلف اجتماعی، هنوز به اوج خود نرسیده است تا بخواهیم آن را از جهت تکامل با ادب سنتی فارسی مقایسه کنیم.

● **دانشگاه انقلاب:** سؤال را واضحتر مطرح می‌کنم. گاهی ادب امروز را ادامه ادب دیروز می‌دانیم. در این صورت، مثل هر رشته دیگر

که ادب فارسی نضج گرفته تا دوره مشروطیت در مجموع یک دوره است و پس از مشروطیت که با تمدن و فکر جدید آشنا شدیم نیز یک دوره است. پیش از مشروطیت، چون تغییری در جامعه به وجود نیامده بود، قالب و محتوای ادب هم ثابت و بلا تغییر بود. پس از مشروطیت بود که تغییرات اجتماعی عمیقی به وجود آمد و ادب دگرگون شد و مسائلی بروز کرد که ربطی به گذشته ما ندارد؛ مثلاً عرفان در شعر فارسی به تاریخ پیوست و انگشت شمارند کسانی که هنوز شعر عرفانی می‌گویند. در بررسی ادب معاصر باید به این نکات توجه داشت.

شیخ الاسلامی: تفکیک بین زبان و ادب فارسی کار دانشگاه نیست. آموزش زبان مخصوص دوره دبیرستان است. ما رشته زبان‌شناسی را با آن ارزشهای علمی زبان‌شناختی در دانشگاه داریم.

در مقام مقایسه باید عرض کنم که به نظر بنده، نمی‌توانیم بگویم نسبت به ادب گذشته، به تکامل رسیده‌ایم. در گذشته، ما رمان‌نویسی و داستان‌نویسی نداشتیم و لذا

نمی‌توانیم گذشته را با حال مقایسه کنیم. مولوی در اوج خودش است و کسی نمی‌تواند به آن قله برسد. نظامی هم در اوج بود و کسی نتوانست از او تقلید کند.

حال می‌خواهیم ببینیم که آیا در این مسیر سیر تکاملی داشته‌ایم یا درجا زده‌ایم. به نظر بنده، غیرممکن است که درجا بزنیم. جامعه پویاست و نمی‌توان راه رشدش را سد کرد. ادب هم پایه‌پای جامعه پیش می‌رود و راه خود را می‌پوید. چیزی که هست، مسیر پیشرفت عوض می‌شود. از زمان مشروطیت به بعد، ما به غرب توجه داریم و بیشتر از غرب مایه می‌گیریم، مگر کسانی که ادب کلاسیک را خوب خوانده باشند و آن را مبنای کار خود قرار دهند. با این همه، من هرگز سیر ادب را یک سیر نزولی نمی‌دانم، مگر اینکه در دوره‌های انحطاط یا رکود گرفتار شویم.

■ **دانشگاه انقلاب:** با چه ملاکی نظامی را در اوج می‌بینید؟ از این نظر که ده نفر خواستند خمسه بسرایند و نتوانستند؟

■ **دکتر صادقی:** نظامی در داستان‌سرایی در اوج قرار دارد و اگر کسی بخواهد بر او غلبه کند و بدون تقلید از او سبک جدیدی بیاورد، باید نابغه باشد. مولوی و حافظ و سعدی هم همین طور بودند، ولی هر یک در زمینه و



مسیری خاص خود.

■ **دکتر شیخ الاسلامی:** اینکه ارتباط با غرب و دنیای جدید راهها و تجربه‌های دیگری را در اختیار ما قرار داده یک مطلب است و اینکه بخواهیم این ارتباط را جریانی بدانیم که سیزده قرن ادب فارسی را عقب‌زده است افراطی است. و بنده با آن موافق نیستم.

■ **دکتر یاحقی:** به گمانم سوء تفاهمی پیش آمده است. مثالی می‌زنند و می‌گویند جامعه بشری از ابتدای تشکیل تا قرن ۱۹ یک طرف، و قرن ۱۹ به تنهایی یک طرف؛ یعنی پیشرفتهای علمی قرن نوزدهم از پیشرفتهای تمام طول تاریخ بیشتر است. جامعه ما تا قرن ۱۳ و تا مشروطیت جامعه‌ای بسته بود و با بیرون ارتباط نداشت. در این دوره، یک تمدن و جهان‌بینی داریم. نظامی در رشته خود و در قرن خود و حافظ، فردوسی و سعدی هم در نوع ادبی خود، از همین تمدن مایه گرفته‌اند.

دید، همان دید است و قالبها هم، همانهایی که در این ۱۳۰۰ سال به وجود آمده است. در دوره جدید این قالبها شکسته شد و محتوای ادب تغییر کرد. اینها همه یک چیز هستند و انواع ادبی خاص خود را دارند. نظامی به سبک خود داستانراست، مولوی به سبک خودش عارف است و فردوسی

حماسه‌سراست به نوع دیگر.

■ **دکتر شیخ الاسلامی:** دکتر صادقی اشاره کردند به اینکه عرفان به تاریخ پیوسته است. می‌خواستم عرض کنم یکی از بحثهای امروز ادب فارسی بحث عرفان است. شعر حافظ امروز معنای بیشتری پیدا کرده و جایگاه خود را یافته است. تفکر امروزی در صدد است اندیشه‌های حافظ را بسنجد و احیا کند. بنابراین اگر هم برخی جریانهای ادبی کم‌رنگ شده یا مورد بی‌اعتنایی قرار گرفته، نباید آن را به همه جنبه‌های ادب و بخصوص عرفان اسلامی تعمیم داد.

یاحقی: دو نوع تلقی از ادب وجود دارد: یکی تلقی دانشگاهی که بیشتر سختگیر و سنت‌گراست و به آموزش میراث ادبی گذشته توجه دارد، و دیگری ادب بیرون دانشگاه‌هاست که خودرو و خودجوش است و هنوز تحت تأثیر جریانات بین‌المللی و ادبی معاصر غرب است.

■ **دکتر صادقی:** سوء تفاهم شده است. منظور من این بود که دیگر کسی نمی‌تواند حافظ شود. آن دوره بود که می‌توانست حافظ

آن منسوخ شده و دیگر کسی چله‌نشینی نمی‌کند، اما دید عرفانی هنوز هست.

■ **دکتر شیخ‌الاسلامی:** بحث بر سر حافظ بود نه عرفان. بحث بر سر این بود که حافظ شخصیت زمان خود بوده و امروز عرفان حافظ مطلوب جامعه نیست. اگر حافظ را از این زاویه می‌شناسید، من در حافظ‌شناسی شما شک دارم. به عقیده من، تفکر حافظ تفکر امروز است و حتی کم‌رنگ هم نشده است.

● **دانشگاه انقلاب:** استنباط من از فرمایش دکتر صادقی این است که در ادب معاصر، در بین دیگر شاعران، دیگر حافظ و مولوی را نمی‌بینیم و این ادبیات، حافظ و مولوی نمی‌پرورد؛ نه اینکه دیگر در ادب معاصر ما کسی به حافظ اعتنا نمی‌کند یا حافظ به تاریخ سپرده شده است. در دوره معاصر اگر بزرگانی مثل حضرت امام (ره) یا علامه طباطبایی (ره) شعر عرفانی سروده‌اند، سروده‌های اینها از حیث کمیت بسیار اندک است.

■ **دکتر صادقی:** کاملاً درست است. جهان امروز دیگر حافظ و مولوی نمی‌پرورد. آنها در اوج بودند که در قرون هفتم و هشتم در یک زندگی خاص و با نوعی تفکرات خاص پرورش یافتند. افرادی مانند حضرت امام (ره) و علامه طباطبایی (ره) استثنا هستند، شاعران امروز متأثر از دنیای روز هستند،

پروراند. این دوره نمی‌تواند کسی مثل حافظ پروراند و البته شاید لزومی هم نداشته باشد. دوره معاصر باید شخصیت‌های جدید ادبی خلق کند. درواقع، با آمدن تمدن جدید ادبی، یک مقطع جدید تاریخی آغاز شده است و اگر کسی قریحه و ذوقی دارد به رمان و داستان کوتاه و شعر نو روی می‌آورد و کمتر سراغ عرفان می‌رود، ولی هنوز شعرای عارف هم داریم.

صادقی: دانشگاه‌ها بیشتر در زمینه تجزیه و تحلیل آثار سنتی ادب فعالیت می‌کنند و به تحقیق و پژوهش می‌پردازند ولی در بیرون از دانشگاه‌ها، اغلب مسائل و جریانات روز و ادب معاصر مطرح است.

■ **دکتر شیخ‌الاسلامی:** چند نفر در زمان حافظ از سبک او پیروی کردند.

■ **دکتر صادقی:** خیلی‌ها شعر می‌گفتند، ولی مثل حافظ نبودند.

■ **دکتر یاحقی:** بعضی وقت‌ها ما از ذات یک چیز صحبت می‌کنیم و گاهی از عوارض آن. گمان می‌کنم نظر دکتر صادقی این باشد که عوارض و مناسک عرفانی به شکل قدیمی



تحولی یافته است یا خیر؟

■ دکتر شیخ الاسلامی: زبان عربی در اصل زبان وحی است و ما در تجربه‌های عرفانی

شیخ الاسلامی: ادب بیرون از دانشگاه را نباید ادبیاتی بیگانه با دانشگاه تلقی کرد، هرچند تفاوت‌های بین ادب رسمی و غیر رسمی را نفی نمی‌کنم.

بهره‌های بسیاری از آن برده‌ایم قرآن کریم و متون ارحمندی چون نهج البلاغه و صحیفه سجادیه در مرتبه متأخر آثار بزرگان ما با این زبان به نگارش درآمده است. البته بخشی از قدرت زبان عربی مدیون شخصیت‌های فارسی زبان آشنا با معارف و عرفان اسلامی است. گاهی علاقه و پابندی عمیق به اسلام و علایق دینی سبب می‌شد متون را به زبان عربی بنویسند. هم در نثر و هم در نظم، به هر دو زبان شخصیت‌های بزرگی داریم که گاه داوری درباره اینکه کدامیک و در چه زبانی بر دیگری برتری دارد، مشکل است. مثلاً در زبان عربی ابن‌فارض را داریم و در زبان فارسی حافظ را.

■ دکتر شهیدی: پاسخ به این سؤال مشکل است. زبان عربی زبان وحی است و زبان

همان‌طور که حافظ متأثر از زمان خود بود.

■ دکتر شیخ الاسلامی: اگر شما پرورش نیافتن افرادی چون حافظ در زمان ما را بهانه‌ای برای پایان یافتن دوران تفکر حافظ می‌دانید. بنده صد درصد مخالفم. اما اگر مرادتان این است که در حوزه ادب فارسی، امروز جریان فکری و تمدنی که به پرورش حافظ و مولوی منتهی شده است نداریم، این مطلب دیگری است.

● دانشگاه انقلاب: به نظر می‌رسد همه قبول داریم که در جامعه معاصر حافظ و مولوی نداریم. البته الان هم به شاعر عارف احتیاج داریم که متأسفانه نداریم.

■ دکتر صادقی: اگر جامعه احتیاج به امثال حافظ داشت، خود به خود به وجود می‌آمد، یعنی کسانی از بین همین شعرا و ادبای کنونی در خط حافظ قرار می‌گرفتند. طرز زندگی کنونی شاعر عارف به وجود نمی‌آورد. شاعر امروز دچار یک زندگی ماشینی است و باید برود برای خود لقمه‌ای نان و آپارتمانی تهیه کند یا اجاره ماهیانه‌اش را فراهم کند.

● دانشگاه انقلاب: زبان فارسی یکی از زبانهای اصلی برای بیان تجربه‌ها و آرا و عقاید عرفانی است. اولاً زبان فارسی و عربی را از حیث غنای عرفانی و شعری مقایسه بفرمایید؛ ثانیاً بیان کنید که آیا زبان و ادب معاصر فارسی از این حیث هم

قرآن و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه زبان معصوم. اما این دوزبان از لحاظ کمیت اصلاً قابل مقایسه نیستند. ما چهره‌های برجسته‌ای چون مولوی، عطار و سنایی و دهها تن دیگر را داریم، آن لذتی که من از خواندن مثنوی یا حتی از آثار عطار می‌برم از دیوان ابن فارض نمی‌برم. واقعاً زبان فارسی از لحاظ قالب و محتوی ظرافت خاصی دارد. زبان عربی امتیاز خاصی دارد.

● دانشگاه انقلاب: در جریان ورود اندیشه‌های فلسفی و علمی از زمان مشروطیت به این طرف، در رویارویی با تفکر جدید غرب، در موارد زیادی به تعبیرات و مفاهیمی برمی‌خوریم که در سنت فرهنگی ما سابقه نداشته و لذا مؤلفان و مترجمان برای انتقال این مفاهیم، مطابق سلیقه و فهم و دانش زبانی خود معادل‌هایی برگزیده‌اند. این امر در مواردی به پریشانی انجامیده است. به عنوان مثال، من برای واژه (*a priori*) حدود ده معادل در ترجمه‌های فارسی دیده‌ام. انصاف بدهید که برای دانشجویی که می‌خواهد با این مفاهیم جدید آشنا شود، سخت است که مرتب ذهنش را از این واژه به آن واژه و از این معنا به آن معنا معطوف سازد. ساختن واژه‌های مناسب برای مفاهیم خاصی که بتازگی در فرهنگ ما رسوخ کرده، به‌طوری که رسمیت هم داشته باشد، بر عهده مراکزی مانند فرهنگستان و دانشگاه‌هاست، ولی متأسفانه هنوز

کاری اساسی در این جهت صورت نگرفته است. حال، آیا زبان فارسی اصلاً قابلیت دارد که در زمینه‌های مختلف، واژه‌یابی یا واژه‌سازی و واژه‌گزینی کند یا نه؟ شاید کسی بگوید همان واژه «تکنولوژی» یا «ایدئولوژی» را به کار ببریم بهتر است. معادل نسازیم، بلکه از خود آنها که جنبه بین‌المللی پیدا کرده‌اند، استفاده کنیم. ممکن است گروه دیگری بگویند که ما در زبان فارسی این استعداد و قابلیت را داریم که در همه عرصه‌ها و برای همه واژه‌ها و مفاهیم، واژه‌های مناسبی بسازیم و در مقابل آنها قرار بدهیم. در این صورت، به مرکزی برای واژه‌سازی نیاز داریم. اگر چنین مرکزی داریم آیا کار شایسته‌ای انجام داده است یا نه؟ اگر نه، علت عدم توفیق آن چه بوده است؟

■ دکتر صادقی: زبان‌شناسان می‌گویند هر زبانی در هر فرهنگی توانایی بیان مفاهیم همان فرهنگ را دارد؛ یعنی اگر مثلاً زبان فارسی توانسته است مفاهیم عرفانی را بیان کند برای این است که عرفان در این جامعه به‌وجود آمده و رشد کرده است. بنابراین، همراه با بروز آن، پیامش هم به‌وجود آمده، الفاظش هم وضع شده یا از عربی گرفته شده است.

علوم جدید برای ما یک امر وارداتی است که خودمان آن را تولید نکرده‌ایم تا



قانون گذرانده که برای الفاظ لغت معادل وضع کنیم، ولی هیچ کاری نمی توان کرد.

● **دانشگاه انقلاب:** از اینکه می فرماید باید بگذاریم تا واژه ای جا بیفتد، چنین استنباط می شود که ما باید منفعل باشیم تا شاید بعد از سیصد سال یک واژه برگزیده شود و مقبول افتد.

■ **دکتر صادقی:** واژه ها را نمی توان تحمیل کرد. هر استاد بنا به دلایلی یک واژه را مناسب و مفید به معنا می داند و به کار می برد

یاحقی: آنچه بیشتر نگران کننده است تفاوت و بیگانگی ادب بیرون دانشگاه با ادب داخل دانشگاه است، و عدم تطابق بین پدیدآورندگان آثار ادبی بیرون دانشگاهی و محققان و پژوهشگران درون دانشگاهی.

و بسادگی واژه های دیکته شده دیگران یا مراکز دانشگاهی را نمی پذیرد. لذا باید بیشتر کارکرد و در عین حال حوصله به خرج داد تا بهترین واژه و اصطلاح انتخاب شود و به طور رسمی به کار رود. مسلماً با انفعالی عمل کردن و دست روی دست گذاشتن کار درست نمی شود، ولی زمان لازم است.

■ **دکتر شهیدی:** به نظر بنده، کار فرهنگستان

الفاظش را هم بسازیم. زبان انگلیسی برای بیان مفاهیم علمی غنی ترین زبانهای دنیاست. می گویند تنها برای مثلاً رشته فیزیک، ۱۰۰ هزار واژه در زبان انگلیسی وجود دارد. حال اگر چند نفر در یک رشته معین چند واژه در مقابل تنها یک اصطلاح وضع می کنند، ناشی از این است که این مفهوم و لفظ آن مال ما نبوده است.

حال برای اینکه یک واژه جا بیفتد، مدتها طول می کشد تا واژه های رقیب حذف شود. عربها هم وضع و هم اقتباس می کنند. اقتباس الفاظ جدید از زبانهای بیگانه و بین المللی نیز در حد معقولش چیز بدی نیست. نباید تعصب داشت که حتماً برای رادیو، تلفن و پست معادل بگذاریم. این کار یک تلاش و صرف وقت و انرژی بیهوده است. از نظر ساخت گرامری و زبانی هم مشکلی پیش نمی آید. بنابراین زبان فارسی توانایی بالقوه تمام این چیزها را دارد، به شرط اینکه این الفاظ جا بیفتد. فرهنگستان تلاشهایی کرده و گروههای تخصصی تشکیل داده تا برای بعضی از الفاظ در رشته های مختلف لغت بسازد، ولی در مقابل سیل لغاتی که همه روزه در رشته های علمی مختلف و در وسایل ارتباط جمعی سرازیر می شود، نیروی بسیار کمی دارد. مجلس هم

باید همین باشد؛ یعنی از میان معادلهای مختلف بهترین را انتخاب کند نه لغت بسازد. البته این مشکل تنها برای ما نیست، عربها هم همین مشکل را دارند، ولی چون زبانشان اشتقاقی است دستشان بازتر است.

در هر حال، همان‌طور که آقای دکتر صادقی فرمودند، چاره‌ای هم نداریم، باید به مرور ایام مشکل رفع شود.

شیخ الاسلامی: تعبیر بیگانگی تعبیر صحیحی نیست. البته ساحت جریانهای ادبی غیردانشگاهی از ساحت جریان ادبی سنتی دانشگاهی جداست و این خاصیت دانشگاه در همه زمینه‌های علمی و ادبی است که هر اثری پدید می‌آید فوراً قابل طرح و تدریس در دانشگاه نیست.

● **دانشگاه انقلاب:** اگر فرهنگستان از بین واژه‌های ساخته شده یکی را انتخاب کند، آیا باید دیگران را وادار کند تا واژه‌های منتخب را به کار ببرند؟

■ **دکتر صادقی:** در مورد الفاظ عمومی که مشغول به کار هستیم، ولی برای رشته‌های

علمی هم باید گروههایی تخصصی وجود داشته باشد که خودشان فیزیکدان و شیمیدان و ... باشند و لغت مورد نیاز را وضع کنند. این گروهها در شرف تشکیل است و افراد متخصص باید با اهل زبان به وضع واژه‌های معقول و پذیرفتنی بپردازند و آنها را رواج دهند. در عین حال، ما نمی‌توانیم به مردم دیکته کنیم که واژه خاصی را به کار ببرند.

■ **دکتر یاحقی:** اینکه فرمودند غالباً مترجمان در معادل‌سازی نقش و سهم مهمی دارند، اگر واقعاً مترجمان زبان‌دانی دست به این کار بزنند، آن سره‌گزینی که لازمه‌اش نظارت تشکیلات است، خودبه‌خود اعمال می‌شود و لغات بهتری وضع می‌گردد. متأسفانه، به علت ناآشنایی مترجمان با بنیادهای زبان فارسی، با روشهای معادل‌سازی و با خاصیت‌های زبان فارسی، غالباً معادلهای ساخته‌شده با یکدیگر متناقض و ناهماهنگند.

زبان فارسی، همان‌طور که گفتند، این استعداد را دارد که اگر در آغاز، تشکیلاتی این مسئولیت را برعهده بگیرد، در امر واژه‌سازی و معادل‌گزینی موفق می‌شود. کم‌اینکه بسیاری از معادلهای وضع شده پذیرفته شده است. کلماتی مثل زودپز، دیرپز یا آرام‌پز کلمات قشنگی است که در زبان



فارسی وارد شده و خود مردم آنها را ساخته‌اند.

اخیراً در جایی خواندم که فرهنگستان می‌خواهد در مقابل کلمه «مترو» به عنوان یک کلمه جدید که کلمات زیادی را با خود خواهد آورد، به نظارت بر کار واژه‌سازی بپردازد. این کار خوبی است. در آغاز که هنوز مردم با اصطلاحات جدید فرنگی آشنا نشده و هنوز مردم برایش معادلی نساخته‌اند، معادلش را وضع کنند، ولی نیروی بسیار زیادی لازم است. کلمه‌ای مثل «کامپیوتر» با امکانات فراوانش تمام زبان فارسی را در معرض خطر قرار داده است، چون واژه‌های فرنگی را به صورتی سیل‌آسا بر زبان ما تحمیل کرده است.

آنچه مهم است این است که ما در دوران گذشته تجربه‌هایی در این مسائل داشته‌ایم. و در متون قدیم، بسیار موفقیت‌آمیز با این مسائل برخورد کرده‌ایم؛ مثلاً دانشنامهٔ علایی را می‌خوانید، می‌بینید که تا چه حد در آن معادل کلمات عربی، اصطلاحاتی به زبان فارسی و منطبق با خواسته‌های زبان فارسی وضع شده است.

به هر حال، کار ترجمه واژه‌ها و معادل‌سازی را باید مترجمان و استادانی برجسته برعهده گیرند، ولی قطعاً این هم به

طور کلی مشکل را رفع نخواهد کرد و سرانجام در طول تاریخ، واژه‌های سره از ناسره مشخص خواهند شد.

● **دانشگاه انقلاب:** آخرین سؤال ما دربارهٔ وضعیت مراکز آموزش عالی و سازمانهایی است که زبان و ادب فارسی را در مقاطع عالی و دانشگاهی تدریس می‌کنند. آیا از نظر نیروی انسانی یا امکانات پژوهشی و آموزشی و درسی کمبود دارند؟ به هر حال، از نظر شما توسعه زبان و ادب فارسی با چه مشکلاتی مواجه است و برای رفع آنها چه پیشنهادهایی دارید؟

■ **دکتر صادقی:** بنده اشکال را در چند جا می‌بینم که خیلی خلاصه مطرح می‌کنم. اول

شهیدی: کار دانشگاه ارائهٔ روش است، نه خلق اثر، دانشگاه به دانشجو راه نشان می‌دهد و او در بیرون از دانشگاه اثر خلق می‌کند.

مشکل تدریس زبان و ادب فارسی در دبیرستانهاست که بسیار ضعیف است و این برعهده وزارت آموزش و پرورش است که اگر امکانات مادی دارد، وضع تدریس زبان و ادب فارسی را دگرگون کند. متأسفانه دبیرهای ضعیفی در دبیرستانها به تدریس

درس ادب فارسی اشتغال دارند؛ علت آن هم اغلب وجود مشکلات مالی و اقتصادی برای کسانی است که به این رشته روی می‌آورند. عامل دیگر گسترش بی‌ضابطهٔ مراکز آموزش عالی است، مراکزی مثل دانشگاه آزاد که بدون داشتن هیأت علمی متخصص تعداد زیادی دانشجو می‌پذیرند و آنها هم بدون آنکه شایستگی لازم را پیدا کنند فارغ‌التحصیل و راهی مدارس و دبیرستانها می‌شوند. این مشکل از بُعد اجتماعی است و راه‌حلش را باید علمای جامعه‌شناسی پیدا کنند.

صادقی: طرز زندگی کنونی شاعر عارف به وجود نمی‌آورد. شاعر امروز دچار یک زندگی ماشینی است و باید برود برای خود لقمه‌ای نان و آپارتمانی تهیه کند یا اجارهٔ ماهیانه‌اش را فراهم کند.

● **دانشگاه انقلاب:** شما خودتان هیچ راه‌حلی ندارید؟

■ **دکتر صادقی:** گمان نمی‌کنم این در سطح دانشگاه حل بشود. این مشکل باید در سطح کشور و از بالا حل بشود.

● **دانشگاه انقلاب:** آیا دولت یا شورای عالی انقلاب فرهنگی یا مجلس می‌توانند کاری بکنند؟

■ **دکتر صادقی:** این یک مشکل جهانی است و در کشورهای دیگر هم وجود دارد؛ یعنی کسی که در رشتهٔ علوم انسانی تحصیل می‌کند، در جوامع پیشرفته هم جایگاه پایین‌تری دارد. بنابراین رفع آن در توان واضعان سیاست فرهنگی کشور هم نیست و راه‌حل صددرصد هم ندارد، ولی می‌توان آن را اصلاح کرد؛ مثلاً آموزش و پرورش می‌تواند به مشکلات دبیران ادبیات، از نظر حقوقی و مزایا، بیشتر رسیدگی کند.

● **دانشگاه انقلاب:** شما فرمودید که از یک طرف دبیر برای دبیرستانها و دانشگاهها به اندازه کافی نداریم و کیفیت آنها هم به این دلیل پایین آمده که گروههای متعددی در دانشگاههای تازه تأسیس ضعیفی به تحصیل پرداخته‌اند. اگر همه دانشگاهها را در دانشگاه تهران و یکی دو دانشگاه دیگر منحصر کنیم که استاد و دانشیار دارد، دیگر برای خود دانشگاهها هم نمی‌توان استاد تربیت کرد، چه برسد به دبیرستانها. برای این مشکل چه راه‌حلی دارید؟

■ **دکتر صادقی:** تولید انبوه این مشکل را دارد. متأسفانه در کشور ما نظارت دقیقی بر کار علمی و پژوهشی و آموزشی استادان و مدرسان اعمال نمی‌شود. باید شوراهایی



فارسی در دبیرستانها بسیار ضعیف است. دیلمه‌های ما هنوز نمی‌توانند نامه بنویسند، در حالی که یک دیلمه زبان انگلیسی و زبان

تشکیل شود و این موضوع مورد بررسی قرار گیرد. مشکل دیگر مشکل اقتصادی است که نیاز به توضیح ندارد.

● **دانشگاه انقلاب:** بعضیها مشکل ما در زمینه ادب فارسی را در دو امر عمده می‌دانند. یکی اینکه در دانشگاه، نظام آموزشی ادب گرایشی نیست. دانشجوی رشته ادب فارسی باید ۱۴۰ واحد را از متون حماسی، غنایی و تاریخ ادب بخواند تا بتواند فارغ‌التحصیل شود و پس از این، هنوز نمی‌داند چه چیزی را باید درس بدهد.

دیگر اینکه رابطه زبان و ادب در دانشگاه مشخص نیست؛ یعنی نمی‌دانیم در دانشگاه به دانشجوی ادب فارسی، زبان درس می‌دهیم یا ادبیات، یا هر دو یا بخشی از این و بخشی از آن. بنابراین، کارهایی که از او توقع داریم هنوز تعریف نشده است.

■ **دکتر صادقی:** قسمت دوم سؤال را پاسخ می‌دهم. به نظر من، در دانشگاهها باید از همان اول دو گرایش وجود داشته باشد: یکی گرایش ادب و دیگری گرایش زبان.

روش تحقیق در زبان با روش تحقیق در ادب خیلی فرق دارد. تا آنجا که من می‌دانم، در هیچ یک از گروههای ادب فارسی بین این دو تفکیکی صورت نگرفته است. حتی به عقیده من، باید پایه این تفکیک از دوره دبیرستان گذاشته شود. پایه ادب و زبان

یاحقی: ما شعر، قصه، داستان کوتاه، داستان بلند، مقاله، همه اینها را داریم و در برخی زمینه‌ها رشد هم کرده‌ایم، ولی دانشگاه در جهت بارور کردن آنها کاری نکرده است. این همه خودروست.

فرانسه می‌تواند براحتی بنویسد. این را معلم باید به او یاد داده باشد. این مهارت کسب کردنی و تعلیمی است. یادگیری زبان از مقوله مهارت است، معلم باید آنقدر وقت بگذارد و انشاهای مختلف دانش آموزش را بخواند و تصحیح کند تا فرد درست‌نویسی را یاد بگیرد.

■ **دکتر یاحقی:** سؤالاتی که مطرح می‌فرمایید خیلی گسترده است و تاریخ و فرهنگ و همه چیز ما را دربر می‌گیرد. از طرفی، وقت می‌زگرد هم کم است. آنچه درباره ارتباط دانشگاه و مراحل قبل از آن و مسأله آموزش و معلمان فرمودند، کاملاً قابل قبول است. من معتقدم اشکالی ندارد که دانشگاهها را گسترش بدهیم و همه مردم لیسانس بگیرند،

ولی چیزی که آموزش و پرورش نیاز دارد، معلمی است که زبان و انشا بیاموزد. مراکز

صادقی: پایهٔ ادب و زبان فارسی در دبیرستانها بسیار ضعیف است. دیپلمه‌های ما هنوز نمی‌توانند نامه بنویسند، در حالی که یک دیپلمهٔ زبان انگلیسی می‌تواند براحتی بنویسد. این را معلم باید به او یاد داده باشد.

خاص تربیت معلم ما باید اصول تعلیم و تربیت و اصول کلاسیک آموزش زبان را به معلمان بیاموزند و مهارتهایی را که لازم دارند به آنها آموزش دهند. این همه در سایه آرامش و طمأنینهٔ فرهنگی میسر است. لذا تا مشکلات عدیدهٔ موجود، اعم از اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی، رفع نگردد، نمی‌توان کاری کرد. کار زیربنایی فرهنگی لازم است. باید نگرش جامعه نسبت به ادب عوض بشود و این را نه دولت می‌تواند بخشنده کند و نه مجلس. در درازمدت و با کار مداوم و با بسیج خیلی از تشکیلات، شاید بتوان اوضاع را اصلاح کرد. به اعتقاد من، باید با یک بسیج همگانی، نوعی همه‌پرسی از دست‌اندرکاران

به عمل آید و جمع‌بندی آن به مراکز تصمیم‌گیری و وزارتخانه‌ها منتقل شود و در آنها تجدید نظر لازم صورت گیرد. ما در حد فاصل بین آموزش متوسطه و دانشگاه، کنکور و انتخاب دانشجو را داریم که باید در آن اصلاحات جدی انجام شود. با روش کنونی گزینش دانشجو نمی‌توانیم دانشجوی اصلح را برای تحصیل در یک رشته خاص انتخاب کنیم. درواقع، این گزینش شانس و احتمالی است. متأسفانه این مشکل به دوره‌های بالاتر هم سرایت کرده است. یعنی با تستی شدن آزمون کارشناسی ارشد، حق دانشجویان اصلح پایمال می‌شود.

به‌هرحال، ما در همهٔ زمینه‌ها رسالت و وظیفهٔ خود را فراموش کرده‌ایم و این ناهماهنگی که در مسائل مختلف وجود دارد، متأسفانه وضعیت جدیدی را ایجاد کرده است. اگر بتوانیم در این شرایط تجدید نظر کنیم، شاید در پاره‌ای از موارد توفیقهایی جزئی به دست آوریم.

■ **دکتر شیخ‌الاسلامی:** دو نکته مختصر را می‌خواهم خیلی مختصر عرض کنم. یکی اینکه معلوم نیست که در کلیت قضیه، مشکلات زبان و ادب فارسی از نظر مراکز آموزش عالی با مشکلات سایر رشته‌ها در بسیاری از ابعاد مشترک نباشد، اما برجستگی



مشکلات زبان و ادب فارسی عملاً به وسعت حوزه معرفت برمی گردد.

اولین مشکل ما در آموزش ادب فارسی این است که معلمانی که این رشته را درس می دهند و متولی ادب فارسی اند، بر این ادب تسلط دارند یا نه. نکته اساسی در زبان و ادب فارسی وسعت آن است. مطلب دوم اینکه همه تحصیلکرده های ما خود را در زمینه ادب فارسی صاحب نظر می دانند. مشکلاتی که در زبان و ادب فارسی در گروه های درسی دانشکده ها، در سطح دبیرستان و در سطح دانشگاه ها وجود دارد این است که هیچ کس خود را از احساس تعلق به زبان و ادب فارسی و حتی از حق داوری در مورد آن برکنار نمی بیند. لذا مشکل در سطح اجتماعی چنان فراگیر می شود که کسانی که در این وادیها نه تخصصی دارند و نه بناست اظهار نظر کنند، به طرح مشکل و ارائه راه حل می پردازند.

نکته دیگری که می خواستم به آن اشاره کنم اینکه بعد از انقلاب فرهنگی، توجه خاصی به شناخت مشکلات زبان و ادب فارسی و برطرف کردن آنها شده است و اهتمام بر این بوده که زبان و ادب فارسی در جامعه، تعالی و قداستی درخور پیدا کند. نگاه نظام فرهنگی ما به ادب فارسی و گسترش آن و رفع مشکلات آن یک نگاه دلسوزانه و در

حقیقت برخاسته از علاقه مسلم به ادب است.

یاحقی: متأسفانه، به علت ناآشنایی مترجمان با بنیادهای زبان فارسی، با روشهای معادل سازی و با خاصیت های زبان فارسی، غالباً معادل های ساخته شده با یکدیگر متناقض و ناهماهنگند.

● **دانشگاه انقلاب:** ببخشید استاد، آیا به نظر شما گرایشی شدن ادب در نظام آموزش عالی کمکی به حل مشکل می کند؟ آیا اصلاً لازم هست یا نه؟

■ **دکتر شیخ الاسلامی:** همان طور که می دانید، ما رسماً چنین گرایش هایی نداریم، ولی از زمان ورود به دوره تحصیلات تکمیلی، هر کس می تواند راه خودش را در زمینه تخصص های ادبی روشن کند. این چنین نیست که واقعاً غافل از یک گرایش، مجموعه ای پروریم که معلوم نیست به چه کار می آید. این هم آخرین نکته ای است که می خواهم عرض کنم: تفکیک بین زبان و ادب فارسی کار دانشگاه نیست. بنده معتقدم که آموزش زبان مخصوص دوره دبیرستان است. ما رشته زبان شناسی را با آن ارزش های علمی زبان شناسی در دانشگاه داریم.

■ دکتر شیخ الاسلامی: این مطلب درست است.

● دانشگاه انقلاب: از همه استادان بزرگوار که از سر لطف به این مجلس تشریف آورده‌اند سپاسگزاریم.

■ دکتر صادقی: در تأیید فرمایشات دکتر شیخ الاسلامی عرض می‌کنم که می‌توان واحدهای بیشتری را برای دانشجویان عرضه کرد تا هر دانشجو، خود به یک زمینه‌گرایی پیدا کند و آن واحدها را بگیرد.

چه باید کرد؟

نقد و نظری درباره آنچه لازم است در کارگزینش و تدوین
متون ادبی کتابهای درسی دانشگاهها انجام گیرد

دکتر حسین رزمجو
استاد دانشگاه فردوسی

سرگزارده و در مسیر عمر پربار خود، متأثر از جریانهای فکری و اعتقادی و سیاسی و اجتماعی روزگاران گذشته، مناظری دلربا و سایه‌روشنهایی فریبا را برای صاحبان ذوق و اندیشه فراهم آورده است. اغلب این آثار زاده ذهن و قیاد و طبع لطیف شاعران و نویسندگانی است که هنر و حقیقت را با هم درآمیخته و با مصالحتی از اندیشه و عاطفه و خیال، کاخهایی آنچنان بلندپایه را از سخن فصیح و کلام بلیغ - به صورت نظم و نثر -

بی‌گمان قلمرو وسیع هزارساله ادب فارسی با چشم اندازهای زیبا و متنوع خود، تجلیگاه فرهنگ و تمدن و مظاهری از ذوق و هنر ایرانی مسلمان در دوران تاریخی بعد از اسلام است.

آثار ادبی باقیمانده از پیشینیان ما، سرشار از حکمتها و معانی آموزنده و آکنده از حیات و حرکت و زیبایی، چونان رودخانه‌ای زاینده و خروشان است، که راهی طولانی را در معبر پرنشیب و فراز قرون و اعصار پشت

پی افکنده‌اند، که به گفته استاد بزرگوار توس - حکیم ابوالقاسم فردوسی - هیچ گاه از باد و باران زمانه و آفات روزگار گزندى نخواهد دید، و جاودانه سر بر آسمان جلال و افتخار خواهد سایید.

اما همان گونه که زلال آبی دریاهاى موج و رودهاى صفا گستر خرمی بخش را، گل و لای سیلابها و مواد آلوده فاضلابها، کدر و مسموم می‌کند، نفوذ افکار منحط و خلاف اخلاق و تأثیر جریانهای سوء اعتقادی و سیاسی در ادبیات و هنر یک جامعه، سبب آلودگیهای معنوی و تیرگیهای زیانمند تربیتی و اخلاقی فراوانی می‌شوند که مصداق بارز آن: برخی از آثار ادب کهن فارسی است، آثاری که زلال معانی درخشان و آموزنده آنها به واسطه آمیختگی با اندیشه‌ها و احساساتی ناشایست، تیره و تار گشته؛ و مآلاً در کنار مرواریدهای فاخر آن، خزفها، و در برابر فرازهای شکوهمندش نشیبهایی از فرومایگی و انحطاط رخ نموده، و در قبال مضامین والای آموزنده و زیبای آن آثار، افکاری بدآموز و گمراه کننده جای گرفته، و بسدیهی است که این موضوع از لحاظ مسئولیتی که جامعه انقلابی امروز ما در امر پاکسازی و زدودن آثار منحط و طاغوتی - بر مبنای ضوابط نقد اخلاق اسلامی - از فرهنگ و ادب گذشته دارد؛ و با توجه به انقلاب فرهنگی که در کشور اسلامیمان در حال تکوین می‌باشد - همچنین ضرورت تحقق اندیشه اسلامی شدن دانشگاهها -

مسئله‌ای است بس خطیر، و این بر صیرفیان سخن و منتقدان معتقد به کرامت انسانی و حاکمیت اخلاق است تا با کندوکاوی منصفانه در آثار ادب فارسی و ارزش سنجی آن در ترازوی نقد اخلاق اسلامی، شایسته‌هایش را از ناشایسته‌ها متمایز کنند و ضمن بازنگری بر این سرمایه نفیس، با انتخابی احسن و انسب، سره‌ها را از ناسره جدا سازند و از آموزنده‌های آن در جهت پرورش اندیشه و تلطیف ذوق و احساس نسل جوان و انقلابی امروز و آینده‌سازان جامعه فردا هایمان سود جویند.

و اما در تحقق این آرمان والا و مقدس که خود از سویی مستلزم بازنگری، استخراج، تصفیه و انتخاب انسب و اصلح آثاری است که حقیقت و هنر محتوای آنان را تشکیل دهد، و سپردن این متنهای سالم آموزنده - برای تدریس - به مدرسان مسئول و متعهدی است که بتوانند جامعه تزکیه و تعلیم را توانماً بر قامت دانشجویان خویش بیوشانند و مآلاً هم روح تخصص و هم تعهد را در آنان پیورند؛ عنایت به چند نکته ذیل از اهم موضوعاتی است که یادآوری آنها عاملان اجرایی برنامه اسلامی کردن دانشگاهها را، بویژه در عرصه ادبیات و علوم انسانی و پیمودن راهی که در جهت تصفیه و سالمسازی آن در پیش رو دارند، شاید گامی چند مددکار باشد:

این کار خطیر و حساس، یقیناً باید بر اساس معیارهای منطقی خردپسند و بر پایه آگاهی و نصفت و نیتی خیر، و دور از هرگونه



بر «اصالت وحی» متکی باشد و بر ارزشهای تکیه کنیم که تطور رسوم معمول و سلیقه‌های شخصی و ارزش سنجهای منبعت از «اصالت رأی» در اصول فطری آنها تغییری نمی‌دهد، و گذشت زمان از بها و اهمیتشان نمی‌کاهد.

از دیدگاه اسلام، انسان به تعبیر امام علی (ع) موجودی است «ذومعرفة یفرق بین الحق والباطل... معجوناً بطینة الالوان المختلفة والاضداد المتعاریه»^۲ همچنین دارای قدرت شعور و اختیار است و صاحب اراده و نتیجتاً در گرو اعمال خویش و مسئول آنهاست. که: «کل نفس بما کسبت رهینه»^۳ و چون مخلوقی است نیمه آسمانی و نیمه خاکی، و آمیزه‌ای است از فرشته و شیطان، لذا قلمرو عزت و ذلت او از اعلیٰ علین است تا اسفل السافلین. و هم اوست که می‌تواند با کاربرد عقل و پیروی از فرمانهای الهی، گوهر خود بشناسد و در سایه پرورش مکارم اخلاقی و خودسازی به خلیفه الهی رسد.

از لحاظ این مکتب آسمانی: آدمی اگر از راه تزکیه و تهذیب نفس به اصلاح خویش بپردازد، و نیکی پیشه کند و عمل صالح انجام دهد؛ از آفات و مصائب اجتماعی گناه انگیز و کج رویها محفوظ می‌ماند. و در این صورت، دیگر ناپاکان گم کرده راه و عوامل فساد قادر نخواهند بود که او را اغوا کنند و به سیه‌روزی کشانند، چنانکه قرآن کریم بدین نکته چنین تصریح فرموده است: «یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لایضرمکم من

حب و بغض و سلیقه و برداشت شخصی انجام گیرد. و از آنجا که عقل و وجدان حق‌پذیر انسان، در بسیاری موارد - بخصوص زمانی که روح تقوا و خداترسی در او ضعیف شده باشد - تحت الشعاع امیال نفسانیش واقع می‌شود، و فریایی نمودهای صوری و زیبایی‌های ظاهری، گاه آن چنان اثراتی ژرف را بر روح و احساس آدمی وارد می‌کند؛ که او را وامی‌دارد تا به انگیزه خیال و یا به سبب نگرانی و «اندیشه از سرزنش مدعیان» با خوشتن فریبی، از بیان واقعیتهای جانبداری و اظهار حق سر باز زند، و احیاناً حقیقت را فدای مصلحت کند، لذا، برای مصون ماندن از این گونه لغزشهای فکری و عاطفی و برکناری از تعصب و خودمحوری، باید سعی کنیم تا در وهله نخست از قرآن مجید، کتابی که از طرف خداوند با نام با مسمای «فرقان»^۱ یا تعیین کننده و فرق گذارنده «حق از باطل» و «هدایت از ضلالت» معرفی شده سود جوئیم و این منشور آسمانی را میزان اولیه تشخیص روشنایی از تاریکی و پسندها از ناپسندها قرار دهیم و پس از کتاب خداوند از آراء و گفتار پیامبر اکرم (ص) و وصایای اخلاقی که از این اسوه حسنه و جانشینان راستین او - ائمه هدی علیهم السلام - باقی است، به عنوان شایسته ترین ملاک ارزش سنجهایمان بهره گیریم. و به عبارت دیگر کوشش کنیم تا -براهین و توجیهات ما در سنجش موضوعات، همواره بر ضوابط اخلاقی مبتنی

ضل اذا اهتدیتم»^۴ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر شماست که خود را از ناشایست‌ها حفظ کنید، که هرگاه هدایت یافتید؛ کسی که گمراه شده است شما را زبانی ندارد و ضرر نرساند. /

خداوند متعال با ارسال رسل که هدف اصلی از برانگیختگی‌شان تتمیم مکارم اخلاق و هدایت نوع انسان به سوی روشنائیها یا فضایل و مکارم بوده است - چنانکه از پیامبر اکرم (ص) است که فرموده: «انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»^۵ یا: «علیکم بمکارم الاخلاق فان الله عز وجل بعثنی بها»^۶ - راه بهروزی را برای انسان مشخص فرموده است، و با ختم نبوت، از طریق احکام قرآنی و شیوه زندگی پیامبر (ص) که خود «اسوه‌ای است حسنه» با ارائه برنامه‌ای جامع، و تعیین وظایف فردی و اجتماعی، انسان و قرار دادن دو حجت درونی و خارجی (عقل و پیامبران) در اختیار آدمی، حجت را بر او تمام کرده، و در هرگونه بهانه و عذری را در کجروی و طفره رفتن بر روی ابناء بشر بسته است.

الگوی اخلاقی و تربیتی آیین اسلام، یا انسان کامل و دست پرورده این مکتب، انسان صالح پرهیزکاری است که معیارهای مثبت اخلاقی که اسلام در تشخیص و تمایز «صالح» از «طالح» یا «نیکوکار» از «بدکار» ارائه کرده است در او متجلی می‌باشد، و بدان صفات نیک که جنود عقلش نامند متصف است.

انسان صالح به مدد عقل و لشکریان آن که درکتاب معتبر مذهبی چون: الاصول من الکافی معرفی شده‌اند، روح خود را صفا و ارتقاء می‌بخشد و به تهذیب نفس می‌پردازد، و مآلاً به مکارم اخلاق که منظور نظر و مورد محبت و رضوان الهی است دست می‌یابد. و از «جنود جهل» یا رذائل اخلاقی که وسیله سیه‌روزی و انحطاط و سقوط آدمی و موجب خشم خداوندی است، نجات می‌یابد. چنانکه امام صادق (ع) در این مورد توصیه فرموده است: «علیکم بمکارم الاخلاق، فان الله عزوجل یحبها و ایاکم و مذام الاخلاق فان الله عزوجل یبغضها»^۷ / بر شماست که در راه تحقق به مکارم اخلاق بکوشید، زیرا پروردگار خلیات پسندیده را دوست می‌دارد، و پرهیزد از این که به صفتهای زشت متصف گردید، چه آنها مغبوض باری تعالی است. / و شرط اساسی اصلاح اخلاقی، شناخت صفات حمیده از رذیله، و تمیز فضائل از رذائل و متخلق شدن به ویژگیهای جنود عقل و عاری گشتن از صفات جنود جهل است.

اگر بخواهیم از دیدگاه جهان بینی توحید اسلامی - که سرچشمه همه ارزشهای متعالی و خویها و زیبائیها را خداوند می‌داند، و کمال مطلق و حاکمیت محض را از آن «الله» می‌شناسد و مبدأ و معاد آدمی را بنا بر آیه مبارکه «انالله و انا الیه راجعون»^۸ ذات پاک احدیت معرفی می‌کند، و نتیجتاً کلیه فعالیت‌های فکری، عملی و علمی انسان را در



طریق «الله» و برای «الله» و خشنودی او و به قصد قربت به خداوند و در محدوده تکالیف و وظایف و ارتباطات آدمی با آفریدگار جهان خلاصه و منحصر می‌کند و جهت می‌دهد؛ بر امور بنگریم، ناگزیر باید بپذیریم که رسالت پیامبر گونه هنرمندان راستین، از جمله شاعران و نویسندگان متعهد و مسئول، جز در طریق نشر مکارم و فضایل اخلاقی و حمایت و تقویت جنود عقل و مبارزه با ناپاکیها و درهم شکستن جنود جهل و جلوگیری از انحطاط و سقوط معنوی بشریت تحقق نمی‌یابد.

و از آن جا که مقدس‌ترین وظیفه فرزنانگان دین باور جوامع اسلامی، ترقی دادن فهم و ادراک عمومی و ترغیب مردم به دوست داشتن فضیلت است، لذا هنرمندان واقعی، بویژه شاعران و نویسندگان بزرگ که زبان و قلمشان به منزله کلید گنجهای معنوی خداوند در زیر عرش اوست^۹، آنانند، که تاریکیهای جهل را از فضای زندگی انسان محروم می‌زدایند و سختیها و تلخیهای حیات را با افکار حکیمانه اصلاح می‌نمایند و با اندیشه‌های بدیع و ذوق و احساس لطیف خود، به مدد تعبیرات زیبا و استحکام بیان و قدرت هنر، احساسات سالم و سازنده آدمی را بیدار می‌کنند و رایت فضیلت را بر فراز اجتماعات به اهتزاز درمی‌آورند و افرادشان را از اخلاق نکوهیده منزّه می‌سازند و حوزه آدمیت را به سوی روشنائیها رهبری می‌کنند و اهل عالم را به نیکی تشویق و از بدی

تحدیر می‌نمایند، و برای کسب بزرگی و افتخار هیجانهایی حرکت‌زا و سودمند در خوانندگان آثار خویش به وجود می‌آورند. و بالاخره به استحکام بنای عزم و اراده آنان دست می‌یازند. از نظرگاه اسلام که سرچشمه همه زیباییها و کمال خداوند است، و این که «ان الله تعالی جمیل یحب الجمال و یحب ان یری اثر نعمته علی عبده»^{۱۰}؛ هنرمند حقیقی کسی است که با قبول حاکمیت «الله» در جهت نیل به این زیبایی و کمال مطلق گام بردارد، و با احساس مسئولیت در حفظ بار امانت خداوندی، به خلق آثاری دست یازد؛ که رسالت پیامبر گونه خویش را در طریق روشنگری جامعه و پرورش و تلطیف ذوق و روح مردمان برای ارتقاء به عالم معنی به انجام رسانند، و از سرمایه هنر به عنوان وسیله‌ای در نشر فضایل و ارزشهای معنوی سود جوید.

تذکر این نکته اساسی در مبحث حاضر شاید ضرور به نظر رسد که به رغم این عقیده بی‌پایه و نادرست طرفداران «هنر برای هنر» که: «هنر یک عمل اخلاق و زائیده اراده نیست، و آن اراده که شرط حتمی یک انسان درست کار است شرط هنرمندی نمی‌باشد، و نتیجتاً چون هنر مولود و اراده آدمی نیست مشمول هیچ گونه قضاوت اخلاقی نیز نمی‌تواند قرار گیرد!» و به دلیل روابط ناگسستگی که میان اخلاق و هنر وجود دارد و یسا بنا بر اساس این گفته بند توکروچه (Benedetto Croce ۱۸۶۶-۱۹۵۲ م)

ژرف با خلیات و روحیات وی دارد در محتوای آثار هنر آفرین ملاحظه می‌توان کرد و از این رهگذر - مآلاً - به علو طبع و ظرفیت و صفای روح، و یا بالعکس به دنائت نفس و تیرگی جان او، پی می‌توان برد. چه به گفته ملک الشعراء بهار (۱۲۶۶-۱۳۳۰ ش):

فی المثل گر شاعری مهتر نباشد در منش هرگز از اشعار او ناید نشان مهتری ورنباشد شاعری اندر منش والا گهر نشنوی از شعرهایش بوی والا گوهری هر کلامی بازگوید فطرت گوینده را شعر زاهد، زهد گوید، شعر کافر، کافری^{۱۲} و یا:

کمال هر شعر اندر کمال شاعر اوست صنیع دانا انگاره از دل دانا است چو مرد گشت دنی، قولهای اوست دنی چو مرد والا شد، هم گفته‌های او والا است سخاوت آرد گفتار شاعری که سخی است گدایی آرد اشعار شاعری که گداست نشان سیرت شاعر ز شعر شاعر جوی که فضل گلبن در فضل آب و خاک وهواست^{۱۳} بنابراین، میان هنر و اخلاق هنرمند روابطی نزدیک موجود است و هر کدام نسبت به دیگری تأثیراتی متقابل و جدایی ناپذیر دارند. و با توجه به اهدافی که هنر مسئول و اخلاق راستین تعقیب می‌کنند، و رسالتی که هنرمندان متعهد همچنین مصلحان حقیقی دارا هستند، مبرهن می‌شود که چنین هنر و اخلاقی راهشان یکی است و در نهایت به یک جا می‌رسند و آن حد کمال آدمی

فیلسوف شهیر ایتالیایی و ارائه‌کننده نظریه زیباشناسی چون: «هر هنرمندی به عنوان یک انسان، مقامش نه آن سوی اخلاق است و نه این سو، بلکه همیشه تحت سلطه اصول اخلاقی است و ناگزیر نمی‌تواند از زیر بار وظایف اخلاقی شانه تهی کند، لذا، بر اوست که هنرمندی را کاری شریف بداند و مانند یک وظیفه مقدس بدان عمل کند»^{۱۴} و اگر چنین کند، در این صورت هنر او دعوتی است به سوی بهروزی انسان و پیامش نویدی خواهد بود برای رهایی و آزادی بشریت. و حال آنکه آرمان مصلحان بشردوست - بویژه انبیاء الهی - نیز چیزی جز تحقق این دعوت نیست و این خود بارزترین رشته ارتباطی است که اخلاق و هنرهای متعالی و اصیل را به هم پیوند می‌دهد. و در این خویشاوندی و ارتباط تنگاتنگ، با توجه به این که: هنر چیزی جز تجلی احساس و نمود افکار تلطیف شده و گذشته از صافی ذوق و پرورده از تخیل و آرمان‌گرایی هنرمند نیست و از آنجا که احساس و اندیشه هر کسی تبلور جهان‌بینی و منبعث از اعتقادات و علائق، دلبستگی‌ها و باورداشتهای اخلاقی و دینی و مرامی اوست، لذا آثار هنری والا نیز چونان آیینه‌هایی است که انعکاس تمایلات و آرزوهای هنرمند - خصوصاً شاعر و نویسنده، را با وضوحی بیشتر - در آنها می‌توان دید و احساس کرد. و از طرفی میزان شعور اجتماعی و خردمندی و آگاهی هنرمند را در گزینش مضامین هنری او که پیوندی طبیعی و



مبانی اخلاقی کمتر می‌تواند رفتار فردی را تحت تأثیر قرار دهد»^{۱۴}.

به هر حال، بنابر آنچه گذشت، چون هم اخلاق متعالی و هم هنر راستین متعهد، هدفی مشترک را - که آن ارتقاء بشریت به مدارج والای کمال است - تعقیب می‌کنند، مآلاً هدف آثار ادبی مسئول هم چیزی جز این نمی‌تواند باشد و شاعران و نویسندگان واقعی هنرمندانی هستند که رسالت خویش را در قبال جامعه، خداوند و وجدانهای بیدار خود تشخیص می‌دهند و وظیفه‌شان را در دفاع از شرف انسانی و پاسداری از ارزشهای معنوی و اخلاقی می‌دانند و با خلق آثار زیبای پراحساس آموزنده، می‌توانند به اندیشه‌ها تکان دهند و احساسات را برانگیزند و در جهت شورش محرومان علیه جباران و مستکبران جهانخوار به کار گیرند و بالاخره زمینه‌ساز تحولات اصلاحی و هموارکننده راه پیشرفت و خوشبختی انسان باشند. بویژه در جامعه امروز ایران اسلامیمان و در برهه حساس بعد از انقلاب که زمانه دگرگون شده، و بتهای استکبار سرنگون گشته و ارزشهای منحط و مورد احترام طاغوتیان از میان رفته و از جمله حدیث ادب و شعر و نثر خواص و مضامین اشراف پسند آن فسانه و کهن گشته است، و ضرورت گشایش راهی تازه و فراهم گشتن چشم‌اندازی جدید در حیات ادبی ملت انقلابی‌مان احساس می‌شود.

نگاهی به گذشته ادب فارسی و بررسی تاریخ هزار ساله ادبیات فارسی، متأسفانه ما

است... و اما هنر از جمله هنر شاعری و نویسندگی باید به منزله وسیله‌ای در خدمت اخلاق و نشر ارزشهای معنوی و فضائل انسانی قرار گیرد. و این که این خدمت آیا: «باید به صورت دعوت صریح به مبانی اخلاقی انجام شود یا به طور غیرمستقیم؟ با توجه به این نکته که شعر و ادب هم می‌تواند با پرداختن به روح و تطهیر آن از ناپاکیه‌ها به اخلاق خدمت کند، و از طرفی چون دیگر هنرها می‌تواند زشت‌ها را زیبا نماید؛ بر سر روابط میان آثار ادبی و اخلاق اختلاف نظر وجود دارد. برخی بر این عقیده‌اند که: دعوت صریح به مبانی اخلاقی - چه از راه رمان، چه تئاتر و چه شعر و نثر سودمند نمی‌تواند بود زیرا عادت مردم بر آن است که از تجارب دیگران کار نگیرند، و هر کسی رفتارش را بر تجربیاتی که خود کسب کرده است، مبتنی کند، و تجربیات دیگران را هر چند گرانبها باشد، به صورت پند و اندرز نشنود. وعده‌ای برآند که پرداخت روح و تهذیب آن - به طور غیرمستقیم و ضمن حدیث دیگران - بهتر از موعظه و نصیحت‌گویی مستقیم است. این نظریه روز به روز طرفداران زیادتری پیدا می‌کند، و این از آن روست که یک نویسنده یا شاعر زبردست که قادر است خواننده را با حوادثی که فی‌المثل در قالب یک داستان می‌پرواند و به شدت به هیجان درمی‌آورد، قادر خواهد بود به طور غیرمستقیم در روح او نیز اثری بر جای گذارد که شاید هیچ‌گاه از ذهن او محو نگردد، اما دعوت صریح به

را با این حقیقت تلخ مواجه می‌کند که به استثنای آثاری از ادب حماسی، عرفانی و تعلیمی مان که به حق از شاهکارهای ادبیات راستین و مسئول جهان به شمار می‌رود، محتوای بخش عمده‌ای از آثار ادب فارسی - بویژه آثار منظوم - را موضوعاتی خلاف دین، عفت و اخلاق نظیر: مدح و تملق و خوشامدگوییهای مصلحتی از پادشاهان خودکامه و خانان بی‌سواد مغرور و صاحبان زر و زور و تزویر، وصف می و میخوارگی و عشقهایی از نوع زنبارگی و غلامبارگی و... تشکیل می‌دهد. و از شعر و نثر به عنوان ابزار تبلیغی و وسیله تطهیر و موجه نشان دادن جباران به اصطلاح ادب پرور و هنر دوست تاریخ، آنهم با مبالغات و اغراق‌گوییهای نظیر:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیرپای

تا یوسه بر رکاب «قزل ارسلان» دهد

بالای کائنات بهرد هزار سال

سیمرغ و هم تا زجنابش خبر دهد^{۱۵}

بهره برداری می‌شود. و بدبختانه می‌بینیم که اغلب شاعران و نویسندگان معروف و پرآوازه ما در خدمت حکومت‌های طاغوتی‌اند و از خوان نعمت جباران آنچنان متنعمند که «از نقره دیگران می‌زنند و از زرآلات خوان» برای خود می‌سازند و خلاصه از ادیبان «با سلطه‌اند» تا «برسلطه». و برخی از اینان مقام والای شاعری و نویسندگی را بدان درجه از تنزل اخلاقی می‌کشاند و شأن والای قلمی را که خداوند به عظمتش چنین سوگند یاد

فرموده «ن والقلم و ما یسطرون»^{۱۶} به پایه‌ای از انحطاط می‌رسانند که گروهی از شاعران که از این انحطاط اخلاقی و وضع فلاکت‌بار شاعران و نویسندگان «با سلطه» متملق درباری که حرفه‌شان چیزی از نوع گدایی و در یوزگی بوده خبر داشته‌اند، در بسیاری موارد، گاه به تعریض و گاه به صراحت بدان اشارت کرده‌اند. چنانکه جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی در دفاع از منش و اعتبار شاعری خود گوید:

هر چند شاعری به گدایی فتاده است

من شاعرم بنام، ولی نیستم گدا^{۱۷}

و یا انوری ابیوردی (ف ۵۸۳ ش) - صریحاً -

از این سقوط اخلاقی و تنزل شخصیت

شاعران مزبور و بی‌اعتباری کار شاعری

آنچنانی که شامل خود او نیز هست، چنین

بث و شکوایی دارد:

ای برادر بشنوی رمزی ز شعر و شاعری

تا زما مثنی گدا کس را به مردم نشمری

کار خالد جز به جعفر کی شود هرگز تمام؟

ز آن یکی جولاهگی داند، دگر برزیگری

باز اگر شاعر نباشد، هیچ نقصان اوفتد

در نظام عالم، از روی خرد چون بنگری؟

آدمی را چون معونت شرط کار شرکت است

نان ز کناسی خورد، به ز آن بود کز شاعری

دشمن جان من آمد شعر، چندین پرورم؟

ای مسلمانان فغان از دست دشمن پرور!

شعر دانی چیست؟ دور از روی تو حیض الرج

قایلش گو خواه کیوان باش و خواهی مشتری

گر مرا از شاعری حاصل همین عار است و بس



موجب توبه است و جای آنکه دفتر بستری^{۱۸} و همین شاعر، جایی دیگر چنین گفته است: بدین دقیقه که گفتم گمان مبر به بنده، کرچه گدایی شریعت شعر است!!^{۱۹}

و در ارتباط با این انحطاط اخلاقی و سقوط شخصیت شاعران کذایی و نویسندگان مزدور قلم به نان فروخته است که مشاهده می شود گویندگان بزرگ آزاده ای چون سیف الدین محمد فرغانی (ف: بعد از ۷۰۵ ق) که: «در مطاوی نصایح و مواعظ عالی خود به انتقاد از اوضاع ناگوار جامعه عهد خویش پرداخته و در بیان نقایص و بر شمردن مثالب و مساوی طبقات فاسد و ذکر مفاسد و معایب پهلوانانی بوده اند، بی باک و دلاور»^{۲۰} و مذمت شاعران متملق و فرومایه مذبور، چنین اشعار نغز آموزنده ای را - از سر درد - خطاب به آنان سروده اند:

از ثنای امرا نیک نگهدار زبان
گرچه رنگین سخنی، نقش مکن دیواری
مدح این قوم دل روشن تو تیره کند
همچو رو را کلف و آینه را زنگاری
آن جماعت که سخن از پی ایشان گفتند

راست چون نامیه بستند گلی برخاری
از چنین مرده دلان راحت جان چشم مدار
چون ز رنجور شفا کسب کند بیماری؟!^{۲۱}

شاعر از خرمن این قوم به کاهی نرسد
گر از این نقد به یک جو بدهد خرواری
شاعری چیست که آزاده از آن گیرد کام
ننگ خلقی گر از این نام نداری عاری

گریه زاهدی و حيله کنی چون روباه
تا سگ نفس تو زهری بخورد یا ماری
پیل را خر شعر آنگه که کشد بار کسی
شیر را سگ شعر آنگه که خورد مرداری
بهر مخدوم مجازی دل و دین ترک کنی
تا تو را دست دهد پایه خدمتکاری
نزد آن کس که چو من سلطنت دل دارد
شه گزیری بود و میر، چوده سالاری
ظالمی که همه ساله بود کارش فسق
به طمع نام منه عادل نیکوکاری
نیت طاعت او هست تو را معصیتی
کمر خدمت او هست تو را زناری^{۲۲}
چاپلوسیهای گدامنشانه و لفاظیهای تملق
آمیز گروه عظیمی از شاعران غیرمسئول
ابن الوقت ما چه در قلمرو شعر کهن فارسی و
چه در دوره معاصر - بویژه در دوران قبل از
انقلاب - واکنشهای هشدار دهنده ای را از
سوی عده ای از شاعران بیدار دل از زمره:
«الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و ذکرُوا
الله کثیراً»^{۲۳} به همراه دارد که از جمله ابیات
ذیل از سید محمد سحاب (ف: ۱۲۲۴) است
که دل آزدگی و نفرت خویش را از شعر
منحط و شاعران گمراهی که خداوند در
وصفشان فرموده است: «یتبعهم الغاوون، الم
ترانهم فی کل واد یهیمون»^{۲۴} چنین بیان
داشته است:

شعر است هیچ و شاعری از هیچ، هیچ تر
در حیرتم که بر سر هیچ، این جدال چیست؟!
یک تن نپرسد از پی ترتیب چند لفظ
ای ابلهان بی هنر، این قیل و قال چیست؟!^{۲۵}

از بهر مصرعی دو که مضمون دیگری است
چندین خیال جاه و تمنای مال چیست؟!
شعر اصلش از خیال بود، جنشش از محال
تا از خیال، این همه فکر محال چیست؟!
از چند لفظ یاوه نزد لاف برتری
هر کس که یافت شرم چه و انفعال چیست؟!^{۲۴}
آثار باقیمانده از شعر و نثر کهن فارسی که
بخشی از آنها همچون گوهرهایی نفیس و
بی‌نظیر بر تارک فرهنگ و ادب ایران زمین
می‌درخشد و موجب مباهات فخر انسانیت
می‌باشد و غیر از چهره‌های ماندگار و
جاودانه‌ای نظیر: فردوسی، ناصر خسرو،
سنایی و عطار و مولوی، نظامی گنجوی،
سعدی، حافظ، جامی، صائب، بهار، پروین
اعتصامی و... که به واسطهٔ استادگی بر سر
پیمان و نیفتادن در چنبر وابستگی‌ها و
خواستهای هیئت‌های حاکمه غاصب زمان
خود و نثار نکردن «مر این قیمتی در لفظ
دری را به پای خوکان پست» اغلبشان
آوارگیا کشیده و از ابناء روزگارشان
ناسپاسها دیده و رنجها و مرارته‌ها چشیده‌اند،
و به رغم توطئهٔ سکوت و کارشکنی مزدوران
کاسه لیس دربارهای غزنوی و سلجوقی و
اتابکان تا قاجاریه و پهلوی، رسالت و تعهد
خود را به انجام رسانیده و از شعر به عنوان
سلاحی علیه ناحق سود جسته‌اند و طبعاً:
«نمیرند از این پس که هم زنده‌اند، چه تخم
سخن را- جاودانه - پراکنده‌اند.»؛ متأسفانه
بخشهای عمده‌ای از آثار ادب فارسی اگر از
لحاظ اخلاقی و ارزشهای انسانی بررسی و

ارزیابی گردد، ملاحظه می‌شود که در مقایسه
با گروه نخستین به منزلهٔ خرفها و سفالهایی
پست و بی‌ارزشند از ژاژ خایان گزافگوی
بی‌فضیلتی که آثار اغواکنندهٔ خویش را - که
جز گمراهان از آنها هواخواهی نمی‌کنند - به
چنان وضع مبتذلی ارائه کرده و به چنان
تکرار مکرراتی خالی از نوآوری و ابتکار
پرداخته‌اند که اعتراض گویندگان زیادی را
علیه خود برانگیخته‌اند، چنانکه ادیب
الممالک فراهانی (۱۲۷۷ - ۱۳۳۶ ه‍.ق.)
خطاب به آنان چنین گوید:

تا کی ای شاعر سخن پرداز
می‌کنی وصف دلبران طراز
دفتری پرکنی ز موهومات
که منم شاعر سخن پرداز
ذم ممدوح گه کنی ز غرض
مدح مذموم گه کنی از آرز
در پی وصف یار موهومی
گاه اطناب و گه دهی ایجاز
چیست این حرفهای لاطائل؟
چیست این فکرهای دور و دراز؟
می‌نگویی که این چه ژاژ بود
که به میدانش آوری تک و تاز؟!
این سخن را اگر ببری بازار
نخرند از تو آش به سیر و پیاز^{۲۵}
بدآموزیهای اخلاقی موجود در برخی از
اشعار کهن فارسی و لاطائلاتی که گروهی از
گویندگان ما، به عنوان مدح و هجو و وصف
می و میخوارگی و غلامبارگی و منفی بافیهای
دیگر از خود بر جای گذارده‌اند، چنان بدبینی



العجم در مورد بحث مذکور این است که: بدانک اساس شعر بر کذب و زور است. و بنیاد آن بر مبالغت فاحش و غلو مفرط. و از این جهت عظماء فلاسفه ادیان از آن معرض بوده‌اند، و آن را مذموم داشته. و مهاجرات شعر را از اسباب مهالک ممالک سالفه و امم ماضیه شمرده‌اند، و از مقدمات تلف اموال و خراب دیار نهاده. و عامه زناده و منکران نبوت را خیال مجال طعن در کتابهای منزل و انبیاء مرسل جز به واسطه نظم سخن نیفتاده است و اندیشه معارضه ایشان جز به سبب اعتیاد اسجاع و قوافی روی ننموده.^{۲۷}

و دید افراطی و استنباط منفیانه یکی از نویسندگان معاصر که ضمناً خالی از شائبه غرض نیز نمی‌باشد، درباره ثمرات شعر و شاعری این است که گوید: «... نهالی را که شعرای ما در باغ سخنوری نشانده‌اند، چه ثمر دارد؟ و چه نتیجه‌ای بخشیده است؟ آنچه مبالغه و اغراق گفته‌اند، نتیجه‌اش مرکوز ساختن دروغ در طبع مردم ساده لوح بوده است. آنچه مدح و مداهنه کرده‌اند، اثرش تشویق ملوک و وزراء به انواع رذائل و سفاقت شده است. آنچه عرفان و تصوف سروده‌اند، ثمری جز تبلی و کسالت حیوانی و تولید گدا و قلندر و بیچاره نداشته است. آنچه تغزل گل و بلبل ساخته‌اند، حاصلی جز فساد اخلاق جوانان نبخشوده است. و آنچه هزل و مطایبه بافته‌اند، فایده‌ای جز رواج فسق و فجور نکرده است.»^{۲۸}

باین تفصیل، آنچه مسلم است این که

و واکنشهای سویی را در بعضی از اندیشمندان فرزانه و واقع‌بین اخلاق‌گرایمان فراهم کرده است که حاصل آن اظهارنظرهایی چنین تند و افراطی هم از طرف قدما و هم از جانب متأخران نسبت به شعر و شاعری و آثار باقیمانده از ادوار گذشته ادب فارسی است.

به عنوان مثال عقیده محمد عوفی صاحب تذکره معروف لباب الالباب (۵۷۲-۶۳۵ ه.ق) این است که: شعر شاعری مذموم است و شاعر در همه اوقات ملوم، از بهر آنکه اکثر و اغلب اشعار یا در مدح است و یا در نسیب و بنای هر دو برا کاذب فاحش و دروغهای صریح است. چنان که ظهیرفاریابی را در این معنی است:

کیمینه پایه من شاعری است خود بنگر
که چند گونه کشیدم ز دست او بیداد
بهین گلی که از او بشکند مرا این است:
که بنده خوانم خود را و سرو را آزاد
گاهی لقب نهم آشفته زنگی بی را حور
گاهی خطاب کنم باز سفته‌ای را راد
و اکثر شعرای زمان رخسار بیان خود را به
دود طمع تیره و چشم فضل و فصاحت را به
غبار وقاحت خیره می‌گردانند، اگر درست
مغربی ماه را بر کمر جوزا ببیند، کیسه طمع
بردوزند. و اگر قرص گرم آفتاب را بر سبز
خوان فلک در نظر آرند، کام بدو خوش
کنند.^{۲۶}

و نظر شمس قیس (ف): پس از ۶۲۸ ه.ق. مولف کتاب المعجم فی معایر اشعار

و... یا محفل آراء و خوش مشرب. خلاصه یک مصرف جنسی و جسمی غیر از مصرف شعری دارند.»^{۲۹} از طرفی: اغلب آثار گویندگان عصر حاضر قبل از انقلاب، چه آنان که در قالبهای سنتی به رشته نظم درآمده و چه آنها که در قالبهای نو و آزاد «نیمایی» سروده شده، از آن جهت که دوران بالندگی و نشو و نمایشان یا در عهد مشروطیت و یا در روزگار سیاه و منحط ستمشاهی و در فضای خفقان بار استبداد و جو استعمار نشو و نما یافته است، اثرات جریانهایی فکری و سیاسی سرازیر شده از غرب و شرق و صبغهای از غربزدگی، حتی رنگ و بویی از الحاد و بی‌دینی را در تار و پود برخی از این آثار - بویژه در موج نو آن - به روشنی ملاحظه می‌توان کرد.

و اینها واقعیتهایی است تلخ که از مطالعه وضع فکری و اخلاقی گروهی بی‌شمار از شاعران و نویسندگان گذشته و معاصر خود و از مواجهه با مرده ریگی که به عنوان آثار ادبی کهن و نو فارسی از آنان باقیمانده و دفتر و دیوانهایی حجیم را پر کرده است، احساس می‌شود. آثار و اشعار موجود در این کتابها و دواین، با آنکه اغلبشان از زیبایی و لطافت بیان و جزالت و استواری لفظ و صورت برخوردارند، متأسفانه، مصداقهایی روشن از توصیفات ذیلند که علامه محمد اقبال لاهوری (۱۲۸۹-۱۳۵۷ ه ق) درباره اثرات سوء اشعار غیرمتعهد و معرفی گویندگان غیرمسئول به رشته نظم کشیده است:

متأسفانه در قلمرو هزار ساله شعر کهن فارسی، مضامین مزبور کم و بیش وجود دارد و شاعران فراوانی یافت می‌شوند که دیوانهایشان آکنده از آن مطالب است و تأسف بیشتر در این است که از لحاظ سیاسی، عده‌ای از بزرگان ادب کهن ما از زمره شاعران و نویسندگان «باسلطه» یا حامیان حکومتهای جورند تا «برسلطه». و بی‌گمان در دوره معاصر هم وضع بهتر از گذشته نیست. موقعیت شعر و شاعری در روزگار حاضر - قبل از انقلاب اسلامی - در این خلاصه می‌شود که: «به قول یکی از اعزّه قدامی معاصرین: گویی اصلاً نفس عمل شاعری لغو شده است. چه در سابق و اسبق، یا آن وقتها که شعر رواج بازار داشت، یا از مقوله مطربی بود و خوش مشربی و محفل آرائی و دلچکی که امیری، خانی، سلطانی خریدار و مروجش بود و با از مقوله مرشدی و پیشوایی و ملازم محافل پیران و مرشدان و حضرات چین و چروکی سیر و سلوکی که مریدان خریدار و مروجش بودند. اما حالا چی؟ هیچ!!

انصاف باید داد که در این روزگار از شاعر جماعت مضحک‌تر، بی‌مصرف‌تر، بی‌خاصیت‌تر و بی‌محل‌تر هم خود شعرا هستند. البته مقصود شعرای خوب و طراز اولند. والا شعرای بد و متوسط، مخصوصاً اگر نوجوان یا مؤنث یا با سواد فرنگی باشند، مصرفهای دیگری دارند. یا مترجمند یا بازیگر یا شاهد یا دلچک و یا دلال و دلاله



خوش نماید زشت را آینه‌اش
در جگر صد نشتر از نوشینه‌اش
بوسه او تازگی از گل برد
ذوق پرواز از دل بلبل برد
سست اعصاب تو از افیون او
زندگانی قیمت مضمون او
نغمه‌هایش از دلت دزد ثبات
مرگ را از سحر او دانی حیات
چون زیان پیرایه بند سود را
می‌کند مضموم هر محمود را
در یم اندیشه اندازد تو را
از عمل بیگانه می‌سازد تو را
خسته ما از کلامش خسته‌تر
انجمن از دور جامش خسته‌تر
جوی برقی نیست در نیسان او
یک سراب رنگ و بو بستان او
حسن او را با صداقت کار نیست
در یمش جز گوهر تف دار نیست
قلب مسموم از سرود بلبلش
خفته ماری زیر انبار گلش
از خُم و مینا و جامش الحذر
از می آئینه فامش الحذر^{۳۰}
کوتاه سخن آنکه: با توجه به این اندیشه
اساسی که در انتخاب احسن و انسب آثار
ادب فارسی به منظور عرضه کردن و ارائه
آنها در کتابهای درسی دانشگاهی به جوانانی
که تشنه فضیلت و زیبایی و ارزشهای اسلامی
هستند، شاید تنها راه دستیابی به این
موفقیت، از رهگذر مطالعه عمیق آن آثار
همراه با انتقاد صحیح و منطقی و خردپسند و

به دور از عیب‌جویی و خرده‌گیریهای زائیده
از تعصبات و خودمحوریهای شخصی باشد.
چه به گفته استادی فرزانه و صاحب‌نظر، اگر
ضمن دست یازیدن به این عمل خطیر:
«ارزش واقعی آثار ادبی معلوم نگردد و خط
سیر ذوق و هنر در جاده تحول آن معین
نشود، ادبیات و هنر بتدریج گرفتار وقفه و
رکود می‌گردد و در پیچ و خم کوره راه تقلید
فرومی‌ماند. و اگر در این شهره بازار
پرمشتری که گزافه‌گویان دکان هنر گشوده‌اند،
و کالای ناچیز و بی‌ارج خود را به جویندگان
هنر و شیفتگان ذوق عرضه می‌کنند؛
صیرفیان هوشیار و نقادان متعهد و مسئول
هنرمند نباشند، بی‌هنران یاوه‌درای،
خرمهره‌های بی‌ارج خویش را به جای جواهر
ثمین قالب می‌زنند و زر مغشوش ناسره را به
چالاکي و قلابی، زرپاک عیار فرا می‌نمایند.
لذا منتقد بصیر و بی‌غرض که از ذوق سرشار
و فهم و کنجکاوی بهره‌ای دارد، باید به مدد
علم و قریحه در تهذیب و ترقی هنر، نقش
مهم و مؤثری را به عهده گیرد و قدرت تحلیل
و متانت استدلال او اجازه ندهد که
هنرفروشان خودنمای، از شهرت و توفیق
بی‌جای بهره‌برند و هنرمندان بی‌مدعا در
ظلمت خمول و فراموشی بمانند.»^{۳۱} آن‌هم -
بویژه - به هنگامی که از لحاظ نقد اخلاقی و
معنوی، به انتقاد صحیح و ارزیابی
منصفانه‌ای پیرامون آثاری دست یازیده
است تا حاصل آن گزینش سروده‌ها و
نوشته‌هایی مهذب، آموزنده، زیبا و عمیق و

سازنده‌ای باشد برای عرضه به نسلی که می‌خواهد در آینده در قلمرویی از صفا و پاکرایی و معنویت گام بردارد و با این رهتوشه در برابر سیل بنیان کن تهاجم فرهنگی شرق ملحد و غرب مستکبر فاسد خود را مصون بدارد و مآلاً آینده‌ساز کشوری باشد که نهال اسلام و انقلاب نوپای آن را خون هزاران شهید آبیاری کرده‌اند.

آنچه در این نوشتار به نظر خوانندگان سخن سنج معنی یاب فضل‌خواه رسید، در واقع سایه‌روشنی کمرنگ بود که از گوشه‌هایی از تابلوی عظیم، شکوهمند و فاخر ادب هزارساله فارسی ترسیم گردید، و بدین وسیله برخی از مضامین متنوع و رنگارنگ موجود در چشم اندازهای آن که شامل: زیباییهای معنوی، فضایل و مکارم انسانی و روشنیهای توأم با تاریکیها و ناهنجاریهای اخلاقی این قلمرو وسیع ارائه شد. تابلویی که در طول قرون و اعصار به قلم هنرزای صدها بل هزارها شاعر و نویسنده و ادیب چیره‌دست، باذوقها، جهان‌بینیها و افکار و اعتقادات مختلف نگارگری شده است. و بدیهی است که معرفی همه ارزشها و ضد ارزشها، پسندها و ناپسندها، روشنائیها و تاریکیهای این گنجینه گرانسنگ ادبی از حوصله این مقال خارج بوده و به مجال وسیع نیازمند است. و نگارنده این سطور مباهی است که سالها قبل، در حد توان خود، بخشی از این مهم را در کتاب دو جلدی شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی

انجام داده و مطالب مقاله حاضر نیز تلخیصی است از برخی مباحث جلد اول کتاب مذکور که به پیشنهاد مصرائه همراه با حسن نیت و محبت مدیر و مسئول محترم این مجله عملی گردیده است. و اینک با توجه به موضوع اسلامی کردن دانشگاههای ایران که چندی است از طرف مسئولان کشورمان مطرح می‌باشد،^{۳۲} و بی‌گمان از جمله لوازم تحقق این اندیشه مقدس، نقد و تجدیدنظر بر محتوای کتابهای درسی است که تاکنون در رشته زبان و ادب فارسی تدریس شده و از طرفی چون مسئولان تدوین این کتابها طبعاً در گزینش متنهای زیبا و بلیغ و آموزنده‌ای که بتواند هم دانشجویان را بلاغت افزایش دهد و هم بر لطایف ادب فارسی آشنا کند و هم بر اطلاعاتشان بیفزاید و پایه‌های اعتقادی‌شان را نسبت به اسلام و فرهنگ متعالی آن محکمتر سازد؛ با انبوهی از آثار کهنه و نو ادب فارسی مواجهند که باید بر اساس ضوابط و معیارهای منطقی و خداپسندانه، انتخابهای انطباق و اصلح از آنها به عمل آورند؛ شاید موضوعات و شواهد ارائه شده در مقاله حاضر برای آنان مصداقی باشد از مقوله «فذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين»^{۳۳} همچنین ملاکها و معیارهایی را که مبتنی بر آیات الهی و کلام معصومین علیهم السلام در کتاب «شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی»^{۳۴} بویژه در دو دفتر تاریکیها و روشنائیهای جلد دوم این اثر^{۳۵} خاطر نشان ساخته‌ام بتواند مسئولان و برنامه‌ریزان تدوین

کتابهای درسی ادبی دانشگاهها را در
پیمودن راه خطیری که در پیش دارند گامی
چند رهنمون و مددکار باشد.

پی‌نوشتها و منابع

۱. فرقان: ۱: «تبارک الذی نزل الفرقان
علی عبده لیكون للعالمین نذیراً».
۲. ر.ک. نهج البلاغه، ضبط نصه وابتکر
فهارسه العلمیه الدكتور صبحی الصالح
بیروت: ۱۳۸۷ هـ.ق. الطبعة الاولى، ص: ۴۲ و
۷۳۳.
- ۳ و ۴. مدثر: ۳۸ و مائده: ۱۰۵.
- ۵ و ۶. ر.ک. مستدرک، ج ۲ ص ۲۸۲،
به نقل از فلسفی، محمدتقی. اخلاق از نظر
همزیستی و ارزشهای انسانی؛ تهران: هیئت
نشر معارف اسلامی، ۱۳۳۹ ش، ص ۹ و ۷۰.
۷. ر.ک: همان، ص ۱۴۸.
۸. بقره: ۲۳.
۹. اشارت است به احادیثی نظیر: «ان
الله خزائن الحکمة و السنة الشعراء
مفاتیحها» که در بزرگداشت شاعران راستین
متعهد است. ر.ک. دهخدا، علی اکبر. امثال و
حکم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۹ ش، ج ۲، ص ۱،
ص ۲۱۰ و ۳۰۹.
۱۰. ر.ک. السیوطی، جلال الدین
عبدالرحمن. الجامع الصغیر فی احادیث البشیر
و النذیر، مصر: ۱۳۲۱ هـ.ق. ج ۱ ص ۶۸.
۱۱. ر.ک. کلیات زیباشناسی، بندوتو
کروچه، ترجمه فؤاد روحانی، تهران: بنگاه
ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴. ص ۶۵-۶۱.

- ۱۲ و ۱۳. ر.ک. دیوان اشعار محمدتقی
بهار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۵، ج ۱ ص ۳۱۷.
۱۴. ر.ک. دکتر مندور؛ در نقد و ادب،
ترجمه دکتر علی شریعتی، مشهد: کتابفروشی
امیرکبیر، ۱۳۴۶، ص ۶۲-۶۱.
۱۵. ر.ک. دیوان اشعار، ظهیرالدین
فاریابی، به کوشش تقی بینش، مشهد:
کتابفروشی باستان، ۱۳۳۷، ص ۱۱۳.
۱۶. قلم: ۱.
۱۷. ر.ک. دیوان کامل اشعار جمال الدین
محمدبن عبدالرزاق اصفهانی، با تصحیح و
حواشی وحید دستگردی، تهران: وزارت
فرهنگ، ۱۳۲۰ ص ۲۰.
- ۱۸ و ۱۹. ر.ک. دیوان اشعار اوحدالدین
انوری ابیوردی، به کوشش سعید نفیسی،
تهران: مطبوعاتی پیروز، ۱۳۳۷، ص ۴۵ و
۲۹۷.
- ۲۰ و ۲۱. ر.ک. دیوان اشعار سیف الدین
محمد فرغانی، با تصحیح و مقدمه دکتر
ذبیح الله صفا، تهران: فردوسی، ۱۳۶۴، ص
۲۹ و ۲۴-۲۵.
- ۲۲ و ۲۳. شعراء: ص ۲۲۷.
۲۴. ر.ک. زرین کوب، عبدالحسین. سیری
در شعر فارسی، تهران: ۱۳۶۴، ص ۱۷۲.
۲۵. ر.ک. دیوان اشعار ادیب الممالک
فراهانی، به تصحیح وحید دستگردی، تهران:
ارمغان، ۱۳۱۲، ص ۲۸۵.
۲۶. ر.ک. عوفی، سدیدالدین محمد.
لباب الالباب، با تصحیحات و حواشی سعید
نفیسی، تهران: ابن سینا، ۱۳۳۵، ص ۱۲.

چیزهای دیگر، تهران: اساطیر، ۱۳۷۱، ج ۳، ص ۱۶۸.

۳۲. ر.ک. رزمجو، حسین. «جنبشهای دانشجویی و موضوع اسلامی کردن دانشگاهها»، هفته‌نامه توس، ش. ۶۸۸، ۲۰ آذر ۱۳۷۵.

۳۳. الذریات: ۵۵.

۳۴ و ۳۵. ر.ک. رزمجو، حسین. شعرکهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشار آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹، ج ۲، ۱ فصلهای دوم تا ششم ص ۹۵-۲۷ و ج ۲ دفتر اول تاریکیها ص ۱۹۱-۲۲ و دفتر دوم روشنائیها ص ۳۳۱-۲۳۳.

۲۷. ر.ک. الرازی، شمس‌الدین محمدبن قیس. المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح محمد قزوینی و به کوشش مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۵، ص ۱۹۲-۱۹۳.

۲۸. ر.ک. آدمیت، فریدون. اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، تهران: ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۲۱۲-۱۲۵.

۲۹. ر.ک. اخوان ثالث، مهدی. آخر شاهنامه. تهران: مروارید، ۱۳۴۸، ج ۳. ص ۱۴.

۳۰. ر.ک. کلیات اشعار فارسی علامه محمد اقبال لاهوری، با مقدمه احمد سروش، تهران: ۱۳۴۳، ص ۲۷.

۳۱. ر.ک. زرین‌کوب، عبدالحسین. از

زبان فارسی

در صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

فتح الله حدّاد گدرجی

صنایع دستی، موسیقی، آداب و رسوم زندگی در جوامع بشری دگرگون شده است و در این میان، یکی از عناصر مهم فرهنگی، «زبان» است.

فارسی‌زبانان جهان، بویژه در کشورهای ایران، تاجیکستان و افغانستان برای انتقال مفاهیم علمی و فنی، نیاز به واژه‌های تازه دارند. آنان ناگزیرند یا زبان فارسی را با شرایط نوی که هر زبان علمی، لازم دارد، تطبیق دهند یا یک سره، تسلیم بی‌قید و شرط یک زبان بیگانه شوند و آن را به مثابه یک «زبان علم» بپذیرند، در آن صورت زبان

با توجه به نفوذ تکنولوژی در زندگی، مردم امروز ناگزیر شده‌اند که بسیاری از مسائل زندگی سنتی خود را با شرایط نوین امروزی تطبیق دهند و بتدریج، چنان مقهور آثار تکنولوژی و پیامدهای آن شده‌اند که آنچه را داشته‌اند، از دست داده‌اند و هرچه به آنان تحمیل شده است، پذیرفته‌اند.

نگاهی به عناصر فرهنگی کشورهای گوناگون، نشان می‌دهد انسان، یا باید خود را با شرایط جدید تطبیق دهد و یا در بست عوارض تکنولوژی نور را بپذیرد. شیوه پوشش لباس، تغذیه، اسکان، هنرهای سنتی و

فارسی کماکان در همان ساختار گذشته‌اش، فعال شده و عمدتاً در ساحت ادبیات و محاوره، ادامه حیات خواهد داد و پس از مدتی، به صورت یک زبان محلی، درخواهد آمد.

با نپذیرفتن زبان فارسی به عنوان «زبان علم»، این زبان کماکان در همان ساختار گذشته‌اش، فعال شده و عمدتاً در ساحت ادبیات و محاوره، ادامه حیات خواهد داد

اکنون مردم کشورهای فارسی زبان با این پرسش رو به رو هستند که آیا زبان فارسی به عنوان «زبان علم» قابل پذیرش است و یا اینکه زبان دیگری را باید به جای زبان علم بنشانند و علم و تکنولوژی را با همان زبان به دیگران بیاموزند. پیروان هر دو نظریه استدلال‌هایی برای خود دارند. گروهی معتقدند: «زبان علم»، زبان خاصی است و برای خود ویژگی‌هایی دارد و این ویژگی‌ها را باید شناخت. زبان علم باید صریح و خالی از ابهام بوده و حتی الامکان موجز و مختصر باشد. روانی، سادگی، مجهز بودن به ابزارهای خاص، داشتن عبارات کلیشه‌ای،

تمایل به نمادین شدن و از همه مهمتر استاندارد بودن، خاصه در حوزه واژگانی و ... از دیگر شرایط علمی شدن یک زبان است. چنانچه بخواهیم، زبان فارسی را، زبان امروز علم تلقی کنیم، باید بگویم زبان فارسی تا رسیدن به یک زبان خاص، راهی بسیار طولانی در پیش دارد.

در این نوشتار، کوشش شده است تلاش‌های پژوهندگان و زبان‌شناسان «رادیو و تلویزیون»، در این امر مهم نموده شود.

صدا و سیما و زبان فارسی

به هرحال، سازمان صدا و سیما، رسانه‌ای فرهنگساز در سطح کشور است و تأثیر زیادی بر محاوره مردم می‌گذارد. در واژه‌سازی رادیو و تلویزیون، بازتابی از سلیقه‌های شخصی را هم می‌توان مشاهده کرد. در بعضی از مناطق، هنگامی که صدا و سیما درباره موضوعی خاص کار کرده، تأثیر آن را بوضوح می‌توان مشاهده کرد. موقعیت صدا و سیما به گونه‌ای است که روی فرهنگسازی، تأثیر مستقیم دارد و گسترده‌گی آن، روی اقشار جامعه تأثیر می‌گذارد. در صدا و سیما باید بیشتر از سایر رسانه‌ها، مراقب بود تا اشکالی در کار نویسندگان و گویندگان پدید نیاید، زیرا تأثیر منفی



برنامه آموزشی ویژه تنظیم و اجرا شود، البته این برنامه‌های آموزشی، برای تهیه کنندگان تلویزیونی سراسر کشور، در قالب سمینار اجرا شده است.

انتشار جزوات آموزشی، یکی از راههای آموزش زبان و ادبیات درست به دست اندرکاران صدا و سیماست.

برای تسهیل کار کارکنان در ویرایش متون مکتوب برنامه‌ها، جزوهای به نام «شیوه‌نامه ویرایش» در برنامه‌های صدا و سیما تهیه شد و در اختیار واحدهای گوناگون سازمان قرار گرفت.

یکی دیگر از راههای ترویج زبان و ادب فارسی به طور صحیح، برقراری دوره‌های آموزشی برای کارکنان صدا و سیماست. این کلاسها بهتر است در تهران تشکیل شود و فیلمهای ویدئویی این آموزشها، به شهرستانها ارسال گردد تا بدین وسیله اطلاعات نوین به سراسر کشور انتقال یابد. لزوم برقراری این آموزشها بسیار جدی است و پیگیری برای برقراری آنها، ضرورت فراوان دارد. برای نیل به وضعیت مطلوب

اشتباهات آنان، در بنا و زیربنای اندیشه و فرهنگ جامعه، به مراتب بیشتر از سایر رسانه‌ها خواهد بود.

«زبان و ادب فارسی» میراث غنی فرهنگی ما است. این زبان، زبان ملی ما بوده و دارای قابلیت‌های ارزشمند زبانی است. ذخایر بسیاری در این زبان نهفته است. آثار گرانبهای دانشمندان گذشته که بیانگر قابلیت‌های زبان فارسی است، به همین زبان نوشته و یا منتشر شده است. با وجود این، در زبان فارسی، سرمایه گذاری وسیعی نشده است، باید زمان کافی برای نشر زبان فارسی گذاشته شود و در فیلمها و سریالهای تلویزیونی، به گفتگوها، توجه بیشتری شود. در این سریالها و فیلمها، گهگاه گفتار خطا، لغات غلط و ... به کار می‌رود و این نشان‌دهنده این است که باید کارهای زیربنایی انجام شود.

در «سیما» شورای ویرایش تشکیل شده، و این شورا، مهمترین شورای صدا و سیما است و وظیفه این شورا این است که اصالت زبان فارسی را نگاهبانی کند.

طی چند سال اخیر، با گماردن گروه‌های ویراستاری در صدا و سیما، مشکلاتی حل شده، مع‌هذا بیش از نیمی از راه طی نشده باقی مانده است. باید برای هر بخشی یک

هیأت علمی دانشگاه و عضو فرهنگستان ادب و هنر.

۴ - اسماعیل سعادت، نویسنده، مترجم، عضو هیأت علمی مرکز نشر دانشگاهی و سردبیر مجله معارف.

۵ - مهندس حسین معصومی همدانی، نویسنده، مترجم و عضو هیأت علمی دانشگاه صنعتی شریف.

۶ - رضا سیدحسینی، نویسنده، مترجم و مدرس دانشگاه.

۷ - موسی اسوار، ویراستار، مترجم و مدرس دانشگاه.

افزون بر این عده، هر یک از شبکه‌های صدا و سیما و حوزه معاونت سیاسی، دارای یک نماینده در شورا است.

در شورای ویرایش صدا و سیما، توجه خاصی به سلامت زبان فارسی در صدا و سیما شده است. نخستین اقدام شورا در این زمینه، برگزاری «اولین سمینار زبان فارسی در صدا و سیما» است که در خرداد ۱۳۶۷ برگزار شد. در سمینار یاد شده، عده‌ای از استادان و صاحب‌نظران در زبان و ادب فارسی و نیز مدیران و متصدیان بخشهای حساس سازمان صدا و سیما و جمعی از علاقه‌مندان حضور داشتند. در این سمینار دو روزه مشکلات زبانی صدا و سیما بررسی و خطوط

درست‌نویسی و درست‌خوانی زبان و ادبیات فارسی در صدا و سیما، باید توییح و یا پاداش و تشویق در نظر گرفته شود.

برای ورود علاقه‌مندان به اشتغال در صدا و سیما، آزمون زبان فارسی باید صورت گیرد و این آزمایشها در زمانهای مختلف باید تکرار شود و امیدواریم طی چند سال آینده، هر ساله به نتایج مطلوب این آزمونها نزدیکتر شویم.

برای نیل به وضعیت مطلوب درست‌نویسی و درست‌خوانی زبان و ادبیات فارسی در صدا و سیما، باید توییح و یا پاداش و تشویق در نظر گرفته شود.

شورای ویرایش صدا و سیما

صدا و سیما دارای یک شورای عالی ویرایش است. اعضای این شورا عبارتند از: ۱. دکتر ابوالحسن نجفی، نویسنده، مترجم، استاد دانشگاه و عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

۲. دکتر علی اشرف صادقی، زبان‌شناس، عضو هیأت علمی دانشگاه تهران و عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

۳. احمد سمیعی، نویسنده، مترجم، عضو



می‌گیرد:

۱. برگزاری دوره‌های منظم آموزش برای کارکنان شاغل؛
۲. برگزاری دوره‌های آموزشی برای کارکنان جدیدالاستخدام؛
۳. برگزاری آزمونهای سراسری زبان فارسی با هدفهای تشویق و تنبیه؛
۴. برگزاری سمینارهای منظم علمی که تاکنون چهار سمینار برگزار شده است؛

انتشار جزوات آموزشی، یکی از راههای آموزش زبان در ادبیات درست به دست‌اندرکاران صدا و سیماست.

۵. انتشار جزوات راهنمای آموزشی و کتابهای مناسب در این زمینه؛
۶. خرید و تهیه منابع مرجع و عمده مورد نیاز کارکنان در حوزه‌های مختلف سازمان و توزیع آن در میان آنان؛
۷. تهیه و تألیف کتاب و «شیوه‌نامه ویرایشی» در برنامه‌های صدا و سیما و چاپ و انتشار آن در میان تمام کارکنان ذیربط؛
۸. برگزاری آزمون استخدام و ایراستار و جذب و ایراستاران رسمی، برای ویرایش متون برنامه‌های مختلف؛

کلی اقدامات اصلاحی ترسیم شد و پس از مذاکرات بسیار، پیشنهادهای روشن و عملی در هر باب طبقه‌بندی و عرضه شد. در پی برگزاری سمینار مذکور، بنابه توصیه‌های مؤکد آن، اقداماتی چند آغاز شد. نخست با همکاری حوزه معاونت آموزشی سازمان، دوره چهارماهه ویراستاری برگزار شد و در این دوره، گروهی از کارکنان واحدهای مختلف صدا و سیما با فنون ویراستاری به ویژه در زمینه برنامه‌های گفتاری و نوشتاری صدا و سیما آشنا شدند. متعاقب آن، برای تسهیل کار کارکنان در ویرایش متون مکتوب برنامه‌ها، جزوه‌ای به نام «شیوه‌نامه ویرایش» در برنامه‌های صدا و سیما تهیه شد و در اختیار واحدهای گوناگون سازمان قرار گرفت.

برای نهادی شدن اقدامات سازمان صدا و سیما، شورای عالی ویرایش در اردیبهشت ۱۳۷۰ تشکیل شد.

اهداف کلی شورای ویرایش عبارتند از:

۱. اصلاح زبان برنامه‌های موجود؛
 ۲. ارتقاء توان علمی کارکنان در زمینه کاربرد درست زبان و تشخیص مصطلح از نامصطلح (درست و نادرست) در زبان؛
 ۳. دست یافتن به یک زبان معیار؛
- تحقق این اهداف در چند زمینه صورت

فارسی در جامعه که از آن جمله برنامه معروف «فارسی را پاس بداریم» است؛

۱۳. همکاری علمی و هنری با گروه‌های برنامه‌سازی که در زمینه مسائل زبان فارسی به تهیه برنامه مشغولند.

این اقدامات برای یک دوره ۱۰ ساله در نظر گرفته شده است، زیرا اصلاح مسائل زبانی که در سطح جامعه به شکل بسیار بارزی به نحو خطا رواج یافته است، در کوتاه مدت مسیر نیست.

سمینارهایی که تاکنون درباره مسائل زبان فارسی در صدا و سیما برگزار شده ۴ سمینار بوده است که به ترتیب در تاریخهای خرداد ۱۳۶۷، خرداد ۱۳۷۱، خرداد ۱۳۷۲، مهر ۱۳۷۴ برگزار شده و سمینار پنجم نیز تابستان ۱۳۷۶ برگزار خواهد شد. مجموعه مقالات سمینارهای اول و دوم به صورت کتابهای مستقل چاپ و منتشر شده است.

۹. دعوت از ویراستاران باسابقه و مجرب برای همکاری نیمه‌وقت با حوزه‌های مختلف سازمان؛

۱۰. برگزاری نشستهای بحث و گفتگوی مشترک میان شورا و کارکنان حوزه‌های گوناگون سازمان؛

آثار گرانبهای دانشمندان گذشته که بیانگر قابلیت‌های زبان فارسی است، به همین زبان نوشته و یا منتشر شده است.

۱۱. برقراری سیستم نظارت بر زبان برنامه‌ها، به منظور گزارش خطاها و مسامحات زبانی به مدیران سازمان و تهیه آئین‌نامه تشویق و توبیخ به منظور جلوگیری هرچه مؤثرتر از رواج خطاها در صدا و سیما.

۱۲. ساخت برنامه‌های آموزشی مناسب برای تعمیم توجه به کاربرد درست زبان

ضرورت تدوین برنامه‌های ملی برای حمایت از انجمنهای ادبی

جمشید مهرپویا

اشاره: نویسنده مقاله، که سالها از کارشناسان انجمنهای ادبی و هنری بوده، ضمن برشمردن خدمات و مشکلات انجمنهای ادبی ایران، لزوم تدوین برنامه‌ریزی در سطح کلان، به منظور حمایت از زبان و ادب فارسی، از طریق این انجمن را یادآور می‌شود.

مدیحه‌سرایی و آلت دست‌شدن رژیم پیشین،
کشانید.

پیش از انقلاب اسلامی، قریب ۱۸ انجمن
ادبی فعال در تهران و ۲۲ انجمن ادبی در
شهرستانها فعالیت رسمی داشتند. گروهی از
مدیران انجمنهای ادبی، وابستگی شدیدی به
رژیم گذشته داشتند و از کارگزاران رسمی
سلسله پهلوی به‌شمار می‌رفتند، این عده
اغلب، مناصب و شغل‌های نان و آب داری

حدود ۲۵ سال پیش، که به عنوان کارشناس
امور انجمنهای ادبی و هنری، در اداره کل
آفرینش هنری و ادبی به کار پرداختم، مدت
ده سال به طور مستقیم و بعدها به‌طور اتفاقی
با مسائل و مشکلات انجمنهای ادبی کشور
سروکار داشتم. اندیشه حمایت از انجمنهای
ادبی، به هرحال، قابل تحسین و رغبت‌انگیز
بود، ولی پشتیبانی بیدریغ مالی، اغلب آنها را
به سوی نوعی خودبزرگ‌بینی، تفاخر،

داشتند و هزینه‌های تشکّل خود را از صندوقی به نام «صندوق حمایت هنرمندان» فرهنگ و هنر دریافت می‌کردند.

گروه اندکی، تحت حمایت مالی فرهنگ و هنر سابق نبودند، ولی برای خوش خدمتی و ادای دین به سیستم حکومتی گذشته، با هزینه‌های خود، انجمنها را به پا می‌داشتند.

گروهی دیگر نیز بودند که با توجه به اعتبار علمی و ادبی که داشتند، رژیم گذشته سعی می‌کرد با فرستادن تحف و هدایای نقدی و جنسی، آنها را به سوی خود بکشاند که بیشتر هم موفق می‌شد.

گروه بسیار اندکی نیز از انجمنهای ادبی مستقل بودند که دارای اعتباری بودند و به غیر از جوازهایی که برای تشکیل جلسات، از دولت وقت گرفته بودند، مسأله و وابستگی خاصی نداشتند.

گروه دیگر از شاعران روشنفکر زمانه که اساساً با رژیم پهلوی خصومت داشتند، در لباس و فرقه‌های مختلف، گردهم آمده بودند و این طیف وسیع که ظاهراً به ثبت دولتی نرسیده بودند، به‌طور انفرادی و یا گروهی در مراکز دانشگاهی و جوان‌پسند، گردهم می‌آمدند و به شعرخوانی می‌پرداختند. قدرت گروه اخیر بیش از دیگران بود و رژیم گذشته سعی داشت، گروه یاد شده را با گماردن در

دستگاه‌های دولتی و جیره‌خوار کردن آنها و تطمیع، پاداش بدهد، و در نتیجه بعضی از این گروه شاعران - که به ظاهر با رژیم پهلوی خصومت داشتند - در نشریات و رادیو و تلویزیون به کار می‌پرداختند و مواجب دریافت می‌کردند. به هر حال رژیم گذشته هر کسی را با ترفندی با قیمتهای متفاوت خریداری کرده بود. در میان افراد خریداری شده رژیم، معمولاً مدیران انجمنهای ادبی، بیشترین گروه را تشکیل می‌دادند.

رژیم شاهنشاهی پهلوی، از افراد انجمنهای ادبی در برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، بزرگداشت پنجاه سال شاهنشاهی دودمان پهلوی و سالروز تولد رضاخان - که آخرین گردهمایی ادبای انجمن‌پرو در آرامگاه رضاخان بود - بارها بهره برده است.

انجمنهای ادبی به زعم جوانترها - مرکز گردهمایی پیرمردها و پیرزنان بود - لذا خریدار چندانانی نداشت، جوانان شب شعرخوانی تشکیل می‌دادند و گالریها و خانه‌های جوانان، مرکز گردهمایی این نسل بود.

انجمنهای ادبی آذربادگان، اقبال، ایران، ایران و پاکستان، ایران و ترکیه، تهران، انجمن ادب و هنر زنان پایتخت، توفانیان، حکیم



نظامی، حافظ، دانشوران، سعدی، شاه‌رخ، شهید، کلبه سعد، کمال، گوهر، وحید و در شهرستانها شهریار (تبریز) معروفترین این انجمنها به‌شمار می‌رفتند.

بعضی از مدیران این انجمنها، درگذشته‌اند و بعضی‌ها بعد از یک رخوت، دوباره به‌طور نیم‌جدی و یا جدی کار خود را آغاز کرده‌اند و اکنون در کنار این انجمنهای قدیمی، انجمنهای جدیدتری نیز پا گرفته‌اند.

بدون این که قصد معرفی کامل وابستگی انجمنهای گذشته را به دربار، محافل سیاسی بین‌المللی، فراماسیون، فرقه بهائیت و ... داشته باشیم - چرا که سازمانی که در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تشکیل شده، موظف به شناسایی آنهاست - اعلام می‌داریم: دستگاههای مسئول، باید حمایت کامل از انجمنهای ادبی کشور را به منظور قدر و قیمت بخشیدن به زبان و ادب فارسی، به عهده بگیرند و توقعاتی که رژیم قبلی از این انجمنها داشت از این انجمنها نداشته باشد. وظیفه اساسی این انجمنها، باید کوشش در اعتلای زبان و ادب فارسی باشد، حمایت دولتی هم اگر بشود، نباید انتظار خوش‌خدمتی و مجیزگویی و ستایش از افراد خاصی داشته باشیم.

در میان دهها انجمن ادبی - که اینک به

حدود ۵۲ محفل خصوصی و نیمه خصوصی و علنی می‌رسد، انجمنهای خادم به زبان و ادبیات فارسی، اندک نیستند، و با دریافت تجاری از گذشته، سعی می‌کنند صرفاً در خدمت زبان و ادب فارسی و اعتلای فرهنگ اسلامی و ملی کشورمان باشند. ویژگیها و خدمات این انجمنهای ادبی غیر وابسته، تاکنون به شرح زیر بوده است:

۱. اغلب انجمنهای ادبی در تهران مستقرند و عده آنها بیشتر از اعضای انجمنهای شهرستانهاست، لذا قشر وسیعی از ادب‌دوستان را در خود جای داده‌اند؛

۲. با برخورداری از یک مدیریت صحیح توانسته‌اند، سالهای پرثمری را پشت سر بگذارند؛

۳. تاریخ تأسیس این انجمنها و قدمت آنها، گهگاه به یکصد و پنجاه سال می‌رسد؛

۴. در پیشبرد و گسترش فرهنگ و اعتلای ادبیات فارسی، سهم مهمی را ایفا کرده‌اند؛

۵. توانسته‌اند در بین شاعران و نویسندگان همبستگی روحی و معنوی ایجاد نمایند؛

۶. از سراینندگان و نویسندگان حمایت کرده‌اند؛

۷. در بازایی و پرورش و معرفی استعدادهای نوشکفته جوانان کارساز بوده‌اند؛

۸. در ایجاد تحرک و جنبش در اندیشه و روح شاعران و نویسندگان از بذل هرگونه خدمتی کوتاهی ننموده‌اند؛
۹. برای از میان بردن ریشه‌های یأس و سستی و رخوت از روح و اندیشه شاعران و نویسندگان کوشش کرده‌اند؛
۱۰. شاعران و نویسندگان را با وظایف راستین ملی و اجتماعی در عصر انقلاب اسلامی آشنا ساخته‌اند؛
۱۱. کوشش به همگامی و هماهنگی شاعران و نویسندگان با زمان نموده‌اند؛
۱۲. جلسات هفتگی، دو هفته یکبار و یا ماهانه خود را مرتباً برگزار کرده‌اند؛
۱۳. برای آفرینش آثار تازه ادبی و هنری کوشیده‌اند؛
۱۴. آثار سرایندگان و نویسندگان عضو انجمن را در رسانه‌های گروهی و یا کتب و جزوات منتشره انجمن، ارائه داده‌اند؛
۱۵. از دانشمندان، استادان، هنرمندان، نویسندگان و منتقدان برای ایراد سخنرانی دعوت نموده‌اند؛
۱۶. از آموزش، بحث و گفتگو و مناظره و تبادل افکار میان اعضاء بهره فراوان به اعضاء انجمن و نیز سایر علاقه‌مندان رسانده‌اند؛
۱۷. متون نظم و نثر فارسی در این انجمنها خوانده و تعبیر و تفسیر شده است؛
۱۸. آثار ادبی و هنری مورد بررسی و تفسیر قرار گرفته است؛
۱۹. سبکهای گوناگون شعر فارسی و تطور ادبیات فارسی و فرهنگ ایران و تحقیق در علل دگرگونیها مورد کندوکاو قرار گرفته است؛
۲۰. تاریخ ادبیات ایران در این جلسات بررسی و تحلیل شده است؛
۲۱. وقایع و رویدادهای مهم و ارزنده تاریخی، مسائل اجتماعی ایران و جهان از کهن ترین زمان تا کنون مورد تدقیق قرار گرفته و علل تداوم فرهنگ و ادبیات فارسی بررسی شده است؛
۲۲. دستور زبان فارسی، ویژگیهای این زبان شیرین، صنایع لفظی و بدیعی در گذشته و حال، یادآوری وظایف شاعر نسبت به اجتماع، مسائل وزن شعر و قافیه نیز در بوته کند و کاو اعضاء انجمنهای یاد شده بوده است؛
۲۳. بعضی از این انجمنها کتابخانه‌ای برای بهره‌مندی اعضاء خود تشکیل داده و سهم بزرگی در پیشبرد هدفهای انجمن از این دیدگاه داشته‌اند؛
۲۴. در بعضی از انجمنها اشعار شاعران و دیوانهای شعر فارسی پس از تصحیح و بررسی



منتشر شده است؛

۲۵. بعضی از انجمنهای مزبور کوشش فراوان کرده‌اند که واژه‌های فارسی بیش از پیش به کار رود؛

۲۶. از فراهم آوردن امکاناتی که اعضا بتوانند از فیلمهای ارزنده، برنامه‌های هنری، موزه‌ها، نمایشگاهها، مراکز، مؤسسات علمی و فرهنگی دیدن نمایند، دریغ نداشته‌اند؛

۲۷. با همکاری مراکز فرهنگی و هنری، توانسته‌اند از شخصیت‌های برجسته داخلی و خارجی برای ایراد سخنرانی برای اعضا سود ببرند و نیز اعضای خود را در کنگره و همایشها شرکت دهند؛

۲۸. در آگاه‌شدن اعضا از آخرین اخبار علمی، فرهنگی جهان تا سر حد امکان کوشیده‌اند؛

۲۹. بعضی از انجمنها در چارچوب هدفهای خود، به انتشار متن سخنرانی انجمن خویش، سعی فراوان داشته‌اند؛

۳۰. تألیفات ارزنده از سوی سرایندگان و نویسندگان این انجمنها منتشر شده است؛

۳۱. تشکیل نشست ویژه با حضور شخصیت‌های فرهنگی و علمی و کشوری برای بزرگداشت و قدردانی از خدمات یکی از سرایندگان و نویسندگان ارزنده و اعطای جوایز مناسب به این عده یکی از کارهای

انجام‌شده به وسیله انجمنهای ادبی مزبور بوده است؛

۳۲. برخی از انجمنها ضمن جلب نظر جوانان به انجمن، کوشیده‌اند اختلاف نظر کامل شاعرانی که خود را به دسته‌های سنت‌گرا و یا نوپرداز تقسیم کرده‌اند، از میان بردارند؛

۳۳. کلیه این انجمنها روش راهنمایی و آموزش را پیشه کرده‌اند؛

۳۴. هر شاعر و نویسنده، بدون در نظر گرفتن مدارک کلاسیک و دانشگاهی توانسته است، به این انجمنها وابستگی پیدا نماید؛

۳۵. درآمد این انجمنها از محل حق عضویت بوده که به مصرف هزینه‌های جاری انجمن رسیده است و گاهی نیز فاقد حق عضویت بوده‌اند؛

۳۶. بعضی از این انجمنها علاوه بر امور ادبی در زمینه‌های ترجمه، نقاشی و مجسمه‌سازی و دیگر هنرهای تزئینی، تئاتر، موسیقی نیز فعالیت داشته‌اند و نمایشگاههایی را ترتیب داده‌اند؛

در چنین شرایطی، سازمانهای مسئول، موظفند، بعد از سالها کارشناسان خود را به این محافل ادبی، روانه سازند و با جمع‌آوری اطلاعات، بدون دادن هیچگونه وعده و وعیدی، به پژوهش و تحقیق بپردازند و بعد از

نویسندگان با زمان؛

۷. تلاش برای انعکاس آثار تعدادی از شاعران و نویسندگان در رسانه‌های گروهی؛

۸. آموزش، بحث و گفتگو، مناظره و تشویق خدمتگزاران زبان و ادب فارسی؛

۹. انعکاس وقایع و رویدادهای مهم و ارزنده اجتماعی ایران، در شعر و ادب فارسی؛

۱۰. بهره‌جویی از انجام مراسم برگزاری جشن تأسیس انجمنها در پیشبرد هدفهای انجمنها و یا مسائلی که در اساسنامه انجمنهای مزبور یادآوری شده است، برای پیشبرد اهداف برنامه‌ریزی؛

۱۱. انتشار آثار تازه‌تر در زبان و ادب فارسی؛

۱۲. آشنا کردن جوانان به مسائل فرهنگی و اجتماعی از طریق شرکت در جلسات انجمنهای ادبی؛

۱۳. برگزاری جلسات همکاری با شاعران و نویسندگان ایرانی در پیشبرد سایر برنامه‌های خرد و کلان با هشت مرکز موازی که هر یک به نحوی خود را پشتیبان زبان و ادب فارسی در ایران و خارج از کشور می‌دانند. هرچند تعدد متولیان مشکل اساسی برنامه‌ریزی کلان در این زمینه است.

یافتن نارساییهای گذشته انجمنهای ادبی، برنامه‌ریزی جامع و کلان در سطح ملی برای حمایت از آنها به منزله پشتوانه‌های شعر و ادب فارسی، به عمل آورند. این انجمنها، علاقه خاصی، به حمایت مستقیم مالی دولت ندارند و تمایل دارند، بعد از این به عواملی که به تعطیلی و ازهم‌پاشیدن محافل ادبی می‌انجامد، دامن زده نشود. اهم کارهایی که دولت می‌تواند برای انجمنهای ادبی ایران بکند، به شرح زیر پیشنهاد می‌شود:

۱. برگزاری آیینهای باشکوه اسلامی و ملی و شعرخوانی در این انجمنها؛

۲. قدردانی و سپاسگزاری از کوششهای همه‌جانبه و بی‌شائبه رؤسا و اعضای انجمنهای ادبی پایتخت؛

۳. پیشبرد هدفهای مسئولان جمهوری اسلامی در زمینه خلق آثار تازه و ارزنده و نیز گسترش و اعتلای ادب فارسی؛

۴. یادآوری و تذکر به سایر شاعران و نویسندگان ایرانی مبنی بر اینکه دستگاه‌های مسئول در هر فرصتی که پیش می‌آید، از خدمتگزاران جامعه تجلیل می‌نمایند و هرگز آنان را فراموش نکرده‌اند؛

۵. ایجاد همبستگی بین شاعران و نویسندگان و ترتیب گردهمایی آنان؛

۶. ایجاد هماهنگی و همگامی شاعران و

رسالت جمهوری اسلامی ایران در گسترش زبان و ادب فارسی

دکتر حکیمه دبیران

شناختن و شناساندن ادبیات پرمحتوای فارسی است، بکوشند و راه آموزش زبان فارسی را در گوشه و کنار جهان هموار سازند.

اشتیاق آموختن زبان فارسی از دیرباز کم و بیش در شرق و غرب جهان وجود داشته است ولی پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تحقق انقلاب فرهنگی این انگیزه تقویت شد. بیداری فطری بسیاری از نویسندگان و شاعران در دوران انقلاب اسلامی موجب تحول اساسی در تألیف و تصنیف کتب گردید.

زدودن فرهنگ منحط غرب و شرق از چهره کتاب و کلاس و دانشگاه و مراکز تحقیقی، درخشش و تألوه فرهنگ اسلامی را در آثار قلمی دوران انقلاب نمایان تر

بازتاب انوار درخشان ادبیات پربرار فارسی و زمینه مساعد پذیرش آن در سراسر جهان ادب و اندیشه، کوشش و همتی بیش از پیش را می طلبد تا با برنامه ریزی صحیح و حرکتی مناسب و دقیق شاهد گسترش روزافزون زبان و ادبیات فارسی و در نتیجه تحقق اهداف انقلاب شکوهمند اسلامی باشیم.

ایجاد مراکز مختلف ایرانشناسی در شرق و غرب، تأسیس بخشهای آموزشی و پژوهشی زبان و ادب فارسی، تشکیل انجمنهای ادبی و برگزاری سمینارها و مجالس بزرگداشت سخنوران فارسی، در سراسر جهان، بویژه بعد از انقلاب اسلامی، وظیفه ادیبان و ادب دوستان جمهوری اسلامی را دوچندان می کند تا با تلاش پی گیر و بی وقفه در ایفای رسالت سنگین خود که

ساخت.

نشر افکار و سخنان حضرت امام
رحمة الله تعالى علیه، بر شوق طالبان معانی
بلند و جویندگان گوهرا ندیشه صحیح انسانی
افزود و احساس ضعف در کسانی که خود
نمی توانستند مستقیماً از این دریای جوشان
جواهری برگیرند پدید آمد؛ لذا بسیاری از
آنان بر آن شدند تا با فراگیری زبان فارسی
انقلاب اسلامی را پاس دارند زیرا درک
مفاهیم عالی و مشاهده جلوه‌های متعالی
فرهنگ اسلامی که در لباس و زیور متون
نظم و نثر فارسی آراسته شده است، جز با
دانستن زبان فارسی و بررسی دقیق نوشته‌ها
به زبان اصلی میسر نمی‌گردد و سیر در عوالم
اندیشه‌های سخنوران ایران علاوه بر همدلی
مستلزم هم‌زبانی است تا درشتیهای راه
هموار و زیبائیهای مسیر پدیدار گردد.

اینک بر ماست که با ایجاد تسهیلات
لازم در گسترش زبان و ادب فارسی در
سرتاسر جهان گامهای مؤثری برداریم.

من خود از نزدیک شاهد خدمت
خالصانه فارسی دوستان هند و پاکستان
بوده‌ام و از بسیاری خدمت آنان در توسعه
فرهنگ و ادب فارسی در شگفتم، و شدت و
شور و عشق آنان نسبت به درک و دریافت
معانی بلند متون نظم و نثر فارسی را قابل
تحسین و تقدیر می‌دانم لذا جهت ادای دین
نکاتی را به طور کلی به عنوان پیشنهاد تقدیم
می‌دارم:

۱. اعطای بورسهای تحصیلی و تحقیقی

به اساتید زبان فارسی و دانشجویان ممتاز:
اساتید غیر ایرانی زبان فارسی دانشگاهها و
مؤسسات خارج از کشور تا سفری تحقیقی به
ایران نداشته باشند و از نزدیک شاهد
پیشرفت فرهنگی ایران به خصوص در
دوران انقلاب نباشند، نمی‌توانند دانشجویان
خود را به نحو مؤثر و مفیدی راهنمایی کنند.
اصولاً بودن در محیط ایران و دیدار و
صحبت با اساتید مختلف فارسی و بازدید از
کتابخانه‌ها و انتشارات، اگر چه برای مدتی
کوتاه هم باشد، بسیار مؤثرتر از سالها تحقیق
و تحصیل در خارج از کشور است.

۲. اظهار محبت و توجه بیشتر به اساتید و
محققان و دانشجویان بخش فارسی با ارسال
کتابهای فارسی یا حداقل یک نامه تبریک
در یکی از اعیاد ملی یا مذهبی و سالگرد
پیروزی انقلاب از طرف مسئولین ایرانی.

۳. ترتیب و تنظیم برنامه‌های فوق‌العاده
و مشوق برای دانشجویان بخشهای فارسی
خارج از کشور، مانند: برگزاری جلسات
شعرخوانی و انجام مسابقات علمی و ادبی و
ورزشی و اعتقادی در حد توانائی
زبان‌آموزان و بخشهای فارسی و اعطای
جوایز به برگزیدگان آنان.

۴. برگزاری سمینارهای مختلف و
مجالس بزرگداشت بزرگان ادب هر کشور.

۵. قدردانی از نویسندگان و شعرای
پارسی‌گوی غیر ایرانی معاصر به نحو
مقتضی، و در صورت امکان چاپ کتابهای
فارسی ایشان به شیوه‌های مطلوب، یا خرید



یکی از بزرگان مذهبی، سیاسی یا فرهنگی ایران، در بخشهای فارسی دانشگاههای خارج از کشور که مطمئناً در تحکیم روابط حسنه و در نتیجه گسترش زبان و ادب فارسی در آن کشورها مؤثر خواهد بود.

۱۱. نظارت ایران بر برنامه‌های زبان و ادبیات فارسی دوره‌های فوق لیسانس و دکترای این رشته در خارج از کشور. بنظر می‌رسد از طرف دفتر گسترش زبان فارسی و شورای عالی برنامه‌ریزی ستاد انقلاب فرهنگی از مسئولین بخشهای فارسی دانشگاههای خارج از کشور بخصوص هند و پاکستان و هر یک از دانشگاههایی که مبادرت به اعطای درجه دکتری در ادبیات فارسی می‌نماید، دعوت بعمل آید و با آنها مذاکرات مستمر صورت پذیرد تا برای سال اول و دوم فوق لیسانس و دکتری برنامه مناسب‌تر تهیه کنند، بنحوی که ایران بر تمام این دانشکده‌ها و برنامه‌های آنها اشراف داشته باشد و محتوای دروس و نوع آنها تا اندازه‌ای هماهنگ با برنامه‌ریزی فارسی در داخل کشور گردد.

۱۲. کوشش در انعقاد قرارداد مبادلات فرهنگی بین جمهوری اسلامی ایران و کشورهای دیگر و مراقبت در اجرای مفاد آن، و مذاکره مسئولین بلندپایه طرفین و ایجاد تسهیلات لازم در اعزام اساتید ایرانی به دانشگاههای خارج از کشور بمنظور تقویت و توسعه زبان و ادبیات فارسی.

به هر حال امید است همانطور که عشق

تعداد قابل توجهی از آثار آنان و همچنین چاپ و انتشار آثار نویسندگان و شعرای فارسی زبان قدیم آنها و قدردانی از خدمات آنان در گسترش زبان فارسی و فرهنگ اسلامی (مانند آثار عرفای افغانستان و هند و پاکستان و ترکیه و شوروی سابق و...)

۶. برپایی نمایشگاه آثار ادب فارسی بویژه ادبیات بعد از انقلاب، در فرصتهای مناسب، در شهرهای مختلف کشورهایی که به نوعی در گسترش زبان و ادب فارسی سهم هستند.

۷. تقویت فروشگاه کتابهای فارسی در محله‌های وابسته به نمایندگیهای جمهوری اسلامی ایران و ارائه انتشارات جدید و مفید زبان و ادبیات فارسی، با تخفیف قابل ملاحظه برای محققین و اساتید و دانشجویان خارجی رشته مذکور.

۸. سعی در احیای مآثر و مفاخر فرهنگی ایران با کشف و شناسایی گنجینه‌های گرانقدر فارسی در کتابخانه‌های خارج از کشور و ایجاد تسهیلات جهت دسترسی به آنها، بویژه نسخه‌های خطی و فراهم آوردن امکانات لازم جهت تحقیق و پژوهش درباره آنها.

۹. کسب اطلاع از تحقیقاتی که درباره زبان و ادب فارسی در مؤسسات مختلف جهان انجام می‌پذیرد و تهیه فهرست آنها بطور مستمر جهت شناخت توان تحقیقی اساتید و محققان هر کشور.

۱۰. سعی در ایجاد بناهای یادبود به نام

ایران و فرهنگ اسلامی در دل بسیاری از مردم جهان بویژه مسلمانان جای دارد، جمهوری اسلامی ایران هم بتواند بنحوی مطلوب در گسترش ادبیات انقلاب بکوشد و آن را به جای کتابها و اشعاری که در شأن جمهوری اسلامی نیست و متأسفانه به علت کم‌توجهی ایران هنوز در بخش فارسی بعضی از کشورها تدریس می‌شود، جایگزین نماید. گاه نیز مشاهده می‌شود اساتید و دانشجویان خارجی بعلت عدم دسترسی به انتشارات

جدید و بی‌اطلاعی از محتوای ادبیات انقلاب وقت عزیز خود را صرف تحقیق درباره بعضی از مطالب پوچ و بی‌محتوای ادبیات قبل از انقلاب می‌کنند. در صورتی که بسیاری از آنان می‌توانند با آگاهی از برنامه‌های آموزشی جاری و تحت راهنمایی و هدایت مسئولان آموزشی جمهوری اسلامی ایران خدمات قابل توجهی در تقویت و توسعه ادبیات انقلاب انجام دهند.

دیدگاه‌های ادبی نو

انعکاس مسائل جدید جهانی در عرصه ادبیات و تأثیر

آن در روش تحقیق و تدریس متون فارسی

دکتر بهرام مقدادی

استاد دانشگاه تهران

تولید معنا ایفا می‌کند، بود. مکتب‌های جدید ادبی از ابهام برای توجیه نظریه‌های ادبی خود سود جستند و منتقدانی چون ویلیام ایمپسن اختلافات جزئی در معنا را باعث بروز واکنش‌های مغایر به یک نوشته انگاشتند.

به عقیده این منتقدان هرچه در یک اثر ادبی نمادها، استعاره‌ها، تصویرهای ذهنی و امثال آن بیشتر به کار رود، و بر ابهام آن بیفزاید، آن اثر از ارزش ادبی والاتری برخوردار خواهد بود. ظهور مکاتب ادبی چون سمبولیسم، ایماژیسم، دادائیسم و

با آغاز سده معاصر دگرگونی‌هایی در رویارویی با ادبیات و نقد ادبی در جهان غرب به وجود آمد به طوری که تصور ادبیات و هنر امروز با تصور اندیشمندان و منتقدان ادبی گذشته اختلاف فاحشی پیدا کرده است. اگر چه در شوروی سابق و اقمارش و در کشورهای جهان سوم همان تصور سنتی بر جای ماند، در اروپای غربی و امریکا، با ظهور صورت‌گرایی^۱ در دهه‌های آغازین قرن بیستم، تصورات و مفاهیم ویژه‌ای در عرصه ادبیات به وجود آمد. از جمله این مفاهیم، معطوف شدن سلیقه شاعران و منتقدان به گرایش به ابهام و نقشی که ابهام در

1. Formalism

فوتوریسم هم بر این سلیقه و طرز تفکر افزود. شاید یکی از نخستین منتقدانی که می‌گفت کاربرد نماد و تصاویر پیچیده به ارزش ادبی و هنری یک نوشته می‌افزاید، کوله‌ریج^۱، منتقد انگلیسی بود که به علت احاطه به زبان آلمانی و مطالعه آثار منتقدانی چون شلینگ و شلگل^۲ به این نتیجه رسیده بود که ابهام شرط اصلی هنری بودن شعر است و برای اثبات این قضیه از تصاویر شگرف در شعرهای خود سود جست و از این طریق، راه را برای ظهور «چند معنایی» بودن شعر، باز کرد. بنابراین، ارتباط تنگاتنگی میان نمادسازی و ایجاد ابهام در ادبیات به وجود آمده که در نتیجه در نیمه دوم قرن بیستم منتقدانی چون ولفگانگ آیزر آلمانی و استنلی فیش امریکایی خواننده یا منتقد را در تفسیر متون ادبی آنقدر آزاد گذاشتند که بتواند حتی معانی متضاد و مغایر در یک نوشته ادبی پیدا کند و یا به عبارت دیگر دال و مدلول در یک بازی آزادانه چنان شرکت کنند که هر خواننده‌ای بتواند، بنابه اطلاعات شخصی و فرهنگی خویش هر معنایی را که بخواهد، از یک اثر ادبی استخراج کند؛ بنابراین دیگر فرقی نخواهد کرد که مدلول در متن باشد یا خواننده مطابق میل خود آن را در اثر ادبی پیدا کند.

از میان منتقدان انگلیسی سده حاضر، آی. آی. ریچاردز از جمله کسانی بود که نه تنها نقش خواننده را در تفسیر متون ادبی بازشناخت، بلکه علاقه‌مند به کشف

اختلافات معنایی در متن ادبی بود که به ناچار به ابهام منتهی می‌شود و از آن پس کم‌کم ادبیات به جهتی سوق داده شد که شاعران و رمان‌نویسان گرایش به پیچیده نوشتن و ارتباط برقرار نکردن با خوانندگان خود پیدا کردند؛ حتی شاعرانی که استاد مسلم آفرینش ابهام بودند، مورد ستایش و تقدیر منتقدان قرار گرفتند که در نتیجه شعر شاعرانی چون ویلیام باتلر ییتس در سرلوحه برنامه درسی شعر نو در دانشگاه‌های انگلستان و امریکا قرار گرفت و تی. اس. الیوت جزو نوادر روزگار و نوابغ شعر نو به شمار آمد. بنابراین، ابهام یا عمداً در شعر و ادبیات به کار گرفته شد تا شعری مؤثر و مانا سروده شود و معانی ظاهراً بی‌ارتباط با هم در شعر متمرکز گردد و یا اینکه شاعر حتی به آشوب ذهنی و نابسامانی فکری خود در آفرینش معنا، افتخار هم بکند.

این ابهام به عرصه رمان هم سرایت کرد؛ نمونه خوبی از این دست رمان، به سوی فانوس دریایی اثر ویرجینیا وولف است که در آن، «فانوس دریایی» به عنوان یک نماد بسیار نیرومند و در عین حال مبهم به کار رفته است. نویسندگان دیگری چون مارسل پروست، جیمز جویس، ویلیام فاکنر و دیگران چنان تحت تأثیر روش مبهم‌نویسی قرار گرفتند که خواندن و درک معنای رمان‌هایشان بدون صرف ساعتها و روزها و حتی ماهها وقت

مسأله ابهام، مسأله‌ای نیست که تنها در هنر و ادبیات وجود داشته باشد، بلکه در زبان روزمره هم به ابهام برمی‌خوریم. نتیجه‌ای که دیمان از نظریه ادبی خود می‌گیرد این است که زبان و ادبیات دیگر وظیفه انتقال حقیقت معنایی را ندارد و ادبیات هرگز نمی‌تواند یک منبع موثق اطلاعاتی باشد و هیچ حقیقتی، حتی حقیقت تاریخی را، بازتاب نمی‌کند مگر زبان خود را.

بنابراین، اصطلاح «مدرنیسم» مربوط به جریانی شد که از سال ۱۸۹۰ تا ۱۹۳۰ در عرصه ادبیات به وجود آمد و شامل جنبشهای ادبی معاصر گردید که در سطور پیش به آنها اشاره شد.

بتدریج، مدرنیسم نه تنها به ادبیات بلکه به هنرهای دیگر راه یافت و راه و رسم زندگی بسیاری از هنرمندان گردید. کناره‌گیری هنرمند از جامعه و پناه بردن به ذهنیات و نفسانیت خود همه‌جاگیر شد و دیگر لزومی نداشت که نویسنده برای «تیپ» سازی و مشاهده رفتار طبقات جامعه به کافه‌ها و اماکن عمومی برود و به گفته امیل زولا در آزمایشگاه جامعه، عناصر ویژه طبقاتی را مورد مشاهده و تجربه قرار دهد. در نتیجه سبکهای مبهم ناشناخته به هنر و ادبیات راه پیدا کردند. اصول روانشناسی ویلیام جیمز امریکایی، تفسیر رؤیای زیگموند فروید،

برای خواندن نقدهای گوناگونی که درباره آثارشان نوشته شده و یا و نشستن در کلاس درس اساتیدی که در دانشگاههای اروپا و امریکا درس رمان می‌دهند میسر نیست. البته جای شگفتی نیست که مکاتب جدید نقد ادبی غربی هم در رویارویی با این آثار آن‌چنان درگیر تنش و چالش شدند که ناگزیر نظریه ادبی معاصر براساس «چند معنایی»^۱ بودن این متون، وضع شد. چند معنایی بودن، متونی چون آثار کافکا، منتقدانی چون رولان بارث را بر آن داشت که از مقوله «مرگ نویسنده» سخن به میان آورند، چرا که معنای متن را دیگر نویسنده نمی‌تواند به وجود آورد، بلکه متن آنقدر مبهم است که چاره‌ای نیست مگر اینکه منتقد و مفسر، یا خواننده را در تفسیر متن آزاد بگذاریم، چون این منتقدان بر این باورند که متن دارای «جاهای خالی» است که فقط خواننده می‌تواند آنها را پر کند.

منتقد دیگری که از ابهام برای بیان نظریه ادبی خود استفاده می‌کند ژاک دریدا است که تحت تأثیر ساختارگرایی چون سوسور بر این باور بود که متن، نظامی از نشانه‌هاست که در آن هر عنصری به عنصر دیگر ارجاع می‌شود و حتی تا جایی پیش رفت که گفت روند دلالت معنایی بی‌پایان است و بنابراین هیچ معنای ثابتی وجود ندارد که بگویم آن تنها معنا، یا معنای واحد متن است و در نتیجه علیه سلسله مراتب معنایی^۲ قیام کرد و منتقد دیگری به نام پل دیمان به این نتیجه رسید که

1. Plurality of Meaning

2. hierarchy of meaning

اصول نسبیّت آلبرت اینشتین، شاخهٔ طلایی سر جیمز فریزر، چنین گفت زرتشت فردریک نیچه و منشأ انواع چارلز داروین، تصویر تازه و بدیعی از بشریت عرضه کرد. در جوامع مسیحی، پس از خواندن این کتابها، دیگر انسان آن فرشتهٔ سقوط کرده و رانده شدهٔ بهشتی نبود بلکه تبدیل به میمونی تکامل یافته و برخاسته از نوع دیگری شده بود. جنگ جهانی اول هم در سست کردن بنیان سنتها نقش مهمی را ایفا می کرد. آژوالد اشنپنگلر کتاب معروف «سقوط تمدن غرب» را نوشت و حوزه اُرتگا گازت ناانسانی شدن هنر را.

دیگر وقت آن رسیده بود که در همهٔ سنتهای ادبی و هنری تجدید نظر کامل بشود. تجربه گرایی مُد روز شد و صورت سنتی رمان و شعر درهم شکسته شد و به جای آن سیال ذهنی^۱ و بسی توجهی به تسلسل منطقی حوادث مرسوم گردید و در شعر، تصویر شاعرانه رکن اصلی آن گردید:

پس از «مدرنیسم» نوبت «پسامدرنیسم» فرا رسید و اگر مدرنیستها به صورت ادبی اعتقاد داشتند و می گفتند معنا در خدمت صورت است، پسامدرنیستها به صورت هم توجهی نمی کردند؛ به جای هدف و نیت در اثر ادبی و هنری به بازی آزادانهٔ معنا اعتقاد داشتند و می گفتند همان طور که کوپرنیک ثابت کرد که زمین مرکز کائنات نیست و از این راه انقلابی شگرف در علم نجوم پدید آورد، در یک اثر ادبی هم «مرکزی» که معنا

بر آن استوار باشد وجود ندارد. در آثار ادبی خود به جای توجه به طرح از پیش ساخته به اتفاق و تصادف روی می آورند؛ به جای سلسله مراتب^۲ به آشوب^۳ توجه می کردند و کار هنری یا ادبی را کاری خاتمه یافته نمی انگاشتند؛ به جای حضور به غیاب توجه داشتند که ریشه اش از ترکیب پیشوند (ab) «نبود» و (sence) «معنا»، تشکیل شده، یعنی غیبت معنا. می گفتند: خواننده به جای مشاهده وقایع یک رمان از فاصله ای دور باید در کامل کردن اثر شرکت کند؛ به جای جامعیت یا انحصار معنا، به شالوده شکنی^۴ باور داشتند و می گفتند معنا به جای اینکه در متن باشد در قلمرو بینامتنی^۵ است و هر متن را باید در ارتباط با متون دیگر خواند و باز شناخت؛ به جای جانمایی^۶ عناصر متن به هم نشینی^۷ این عناصر در متن توجه می کردند؛ می گفتند اثر ادبی باید به جای بسته بودن، برای تفسیرها و تأویلهای گوناگون و حتی مغایر «باز» باشد؛ مطالب باید از هم گسیخته، سامان نیافته و غیر منسجم باشد؛ فقط در آثار هنری و ادبی از مُد افتاده چون رمانهای واقع گرایانه از مجاز مرسل^۸ استفاده می شود و اصولاً رمانهای واقع گرا هنرمندانه

1. Stream of Consciousness

2. hierarchy

3. anarchy

4. deconstruction

5. intertextuality

6. paradigmatic

7. syntagmatic

8. metonymy



شاهکار ویلیام شکسپیر، این بود که فقط به مسائل سیاسی و اقتصادی روزگار خود پرداخت؟ کار شکسپیر این بود که شخصیتی پدید آورد که مردم همه قرون و اعصار در هر جای دنیا که باشند به آن تأسی کنند و آن شخصیت، یعنی هملت، آینه تمام‌نمای مشکلات و دردهای آدمیان در دنیایی پر از مشکلات و نابسامانی‌ها باشد. ظهور «صورت‌گرایی»، به عنوان یک مکتب نقد ادبی، بی‌توجهی منتقدانی چون میشل فوکو به سندیت و اعتبار تاریخ به منزله زمینه یک اثر ادبی و پذیرفتن وجود حقیقت یا یک تأویل حقیقی و راستین از یک اثر از سوی پساساختارگرایان، همه و همه دست به دست هم دادند تا نویسنده را از صحنه اثر ادبی بیرون کنند تا جایی که نویسنده دیگر همانند پدری نیست که برای فرزندش، یعنی اثر ادبی، منشأ تغذیه فکری و علت اصلی تولد آن در جهان ادب باشد. شاید از میان همه منتقدان معاصر، فقط میخائیل باختین، منتقد روسی، باشد که هنوز به نویسنده به عنوان آفریننده اصلی اثر، می‌اندیشید چون به نظر این منتقد، زبان یک پدیده اجتماعی است و نویسنده از راه نوشتن با خواننده «مکالمه» می‌کند. باختین با فرق گذاشتن میان رمان «تک‌آوایی» و «چندآوایی» میان نویسندگانی چون تولستوی و داستایفسکی فرق می‌گذارد و این

نیستند چرا که نویسنده در آنها از تخیل و نمادسازی استفاده نمی‌کند و نوع بد رمان واقع‌گرا سرانجام در چاه ژورنالیسم و پاورقی‌نویسی سقوط می‌کند، چون هنر با گزارش یا «رپرتاژ» فرق دارد؛ و سرانجام میان متن خواندنی و نوشتنی فرق می‌گذاشتند و برای نمونه رمانهای چارلز دیکنز، نویسنده معروف قرن نوزده انگلیس را نوع بد رمان به شمار می‌آوردند چرا که بر این باور بودند خواننده هنگام خواندن رمانهای او حالت انفعالی دارد و ذهنش هنگام خواندن فعال نمی‌شود؛ برعکس، رمانهای فرانتس کافکا دارای ارزش ادبی است چون از نوع متون نوشتنی به شمار می‌آید و تفکر و تخیل خواننده را به کار می‌گیرد چون ما در عصری زندگی می‌کنیم که تلویزیون امکان هر نوع تفکری را از ما گرفته است و در نتیجه مردم زمانه ما دچار حالت دلمردگی، بی‌تفاوتی و خونسردی شده‌اند و وظیفه هنر و ادبیات در این است که خواننده را از این حالت دلمردگی بیرون بیاورد. به عقیده «پسامدرنیست»‌ها، نویسندگان واقع‌گرایی چون چارلز دیکنز، نویسنده به شمار نمی‌آیند، بلکه آنها نویسندگان^۱ هستند، چرا که در رمانهای خود عقیده خاصی را القاء می‌کنند، در حالی که ادبیات جای شعار دادن و حکومت عوض کردن نیست و اصولاً ادبیات نباید کاری به این کارها داشته باشد. کاری که ادبیات می‌کند این است که به مسائل انسانی بپردازد، مگر علت ماندگار شدن هملت،

نویسندهٔ اخیر را مهم‌تر و هنرمندتر از نویسندهٔ پیشین می‌داند، چرا که در شاهکارش برادران کارامازوف، به جای اینکه مانند تولستوی خود سخنگوی اصلی رمان باشد، اجازه می‌دهد که قهرمانانش چون «ایوان»، «دیمیتری» و «آلوشیا»، هر کدام آزادانه با خواننده مکالمه کنند، به طوری که خود نویسنده از صحنه غایب باشد. نظریهٔ «منطق مکالمه» باختین را می‌توان در رمانهای نویسندگان دیگری چون ولادیمیر ناباکف دنبال کرد و دید چگونه این نظریه در رمان مدرن و پسامدرن کاربرد دارد.

مسئله ارتباط هنر و واقعیت همواره در تاریخ نقد ادبی از افلاطون تا عصر حاضر مطرح بوده و می‌توان از خود پرسید تا چه حد یک رمان می‌تواند واقعیت را بازتاب کند در پاسخ به این پرسش، مکاتب مختلف پاسخهای گوناگون داده‌اند. رئالیسم که به عکس‌برداری جهان خارجی افتخار می‌کرد، در سدهٔ معاصر جای خود را به مکاتب جدیدی در رمان‌نویسی داد که همگان بر شکاف عمیقی میان جهان درونی و بیرونی تأکید می‌ورزیدند. همان‌طور که در سطور پیشین اشاره شد، منتقدانی چون پل دمان بر این باورند که «نشانه» و «معنا» هیچگاه نمی‌توانند در زبان ادبی بر هم منطبق شوند. به عقیدهٔ دمان، ادبیات، برخلاف زبان روزمره، کاملاً جدا از واقعیت تجربی است؛ اختلاف میان «نشانه» و «معنایی» که بر آن نشانه متکی است، مبین ماهیت زبان ادبی

است و نویسندهٔ معاصر بر این باور است که خوانندگان با درهم‌آمیختن واقعیت رمان با واقعیتی که رمان برای همیشه با آن خداحافظی کرده، این نوع ادبی را به پایین‌ترین سطوح تنزل می‌دهند. برای مثال، می‌توان از رمانهای جیمز جویس شاهد آورد؛ جویس طوری رمانهایش را نوشت که هر حادثه و یا هر شخصیت در آثار او به حقیقتی در زندگی خصوصی و تجربیات شخصی او برمی‌گردد، تا جایی که با افتخار می‌گفت اگر چنانچه شهر دوبلین در اثر حادثه‌ای چون زلزله یا جنگ با خاک یکسان شود، می‌توان از روی رمانهایش آن شهر را بازسازی کرد. اما، در عین حال در جایی دیگر به طور آشکار از بی‌زمانی و اهمیت جهانی رمانهایش سخن به میان می‌آورد؛ می‌بینیم که هر رمان نویس امروزی از یک سو میان بیان تخیلی حوادث داستانهای خود و از سوی دیگر بیان حقایق تجربی گیر کرده است. شاید نظریهٔ «منطق مکالمه» باختین بتواند تاحدودی این مشکل را حل کند، چرا که به عقیدهٔ او منبع و منشأ معنا، اجتماعی یا مکالمه‌ای است؛ یعنی اینکه او به زبان مطلق^۱ اعتقادی ندارد، بلکه به زبان گفتاری^۲ یا کاربردی باور دارد یا به عبارت دیگر، به عقیده او، زبان فقط از راه مکالمه معنا پیدا می‌کند. پس به نظر او، جهان رمان برای همیشه از واقعیت

1. langue

2. parole



نویسندگان پدرسالارند و زنان همواره به عنوان جنس دیگر نادیده انگاشته می‌شوند. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ جنبش زن‌محورانه از صحنه سیاست به صحنه ادبی کشانیده شد و به نقد و بررسی زن در آثار ادبی پرداخته شد.

در نتیجه این تلاشها، قوانینی وضع شد که مانع از اعمال تبعیض نسبت به زنان می‌شد. نظریه «لیبرالی» از نظر تاریخی هم‌زمان با رشد سرمایه‌داری شکل گرفت و در واقع اساس منطقی آن را پی‌ریزی کرد و به همین دلیل بسیاری از مارکسیست‌های سنتی، زن‌محوری را پدیده‌ای بورژوازی شمردند. دل‌مشغولی مارکسیسم که در قرن نوزدهم شکل گرفت، روابط طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری و رهایی طبقه کارگر بود. در مارکسیسم، انسان، یک نوع زیستی (بیولوژیک) در میان سایر انواع است و جوهر فعالیت انسانی نه اندیشه ناب عقلایی بلکه عمل اوست. مارکسیسم سنتی، سرشت زن را متشکل از رابطه دیالکتیکی میان عمل او، ساختار زیستی و شرایط جسمانی و اجتماعی او می‌داند و زن در آثار مارکسیستی هویت چندگونه‌ای دارد. خود مارکس، در نوشته‌های اولیه‌اش مردان را سازنده تاریخ و زنان را عناصر منفعلی به‌شمار می‌آورد که باید خود را با الگوی مردانه جهان وفق دهند. مارکس در نوشته‌های بعدی، الحاق زنان را به طبقه کارگر می‌پذیرد و بر حق اشتغال آنان صحنه می‌گذارد، ولی به رابطه

دست نمی‌شوید بلکه تاحدودی بازتاب جهان واقعی است. به عقیده باختین، رمان تنها نوع ادبی است که کیفیت مکالمه‌ای زبان را در بطن خود دارد، همان‌طور که در رمانهای داستایفسکی، صدای نویسنده فقط یک صدا است در میان صداهای بقیه قهرمانان. هر شخصیت رمان صدای مستقل خود را دارد که می‌تواند با همان صدا با نویسنده موافقت یا مخالفت کند و سرانجام هم نویسنده هیچگاه حرف آخر را نمی‌زند. یکی از مکاتب مهمی که در چند دهه اخیر توجه عموم را به خود جلب کرده است، مسأله ادبیات و نقد ادبی زن‌محورانه است. «فمینیسم» مجموعه‌ای از راه‌حلهای فلسفی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است که توجه به آن جنبش رهایی زنان را میسر خواهد ساخت تا آنها از یوغ بی‌عدالتی‌هایی که ناشی از تبعیض میان زنان و مردان است رها شوند، اما این نظریه گاه تا آنجا راه افراط را در پیش می‌گیرد که زن‌محوری را به «اصالت زن» تبدیل می‌کند. در عرصه ادبیات، نخستین گامها را در نقد زن‌محورانه، ویرجینیا وولف به سال ۱۹۱۹ با نوشتن کتاب اتاقی از آن خویش، برداشت که در اعتراض به نگرش مردان به زنان اعلام داشت که حتی هویت زنانه هم به وسیله مردان به تصویر کشیده می‌شود. در سال ۱۹۴۹، نویسنده فرانسوی، سیمون دوبوار، با نوشتن کتاب جنس دوم جنبش زن‌محورانه را احیاء کرد و به صورت آشکار اعلام کرد که در جوامع غربی همه

مَدّت آنها، یعنی براندازی کامل نظام سرمایه‌داری مبارزه کنند.

بنابراین منتقد «فمینیست»، ادبیات را به عنوان مظهری از جامعه مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد و جنبهٔ زیبایی‌شناختی اثر ادبی را از جنبهٔ اخلاقی آن جدا نمی‌کند. باورش این است که یک کار ادبی بیش از هر چیز ثمرهٔ زمان و مکان، نگاه و تفکر جامعه است. از آنجایی که، جامعهٔ مرد سالارانه، به گفتهٔ شالوده‌شکنان^۱، نرینه‌محور^۲ است، کار ادبی زاییده چنین جوامعی، همین ویژگیها را دارد. به همین دلیل، زن در ادبیات، عنوان «دیگر» به خود گرفته و در حاشیه قرار دارد. از سوی دیگر، این نوع ادبیات، برای خوانندهٔ زن، بیگانه است، چرا که «شخص» بودن و «خود» بودن طبیعی‌اش انکار شده است و زن در ادبیات مردانه، در تقابل با مرد است که معنا می‌یابد؛ به او به چشم «شیء» و «دیگری» نگریسته می‌شود و در راستا یا تقابل با اهداف مرد است که اهمیت پیدا می‌کند. درواقع، یک رشته تصاویر محدود، ثابت و قالبی از زن همیشه در ادبیات تکرار می‌شود. این تصاویر قالبی از دو مقوله است: زن یا شیطان است یا فرشته؛ نماد نخستین، حوا، همسر آدم و نماد دوم، مریم مادر عیسی مسیح است.

کلیشهٔ زن خوب؛ همسر صبور، مطیع،

مردان و زنان اهمیتی نمی‌دهد و توجهش به رابطهٔ طبقاتی معطوف می‌شود. انگلز، تابعیت زن از مرد را شکلی از ستم می‌داند که از نهاد جامعهٔ طبقاتی سرچشمه می‌گیرد.

فمینیسم مارکسیستی ایرادهایی هم داشت که به اعتراض «چپ نو» در دههٔ شصت قرن حاضر و نهایتاً به جنبش «رادیکال فمینیسم» منجر شد. مثلاً، با این کار که مارکسیسم پایهٔ مادی ستمدیدگی زنان را در تقسیم جنسیتی کار می‌جست، بدرستی روشن نمی‌کرد که چرا از زمانهای اولیه، یک نوع تقسیم «طبیعی» کار وجود داشته که مردان را به تولید لوازم کار و معاش و زنان را به کار خانه مشغول کرده است. مسأله نابرابری نقش زن و مرد در تولید مثل و مسائلی از این دست هم در مارکسیسم مطرح نشده‌اند. درواقع، مارکسیسم، برخورد منافع میان دو جنس را بیشتر ظاهری می‌دانست تا واقعی. منتقدان زن‌محور، این فرض را مسلم می‌گیرند که زنان همهٔ طبقات، انگیزهٔ مشترکی در حذف امتیازات مردان دارند؛ به این ترتیب، زن‌محوری، مرزهای طبقاتی را مخدوش کرده و به منافع طبقهٔ حاکم خدمت می‌کند. مارکسیستهای سستی، لیبرال فمینیسم و رادیکال فمینیسم را اشکال نادرست آگاهی می‌دانند که زنان خارج از طبقهٔ کارگر خلق کرده‌اند؛ آنها بر این باورند که زنان به جای تلاش در راه از میان بردن امتیازات ظاهری تمام مردان، باید همراه با مردان طبقهٔ کارگر در جهت منافع مشترک و دراز

1. deconstructionists

2. phallogocentric



ناخواسته به این نکته اشاره داشته‌اند که زنان و مردان به همان‌گونه که از لحاظ ساختمان زیستی با یکدیگر تفاوت دارند، از لحاظ شیوه گفتاری و نوشتاری هم کاملاً یکسان نیستند و هر یک سبک و روش ویژه خود را دارند؛ مثلاً خانمها در گفتار خود تمایل زیادی به کاربرد استعاره دارند، در حالی که در کلام و نوشتار آقایان حالتی آمرانه وجود دارد. البته، طبقه‌بندی واژه‌ها، جملات و عبارات زنانه و مردانه کار بسیار دشواری است که فقط در مراکز علمی مانند دانشگاه‌ها باید به این امر مهم پرداخته شود. برای اینکه روش تحقیق در این باره، برای خوانندگان روشن شود، نگارنده این سطور رمانی را که اخیراً یک نویسنده زن ایرانی به نام فتنه حاج سید جوادى نوشته و در عرض یکی دو سال اخیر چندین بار تجدید چاپ شده برگزید: عنوان این رمان، بامداد خُمار است. نگارنده این سطور، واژه‌ها، عبارات و جملاتی را که به نظر زنانه می‌آمد از درون رمان برگزید و به صورت پرسشنامه آنها را تکثیر کرد و در اختیار دانشجویان کارشناسی ارشد دانشگاه تهران قرار داد تا تصمیم بگیرند که آیا این واژه‌ها، عبارات و جملات را بیشتر آقایان در گفتار و نوشتار به کار می‌برند یا خانمها. پس از تجزیه و تحلیل آماری پاسخ‌های دانشجویان، معلوم شد که عبارات زیر، برگرفته از رمان را بیشتر خانمها

ساکت، نجیب، غفیف و سلطه‌پذیر و مادری است که خود را فدای فرزندان خویش می‌کند و کلیشه زن بد؛ فتنه‌گر، مادر / همسر سلطه‌جو و مستبد است. بسیاری از شاهکارهای ادبی جهان چنین تصاویر قالبی و ساده‌انگارانه‌ای از زن ارائه داده‌اند. ادیسه هومر یا کم‌دی الهی دانه چیزی از درون زن و تجربه زنانه نمی‌گویند و فقط در اثر اخیر، زن خوب در نقش بتریس^۱، ظاهر می‌شود و به طور کلی، این آثار کلاسیک، واکنش زنان را نسبت به وقایع نشان نمی‌دهند چرا که در آنها، زنان فقط وسایلی ساده برای رشد و رستگاری قهرمانان مرد، آفریده شده‌اند.

نرینه‌محوری^۲، یکی از اصطلاحات بسیار رایج در نقد زن‌محورانه است؛ اینان معتقدند که آنچه هنجار جامعه شده است، رفتارهای مردانه است که در نتیجه، زنان نقشی دست دوم پیدا کرده‌اند و در آثار ادبی از خود هیچ اراده‌ای بروز نمی‌دهند تا جایی که برخی از نویسندگان زن به علت محروم بودن از حقوق اولیه، مانند جورج الیوت، با نام مستعار مردان رمان نوشته‌اند. مردان به علت دارا بودن در جامعه، قدرت و برتری دارند و زنان به علت این کمبود در جامعه، ضعیف و بدون شخصیت به‌شمار آمده‌اند. به طوری که چنانچه زنی بخواهد نویسنده‌ای موفق به‌شمار آید، باید سبک نوشتاری خود را طوری بنیاد نهد که همگان بپندارند که او از لحاظ جنسیت، «مرد» است.

در عرصه ادبیات، منتقدان، خواسته یا

1. Beatrice

2. phallocentrism

به کار می‌برند: «ده دفعه قربان صدقه قدوبالایت می‌روم.» (ص ۱۳)، «شیطونک» (ص ۱۳)، «چادر وال سفید گلدار» (ص ۲۳)، «چه مرگم شده بود؟» (ص ۲۶)، «لال شوم که گفتم.» (ص ۳۰)، «حالا چه شده که آقا این قدر برای پسرخاله پستان به تنور می‌چسبانند؟» (ص ۲۶۳)، «ما از خنده ریشه می‌رفتیم.» (ص ۳۹۰)، «دست و پرش را که دیدم گفتم خانم جان الهی دستت بشکند.» (ص ۱۴۸) و «جونم برایت بگوید...» (ص ۳۰۲).

بنابراین، مشاهده می‌شود که طبق نظریه منتقد فمینیست معروف زن، یعنی الین شووالتر، می‌توان زن را به عنوان نویسنده مورد بررسی و مذاقه قرار داد و از این راه فرصت‌های بسیاری در پیش پای زنان قرار داد تا به بررسی تفاوت‌های موجود میان شیوه نگارش خود و مردان بپردازند. جو آن اسکات، منتقد زن دیگری، سه هدف عمده برای نظریه جنس قایل است:

۱ - جایگزینی ساختارهای اجتماعی به جای جبرگرایی بیولوژیکی در بررسی تفاوت‌های جنسی میان زنان و مردان.

۲ - معرفی بررسی تطبیقی زنان و مردان در مطالعات ادبی.

۳ - تغییر اصول حاکم در بررسیها با در نظر گرفتن خصیصه جنس.

بسیاری از منتقدان زن محور با ورود مردان به محدوده نقد فمینیستی مخالفند و آن را خطری بر تمامیت ارضی ادبیات زنانه

می‌دانند؛ اما شووالتر، ادبیات زنانه را دو متنی (bixtval) و در گفتگو با هر دو جنس مؤنث و مذکر می‌داند. او بر این باور است که زنان در تمامی قرون و اعصار، حتی در قرون وسطی، فعالیت‌های ادبی داشته‌اند، اما از آغاز قرون نوزدهم نوشته‌های زنانی چون جورج الیوت و خواهران برونته مورد پذیرش محافل ادبی قرار گرفتند و به همین دلیل، این دوره حائز اهمیت است.

مشکلی که در بحث نقد فمینیستی پیش می‌آید این است که آیا تفاوتی میان مفهوم «زن» و «زنان» وجود دارد یا خیر؟ اگر بگوییم زنان ماهیت واحدی هستند، پس بر سر تفاوت‌های میان آنان چه می‌آید؟ جولیا کریستوا، منتقد زن محور دیگری، فمینیسم را دارای سه مرحله می‌داند:

نخست، فمینیسمی که معتقد به برابری زن و مرد است؛ دوم فمینیست افراطی که تنها زنان را می‌ستاید و آنها را می‌پذیرد و سوم که موضع خود کریستوا است، نفی کامل جدایی میان زن و مرد است که بر شالوده‌شکنی استوار است. اما باید دقت کرد که اگر جدایی زن و مرد را نفی کنیم، دیگر مفهومی به نام زن وجود نخواهد داشت که بتوان در دفاع از آن سخن گفت.

برخی از منتقدان بر این باورند که سخن از تفاوت‌های موجود میان دو جنس لزوماً برابری آن دو را نفی نمی‌کند و یکی را بر دیگری حاکم نمی‌سازد. باید توجه داشت که میان فمینیستهای آنگلو - آمریکایی و

جانب جامعه‌ای که از آن نشانه استفاده می‌کند بر آن تحمیل می‌شود و در ذات آن نیست. بدین ترتیب، عقاید سوسور در زیانشناسی، می‌تواند راهی برای اثبات برابری زن و مرد به عنوان دو نشانه همسان در زبان باشد که ارزشهای نسبت داده شده به آنها، قراردادی و نتیجه عمل جامعه است.

همان‌طور که گفته شد، دومین نظام تقابل دو به دو، نظام افقی است که دارای مرکزی است که جایگاه گروه برتر است و حاشیه که گروه پست‌تر به آن رانده می‌شود. دریدا مردم جهان سوم را قوم محور^۲ و زنان را مرد محور^۳ می‌خواند. پس با شیوه شالوده‌شکنی دریدا، که وجود مراکز را نفی می‌کند، می‌توان ساختارهای مرد محور را از هم پاشید. دریدا ثابت می‌کند که مبدأ و مرکزی وجود ندارد، بنابراین همه چیز به صورت کلام درمی‌آید و کلام نیز از زبان تشکیل شده است. همان‌طور که گفته شد، در زبان، تمام ارتباطات قراردادی است، پس واجها بدون برتری یکی بر دیگری و بدون وجود مرکزی واحد به خوبی نقش خود را در نظام زبانی ایفاء می‌کنند. پس آنچه به طور اخص در مورد زبانهای بشری صادق است، در مورد کلام هم به‌طور اعم می‌تواند صدق کند. فمینیستهای تندرو از مفهوم کلام

فرانسوی اختلاف نظرهایی در مفهوم «زن»، «زنان» و «مؤنث» وجود دارد. منتقدان آنگلو-آمریکایی بر خصوصیات واقعی بیولوژیکی «زنان» تکیه دارند و برای دفاع از حقوق زنان فعالیت می‌کنند، اما فمینیستهای فرانسوی بر «زن» نه به عنوان نوعی در مقابل با مرد بلکه تنها به عنوان نوعی «تأثیر در نوشتن» تکیه دارند. آنان نه به «جنسیت متن» بلکه به «مثنیت جنس» اعتقاد دارند و مانند رولان بارت، نویسنده را مرده می‌انگارند و تنها متن خواننده برای آنها دارای اهمیت است.

سیمون دوبوار، نویسنده فرانسوی معتقد است که ما زن و مرد متولد می‌شویم اما با عملکرد فرهنگ، به مؤنث و مذکر تبدیل می‌گردیم. فمینیستهای پسا ساختارگرایی فرانسوی، از شیوه ساختارگرایی سوسور و شالوده‌شکنی دریدا، در از هم پاشیدن اصول اندیشه نرینه محور استفاده می‌کنند. در کاربرد نظامهای تقابل دو به دو^۱ دو صورت اصلی یافت می‌شود؛ یکی عمودی و دیگری افقی. در صورتهای عمودی که شامل طبقات فوقانی یا برتر و طبقات تحتانی یا پست‌ترند، با کمک ساختار زبانی پیشنهادی سوسور مشکل برتری و فروستی به این ترتیب حل می‌شود که: زبان از نشانه‌هایی تشکیل شده (دال و مدلول) که ارتباط این نشانه‌ها در زبانهای مختلف قراردادی است. بنابراین در نظام زبانی، زن تنها یک نشانه است و نه یک ماهیت؛ یعنی دالی است که معنای آن از

1. binary oppositions

2. ethnocentric

3. androcentric

تأکید نویسنده بر جنسیت خود را فاجعه‌آمیز می‌داند. بسیاری از نوشته‌هایش از جمله، به سوی فانوس دریایی، ورلاندو و سالها، نمونه بارز بینش آندروژنی است و بسیاری از شخصیت‌های اصلی آثارش هم ویژگی‌های مردانه و هم زنانه دارند.

منتقد زن‌محوری دیگری به نام مری ایگلتون، معتقد است که وولف تاحدودی به این نکته واقف است که آندروژنی نوعی سرکوب‌کردن و لحام زدن به نفس است و به همین دلیل، خودآگاهی نسبت به جنسیت را خطرناک می‌داند. مری ایگلتون، آندروژنی ذهنی را نوعی جامعه‌آرمانی برای هنرمند می‌انگارد، اما در عین حال آن را خیالی و دور از واقعیت می‌بیند، چراکه چنین تصویری درواقع فرار از واقعیت زندگی است.

برخی از منتقدان بر این باورند که مفهوم آندروژنی وولف در شالوده‌شکنی می‌تواند کاربرد داشته باشد. برای نمونه، توریل موا^۶ و جولیا کریستوا، آن را نه تنها‌گریزی از خصوصیات تغییرناپذیر وابسته به جنسیت، بلکه نفی کامل تقابل دوگانه مؤنث و مذکر بودن می‌دانند. با وجود چنین نظریه‌هایی نانسی تاپینگ بی‌زین^۷، مفهوم آندروژنی را مغایر با نظریه شالوده‌شکنان می‌داند و به

محوری^۱ که مرد را مرکز هستی می‌داند و زن را در حاشیه قرار می‌دهد استفاده می‌کنند و نرینه‌محوری را نشانه‌ای از کلام محوری می‌دانند که در آن فالوس^۲ جای کلام^۳ را اشغال کرده است.

مفهوم دیگری که در ارتباط با نقد زن‌محورانه به کار برده می‌شود که نخستین بار از سوی ویرجینیا وولف، نویسنده زن انگلیسی مرسوم شد، واژه آندروژنی^۴ است؛ یعنی ترکیب دو جنس مرد و زن. البته آندروژنی، قدمتی دیرینه در فرهنگ بشری دارد و به مفهوم وحدت اضداد یا تلفیق دو جنس متضاد و یکی شدن آن دو است. بنابر روانشناسی یونگ، آندروژن، عبارت است از «نوعی شخصیت‌دهی روانی که زن و مرد را در یک حالت تعادل خود آگاه نگاه می‌دارد.» از نظر زیست‌شناسان، این اصطلاح با «هرمافرودیسم» (جانور یا گیاهی که دو جنسیتی است)، معادل است، اما در ادبیات زن‌محورانه، مسائل روانی و اجتماعی به جای جنبه‌های زیست‌شناسانه، در نظر گرفته می‌شوند. آندروژنی، برای منتقدان و نویسندگان زن محور، نویدبخش نوعی وحدت است که ورای قطب‌بندی جنسی است و نوعی هماهنگی و تکامل را به‌بار می‌آورد.

ویرجینیا وولف، با عضویت در گروه ادبی «بلومزبری»^۵، درصدد بود تا با برگزیدن شیوه آندروژن در زندگی، از درگیری مداوم میان زن و مرد، رهایی یابد.

1. logocentrism

2. phallus

3. logos

4. androgyny

5. Bloomsbury

6. Toril Moi

7. Nancy Topping Bazin



زن‌محورانه در برهوت»^۱، دو شیوه در نقد فمینیستی مد نظر است:

(۱) شیوه ایدئولوژیک که نقش زن به عنوان خواننده اثر، قرائت فمینیستی متونی که نقشها و کلیشه‌های زنان در ادبیات را ارائه می‌کند، بررسی نادیده انگاشته‌ها و تصورات نادرست از زنان در نقد و نیز نشانه‌های زنانه در نظامهای نشانه‌شناسی است؛

(۲) شیوه دوم که به مطالعه زنان نویسنده می‌پردازد و اهدافش عمدتاً عبارتند از تاریخ، سبکها، موضوعات و شیوه‌های نگارش زنان، قابلیت بالقوه خلاقیت زنان، خط سیر ارتقاء شغلی زنان به صورت فردی یا اجتماعی و تعالی قوانین سنت ادبی زنانه. شوالتر چهار طرح در ارتباط با مطالعه آثار نویسندگان زن ارائه می‌دهد:

(۱) طرح بیولوژیکی که معتقد به تأثیر جسم زن بر متن ادبی به وسیله ارائه تشبیهات خاص و لحن شخصی آنان است؛

(۲) طرح زبان‌شناسانه که بر تمایز استفاده زنان و مردان از عنصر زبان تأکید می‌ورزد؛

(۳) طرح روانکاوانه که بر اثر روانی تفکر زنانه در آفرینش آثار ادبی دلالت دارد؛

(۴) طرح فرهنگی که بر تأثیرگذاری جامعه زنان نویسنده بر شکل‌گیری، اهداف، واکنشها و نظریات زنان تکیه دارد. به عقیده الین شوالتر، در مقاله «به سوی نظریه ادبی زن‌محورانه»، سه مرحله در تکامل فمینیسم

برقراری تعادل میان زنانگی و مردانگی فرد معتقد است، همچنانکه، لیلی بریسکو زن باقی می‌ماند و گره‌گشایی مشکل در انتهای رمان وولف با برقراری چنین تعادلی صورت می‌پذیرد.

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ که جنبش فمینیستی از صحنه سیاست بیشتر به صحنه ادبیات کشانیده شد و به نقد و تحلیل زن در آثار ادبی پرداخته شد، چهار محور اصلی در مطالعات و بررسیهای این منتقدان مشاهده می‌شود:

(۱) در آثار گذشتگان، زنان به عنوان افراد بی‌منطق و اندیشه معرفی شده بودند؛

(۲) در حالی که نویسندگان مرد چون دیکنز، هاثورن، تورو و مارک تواین به قلم رفیع ادبی رسیده بودند، صحنه برای ظهور زنان نویسنده آماده نبود؛

(۳) اکثر زنان در آثار ادبی نقش درجه دوم را ایفاء و یا تحت الشعاع شخصیت مرد داستان بودند؛

(۴) نقش و آثار محققان زن چون ویرجینیا وولف و سیمون دوبوار نادیده انگاشته می‌شد و در مجامع ادبی راهی نداشتند. تشخیص این کاستیها به فعالیت مضاعف زنان در عرصه ادبی انجامید؛ مثلاً در امریکا کیت شوپن، در انگلیس دوریس لیسینگ و در فرانسه موتیک ویتیک به خلق آثاری ارزنده پرداختند که به مطرح شدن دوباره نقد زن‌محورانه کمک شایانی کرد. بنابراین گفته الین شوالتر، در مقاله «نقد

وجود داشته است:

(۱) مرحله زنانه^۱، از سال ۱۸۴۰ تا سال ۱۸۸۰ که زنان برای کسب تساوی با موفقیت‌های روشنفکرانه فرهنگ مردانه و طبیعت مردانه تلاش می‌کردند که ویژگی عمده این دوره گزینش نامهای مردانه توسط زنان نویسنده بود. آثار زنانه این دوره عمدتاً پر از ابهام، خارج از فضای خود و طعنه‌آمیزند.

(۲) در مرحله زن‌گرایی^۲، از سال ۱۸۸۰ تا سال ۱۹۲۰، زنان با کسب حق رأی توانستند نارساییهای موضع زنانه را نفی و از ادبیات در به تصویر کشیدن عذاب زن بودن، استفاده کنند؛

(۳) مرحله زن‌اصالی^۳، از سال ۱۹۲۰ تا به امروز، که زنان تقلید و اعتراض را به عنوان دو شکل از وابستگی به مردان رها کرده و به تجربیات منحصر زنانه برای الهام‌بخشیدن به تواناییهای هنری و گسترش تحلیل فمینیستی از فرهنگ به شکلهای و روشهای گوناگون ادبیات پرداختند.

از لحاظ جغرافیایی می‌توان نقد زن‌محورانه را در سه گستره جغرافیایی گنجانید:

الف) نقد زن‌محورانه آمریکایی که بر خود متن با تمام ویژگیهای متنی از قبیل دورنمایه اثر، راوی داستان و لحن تأکید می‌کند و نسبت به هرگونه نظریه‌ای که اقدام به توضیح تمایز نگارش زنانه مردانه می‌نماید، مظنون است.

ب) نقد زن‌محورانه انگلیسی که سیاسی‌تر است و سعی در تغییرات اجتماعی دارد و با برچسب مارکسیستی در دنیای نشر، ایفای نقش می‌کند. این منتقدان سعی در بیان ارتباط دو جنس و طبقه اجتماعی آنها دارند و می‌کوشند تا نشان دهند که چگونه عوامل مردانه جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد و زنان را سرکوب می‌کند.

ج) برخلاف دو محدوده دیگر، نقد زن‌محورانه فرانسوی بر روش استفاده از زبان و نمادهای زبان‌شناسانه تأکید می‌کند که غالباً این منتقدان را به قلمروهای دیگر تحقیق چون متافیزیک، روانکاوی و هنر رهنمون می‌کند. «نویسندگی زنان» یا «نقد زنانه» از سوی این گروه از منتقدان مطرح می‌شود که اعتقاد به تمایز نحوه نگارش و نحوه دریافت معنا از نگارش زنان در مقایسه با نگارش مردان دارند.

یکی از کارهای اساسی و اصولی که باید در زمینه نقد ادبی در دانشگاههای ایران بشود، بازنگری نقدهایی است که در گذشته بر ادبیات سنتی و حتی مدرن فارسی نوشته شده است. مثلاً تفسیر رایج در دانشگاههای ایران از داستان کنیزک در دفتر اول مثنوی، همانی است که استاد مرحوم بدیع الزمان فروزانفر کرده است. طبق این تفسیر، مولانا، در این داستان به دفاع از شاه و حکیم الهی

1. Feminine

2. Feminist

3. Female



می‌پردازد و حکیم الهی را در کشتن مرد زرگر و شاه را در صدور حکم مرگ آن مرد بیگناه تبرئه می‌کند و می‌گوید تمام این وقایع بنا بر اراده الهی بوده، چرا که حکیم الهی با الهام غیبی زرگر را کشت و شاه هم خون مرد زرگر را از پی شهوت نریخت. بنابراین، تفسیر رایج در دانشگاه‌های ما از این داستان این است که شاه کنایه از صوفی و مرد عارف است، چرا که «شاه» لقب برخی از شیوخ صوفیه بوده، مانند «شاه نعمت‌الله» و «صفی‌علیشاه» و غیره و عارف در راه تکامل عقلی خود به پیر یا مرشدی نیاز دارد که در این داستان به صورت حکیم الهی ظهور می‌کند و راه درست را برای از میان بردن مشکل، به مرد عارف جوای حقیقت نشان می‌دهد. گرایش شاه یا عشق او به کنیزک، کنایه از گرایش به «نفس» است ولی نفس انسان همواره در طلب مال دنیا و لذت است، به همان گونه که کنیزک عاشق مرد زرگر است و شاه با راهنمایی آن حکیم الهی مرد زرگر را می‌کشد و کنیزک را از آن خود می‌سازد، یعنی اینکه «نفس» خود را از گرایش به سوی مال دنیا (مرد زرگر)، منحرف می‌کند و در اختیار خود می‌گیرد.

حال که این تفسیر متداول را بیان کردیم، جای آن دارد که در آن «بازنگری» کنیم، چون این تفسیر به هیچ وجه نمی‌تواند منطقی باشد و خواننده بصیر را قانع کند.

امروزه، نقد ادبی جدید به ما می‌آموزد که چگونه ساختار یک اثر ادبی را بشکنیم و به

اصطلاح «شالوده‌شکنی» یا ساختارشکنی کنیم چون بنا بر نظریه جدید نقد ادبی، نه سخن خالق اثر می‌تواند برای ما سندیت داشته باشد و نه سخن مفسر اثر. پس جا دارد که به عنوان یک «خواننده»، داستان را تفسیر و تأویل کنیم: یکی از پرسش‌هایی که امکان دارد مطرح شود، این است که اگر عشق کنیزک به مرد زرگر یک عشق جسمانی زودگذر و یا به اصطلاح خود مولانا، «از پی رنگی» بود، عشق شاه هم به کنیزک از همان دست است و در هیچ جای این روایت سندی نداریم که ثابت کند عشق کنیزک به مرد زرگر مجازی ولی عشق شاه به کنیزک حقیقی است، چرا که هردو عاشق زیبایی ظاهری دختر شده‌اند: هم کنیزک عاشق زیبایی ظاهری مرد زرگر شده است و هم شاه عاشق زیبایی ظاهری کنیزک و در هیچ جای داستان به ما گفته نمی‌شود که این کنیزک تمثیلی از معنویت است که مرد عارفی چون شاه عاشقش شود و از سوی دیگر می‌بینیم که شاه با عاشق کنیزک شدن، که شخصی معمولی و عادی است و فقط از زیبایی ظاهری برخوردار است، خود را تا حد مرد زرگر پایین می‌آورد. سؤال دیگر این است که چرا مرد زرگر باید کشته شود و گناهش چیست، چون همان طور که از داستان برمی‌آید، او صاحب کنیزک بوده و او را خریداری کرده بود و بعد هم او را چونان کالایی می‌فروشد؛ پس مرد زرگر نه عاشق کنیزک بوده و نه نظری به او داشته، وگرنه او را این چنین با

فروختن، از خود طرد نمی‌کرد. آمدن زرگر هم به دربار شاه برای معاشقه با کنیزک نبوده، بلکه به خاطر درآمد بیشتر، دعوت مشاوران شاه را پذیرفته بود. اگر هم این کار زرگر طمع شمرده شود، این طمع را آن حکیم و شاه در او به وجود آورده‌اند.

می‌بینیم که در این داستان، مولانا زاویه دید راوی را نزدیک شاه گذاشته است. حال اگر از دید مرد زرگر یا کنیزک داستان روایت می‌شد آیا مسأله فرق نمی‌کرد؟ اگر همین داستان از زاویه دید مرد زرگر روایت می‌شد، آیا شاه یک پدرسالار مستبد و خودکامه نبود که مظلومانی چون مرد زرگر را که سرش به کار خود گرم است و در سمرقند کار و زن و فرزند دارد، سربه‌نیست می‌کنند؟ حال آن مفسران ادبی که می‌گویند شاه مردی «عارف» است باید در اشتباه باشند، چرا که در فرهنگ ما مرسوم نیست که یک «عارف»، «قاتل» از آب درآید.

از سوی دیگر، اگر چه در متن داستان اشاره‌ای به سن و سال شاه و مرد زرگر نمی‌شود، ولی خواننده چنین استنباط می‌کند که شاه باید مردی سالمند و مرد زرگر جوان باشد و اگر بخواهیم جانب عدالت را بگیریم، کنیزک باید از آن مرد زرگر باشد، نه شاه. ولی در این داستان شاه یا پدر در این «منازعه» پیروز است چرا که قدرت از آن اوست و تنها بافت جامعه‌ای پدرسالارانه اجازه می‌دهد که مرد زرگر در این «منازعه» شکست بخورد و سربه‌نیست شود. همان طور که در این

روایت مسولانا، هیچ توجیه منطقی و متقاعدکننده‌ای نمی‌یابیم، در یک جامعه پدرسالارانه هم هیچ توجیه منطقی برای کارهای شاهان نمی‌یابیم. پس داستان ریشه فرهنگی و قومی دارد و با مقایسه آن با داستانهای دیگری مثلاً در شاهنامه درمی‌یابیم که در فرهنگ قومی ما، پدر همیشه در نبرد با پسر پیروز بوده و همواره حق با او بوده است. حال جای آن دارد که در تفسیر و تأویل داستانهایی از این دست «بازنگری» شود و مثلاً توجهی هم به حالت انفعالی کنیزک که در سراسر حکایت سخنی نمی‌گوید، مگر اینکه حکیم از او پرسشی بکند، بشود چون می‌بینیم که کنیزک همواره خاموش و منفعل است و از خود اراده‌ای ندارد و نمی‌تواند درباره سرنوشت خود تصمیمی بگیرد و یا از حقوق خود دفاع کند؛ گاهی مرد زرگر از او کام می‌گیرد و زمانی شاه و سرنوشت او همان سرنوشت زن ایرانی در گذشته تاریخی ملت ماست که همواره کالایی بود در اختیار مرد - چه در خانه، که پدر درباره زندگی و آینده او حکم می‌کرد و چه به هنگام ازدواج که شوهر، همان امتداد پدر بود و همان روش مستبدانه را درباره او اجرا می‌کرد، یعنی اینکه زن ایرانی فقط دست به دست می‌شد؛ از دست پدر به دست شوهر.

سخن آخر این است که اساتید ادب فارسی در ایران باید اندکی هم درباره ماهیت ادبیات بیندیشند و این کار میسر نیست مگر با مطالعه دقیق تاریخی نقد ادبی، از آغاز تا



دهد. مثلاً کاری که کافکا در مسخ کرده است. در عالم واقع هیچگاه انسانی به سوسک مبدل نمی‌شود ولی کافکا با استفاده از شیگرد «راست‌نمایی»، این پدیده را قابل قبول جلوه می‌دهد. بگذریم از این واقعیت که نام کافکا را در محافل ادبی ایران بردن از محرمات شده است و خواندن و یا حتی چاپ و نشر آثار او تا حدودی تحریم شده است چرا که به نادرست شایع کرده‌اند که او صهیونیست بوده و نویسنده این سطور در فرصت مناسب با نوشتن مقاله مستندی با دستکم پنجاه مرجع ثابت خواهد کرد که فرانتس کافکا هیچ‌گونه وابستگی به هیچ نوع فرقه یا گروهی نداشته است. روزی نیست که در یکی از دانشگاه‌ها و مجامع بین‌المللی نیمکره غربی سمیناری درباره کافکا تشکیل نشود و آثار او مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار نگیرد، در حالی که چون در ایران برای نخستین بار صادق هدایت کافکا را معرفی کرد، عوام می‌پندارند هر کس نوشته‌های کافکا را بخواند دچار یأس و افسردگی خواهد شد و سرانجام دست به خودکشی خواهد زد، در حالی که کافکا عارفی بود که زندگی خود را وقف هنر و جستجوی حقیقت کرد و قهرمانان رمانهای خوشبینانه تمام عمر خود را صرف دست‌یازیدن به حقیقت می‌کنند و اگر چه به وسیله دادگاهی مرموز محاکمه می‌شوند، با جدیت برای برائت خویش تلاش می‌کنند و یا می‌کوشند به

عصر حاضر و آنگاه بررسی جدی نظریه‌های جدید نقد ادبی. آنها باید همواره به یاد داشته باشند که حتی از زمان ارسطو، شعر با تاریخ فرق داشته، چرا که به عقیده ارسطو وظیفه هنر و ادبیات وصف کردن یا «گزارش» چیزی که روی داده نیست، بلکه وصف آن چیزی است که «ممکن» است اتفاق بیفتد، یعنی برحسب «احتمال» یا برحسب ضرورت «ممکن».

فرق میان شاعر و مورخ این نیست که یکی به نظم بیان مطلب می‌کند و دیگری به نثر، بلکه تفاوت آن دو بواقع در این است که مورخ چیزی را توصیف می‌کند که «روی داده» و شاعر چیزی را که «ممکن» است روی دهد؛ بنابراین، هنر و ادبیات باید فلسفی‌تر و بالاتر از تاریخ باشد و یا به زبان ساده، گزارشگری و وقایع‌نگاری (رئالیسم) هنر نیست. استاد ادب فارسی باید همواره نظریه «احتمالات» ارسطو را پیش چشم داشته باشد؛ یعنی اینکه «غیرممکن محتمل» ممکن است حقیقتی عمیق‌تر از «ممکن غیر محتمل» را منعکس کند. پس می‌بینیم که نظریه «احتمال» ارسطو شاید عمیق‌ترین گفته‌ها در تاریخ نقد ادبی باشد.

سخنان ارسطو ما را به نظریه «راست‌نمایی»^۱ در ادبیات جدید رهنمون می‌کند، یعنی به کیفیتی در یک اثر ادبی که کارهای اشخاص و قهرمانان مثلاً رمانی را برای آفرینش «نمایشی» از واقعیت، در نظر خواننده، به اندازه کافی «باورکردنی» جلوه

«قصر»، که نماد رستگاری است برسند.

بنابراین یک اثر ادبی دنیای احتمالات و یژه خود را خلق می‌کند که حقیقت را می‌توان در لابلای آن دید و ارزیابی کرد. چه درجه‌ای از احتمال، یا شباهت به واقعیت لازم است تا به «راست‌نمایی» منجر شود، هنوز معین نشده است ولی به گفته کوله‌ریج، کار هنری باید آگاهانه ناباوری ما را به حالت تعلیق درآورد. آنچه مسلم است این است که درجه‌ای از توانایی تخیل و تصور نویسنده‌ای چون فرانکس کافکا، می‌تواند قادر به تسخیر ناباوری خواننده بشود تا اثر ادبی کیفیت مطلوب خود را پیدا کند و از اینجاست که «راست‌نمایی»، ما را به نظریه «ادبیات شگرف»^۱ تودورف رهنمون می‌کند؛ به عبارت دیگر، در ادبیات خوب و جدی این قاعده باید رعایت شود:

برنهاد (واقعیت) + برابر نهاد (خیال) = راست‌نمایی [ادبیات شگرف]

در ادبیات سستی ما مولوی و حافظ و در ادبیات معاصرمان بوف کور صادق هدایت مشمول این قاعده می‌شوند. در قاعده بالا، راست‌نمایی تلفیق به‌دست آمده در اثر ترکیب عناصر مذکور است و اگر نویسنده یا شاعر کارش را درست انجام داده باشد، خواننده نتیجه کار را ارائه قابل قبولی از واقعیت خواهد یافت. در نتیجه، آن دسته از آثار ادبی که شاید در آنها زودباوری معمولی به سختی انجام می‌گیرد، مانند سفرهای گالیور سوئیفت، به اندازه آثاری که واقع‌بینانه انگاشته می‌شوند، مانند رمانهای نویسندگانی

چون جین آستین، امیل زولا، تامس هاردی و چارلز دیکنز، باورکردنی خواهند بود.

از تعریف راست‌نمایی می‌توان نتیجه‌گیری کرد که این شیگرد در «ادبیات شگرف» مورد استفاده قرار می‌گیرد، طوری که تزوتان تودورف درباره «شگرف» می‌گوید که آن نامی است که به یک نوع ادبیات داده شده است که ویژگی بارز آن وقفه در نظم پذیرفته‌شده و فوران غیرقابل تصدیق در درون قانونمندی تغییرناپذیر امور است و یا «شگرف» آن تردیدی است که خواننده آشنا به طبیعت و اجتماع با واقعه‌ای به‌ظاهر ماوراءطبیعی روبرو می‌شود. بنابراین «ادبیات شگرف» و «راست‌نمایی» ارتباطی تنگاتنگ دارند چرا که هر دو حس تردید و توهم را در ذهن خواننده به وجود می‌آورند و مانند شعر معروف «داد جاریبی به دستم آن نگار...»، با استفاده از شیگرد راست‌نمایی، خواننده وادار می‌شود که وقایع عجیب، ماوراءطبیعی و غیرممکن را که احتمال دارد در جهان واقعی رخ داده باشند، باور کند. پس «واقعیتی» که در ورای متن نهفته به آن اعتبار می‌بخشد و همین واقعیت است که به مراتب از حقیقت وجودی خود اشیاء برتر و ارزشمندتر است. به بیان دیگر، اثر ادبی باید «واقعیت» و یژه خود را داشته باشد - که در اشکال افراطی تر - با دنیای محسوسات به کلی بی‌ارتباط است. به عقیده فلوپتین و نوافلاطونیان رومی پس از او، ارزش شعر در



در آثار سمبلیستهای فرانسه نمودار شد، اما از آن پس تأکید بیشتر بر کیفیات زبانی اثر بود، به طوری که در عصر حاضر شاعرانی چون یتیز و والس استیونس، اهمیت نیروی تخیل شاعر را در آفرینش زبانی او می‌دانستند که قادر است دیدی تازه از واقعیت بدهد. در ادبیات نمایشی، بر تولد برشت نشان داد که عظمت اثر ادبی نه در انعکاس واقعیت جهان خارج، که در انعکاس واقعیت نهفته در جهان خود متن است. بدین ترتیب که شاعر، رمان یا نمایشنامه‌نویس وظیفه دارد با بهره‌گیری از پاره‌ای تمهیدات ادبی مدام توجه خواننده یا بیننده را به کاری که می‌کند جلب نماید. برشت، در آنچه آن را «فاصله‌گذاری»^۱ می‌خواند، با رد نظریات گئورگ لوکاچ، منتقد کمونیست دال بر واقع‌گرایی ادبیات، اظهار می‌دارد که باید با استفاده از هر وسیله ممکن (اعم از ماسک، نورهای غیرطبیعی یا صداها (ناهنجار) مدام به بیننده یادآور شد که آنچه را مشاهده می‌کند اثری است که نگرشی انتقادی به واقعیت دارد و به هیچ وجه نباید با خود واقعیت اشتباه گرفته شود، تا بدین ترتیب، توجه بیننده (و همچنین بازیگر) نه به خود نمایش بلکه به پیامی که نمایش در صدد القای آن است جلب شود. با ظهور صورت‌گرایان روس و پس از آنها ساختارگرایان و پس‌اساختارگرایان در

آن است که شاعر به علت بصیرت برترش آنچه فلوپتین آن را نوس^۲ می‌خواند - دقیقاً به همان صور مثالی دسترسی دارد که افلاطون از آن سخن می‌راند و بنابراین، حقیقت نهفته در پس اشیاء محسوس این جهانی را - که همگی جز سایه‌ای ناقص از زیبایی مطلق نیستند - بلاواسطه دریافت کند و سپس در اثرش منعکس نماید. فردریش شیلینگ که در آموزه راست‌نمایی دقیقاً از فلوپتین الهام گرفته، می‌گوید: وقایع عادی و روزمره نیز باید در صورتی نو به تصویر کشیده شوند و اگوست ویلهلم شلگل هم اثر هنری را نمونه کوچک شده طبیعت خلاق می‌داند که نسخه بدلی بسیار کوچک‌تر از زیبایی مطلق است. به طور کلی ایده‌تالیستهای آلمانی و رمانتیکهای انگلیسی تدریجاً به این عقیده رسیدند که طبیعت مظهر و تبلور روح خداوند است و با روح انسان که پاره‌ای از روح خداوندگار است همگنی دارد و شاعر در مجاورت طبیعت، به اصل خود که از آن دور افتاده می‌اندیشد و بدین ترتیب به آرامش معنوی می‌رسد. آراء ایده‌تالیستهای آلمان که از طریق کوله‌ریج به انگلستان راه یافت به صورت نهضت رمانتیک در آن کشور متجلی شد و در شاعران دیگر، چون شیلی مؤثر افتاد. به عقیده کوله‌ریج، شاعر به مدد نیروی تخیل خویش می‌تواند اشیاء جهان بیرونی را که فی‌نفسه مرده و پر از تناقضند، به صورت زنده و سازمند^۳ ارائه دهد و بدین ترتیب، واقعیت نهفته در پس اشیاء بی‌جان مادی را برخواننده بنمایاند. این جریان فکری سپس

1. nous

2. organic

3. alienation effect

پهنه نقد ادبی، سخن از برتری متن انعکاسی بر متن ارجاعی به میان آمد. متن ارجاعی آن است که با رجوع به جهان خارج بتوان به صحت آن پی برد، کاری که از عهده زبان علمی هم برمی آید و اما متن انعکاسی آن است که با استفاده از برخی تمهیدات ادبی، توجه را به ادبیت متن و دنیای کاملاً متمایز و خودبسته‌اش جلب می‌کنند، چراکه اثر ادبی زاینده زبان است، زبانی که عملکرد آن، از راه نمایاندن اشیاء جهان خارجی صورت نمی‌گیرد. این دیدگاه جدید که از فوتوریستهای ایتالیا و روس آغاز شده بود در صورت‌گرایان روس مؤثر افتاد و سرانجام به صورت ساختارگرایی مسیر تکاملی خود را پیمود و از عمده‌ترین جریانهای انتقادی دهه‌های اخیر به‌شمار آمد. به عقیده بارث آنچه در متن رخ می‌دهد تنها «زبان» و رویدادهای «زبانی» است.

بنابراین، «ادبیات شگرف» که تداعی‌کننده نام منتقد بلغاری، تزوتان تودورف است، در اثر کاربرد شگرف «راست‌نمایی» آفریده می‌شود که نویسنده با کمک گرفتن از توانایی تخیل، می‌تواند ترکیبی از واقعیت و شبه واقعیت به وجود آورد که در درجه اول، حس واقعی بودن را به خواننده انتقال دهد و سپس او را با شک، تردید و ابهام مواجه سازد. یا به گفته آ. ای ریچاردز، در یک کار هنری باید میان حقیقت علمی و حقیقت شعری تفاوت ایجاد شود و هنرمند نه قضایای حقیقی بلکه «شبه‌قضایا» را بیان کند.

مقوله ابهام یکی از مهمترین نکاتی است که تودورف به آن تأکید بسیار دارد و در اصل نظریه او درباره ادبیات شگرف به آن گونه از ادبیات اطلاق می‌شود که تردید و ابهام در بطن آن است؛ به عبارت دیگر، ادبیات، شگرف معادل ادبیات مبهم است. زبان مبهم و در نتیجه رمان مبهم مانند آثار کافکا می‌تواند دارای چندین معنا و تعبیر باشد. در آن صورت هر خواننده با توجه به متن داستان و تدایر شخصی خویش، به تعبیر و تفاسیر ویژه خود دست می‌یابد. نقطه مقابل این نظریه، اثبات‌گرایی است که به عنوان یک مکتب فلسفی و ادبی ملاک را بر حقایق مشهود و پدیده‌های آشکار قرار می‌دهد و همواره در جستجوی این است که به معنای نهایی دست یابد؛ حال آنکه ادبیات شگرف خلاف این امر را بیان می‌کند، ادبیاتی که در قرن حاضر جلوه و نمود خاصی یافته ولی متأسفانه جایش در کلاسهای درسی ادبیات فارسی دانشگاههای ایران خالی است. در سده معاصر، تمام هنرها و از جمله ادبیات علیه اثبات‌گرایی قد برافراشتند و با فروریختن بنیانهای رئالیسم و ناتورالیسم، به سوی نمادگرایی سوق داده شدند. طغیان علیه اثبات‌گرایی و روشهای تحقیق ادبی مبتنی بر آن که در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی رایج بود، این روش تحقیق ادبی را بکلی منسوخ اعلام کرد ولی متأسفانه، پس از گذشت صدوپنجاه سال، همان روش در کشور ما در تحقیقات ادبی به کار برده می‌شود.

رویارویی سنتهای ادبی و آموزه‌های جدید

دکتر احمد تمیم‌داری

استاد دانشگاه علامه طباطبائی

هنری هم می‌پرداختند. یعنی آموزش قدیم نقاد ادبی یا تجزیه و تحلیل‌کننده آثار یا صاحب‌نظر تربیت نمی‌کرد. عالم ادبیات در صورتی که خطی نداشت یا شعری نمی‌سرود و یا نثری نمی‌نوشت، معنا پیدا نمی‌کرد. در طول تاریخ فرهنگ و آموزش ایران و ایرانی، آموزش قواعد و خواندن و نوشتن عربی پیوسته وجهه همت بوده است. پشته‌واره آموزش زبان و ادب عربی، قرآن کریم و احادیث و آثار امامان از خاندان پیامبر ارحم‌الاسلام - درود بر همگی‌شان باد - بوده است که خوب در کلمه می‌توانم عرض کنم وحی و الهام الهی. دانشمندان عربی‌دان ایرانی به زبان عربی از آن جهت نپرداخته‌اند که علاقه به قوم یا نژاد عرب داشته‌اند، بگذریم که در

در جامعه فرهنگی و در میان گروه‌های ادبی کشور ما، واکنش‌های همه در برابر سنتهای ادبی و فرهنگی، یکسان نیست، حالا بهتر است وقتی ما از کلمه سنت و سنتی و سنتهای ادبی یا آموزش ادب بحث می‌کنیم، این کلمه را معنا کنیم تا دچار بسیاری از داوریه‌های نادرست، نشویم.

بحث ما درباره سنتهای آموزشی ادبی است که در گذشته ایام دروس ادبیات و زبان فارسی چگونه تدریس می‌شده است. هنر خطاطی و شاعری و نثرنویسی در قدیم به شیوه مرید و مرادی آموخته می‌شد. کسی یا کسانی نزد استاد یا شاعر یا خطاط می‌رفتند و آرام آرام از طریق تمرین و تجربه عملی آن هنرها را می‌آموختند و کم‌کم به تولید آثار

سدهٔ اخیر کسانی هم که نمی‌خواهم نام ببرم عربان را اهریمنی! خواندند. ما میان زبان و فرهنگ و سنت همسایه و بیگانه فرق می‌گذاریم.

عراق و سوریه و عربستان و مصر و اردن کجا و اسپانیا و انگلیس و امریکا و فرانسه و آلمان کجا، ما با همسایگان خود از قدیم‌الایام روابط فرهنگی و خانوادگی و دینی و فرهنگی داشته‌ایم. ما در مرزهای گستردهٔ ایرانی، نسلها و خلقهای دو نژاد، و دو فرهنگ داریم بلکه چند نژاد و چند فرهنگه. نمی‌دانم که چگونه عده‌ای می‌خواستند در میان این همه ارتباطات مرزی تخمه پاک نژاد ایرانی و آریایی را از هرگونه آمیزش و آلودگی محفوظ و مصون نگه دارند!

زبان عربی زبان دین ماست و چون زبان قرآن و حدیث بوده است، دانشمندان ایرانی زبان عربی را برای آموزش علوم دینی و ادبی می‌آموخته‌اند. زبان عربی یکی از زبانها و گویشهای ملی و دینی مردم ایران است که عربها هیچگونه سرمایه‌های در این باره نباید برای خود بیندوزند و حسابی نباید بازکنند که ما تحت تأثیر فرهنگ عربی بوده‌ایم. نخیر، ما تحت تأثیر فرهنگ دینی و قرآنی بوده‌ایم. در همین علوم دینی و تدوین معارف اسلامی بنگرید که از میان تنظیم‌کنندگان صحاح سته و کتب اربعه جز یک تن بقیه ایرانی بوده‌اند.

شاعران ایرانی عربی‌سرا نیز از درسهای جالبی بود که متأسفانه از برنامه درسی حذف شده است. طرح اختلاف ایران و عرب و

ترک گذشته از سوابق تاریخی که بخشهای منفی آن نباید مورد نظر قرار گیرد، متأسفانه طرحی است که از سوی مستشرقان سیاسی و ایران‌شناسان اروپایی و امریکایی برای عدم اتحاد در خاورمیانه و خاور نزدیک و به‌طور کلی آسیا و آفریقا مطرح شده است. گذشته از این بهره‌برداریهایی سوء سیاسی باید عرض کنم به علت حضور دین اسلام و معارف مذهب توحید و آمیختگی فرهنگ و زبان دینی که همان عربی است با فارسی و آمیخته‌شدن مضامین قرآنی و معارف دینی و حدیثی با ادبیات فارسی هر کس که عربی نداند در تدریس متون ادبی کلاسیک فارسی بلکه متون ایرانی دچار اشکال می‌شود. منتها مشکل اساسی ما این است که برای آموزش زبان عربی بیشتر به قواعد می‌پردازیم و زبان‌آموزان ما در رشته‌های علوم انسانی یا ادبیات فارسی بهره و لذتی از این زبان نمی‌برند. در حالی که تکلم و نگارش به زبان عربی، آموزش از راه گوش و آشنایی با قواعد باید با هم توأم باشد.

این درست نیست که ما قواعد زبان عربی را از یک ادیب عرب بهتر بدانیم اما یک جمله نتوانیم به عربی سخن بگوییم یا بنویسیم. وضعیت فعلی نتیجهٔ تدریس نامناسب است که ما در آموزش زبان به ترتیب باید به شنیدن، گفتن، خواندن و نوشتن بپردازیم تا بتوانیم به‌طور کامل از زبان بهره‌برداری کنیم. امیدوارم با این تذکرات که بی‌هیچ جهت و بغضی مطرح می‌کنم طرحی نوین در تدریس



سنتهای محدود و تنگ‌نظرانه و خودخواهیهای شخصی و خانوادگی و انحصارطلبی پوسیدند و از میان رفتند و الاً چگونه می‌توان تصور کرد که شاعران پس از دوران اسلامی در ایران مثلاً در دوره صفاریان و سامانیان بیش از دو میلیون بیت شعر بسرایند و سنت ادبی از گذشته نداشته باشند. فرهنگ و ادب و محصولات آن. مثل قارچ نیست که در اثر رعد و برق و طوفان در زمین سبز شود!

به هر حال نمونه آوردم تا بدانیم که ما با کشورهای عربی تا چه حد نیازمند ارتباط فکری و فرهنگی و علمی هستیم، و اگر بخواهیم در برابر اتحاد اروپا و امریکا، قدرتی فرهنگی به دست آوریم با شعار و حرف ممکن نیست. ارتباط و دوستی و حسن همجواری و آموختن زبان نشست و خاست علمی و فرهنگی لازم است. ما امروز باید خود را از مازها و دامهایی که پاره‌ای از شرقشناسان و عرب‌شناسان و ایران‌شناسان نژادپرست برایمان گسترده‌اند، نجات بدهیم. ایران قبل از اسلام و پس از اسلام جنگی با هم ندارند ایرانیان پیش از اسلام همان مقدار مذهبی بوده‌اند که پس از اسلام، این ساسانیان بودند که با اِعمال سیاستهای غلط، دربار خود و مغان زرتشتی را از مردم جدا کرده بودند و اجازه تعلیم و تربیت به مردم نمی‌دادند و فرهنگ مردمی را به هیچ می‌گرفتند.

مسأله دیگری که طرح آن را بسیار ضروری می‌دانم آموختن زبانهای خارجی

این زبان در کشور ما در رشته‌های مربوط به علوم انسانی به ویژه زبان و ادبیات فارسی تهیه و اجرا شود. ما نیاز داریم که با کشورهای اسلامی عربی زبان، به مبادلات فکری و فرهنگی و علمی بپردازیم. متأسفانه میان ما و استادان زبان و ادبیات در کشورهای عربی، تصورات و اطلاعاتی غیر علمی یا ضعیف وجود دارد که از راه ارتباط فکری و فرهنگی قابل تصحیح است. برای نمونه باید از یکی از استادان لبنانی یاد کنم که در کنگره عطار نیشابوری شرکت کرده بود. پس از اتمام کنگره یکی از مسئولان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از من خواست که با ایشان مذاکره کنم و متأسفانه فارسی هم نمی‌دانست و به زبان انگلیسی می‌گفت: شعر فارسی کاملاً تحت تأثیر شعر عرب بوده است. گفتم نه چنین است. شعر عروضی در زبان سانسکریت و لاتین و یونانی و عربی و فارسی وجود داشته است. شعر عروضی مربوط می‌شود به نوعی موسیقی مشترک میان چند زبان و چند فرهنگ، نتوان گفت کی از کی گرفته است. گفت شما قبل از اسلام شعر عروضی نداشتید. گفتم داشتیم، ثبت و ضبط نشده است. وقتی از یک میلیون و سیصد هزار بیت شعر رودکی تنها ۶۰۰، ۷۰۰ بیت باقی مانده است، تازه پس از اسلام هم بوده است، توقع دارید در این سرزمین حادثه‌ها در خاور میانه، چقدر از شعرهای پیش از اسلام باقی مانده باشد. ساسانیان اشعار مردمی و فولکلوریک را ضبط نمی‌کردند و در درون

است. اروپاییان مسیحی در دوران جنگهای صلیبی و حمله مغولان دریافتند که تمدنهای بزرگی در سرزمینهای شرقی وجود داشته است و ایشان از آثار فرهنگ و تمدنهای شرقی بسیار بهره بردند. بغداد و خراسان و چین و هند و مصر و عراق ارث فرهنگی خود را به اروپاییان مسیحی دادند. اسپانیای اسلامی در طول هفت قرن توانست مایه‌های عظیمی از فرهنگ و دانش در اختیار اروپا قرار دهد. در سرگذشت آنکتیل دوپرون فرانسوی می‌خوانیم که به هند رفت و زبان پهلوی و اوستا آموخت و پس از بازگشت به فرانسه مسئولان کشور را قانع کرد که باید مدرسه آموزش السنه شرقیه تأسیس کنند و تأسیس کردند و زبانهای عربی و فارسی و ترکی و زبانهای باستانی را مورد توجه و آموزش قرار دادند. زبان کلید فهم فرهنگ و تمدن اقوام دیگر است. آثار تمدن و فرهنگ اسلامی به زبان لاتین ترجمه شد و بسیاری از نسخه‌های منحصر به فرد به اروپا رفت و در موزه‌ها و کتابخانه‌ها بایگانی شد. امروز خدا می‌داند که در کتابخانه واتیکان چه مایه از کتب شرقی و اسلامی موجود است اما ما چی؟ ما هیچ‌گاه مدرسه تعلیم السنه غربی تأسیس نکردیم و اصلاً زبان یونانی و لاتین نیاموختیم. مقداری فرانسه و انگلیسی آموختیم. شما کتابهایی را ملاحظه کنید که در دوران دبیرستان و دانشگاه به عنوان زبان خارجی خواندیم. کتابهای دایرکت، متد و سپس هم آثار اوهنری، داستانهای کوتاه،

اینکه خانواده مستر براون در کنار دریا چگونه می‌گذرانند. انگلیسی که یاد می‌دادند برای رفتن به سینما بود و تلفن زدن و دوست گرفتن و شراب خوردن و از این حرفهای مزخرف. هیچگاه ما از زبان به عنوان یک ابزار انتقال علوم و تمدن استفاده نکردیم. ادوارد براون نکته جالبی می‌آورد که ژاپنیا در تعلّم آلمان را ترجیح می‌دادند و ایرانیان فرانسه را، زیرا روحیه بی‌بندوباری با فرانسه مناسبتر بود!

تأسیس مدارس تعلیم السنه شرقیه همه اروپا را فراگرفت، اما ما همین فارسی و عربی خودمان را هم یاد نگرفتیم. هنوز که هنوز است گویشهای ایرانی حتی در دانشگاههای ما تدریس نمی‌شود. ما ترکی و گیلکی و بلوچی و عربی و مازندرانی... را کجا باید یاد بگیریم؟ نمی‌دانیم. برنامه‌ریزان فرهنگی و ادبی ما - اگر جسارت نباشد - تحرک ندارند و همه چیز را به امان خداوند رها کرده‌اند و خداوند هم سرنوشت قومی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه خود سرنوشت خود را تغییر دهند!

ما گویشهای ایرانی و السنه شرقی و غربی را به هیچ گرفتیم. حالا هم همه می‌خواهند که زبان فارسی را به همه جای دنیا صادر کنند و همه باید فارسی یاد بگیرند، تا ما بتوانیم با ایشان رابطه برقرار کنیم. ما باید در شهرهای بزرگ کشورمان یا در جاهای مناسب دانشگاههای بزرگ برای تدریس زبانهای شرقی و غربی تأسیس کنیم. ما در ایران چند تن استاد یا دانشجو داریم که بالبداهه بتواند

است که در کتابهای خود از ایشان تعریف هم کرده‌ایم و القاب علامه و دانشمند هم به ایشان داده‌ایم. هنوز هم که هنوز است ما زبانهای خارجی را جدی نگرفته‌ایم و از زبانهای خارجی به عنوان انتقال علوم و فرهنگ مثبت و شناخت میراث علمی گذشته خودمان استفاده نمی‌کنیم. ما در رشته زبان و ادبیات فارسی که رشته تحصیلی این بنده نگارنده است چهار واحد زبان خارجی می‌خوانیم که اگر این چهار واحد را هم حذف کنند بهتر است.

ما شصت واحد زبان نظم و نثر یا متون می‌خوانیم که جز لغت معنا و بیان ابیات کهنه و شکل، کار دیگری نمی‌کنیم. به جای خواندن رودکی و کسایی و منوچهری و مسعود سعد و ناصر خسرو و صائب و دیگران می‌توانیم دانشجویان را وادار کنیم خودشان این گزیده‌های بی‌ثمر را بخوانند و در مقابل به مکتبها و سبکها و انواع ادبی بپردازیم.

دانشجویان عملاً در کلاسها کاری نمی‌کنند فقط به متون گوش می‌دهند و مسئولیتی ندارند جز شب امتحان. ما دو برابر متون نثر نظم می‌خوانیم، چرا؟

یعنی دو برابر شاعریم و دو برابر تخیلیم و یک برابر متفکر. منظور این است که از این حجم بی‌ثمر کم کنیم و بیست واحد از این شصت واحد برای انواع ادبی غنایی و حماسی و عرفانی و داستانی... کافی است با چهل واحد آن می‌توانیم دست کم چهار زبان خارجی را بیاموزیم. شما می‌دانید که مجموع

پشت تربیونهای خارجی قرار گیرد و از فکر و فرهنگ و ناموس و شرف اسلام و انقلاب و همه حیثیت مثبت ایران و ایرانی دفاع کند! ما در رشته زبان و ادبیات فارسی اصلاً احساس نیاز به زبان خارجی نداریم! اروپاییان مسیحی و سپس امریکاییان که جز مهاجران اروپایی و دیگر کشورها نیستند، از آثار ابن سینا و محمد بن زکریای رازی و خواجه نصیر و فارابی... استفاده کردند و براساس تعلیمات و فرهنگ شرقی توانستند دانشمندانی همچون فرانسیس بیکن، کانت، دکارت، اسپینوزا، ژان ژاک روسو، منتسکو و ویکتور هوگو و صدها دانشمند دیگر تربیت کنند. ویکتور هوگو از طریق آشنایی با ادبیات شرقی توانست یکی از پایه‌گذاران رومانتیسم شود و آثار جهانی بنویسد اما ما فکر نکردیم که فرهنگ علمی از دست رفته خود را چگونه به دست آوریم. آیا راهی جز این وجود دارد که زبانهای خارجی، همان زبانهای را که آثار شرقی و اسلامی بدانها ترجمه شده‌اند، یاد بگیریم. در ایران، چند تن لاتین و یونانی می‌دانند، چند تن از ما با این همه آثار و القاب فرهنگی و دانشگاهی می‌توانیم اصطلاحات تخصصی رشته خود را به ویژه در ادبیات بدانیم و چگونه می‌توانیم از فرهنگ و زبان خود دفاع کنیم. صدها مستشرق انواع و اقسام تهمت‌ها و سخنان ناروا درباره ما گفته و نوشته‌اند، ما چه دفاعی کردیم؟ این همه مستشرقان و سفرنامه‌نویسان ما را تحقیر کرده‌اند؟ ما چه غیرتی در این باره از خود نشان داده‌ایم سهل

جدید استفاده نمی‌کنیم و همچنان در تار و بود سنتهای قدیمی و کهنه آموزش دست و پا می‌زنیم و به هیچ جا هم نمی‌رسیم.

حضرت صادق علیه‌السلام قریب نیم قرن در نیمه اول قرن دوم هجری، شاگردانی بزرگ و جهانی تربیت کردند و همه فلسفه‌ها و آموزه‌های یونانی و سریانی و رومی و هندی و ایرانی را که عباسیان به دسیسه برای توسعه فلسفه شک و تردید برای ایجاد رخنه در ایمان مؤمنین و مسلمین، نشر می‌دادند تجزیه و تحلیل کردند و پاسخ گفتند و نهضتی بزرگ و فرهنگی، علمی و عملی ایجاد کردند که مذهب ما به نام ایشان نامیده شد. همین جابر بن حیان، حدود پانصد رساله در ریاضیات و پزشکی و شیمی تنظیم کرد که درسهای امام علیه‌السلام بود و همه این آثار هم به لاتین ترجمه شد، همان لاتینی که ما هیچ‌گاه یاد نگرفتیم!

ما امروز تنها و تنها امانمان را غریب و بی‌کس و تنها معرفی می‌کنیم و برای ایشان می‌گیریم و توی سر و کله خودمان می‌زنیم در حالی که هیچ کس غریب تر از ما نیست که عاشق مجهول مطلقیم و نمی‌دانیم خودمان را برای کی می‌زنیم، برای کسی که حتی زبانش را نمی‌فهمیم و با آثار و شاگردانش آشنا نیستیم! خداوند چگونه ما را ببخشاید نمی‌دانم!

شما بررسی کنید و ببیند که از سراسر

کتابها و آثاری که به زبانهای خارجی درباره اسلام، ایران و ادبیات ایران و زبانهای باستانی و جدید ایران نوشته شده است، بسی بیشتر از تحقیقات ما ایرانیان است. این تحقیقات را چه کسانی باید بخوانند؟ چگونه باید ارزیابی شود؟ ده جلد کتابشناسی ایران باستان و چندین مجلد کتابهای دیگر درباره معرفی تحقیقات اروپایی درباره ایران کافی نیست که ما به خود بیابیم و زبانهای خارجی را برای انتقال علوم یاد بگیریم؟ اروپاییان از زمانی پیشرفت کردند که با زبانهای شرقی و ادبیات تطبیقی آشنا شدند و تمام مزایای فرهنگ شرقی را در فرهنگ منحن خود هضم کردند و همه را از آن خود کردند. ما با عنوان غربزدگی و مبارزه با فرهنگ غربی سهم خود را در تمدن و فرهنگ جدید جهانی از دست دادیم. علوم را از فساد جدا نکردیم و ندانستیم که این غرب زدگی چیست. ما با این همه علم و عرفان از یک فاضلاب در شهرمان برخوردار نیستیم و آرزوهای تحقق نیافته خودمان را به عنوان کارنامه اعمال انجام شده جا می‌زنیم. هم خودمان را فریب می‌دهیم و هم دیگران را.

آقای توشه‌یکو ایزوتسو ۲۰ زبان خارجی را فراگرفت و با اقتباس از آیه شریفه قرآنی «أَفَعِینَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ.» (ق: ۱۵) خلق جدید^۱ را مورد توجه قرار داد. توجه به خلق جدید و نظریه خلع و لبس است که پدیده‌شناسی^۲ را توسعه می‌دهد و جامعه‌ای نوین می‌آفریند. ما چرا از خلق



تعلّم زبانهای شرقی و غربی به دقت در ابعاد وسیع علمی و فرهنگی نپردازیم و هزاران دانشجو و صدها استاد در این زمینه تربیت نکنیم و به خواندن آثار علمی مشغول نشویم راه به جایی نخواهیم برد. فکر می‌کنم درباره ضرورت آموزش زبانهای خارجی همین مقدار فعلاً کافی باشد.

مسأله دیگری که مستقیم و غیرمستقیم به زبانهای خارجی هم مربوط می‌شود، مسأله دروس است که چه دروسی و چگونه تدریس می‌شود. آیا حدود شصت واحد نظم و نثر ادبی فارسی فقط دو واحد نقد ادبی لازم دارد و چهار واحد سبک‌شناسی درس مکتبهای ادبی هم اصلاً وجود ندارد! هنرهای هفتگانه موسیقی، نقاشی، تئاتر، رقص، معماری، ادبیات، سینما، بشدت با ادبیات گره خورده‌اند ولی ما در رشته ادبیات معضله‌های ارتباطی این هنرها را با ادبیات نمی‌شناسیم. به عبارت دیگر ادبیاتی که ما به دانشجویانمان می‌آموزیم کاربردی نیست. دانشجویان وقتی فارغ‌التحصیل می‌شوند در هیچ زمینه‌ای کارآیی ندارند. دانشجویان آوانگاری^۱ واج‌نویسی^۲ مسائل عروضی و نت‌نویسی موسیقایی اشعار را نمی‌آموزند و عدم این آموزشها روش تدریس ما را از حالت جهانی و بین‌المللی خارج می‌کند. رشته‌ها و هنرهای نامبرده هم ارتباطشان با ادبیات

گروههای ادبیات در کشور ما در هر سال بلکه در هر ده سال چند مقاله علمی و فرهنگی در مجامع بین‌المللی خوانده می‌شود و به فرانسه و آلمانی و انگلیسی و ایتالیایی و عربی وارد و هندو چند مقاله می‌نویسیم و کدام حقانیت خود را اثبات کرده‌ایم؟ کارها را به دست افراد تازه‌کار و نواخته سپرده‌ایم که بدون مشورت با بزرگان کشور به سفر می‌روند و معلوم نیست در این سفرها چه می‌کنند و سرانجام هم با مغز به زمین می‌خورند، زیرا نمی‌دانند که باید چه کنند. یک زمانی در دوران تمدن اسلامی عقدالفريد ابن عبد ربّه اندلسی و عیون‌الاکابر دینوری، و آثار جرجانی و زمخشری ... مهمترین آثار ادبی به‌شمار می‌آمد و ادیبان اسلامی حرف اول را در جهان می‌گفتند. امروز ما چه می‌گوییم؟ امروز ما مهمترین دستور زبانی که معرفی می‌کنیم برای خالی نبودن عریضه، دستور پنج استاد است که همان دستور عبدالعظیم‌خان قریب است که آنها در زمان خود کوششی کردند. اما امروز که چندین مکتب دستورنویس تأسیس شده و انواع و اقسام نظریه‌ها در ساخت و صورت و معنای زبان ارائه شده است، ما و جوانان ما همه از این معارف بی‌خبر مانده‌ایم. بزرگان دین و سیاست ما پیوسته می‌گویند از پیشرفته‌ترین روشها و ابزارهای علمی استفاده کنید! اما چه کسی به این سخنان گوش می‌دهد؟

به هر حال تا زمانی که ما واقعاً مصمم نشویم و در دانشگاههای خودمان به تعلیم و

1. Phonetic Transcription

2. Phonological Transcription

زبان شناخته نیست. سینما هنر جامع همه هنرهای دیگر است. اما ارتباط آن با ادبیات برای ما روشن نیست. چه اشکال دارد دو یا چهار واحد ادبیات سینمایی یا فیلمنامه نویسی بخوانیم؟ ادبیات دراماتیک یا با توجه به جنبه‌های دراماتیک اصلاً خوانده نمی‌شود. مطالعات زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی، پدید‌شناسی اصلاً خوانده نمی‌شود. ما با فلسفه‌های جدید و روشهای تازه همچون هرمنوتیک^۱ و پست مدرنیسم^۲ آشنایی نداریم و به صرف غربی بودن یا امریکایی بودن آنها را رد می‌کنیم. فلسفه و دانش و روش و بینش با امپریالیسم سیاسی و اقتصادی و فرهنگی فرق دارد.

در مورد هرمنوتیک باید عرض کنم که روش تفسیر و تأویل در میان متفکران اسلامی بیش از همه و پیش از همه رایج بوده است، منتها ما به کاربرد این تفسیر و تأویل توجه نکردیم که قرآن کریم که به عنوان کتاب تشریع می‌شناسیم با کتاب تکوین ارتباطی ناگسستنی دارد و همان طور که کتاب تشریع قابل تفسیر و تأویل است کتاب تکوین هم قابل تفسیر و تأویل است. شناختهایی که ما از گذشته ارائه می‌دهیم برای زمان حال و آینده ما پویا و تحرک‌آور و انگیزنده نیست. تفسیر ما از گذشته بیشتر با یأس و غصه و انتقام توأم است!

اگر کسی هم از نام پست مدرن بدش می‌آید می‌تواند از فرانواگرایی، یا فرانواگرایی یا پس از نوگرایی استفاده کند.

عده‌ای می‌گویند ما که دوران مدرنیسم را درک نکرده‌ایم چگونه به دوران فرانواگرایی می‌رسیم! لازم نیست که برای رسیدن به هر حلقه تکاملی تمام مراحل پیشین را گذرانده باشیم. بعضی مراحل در جامعه و یا در زندگی انسان به طور جهشی پدید می‌آید. پست مدرن یا فرانواگرایی ایجاد ارتباط علوم انسانی و هنرهای قابل تدریس در دانشگاه با پایگاهها و سازمانهای هنری مردمی است. به عبارت دیگر ایجاد ارتباط میان جامعه و رشته‌های هنری دانشگاهی است. ما باید از این روش بسیار استقبال کنیم. ایجاد ارتباط میان فرهنگ عامه و فرهنگ خاصه از ضروریات کار دانشگاهی ماست. تا کی می‌توانیم سازمانهای علمی و فرهنگی آکادمیک و دانشگاهی را از پایگاهها و نهادهای هنری مردمی دور نگه داریم. در این صورت با یک جامعه ورشکسته تجزیه شده بی‌ارتباط روبرو هستیم. روش تحقیقی که ما درس می‌دهیم بیشتر آیین نگارش است و شناخت کتابهای مرجع. دانشجویان می‌توانند به کتابخانه‌ها بروند و کتابهای مرجع را همانجا شناسایی کنند.

ما روشهای تحقیق در علوم انسانی را در ادبیات و زبان به کار نمی‌بریم و حال اینکه روش تحقیق کاری است عام که در همه رشته‌های علوم انسانی کاربرد دارد.



پرداختیم و دستورهای قدیمی، در حالی که در هیچ کجای دنیا لغت معنا کردن جزء دانش به حساب نمی‌آید.

هر کس می‌تواند در منزل یا محل کار لغت‌نامه‌های را باز کند و معنا را در برابر لغت بیابد. تازه لغت را هم که معنا می‌کنیم معمولاً معنای اول را می‌آوریم.

در کتابهای درسی، واژگان گاهی مستقل در پایان بحث معنا شده‌اند که از لغت معنا استفاده شده است و چه بسا که به متن پرداخته نشده است، یعنی متأسفانه همین کار ساده هم به دقت صورت نگرفته است. در بهارستان جامی گفتگوی طاووس و زاغ آمده است که طاووس به زاغ گفت: من موزهٔ کیمخت سیاه تو را پوشیده‌ام و تو موزهٔ ادیم سرخ مرا. آن وقت در توضیحات کتاب درسی آورده است: کیمخت پوست کفل خر و اسب و استر که آن را به گونه‌ای خاص دباغی کنند!

دانش‌آموز معصوم می‌پرسد که پوست کفل خر یا اسب چه ربطی دارد با کیمخت سیاه زاغ. یکی از دانش‌آموزان می‌گفت وقتی معنای لغت کیمخت را در کتاب درسی دیدم و آن را با زاغ ارتباط دادم به فکر رسیدن زاغ تصادف کرده بوده است و برای جراحی

مسأله‌یابی ادبی و زبانی^۱، فرضیه‌سازی^۲ روش تحقیق کتابخانه‌ای و میدانی و پرسشنامه‌ای برای ما معنا ندارد. ما از همین دانشجویان فعلی برای تدوین فرهنگنامه‌های جالب می‌توانیم استفاده کنیم. میان زبان ساده گرامری و زبان فاخر ادبی یک زبان کاربردی اصطلاحی وجود دارد^۳ که ما با حدود و ثغور این زبان آشنایی نداریم و آنچه هم که نوشته شده مانند کتاب کوچه، دیمی و غیر علمی است. فرهنگهای زبانی اروپا هر سال کاملتر می‌شود و همهٔ اصطلاحات زمانی یا زبان اصطلاحی در آنها وارد می‌شود. اما فرهنگهای ما سالیانه کامل نمی‌شود. ممکن است چند قرن ما با یکی دو فرهنگ کار کنیم. مطالعات فرهنگ‌شناسی و فرهنگ‌نویسی^۴ در کشور ما بسیار ضعیف است. مطالعات ریشه‌شناسی واژگان^۵ این که واژه‌های فارسی یا واژه‌های مستعمل در زبان فارسی از کجا، کی و چگونه به کار رفته‌اند و چه تحولاتی را در طول قرون و اعصار از سرگذرانده‌اند، بار معنایی و فرهنگی واژگان چگونه تغییر یافته، مباحثی از این دست در رشته زبان و ادبیات فارسی وجود ندارد. واژه‌شناسی و زبان‌شناسی تاریخی، تطبیقی^۶ در زبان ما چندان مورد توجه قرار نگرفته است. این که واژگان یا ساختهای زبانی را از لحاظ ریشه واژگان در چند زبان مقایسه کنیم و ساختهای نحوی را با مقایسه بشناسیم بحثی نداریم. در برابر همهٔ این دانشهای جدید که ما باید پیش‌تاز آنها باشیم بیشتر به لغت معنا

1. Finding Aliterary Problem

2. Making hypothesis

3. Idiomatic Language

4. Lexicology

5. Etimology

6. Philology

قصه و قصه‌نویسی است. با الهام از آیات شریف قرآن کریم واضح می‌شود که به قصه بیش از شعر اهمیت داده شده است. دربارهٔ پیامبر می‌گوید: «ما عَلَّمْنَاهُ الشَّعْرَ و ما يَتَّبِعِي لَهُ» ما او را شعر نیاموختیم و سزاوار هم نیست برای او؛ اما دربارهٔ قصه می‌گوید «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ» ما برای تو بهترین قصه‌ها را می‌گوییم یا با بهترین نوع قصه‌گویی، برای تو قصه می‌گوییم. یا می‌فرماید که در قصه‌های اقوام پیشین، عبرتهایی است برای خردمندان. قصه، عبرت و خردمند سه واژه کلیدی در ادبیات داستانی می‌تواند به‌شمار آید. قصه پیشرفته‌ترین نوع ادبی در زندگی اجتماعی بشری است. قصه‌ها تجریدی کردن مختصات تاریخ یک قوم یا یک ملت است. ما در دروس ادبی به قصه و قصه‌خوانی و قصه‌نویسی اصلاً توجه نکرده‌ایم و ساختار اسطوره‌ها، قصه‌ها، حکایات، روایات، افسانه‌ها، رمان و داستان کوتاه همه با هم فرق دارند. این بخش مهم ادبی جهانی متأسفانه بکلی از قلم افتاده است.

مطالب دیگری هست که ان‌شاءالله در فرصتهای بعدی عرض خواهیم کرد شاید روزی هم بیاید که روش تدریس علوم انسانی بویژه دانشهای ادبی با پیشرفته‌ترین روشها مطابقت داشته باشد.

پوستش از پوست کفل خر استفاده کرده‌اند! لغت‌ها نقش‌گراو کاربردی^۱ هستند. کیمخت خر با کیمخت زاغ فرق می‌کند. از ترکیب «صحن باغ»، فقط کلمه صحن معنی شده است در حالی که کلمه صحن همانقدر معروف است که کلمه باغ چرا باغ را معنا نکنیم؟ و تازه در مقابل صحن نوشته‌اند: میان سرای و ساحت آن! چرا صحن فقط باید به معنای ثابت «میان سرای» باشد. آیا خود صحن باغ که در متن آورده بدیهی نیست که باید صحن باغ را به صحن سرای معنا کنیم. از این روش غلط فراوان به کار رفته است.^۲

در لغت‌نامهٔ دهخدا و دیگر لغت‌نامه‌ها مثلاً ذیل کلمهٔ «نعل» آورده است آهنی که به سم ستور می‌کوبند تا سوده نشود. همچنین به معنای پای افزار، کفش، موزه به کار رفته است. حالا این که در اصل کدام معنا مقدم بوده است معلوم نیست، نیاز به ریشه‌شناسی دارد، نمی‌توان فوری یک معنا را بر معنای دیگر مقدم گرفت. در خود لغت‌نامه هم یک معنا بر معنای دیگر مقدم نشده است، لغت‌نامه‌نویسان کتب درسی نمی‌دانم چرا یک معنا را ثابت و اصل فرض می‌کنند. به هر حال منظور این است که ما از دانش ریشه‌شناسی^۳ و فقه‌اللغة تطبیقی^۴ و از سازه‌شناسی، علم‌الصرف استفاده می‌کنیم و این دانشها را به عنوان دانشها و دروس پایه در زبان و مطالعات زبانی وارد کنیم، شاید که این برای توسعهٔ علمی و فکری ما بهتر باشد.

مسأله دیگری که طرح آن را لازم می‌دانم،

1. Functional

2. Etymology

3. Comparative Philology

4. Morphology

ترجمه و تأثیر آن بر زبان و ادب فارسی

دکتر حسن بابک

استاد دانشگاه کوپن هاگن دانمارک

اشاره: مقاله حاضر، برگرفته از نوشته بلندتری است که به علت محدودیت صفحات «دانشگاه انقلاب» چاپ کامل آن امکان نداشت. از این رو بخشهایی از آن که مربوط به کتبه‌های ایران باستان و ترجمه آنها به زبانهای دیگر بود و نیز اشاراتی که به کتب ترجمه شده از سریانی، یونانی، چینی، هندی به فارسی در عهد باستان داشت، حذف شد. امید است که متن کامل مقاله در جای دیگری منتشر شود و علاقه‌مندان از آن بهره‌مند شوند.

آورد. از نوشته‌های ادبی، برای اولین بار برخی از آثار الکساندر دوما توسط محمد طاهر میرزا به فارسی درآمد.

با اعزام گروه اول و دوم محصلان ایرانی به انگلستان و سومین گروه به فرانسه و بازگشت آنان چند مترجم ایرانی را می‌شناسیم.

این دانشجویان از فرنگ برگشته، درس‌های معلمان اتریشی و ایتالیایی، مدرسه دارالفنون را که غالباً به زبان فرانسه بود، به

قدیمترین ترجمه‌هایی که از آثار اروپایی به فارسی می‌شناسیم، ترجمه رساله‌ای در فن «آبله‌کوبی» است که آن را محمدبن عبدالصبور خویی ترجمه کرده است. این رساله در سال ۱۲۴۵ ه. ق. در تبریز به چاپ سری رسید. تاریخ پترکیور و شارل دوازدهم نیز که موسی جبرئیل در زمان محمدشاه قاجار آنها را ترجمه کرده بود، با تاریخ اسکندر در سال ۱۲۶۳ طبع شد. این کتابها، زمینه مساعدی را برای ترجمه آثار ادبی فراهم

فارسی ترجمه می‌کردند. این ترجمه‌ها در چاپخانه مخصوص دارالفنون به طبع می‌رسید. از آن تاریخ به بعد ترجمه از زبانهای گوناگون اروپایی، بتدریج در ایران رواج یافت و هر روز بر دامنه و وسعت آن افزوده شد. اکنون نام دهها کتاب معتبر جغرافیایی، تاریخی، نظامی، علمی و ادبی را در فهرست کتابخانه‌های تهران می‌توان یافت که در عهد ناصرالدین‌شاه قاجار به فارسی ترجمه شده و به نظر او رسیده است.

از آغاز ترجمه از زبان‌های اروپایی نیز، مانند گذشته در میان مترجمان و اهل خبرت، بحث پیرامون چگونگی ترجمه و شرایط لازم مترجمی ادامه داشته و دارد.

در سال ۱۳۲۳ ه. ق دکتر محمد کرمانشهرانی ژیل بلاس^۱ اثر لساز^۲ را به فارسی ترجمه کرد و انتشار داد. اظهار عقیده‌ای که دکتر کرمانشهرانی در مقدمه این ترجمه کرده جالب است. به عقیده او در ترجمه حکایت و افسانه برای مترجم ممکن است اسامی فرنگی را به اسمهای مرسوم در زبان خود بدل کند، مگر اسامی مشهور مانند پاریس، پرتغال، ژاپن، ناپلیان، ییزمارک، میکادو و غیره ... تا طبع خواننده را به واسطه غریب اسم، از مسمی نرماند و برای تمیز کادروش از کاوالکانتی و والاسکف از رل‌ندو و داننس از مرسده، و نکست از اسپراش تا انجام حکایت، در هر آن متحیر و سرگردان نشود.

از اول مترجم اسم را به رستم، افراسیاب، شیرین، فرهاد، رعنا، زیبا، نازدار، رازدار

مبدل می‌نماید. در این صورت گذشته از اینکه ضرر به هیچ جا نمی‌خورد، مبلغی به سرعت درک و حسن انتقال خواننده کمک کرده است. دکتر کرمانشهرانی برای مترجمی که با زحمت زبان خارجی را آموخته و با تلف کردن یک تا دو سال از عمر خود، کتاب ترجمه می‌نماید و اسمها را بدل نمی‌کند که خواننده به سهولت دریابد، اظهار تأسف کرده است.

این مترجم در ترجمه خود، نامهایی از قبیل: یارقلی وکیل، بی‌بی‌بزرگ، عیال مرحوم ملک‌الکتاب، خواجه سلمان حکیم خوانایی، دده بزم‌آرا، خاله‌جان آغا، کریم شیرهای، شیخ شیپور و امثال آن را به کار برده است و نیز به جای نام کتابهای خارجی، نام کتابهای ایرانی گذاشته است: «چند جلد کتاب بر روی دو رف کوچک چوبین نصیب من بیچاره بود. اینک عنوان و القاب آنها: ملجاء‌الطباخین فی حُسن الاطعمه والاشربه» دیوان سجع اطعمه، نان و حلوائ بهایی و شیر و شکر او نیز ...» دکتر کرمانشهرانی گذشته از این گونه ابراز سلیقه‌ها، چنان در ایرانی کردن ترجمه راه افراط پیموده است که هیچ گونه نشانه‌ای که بر خارجی بودن اصل اثر دلالت داشته باشد، در آن دیده نمی‌شود.

سید محمد علی جمال‌زاده نیز در ترجمه، عقیده‌ای مشابه دکتر کرمانشهرانی ابراز کرده

1. Gil Blas de Santillane

2. Alain René Le Sage (1668-1747).



گویم ای پادشاه گرچه بود
شهر شیراز، شهر بی‌انبار
ترک شیراز کافی است مرا
شهر شیراز خویش بستان باز
یکی از مترجمان ایرانی، فن ترجمه را
یک زحمت بی‌اجر نامیده است. زیرا اگر
مترجم زحمت بکشد و خوب ترجمه کند،
تصور می‌کنند که اصل مطلب خوب بوده و
اگر ترجمه بد از آب درآید، گرچه اصل مطلب
بد نوشته شده باشد، حمل بر بی‌سوادی و عدم
دقت مترجم می‌کنند و می‌گویند خرابکاری
کرده است.

آنچه مسلم است، غرض از فن ترجمه
آشنایی با آداب و رسوم و سنن و عادات و
اطوار و حرکات و اوضاع و احوال زندگی و
طرز تفکر و اندیشه و عقاید و پیشرفتهای
سایر ملل است. در حقیقت ترجمه وسیله
نمایش تمدن ملتها، از آغاز تا امروز و
نشان‌دهنده راهی است که ملتها در پیش
دارند. بنابراین اگر در ترجمه، آثار علمی و
ادبی دیگران را به صورتی درآوریم که نتواند
این مسائل را نشان دهد و ما را با روح و
خصوصیات ملی مردم کشورها آشنا کند،
نقض غرض کرده‌ایم.

با اطمینان تمام می‌توان گفت که ممکن
نیست. کتابی از زبانی به زبان دیگر ترجمه
شود، بدون اینکه اثری در زبان دوم بگذارد.
زیرا بر ترجمه تنها یک اثر، مثلاً ورود لغات
بیگانه در زبان دوم، مترتب نیست بلکه
ترجمه دارای اثرهای متعددی است که

است. به عقیده او مترجم باید معنی و مقصود
متن اصلی و نویسنده را در نظر بگیرد و
حتی المقدور با رعایت ظاهر و باطن عبارت
و معنی، تصرفات مختصری در زمان و مکان
و اسامی اشخاص بنماید. مثلاً تهران را به
جای پاریس و امروز را به جای چهل سال
گذشته بگذارد و به اشخاص اسم و قیافه و
حرکات و سکنات تازه که با محیط جدید
سازگار باشد، بدهد و نکات را تا حدی که
محیط تازه ایجاب می‌کند، رنگ و صبغه
خودمانی بدهد.

جمال‌زاده که خود داستان و نمایشنامه‌ها
و آثار چندی را از زبانهای بیگانه به فارسی
ترجمه کرده، به راهی رفته است که میرزا
حبیب اصفهانی در ترجمه نمایشنامه
میزان‌تروپ اثر مولیر به نام مردم‌گریز یا گزارش
مردم‌گریز در سال ۱۲۸۷ رفته است.

او قسمت زیر از ترجمه میرزا حبیب را
بهترین نوع ترجمه می‌داند، نمایشنامه در
اصل چنین است: «اگر پادشاه شهر بزرگ
خود پاریس را به من می‌داد، و اگر بنامی شد
که من از محبوه‌ام جدا بشوم، من به پادشاه
هانری می‌گفتم: پاریس خود را پس بگیر، من
محبوبه‌ام را بیشتر می‌خواهم. ای دل من
محبوبه‌ام را ترجیح می‌دهم».

این قطعه را میرزا حبیب چنین ترجمه
کرده است:

گر به یک موی ترک شیرازی
بدهد پادشاه به من شیراز

جلوه‌های گوناگون آن نه تنها در آثار ترجمه شده، بلکه در آثاری که به وسیله مؤلفان و مصنفان زبان دوم پدید می‌آید و نیز در شیوه زندگی و اندیشه مردم می‌توان دید.

انواع تأثیر ترجمه در زبان فارسی

۱. مفردات اروپایی در زبان فارسی

از آغاز روابط مردم ایران با اروپا، نفوذ واژه‌های مفرد اروپایی در فارسی آغاز شد و با توسعه روابط تجاری و فنی و علمی، بویژه صدور مصنوعات، کارخانه‌های اروپا واژه‌های اروپایی بدین زبان راه یافت. مکتبهای فلسفی، سیاسی، علمی، روانشناسی و ادبی نیز هر یک با تعدادی واژه به کشور ما راه پیدا کردند. در این گونه واژه‌ها، گاهی کلمات ساده که معادل فارسی آن نیز، در زبان عموم جاری بود، دیده می‌شد. نباید فراموش کرد که مترجمان توانا و بادقت، با وسواس عجیب از آوردن واژه‌های اروپایی به زبان فارسی خودداری کرده و کوشیده‌اند در برابر واژه‌های خارجی، واژه یا ترکیبی فارسی قرار دهند و معنای فارسی را در صورتی که لازم باشد با ذکر توضیحی در متن و یا حاشیه روشن سازند. اما مردم غیر ادیب و مترجمان شهرت طلب کم‌مایه، مرزی میان واژه‌های خارجی و ایرانی قائل نشدند، بویژه مترجمان مطبوعات که از سربسی حوصلگی یا تنگی مجال، فرصت دقت و تعمق بیشتر را برای یافتن یا ساختن معادل‌های فارسی در برابر واژه‌های بیگانه نداشتند و به واژه بیگانه،

پروانه ورود به زبان شیرین فارسی را دادند. البته کاربرد این واژه‌ها در سطوح مختلف علمی و ادبی و اجتماعی تفاوت دارد از میان این گونه واژه‌ها، آنها که مفهومشان مورد استعمال عمومی دارد و تلفظ و آهنگشان در زبان و گوش ایرانی سنگینی ندارد و براحتی در چهارچوب دستور زبان فارسی می‌گنجد و از قواعد آن پیروی می‌کند، در این دو سده، حتی به دورترین روستاها رفته است و اگر اندک اشکالی در تلفظ و یا معنای آنها وجود داشته، ایرانی زبانان به ذوق و منطق با جهاز گفتاری خود، در آن تصرف‌هایی کرده‌اند. مثال بارز اینگونه واژه‌ها را می‌توان «پُز»^۱ و «شانس»^۲ ذکر کرد.

«پُز» در فرانسه نامی مؤنث به معنای جا، کارگذاری، نصب، استقرار، وضع، هیأت، هنجار، پیکره، بخودبستگی، تصنع، خودنمایی، پرادهایی، فیس، افاده، درنگ، رقص، مکث، عکسبرداری و در حالت صفتی به معنای: موقر، جدی، سنگین و آرام است. از معانی متعدد این کلمه در فارسی، آنچه به فیس و افاده دلالت دارد، برگزیده شده است و در ترکیباتی مانند بدپُز و خوش‌پُز و در ضرب‌المثل معروف «پُز عالی، جیب خالی» به کار می‌رود.

شانس نیز در فرانسه نامی مؤنث است که به پیشامد، اقبال، بخت، قسمت، نصیب و خوشبختی دلالت می‌کند. این واژه را امروزه

1. pose

2. Chance



پنجرشدن لاستیک، سوختن سرسیلندر و شکستن رادیات یا خراب شدن دلكو و سوراخ شدن کارتلت گفتگو کند. بعضی از واژه‌های فرنگی یا معادل فارسی دارد و یا می‌توان برای آن معادل فارسی فراهم کرد که البته چنین کاری به عهده فرهنگستان است، ولی نویسندگان مطلع و با ذوق نیز می‌توانند واژه‌هایی برای معادل‌های اروپایی وضع و پیشنهاد نمایند و در صورتی که جامعه آن را بپذیرد و به کاربرد، خود به خود واژه بیگانه معادل آن از مسندنشینی در ادب و زبان فارسی باز خواهد ماند.

در سال ۱۳۲۵ ه. ق مطلبی در روزنامه تهران درج شده که آن را یکی از سیاحان یا سیاست اروپ نگاشته است. این سیاح در مقدمه مقاله خود توصیه کرده که

تمام ملت ایران می‌شناسد و آن را در ترکیبها و جمله‌های گوناگون از قبیل: بدشانس، خوش شانس، سوختن شانس، شانس داشتن، شانس آوردن، بلندشانس بودن و این روزها در جمله معروف «شانسو امتحان کن» به کار می‌رود. استکان و سماور و امثال آن دیگر امروز رنگ بیگانگی ندارند.

جز اینگونه واژه‌ها، واژه‌های فلسفی مانند: تز^۱، آنتی تز^۲، سنتز^۳، دیالکتیک^۴، ماتریالیسم^۵ و ... و از واژه‌های علمی، ارتوپدی^۶، فیزیوتراپی^۷، بوتانیک^۸، لغات مربوط به اجتماعات، میتینگ^۹، دمنستراسیون^{۱۰}، کمیته^{۱۱}، کمیسیون^{۱۲}، سمینار^{۱۳} و واژه‌های اجتماعی مانند سوسیولوژی^{۱۴}، سوسیالیسم^{۱۵} و اصطلاحات عقیدتی مانند دمکرات^{۱۶}، لیبرال^{۱۷}، و لغات جامعه‌شناسی مانند بوروکرات^{۱۸}، بورژوازی^{۱۹}، فتودالیزم^{۲۰} و ... و نامهای افزار آلات فنی از قبیل رادیو^{۲۱}، تلویزیون^{۲۲}، تلفن^{۲۳}، پیستون^{۲۴}، اکسل^{۲۵}، سیلندر^{۲۶} و صدها واژه مفرد، در زبان گروه‌ها و قشرها و طبقات مختلف اجتماعی جاری است که غالباً به گرافتی، لوژی، ایسم، ایست، سیون یا شن ختم می‌شود. این گونه واژه‌ها اگر از راه ترجمه و به طور مستقیم هم وارد نثر فارسی نشود، بی‌شک به صورتی انعکاسی در ادب فارسی راه خواهد یافت. یعنی مثلاً داستان‌نویس ایرانی بدان هنگام که از سفر قهرمان داستان سخن می‌گوید، ناگزیر واژه ماشین یا اتومبیل را به کار می‌برد و اگر اتومبیل در راه دچار نقص فنی شود، باید از

- | | |
|-------------------|-------------------|
| 1. Thèse | 2. Anthithèse |
| 3. Synthèse | 4. Dialectique |
| 5. Materialisme | 6. Orthopédie |
| 7. Physiothérapie | 8. Botanique |
| 9. Meeting | 10. Demonstration |
| 11. Comité | 12. Commission |
| 13. Séminaire | 14. Sociologie |
| 15. Socialisme | 16. Démocratie |
| 17. Libéral | 18. Bureaucrate |
| 19. Bourgeoisie | 20. Féodalisme |
| 21. Radio | 22. Télévision |
| 23. Téléphone | 24. Piston |
| 25. Axlé | 26. Sylndre |

واژه‌ها در فارسی، واژه «فرمان» است در برابر «رل» که نام افزاری است در اتومبیل که به وسیله آن مسیر حرکت اتومبیل تعیین می‌گردد و چون اتومبیل از طریق این افزار، فرمان راننده را در حرکت مستقیم یا به چپ و راست اطاعت می‌کند، از این رو در فارسی فرمان خوانده می‌شود و مثال دیگر آن راننده در برابر شوفر^۱ فرانسه و درایور^۲ انگلیسی است و نیز بادبزن در برابر پنکه^۳ هندی و فن^۴ انگلیسی از این قبیل است.

ب) گاهی تسمیه این گونه اشیا به علت شباهت، صورت می‌گیرد، از این گونه واژه‌ها باز هم در اتومبیل می‌توان پروانه، شمع و دنده را مثال آورد که به علت شباهت ولو مختصر، بدین نام خوانده می‌شوند.

ج) گاهی اشیا و معانی جدید به یاری اوصاف و یا عبارتهای وصفی، در زبان فارسی نامگذاری می‌شوند، از این قبیلند واژه‌های مرکبی مانند: ماشین دودی، چراغ زنبوری یا برق، راه‌آهن، بخاری برقی، چراغ توری، سه‌چرخه و دوچرخه.

د) ممکن است اشیا و امور تازه یافت به نام کشوری که سرزمین اصلی آنهاست و یا از آن طریق به کشور ما وارد شده، نامیده شوند. مانند: چراغ انگلیسی، گوجه‌فرنگی، هندوانه، ارسی. بسیاری از معادل‌های فرهنگی را فرهنگستان ایران و فرهنگستانهایی که در

اصطلاحات فرانسه مقاله را تغییر بدهند و معنای آن را به زبان پارسی بنویسند و تا می‌توانند کوشش کنند تا زبان مملکتی را از لوژ ترکیب پاک کنند و پس از اشاره به لزوم تأسیس فرهنگستان برای جلوگیری از ورود لغات بیگانه، به ایرانیانی که دانسته و ندانسته در گفتار خود اصطلاحات و واژه‌های فرانسه و روسی را به کار می‌برند، تاخته است.

بحث در جواز استعمال یا عدم استعمال الفاظ بیگانه در زبان فارسی تازه نیست و هر یک از صاحب‌نظران در این باره، بارها داد سخن داده‌اند که فرصت آن نیست که در این گفتار پیرامون آن سخن رانده شود.

۲. واژه‌های فارسی در برابر واژه‌های اروپایی

مترجمان زبردست فارسی و فارسی‌زبانان، هنگامی که با مظاهر تمدن سروکار پیدا کردند و با افکار و اشیایی آشنا شدند که میان آنان سابقه نداشت، ناچار برای نامیدن آن اشیا و بیان آن افکار به واژه‌های جدیدی نیاز پیدا کردند و چنین واژه‌هایی را از میان واژه‌های زبان فارسی برگزیدند. آنچه از این واژه‌ها مفرد است، در زبان فارسی سابقه داشته و به معانی خاصی به کار می‌رفته است؛ اما وقتی این واژه‌ها، در برابر واژه‌های جدید اروپایی قرار گرفتند، معنای تازه‌ای یافتند. برابر نهادن اینگونه واژه‌ها دلایل متعدد و مختلف دارد:

الف) اشیا با توجه به کاری که انجام می‌دهند، نامگذاری می‌شوند. مثال این نوع

1. Chauffeur

2. Driver

3. Panka

4. Fan



فارسی به کار می‌رود، قبل از رابطه با اروپا، وجود نداشته است و از اینکه این گونه تعبیرات نتیجه ترجمه جمله‌های زبانهای اروپایی است و معادل دقیق آنها را در آن زبانها، می‌توان یافت، تردیدی نیست. زبان فارسی، امروز از تعبیرات اروپایی به حدی آکنده است که اندک اندک احصای این گونه تعبیرات متعذر می‌شود. مثلاً ترک کردن^{۱۴} به جای حرکت کردن مستعمل گردیده است. چون To Leave در انگلیسی به هر دو معنای به کار می‌رود.

در فارسی امروز، این دو عبارت که معنی مختلفی داشته‌اند، به یک معنی به کار می‌روند. ترکیبهای دیگر مانند: غیر قابل قبول^{۱۵} و اختلاف نظر^{۱۶} و مواد اولیه^{۱۷} و از این نقطه نظر^{۱۸} و نقطه عطف^{۱۹} و برای اولین دفعه یا نخستین بار^{۲۰} و ماه عسل^{۲۱} از تعابیری است که

گذشته مثلاً برای ارتش تشکیل شده بود، وضع نموده است. مثلاً در مقابل کلوپ^۱، باشگاه و آرشيو^۲، بایگانی، ارگئولوژی^۳، باستان‌شناسی و فاکولته^۴، دانشکده و صدها نظیر آن قرار دارد.

۳. واژه‌های مرکب از دو اسم یا اسم و صفت در برابر واژه‌های مفرد یا مرکب خارجی

این واژه‌ها که مرکب از دو اسم یا اسم و صفت است و در برابر واژه مفرد یا مرکب خارجی قرار دارند به چند صورت دیده می‌شوند. هر دو جزء فارسی، یک جزء فارسی و یک جزء عربی، هر دو جزء عربی و گاهی نیز ممکن است جزئی از یکی از زبانهای اروپایی و جزء دیگر فارسی باشد. مثال برای هر دو جزء فارسی: زیاشناسی^۵، آب‌فشان^۶، گرماسنج^۷.

مثال برای یک جزء فارسی و جزء دیگر عربی: هواپیما^۸، هوانورد^۹، هواسنج^{۱۰} و ارتفاع‌یاب^{۱۱}.

مثال برای هر دو جزء عربی: میزان‌الحراره. ممکن است این گونه کلمات از طریق عربی به فارسی آمده باشد. مثال برای یک جزء اروپایی و جزء دیگر فارسی: ولت‌سنج^{۱۲}، بمباران^{۱۳}.

۴. تعبیرهای تازه

اثر دیگر ترجمه را باید در ایجاد تعبیرهای تازه در زبان فارسی دانست. بسیاری از تعبیراتی که امروزه در زبان و نثر

- | | |
|-----------------------------|------------------------|
| 1. Clup | 2. Archive |
| 3. Archéologie | 4. Faculté |
| 5. Esthétique | 6. Geyser |
| 7. Calorimètre | 8. Aéroplane |
| 9. pilote | 10. Baromètre |
| 11. Théodolite | 12. Voltmètre |
| 13. Bombardement | 14. To Leave |
| 15. Indisceptable | 16. Divergence de vue |
| 17. Les Matières Premières | |
| 18. From this point of view | |
| 19. Turning point | 20. For The First Time |
| 21. Honey moon | |

۵. نفوذ فکری

شاید مهمتر از تأثیری که ترجمه در بافت زبان فارسی گذاشته، تأثیری باشد که در فکر و اندیشه ایران بخشیده است و او را در دنیایی که پهناوری آن دهها و صدها بار بیش از آن است که در گذشته بود به تفکر و تأمل واداشته است. گفته‌اند تفکر همواره با کلمه همراه است. حال که چنین است، باید قبول کرد که دگرگونی در نمود تفکر و پیدایش وسعت بسیار در دایره اندیشه آدمی، و اختلاف در طرز تلقی و برخورد با مسائل عالم، خود موجب و موجد واژه و ترکیب و تعبیر و جمله تازه است. مطالعه آثار خارجی از طریق ترجمه، فارسی زبان امروزی را که به نوعی از تفکر و تأمل و اندیشه واداشته که گذشتگان از آن آگاهی نداشتند و بدین سبب نیز مصالح لازم را بیان این گونه مسائل برای نسلهای بعد، به ارث نگذاشته‌اند و ناگزیر زبان و فرهنگ فارسی در گذشته از این گونه تعابیر که مبین مسائل جدیدی است که فارسی‌زبان امروز با آن در جهان اندیشه و دنیای خارج سروکار دارد، تهی است. ترجمه از زبانهای بیگانه، بسیاری از زوایای تاریک عالم هستی را در روشنائی شدید علم، فراچشم خواننده فارسی امروزی نهاده است. نوع اندیشه، بال و پرشکسته و در قفس بسته نیست، بلکه طایر

ترجمه از زبانهای اروپایی آن را به زبان فارسی آورده است. گذشته از این گونه تعابیر، برخی از ترکیبهای دیگری برای القای مفاهیم جدید که در زبان فارسی سابقه نداشته و یا داشته و مهجور مانده، پدید آمده است. مانند دیدار انگاری و مذهب اصالت معنی^۱ به جای ایده‌تالیسم^۲ عقده فروستگی به جای کمپلکس^۳، عقده بزرگ خویشی^۴ به جای ساپریوریته کمپلکس^۵، خودآگاه به جای کنسیانس^۶، توانمندی به جای دینامیسم^۷ و صدها واژه دیگر در زبان فارسی به کار رفته است و اگر چه هنوز جنبه عام نیافته، ولی این امید در میان است که در میدان کاربرد خود به حد شباع و اشباع برسد. شک نیست که مسئولیت اصلی را در ایجاد معادلهای زیبای فارسی در برابر واژه‌های فرنگی و نیز در ترجمه دلچسب و گویای عبارات و ترکیبات اروپایی، استادان و ادیبان دانشمندی به عهده دارند که گذشته از دانستن وسیع زبان فارسی، با زبانی که از آن ترجمه می‌کنند آشنایی کامل دارند. اینان در مجامع فرهنگی مانند فرهنگستان و نیز در آثار قلمی خود، با دقت و تعمق و حفظ اصول و رموز زبان فارسی واژه‌ها و ترکیبها و تعبیرهای تازه‌ای را در برابر واژه‌ها و ترکیبها و تعبیرهای فرنگی به کار می‌برند و بر توانایی زبان فارسی برای بیان مفاهیم گوناگون و رفع نیازهای بی‌حد و حصر دنیای امروز می‌افزایند.

1. Idealism

2. Complex

3. Superiority Complex

4. Conscience

5. Dynamism



دور پرواز است و در این سیر جهان خود، هزاران کشف و اختراع و بررسی و تعمق را در آنچه به عالم هستی مربوط است، در حوصله خود گرد می‌آورد که باید آن را از طریق زبان ارائه کند و برای ارائه آن، ناچار به ایجاد واژه و ترکیب و تعبیر تازه است. از این رو ترجمه بیش از آنچه اثر مستقیم در زبان فارسی داشته باشد، اثر غیرمستقیم دارد که بازشناختن آن به سهولت ممکن نیست.

در صورتی که ممکن باشد، جمله‌های فارسی این یکصد سألۀ اخیر را از نظر بیان مفاهیم و شیوۀ ترکیب، طبقه‌بندی کرده با جمله‌هایی که در متن فارسی گذشته باقی مانده است مقایسه نمود، تنوع فراوان و تفاوت فاحش آنها به سهولت مشهود می‌شود و باید دانست که این اختلاف بر اثر اندیشه‌ها و افکار بلندی است از طریق ترجمۀ آثار اروپایی، موجب تحول تفکر فارسی‌زبانان گردیده است و مهمترین عامل بسط و توسعه و توانگری زبان فارسی امروز به شمار می‌رود.

۶. تأثیر انعکاسی

غرض از تأثیر انعکاسی، آن است که مسائل مربوط به فرهنگ و تمدن غربی، از راه ترجمۀ مستقیم وارد ادب فارسی نشده است، بلکه یکی از مظاهر تمدن غرب، نخست زندگی ایرانی را به قدوم خود مزین نموده (!) و با آن درآمیخته است و آنگاه با انعکاس زندگی تازه در ادب فارسی آن مظهر زندگی غربی نیز در زبان و ادب ایرانی تأثیر خود را

هویدا سازد. شاید بهتر باشد که این معنی را با ذکر مثالی روشن‌تر بیان داریم. فرض این است که نخست موضوع حفر چاه عمیق از جنبه‌های آب‌رسانی و کشاورزی مورد توجه قرار گرفته باشد و تنی چند از عاملان بخشهای کشاورزی و خدمات عمومی به حفر آن اقدام نمایند. تا این حد هنوز دلد، دکل، آرتزین، سیم بکسل و واژه‌ها و اصطلاحات فارسی و خارجی مربوط به حفر چاه عمیق، در زبان فارسی اثر نبخشیده است، ولی اگر نویسنده‌ای مثلاً حفر چاه عمیق را موضوع داستانی قرار داد و آن را به نگارش درآورد، در آن هنگام ناگزیر این گونه واژه‌ها در زبان و ادب فارسی عمومیت پیدا می‌کند، بی‌آنکه از یک متن معین خارجی اخذ و اقتباس شده باشد. اگر بین متنهای ترجمه شده ادبی از زبانهای اروپایی و ادبیات جدید فارسی، مقایسه به عمل آید، می‌توان واژه‌ها و ترکیبها و اصطلاحاتی را در نوشته‌های فارسی یافت که در عین اینکه منشأ اروپایی دارند، در هیچ یک از آثار ادبی ترجمه شده اثری از آنها دیده نمی‌شود. سخن بر سر این است که اگر فارسی‌زبانان مشاهدات خود را مثلاً از یکی از مراکز جدید صنعتی غرب در یک اثر ادبی به نگارش درآورند و مطالبی بدیع و تازه را چه از حیث محتوا و چه از حیث شیوۀ گفتار عرضه نمایند و چنان مطالبی در هیچ کتاب غربی نیامده باشد، در حالی که آن مطالب، منشأ غربی دارند، آیا می‌توان آن را به حساب تأثیر ترجمه در زبان و ادب فارسی گذاشت؟

به نظر می‌رسد که جواب این باشد که نویسنده اگر چه مطالب خود را از روی یک متن معین خارجی ترجمه نکرده است، به هر حال در ذهن او عمل ترجمه صورت پذیرفته است؛ زیرا که ناگزیر نام اشیا و افزارها را از یک زبان بیگانه به زبان خود درآورده است و برای بیان مشهودات خود، به ترتیب ترکیب و تعبیرهای تازه‌ای دست زده که آن مرکز صنعتی پایه و بنیاد آن را به وجود آورده است. از این رو چنین تأثیری را انعکاسی نامیدیم، زیرا بازتاب برخورد نویسندگان ایرانی با مظاهر تمدن غرب در این گونه آثار انعکاس دارد. شک نیست که می‌توان آن را ترجمه به طور غیرمستقیم نیز نام نهاد، چه نویسنده ایرانی، ترجمان مظاهری از زندگی است که بی آن که از یک متن به طور مستقیم ترجمه شده باشد، منشأ آن در غرب بوده است.

۷. تأثیر ترجمه در ارائه شکل و قالب

در زبان و ادب فارسی، تا پیش از آشنایی با آثار ادبی اروپا، بعضی از قالبها و شکلهای ادبی وجود نداشت و اگر هم چیزی همانام با قالبهای ادبی اروپا دیده می‌شد، از حیث محتوا به کلی با آن تفاوت داشت. یکی از این گونه قالبها، داستان کوتاه و رمان است. اگر چه از دید باز داستان‌نویسی چه کوتاه مانند داستانهای سعدی و عبید زاکانی و چه بلند مانند داستان سمک عیار در ادب فارسی، وجود داشته است، ولی تفاوت آشکاری میان داستانهای ایرانی و داستانهای اروپایی از

سده هجدهم میلادی به بعد دیده می‌شود. در قصه گذشته ایرانی، ابعاد چهارگانه قصه‌نویسی که عبارت از زمان و مکان و علیت و زبان باشد، رعایت نمی‌شد و قهرمانان یک حالت خارق‌العاده و بعید از حالت عادی زندگی داشتند، توصیف مکان نیز مبهم بود و نمی‌توانست شرایط و کیفیات و اوضاع و احوال را که موجب رفتار گوناگون قهرمانان می‌شد، توجیه نماید و داستان بر زندگی واقعی توده‌ها تکیه نداشت. علل اعمالی که قهرمانان داستان به انجام آن مبادرت می‌کردند، بیشتر از آنکه به عوامل مادی و اقتصادی و روابط تولیدی و مناسبات اجتماعی قهرمانان متکی باشد، امری ذهنی بود. قهرمانان از فقیر و غنی، عاشق و معشوق، شیر و گاو، روباه و زنبور، کدو و سنگ، عامی و تحصیلکرده، همه به یک زبان گفتگو می‌کردند که همان زبان نویسنده بود و بسیاری تفاوت‌های دیگر که بحث درباره آن تفاوتها و علل و موجبات آن، سخن را به درازا می‌کشد.

با آغاز ترجمه از زبانهای اروپایی، اندک اندک شیوه داستان‌نویسی اروپایی و قالبهای گوناگون داستانی آن سرزمین در کشور، با استقبال مردم روبه‌رو شد. نویسندگان، از آشنایی با این گونه قالبها استفاده کردند و آثاری را در زمینه داستان‌نویسی به وجود آوردند که تا پیش از آشنایی با ادبیات اروپا سابقه نداشت. بی‌شک پیدایش و ظهور نویسندگانی چون صادق هدایت، بزرگ



از شاخه‌های ادب متحرک و سیال امروز را باید نمایشنامه و فیلمنامه‌نویسی دانست. آنچه مسلم است، کلمات و تعبیراتی که از فرانسه به فارسی راه یافته، بیش از کلمات و تعبیرات و اصطلاحات دیگر زبانهای اروپایی است و این بدان علت است که اکثر ناقلان فرهنگ اروپایی در فرانسه و سوئیس و بلژیک تحصیل کرده و با زبان فرانسه آشنا شده بودند و به همین دلیل بسیاری از قوانین و مقررات اداری و حقوقی و کتابهای فرهنگی و آثار نویسندگان بزرگ از این زبان ترجمه شده است. در سالهای اخیر زبان انگلیسی به علت سلطه سیاسی و نظامی و اقتصادی گویندگانش جای زبان فرانسه را گرفته است و بر روی زبان فارسی و دیگر زبانها، تأثیر بیشتری گذاشته است.

سخن آخر اینکه: همواره قدرت و قوت تمدن مادی با قدرت و قوت تمدن معنوی همراه است و برخورد با تمدن پیشرفته مادی، بدون تأثیرپذیری از فرهنگ و معنویات آن ممکن نیست. هر دگرگونی در زندگی مادی جامعه، دگرگونی در زندگی معنوی، فرهنگی و هنر و زبان جامعه را نیز دربردارد. امروزه زبان پارسی با تمدن عظیم غرب روبه‌رو است و این تمدن می‌کوشد تمام مظاهر خود را در زندگی مادی و معنوی ما سیلان دهد و این امر طبیعی است. ولی در عین حال کوشش و مقاومت عناصر اندیشمند و فرزانه، برای جلوگیری از اخذ بی‌بندوبار تمدن خارجی امری است که باید آن را ستود

علوی، صادق چوبک، جلال آل احمد، علی محمد افغانی و دیگر داستان‌نویسان ایرانی را باید نتیجه رواج ترجمه آثار ادبی اروپا دانست.

نمایشنامه و به دنبال آن فیلمنامه‌نویسی نیز قالبهایی است که از طریق آشنایی و ترجمه آثار اروپایی به فارسی راه یافته است. چه قبل از رواج ترجمه، چنین آثاری وجود نداشت و اگر چه برخی تعزیه را نوعی از ادبیات نمایشی دانسته‌اند و صحیح نیز هست، ولی باید دانست که تعزیه غالباً به صورت یک اثر ادبی نبوده و آنچه از تعزیه نامه‌ها به صورت نوشته در دست تعزیه گردانها و نسخه‌خوانها وجود داشت تنها عبارت از مطالبی بود که باید هر نسخه‌خوان به نوبه خود بخواند و این مطالب که بیشتر منظوم بود غالباً سست و فاقد ارزش ادبی و هنری کافی بود و از همان کاستیهایی که داستان‌نویس داشت، نیز برکنار نبود. چگونگی آرایش و حرکت و بازی قهرمانان و نیز صحنه‌آرایی در متن تعزیه‌نامه معین نشده بود و بستگی به سلیقه تعزیه گردانها و تعزیه‌خوانها داشت.

پس از آشنایی با تمدن اروپایی و ترجمه آثار هنری و ادبی زبانهای غربی، فن نمایشنامه‌نویسی در ایران شناخته شد و عده‌ای از جوانان پرشور و علاقه‌مند، گذشته از ترجمه نمایشنامه‌های غربی به فارسی و ایجاد گروه‌های هنری و برگزاری نمایشهای گوناگون به نمایشنامه و فیلمنامه‌نویسی پرداختند، به طوری که با همه نواغازی، یکی

روزیه‌روز نیز توانا تر می‌شود، به شرط اینکه چهره زیبای آن را به واژه‌ها و تعبیرات بیگانه که به هرحال وصله ناهم‌رنگی برای پارسی است، نیاراییم.

منابع:

۱. گیرشمن، ر. ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، چاپ اول.
۲. کلیله و دمنه. به تصحیح مجتبی مینوی، ۱۳۴۳.
۳. صفا، ذبیح‌الله. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ج ۱، ۱۳۳۱.
۴. ابن‌ندیم الفهرست، ترجمه محمدرضا تجدد، ۱۳۴۶.
۵. اقبال اشتیانی، عباس. شرح حال عبدالله بن مقفع فارسی، برلین، ۱۳۰۵.
۶. سفرنامه کلاونجو، ترجمه مسعود رجب‌نیا، ۱۳۳۷.
۷. مجد یادگار، س ۲، ش ۲.
۸. روزنامه هفتگی تمدن، ش ۴۳، پنجم شوال ۱۳۲۵ ق.
۹. تقی‌زاده، سیدحسن. اخذ تمدن خارجی، ۱۳۳۷.
۱۰. مجله راهنمای کتاب، س ۱۰، ش ۲؛ س ۵، ش ۴؛ س ۷، ش ۱.
۱۱. مجله سخن، دوره ۵، ص ۱۱ و ص ۳۵۲، ص ۴۸۹ - دوره دوازدهم.
۱۲. مجله وحید، شماره‌های مختلف.

و از آن حمایت کرد. اگر زبان را یکی از عناصر ملیت بدانیم، حفظ و نگهداری آن کوششی است که برای حفظ ملیت خود به کار می‌بریم. ورود بدون قید و شرط واژه‌های بیگانه، زبان فارسی را از اصالت به دور و آن را دچار بیماری و سستی می‌نماید و زیبایی و ظرافت آن را درهم می‌نوردد. افراط در استعمال واژه‌های بیگانه تا حدی که طبایعها و بنگاه‌های مسافری و فروشگاه‌ها هم نام‌فرنگی به خود ببندند، پسندیده نیست و در اوضاع و احوالی که دانستن یکی از زبانهای مهم بین‌المللی بر هر فردی واجب و لازم است، نباید آن را مجوزی دانست برای اینکه تعبیرات و واژه‌ها و اصطلاحات فرنگی بی‌هیچ ضرورت و قیدی در بافت زبان فارسی گنجانیده شود. سخن گفتن به زبان بیگانه، اگر فضلی باشد، در صورتی است که به صورت یک زبان مستقل از آن استفاده شود، نه اینکه وقتی گوینده‌ای به سخن آغاز می‌کند، یا نویسنده‌ای اثری را پدید می‌آورد، اختلاط واژه‌ها و تعبیرات زبانهای گوناگون، بازشناختن زبان اصلی را با دشواری روبه‌رو سازد.

تردیدی نیست که زبان پارسی امروز، بر اثر عوامل متعدد که یکی از آنها، ترجمه است، پرتوان‌ترین روزگار خود را نسبت به گذشته، می‌گذراند و آمادگی کامل برای بیان مجردترین مفاهیم ذهنی یافته است و

هر سو مرز، هر سو نام
رشته کن از بی شکلی، گذران از مروارید زمان و مکان
باشد که به هم پیوندد همه چیز، باشد که نماند مرز، که نماند نام^۱

بعد آمیزی در شعر سپهری

علیرضا فولادی

ویژگیهای آن، خیال پردازیها کرده است. بررسی تصویرسازیهای که از این چشم انداز در شعر فارسی دیده می شود، فرصتی طولانی می خواهد که از حوصله بحث ما خارج است. در این گفتار قصد آن است تا برای نخستین بار به کندوکاو در شگردی شعری پرداخته شود که با بهره گیری از این دو عنصر به وجود می آید و ما به پیروی از اصطلاح «حسامیزی»^۴ آن را «بعد آمیزی» می نامیم. از آنجا که این شگرد، در شعر سهراب سپهری، شاعر اندیشمند معاصر، بسامد بالایی دارد، دامنه بحث خود را در این باره، حتی الامکان به آن محدود می کنیم.

۲. شناخت

می دانیم که حسامیزی عبارت است از نسبت

۱. درآمد

گروهی برآنند که شعر عبارت است از تقلید طبیعت^۲. بی اینکه ناچار باشیم چنین تعریفی را بپذیریم، باید اقرار کنیم که حتی انفسی ترین شاعران نیز در بیان مافی الضمیر از عناصر آفاقی سود جسته اند؛ ببینید مولوی، این شناگر ژرفاهای توفان خیز اندیشه، چگونه از آوای لک لک به تسبیح و توحید موجودات پی برده است:

عارف مرغانست لک لک لک لکش دانی که چیست

ملک لک والامرلک والحمدلک یا مستعان^۳

از میان این عناصر، دو عنصر زمان و مکان در شعر شاعران ما نمود فراوانی یافته است، چنان که با توجه به این امر، بیراه نیست اگر مثلاً خاقانی را شاعر صبح بخوانیم، زیرا این شاعر فحل، با نگرش به این زمان و

دادن وابسته یک حس، به حس دیگر. این کار که به وسیله نیروی تخیل در زبان شعر انجام می‌گیرد، برخاسته از آمیزش کارکردهای حواس پنجگانه آدمی با یکدیگر است و از این رو حسامیزی نامیده می‌شود؛^۵ حال اگر همین کار درباره دو بعد مختلف زمان و مکان انجام گیرد، بعدآمیزی به وجود می‌آید؛ بنابراین می‌توان گفت که بعدآمیزی نیز عبارت است از نسبت دادن وابسته یک بعد، به بعد دیگر.

بعدآمیزی در شعر فارسی کمابیش سابقه دارد؛ چنان که در مصراع «شبى چون چاه بیژن تنگ و تاریک...»^۶ از منوچهری، میان «شب» که وابسته بعد زمان است و «چاه بیژن» که وابسته بعد مکان، نسبت تشبیه برقرار شده است. این نسبت را در مصراعهای «شب به سان سیاه گون دریا...»^۷ از سنائی و «شبى تارى چو بى ساحل دمان پرقیر دریایی...»^۸ از ناصر خسرو نیز، میان «شب» و «دریا» می‌بینیم، اما این نمونه‌ها و نمونه‌هایی از این دست، شکل بدوی این شگرد را نشان می‌دهند؛ شکلی که در ابیات زیر از خاقانی، با دگردیسی به صورت ترکیبهای «عالم صبح» و «چاه شب» درآمده است:

به سـر تـاز یـانـه ز ر یـن

شاه گردون گرفت عالم صبح^۹

تا برآرد یوسفی از چاه شب

دلو سیمین ریسمان بنمود صبح^{۱۰}

حافظ شیرین سخن نیز که طی مکان و

زمان را در سلوک شعر دیده است،^{۱۱} در این باره، مانند سایر موارد، دستی توانا دارد؛ او در بیت:

چو پیش صبح روشن شد که حال مهر گردون چیست
برآمد خنده خوش بر غرور کامگاران زد^{۱۲}
با کاربرد ترکیب «پیش صبح» میان «پیش» که وابسته بعد مکان است و «صبح» که وابسته بعد زمان، نسبت استعاره^{۱۳} برقرار کرده است. هم او در ابیات زیر، ترکیبهای «گلشن زمانه» و «ملک صبحگه» را به کار برده است که از زمره نمونه‌های پیشینند:

محروم اگر شدم ز سر کوی او چه شد

از گلشن زمانه که بوی وفا شنید^{۱۴}

گرچه ما بندگان پادشهم

پادشاهان ملک صبحگه^{۱۵}

برای به دست دادن پیشرفته‌ترین نمونه بعدآمیزی در شعر شاعری جز سپهری، باید به این مصراع معروف نیما اشاره کرد:

به کجای این شب تیره بیاویزم قبای ژنده
خود را^{۱۶}

البته در شعر او نمونه‌های بیشتری از کاربرد این شگرد یافت می‌شود که نشان از آگاهی وی در این باره است:

در ناحیه سحر خروسان

این گونه به رغم تیرگی می‌خوانند^{۱۷}

و اما بعدآمیزی در شعر سپهری چنان تعدد و تنوع یافته است که می‌توان از آن به عنوان ویژگی سبکی او یاد کرد:

رنگی کنار شب

بی حرف مرده است^{۱۸}



در آن دقیقه که از ارتفاع تابستان
به «جاجرود» خروشان نگاه می‌کردی
چه اتفاق افتاد^{۱۹}

مرا خواب کن زیر یک شاخه دور از
شب اصطکاک فلزات^{۲۰}

در کجاهای پاییزهایی که خواهند آمد
یک دهان مشجر
از سفرهای خوب
حرف خواهد زد^{۲۱}

جالب اینکه کاربرد این شگرد، از
نخستین کتاب هشت کتاب یعنی مرگ
رنگ آغاز می‌شود و این امر درباره دیگر
ویژگیهای سبکی وی کمتر صدق می‌کند. با
دقت در این نکته شاید بتوان منشأ تأثر او را
در این باره، شعر نیما دانست، زیرا وی در
کتاب مرگ رنگ بشدت نیمایی است.

۳. ساختار

بنابر آنچه گذشت، در بعدآمیزی همواره دو
سویه ناهمخوان وجود دارند که به گونه‌ای،
هم‌ساز می‌شوند؛ البته ناهم خوانی این دو
سویه در حد تناقض و تضاد که ایجاد کننده
پارادوکس^{۲۲} باشد، نیست، زیرا به هر حال
ابعاد زمان و مکان از جهت بعدیت، با
یکدیگر تجانس دارند:

و از کنار زمان برخاستم^{۲۳}

من با تاب، من با تب

خانه‌ای در طرف دیگر شب ساخته‌ام^{۲۴}
روزی دارد دیوار زمان، که از آن، چهره
من پیدا است^{۲۵}

از سر باران
تا ته پاییز
تجربه‌های کبوترانه روان بود^{۲۶}

۴. گونه‌ها

با مروری بر هشت کتاب و بعدآمیزیهای
آن، در می‌یابیم که این شگرد، از جهت
ساختار زبانی بر دو گونه است: ترکیبی و
اسنادی و از جهت ساختار بیانی نیز بر دو
گونه است: تشبیهی و استعاری و نیز از جهت
ساختار کلی بر دو گونه است: کامل و ناقص؛
اکنون به شناسایی هر یک از این گونه‌ها
پرداخته می‌شود:

۴/۱. بعدآمیزی ترکیبی آن است که دو سویه
آن با یکدیگر ترکیب (اضافی و یا وصفی)
شوند:

رنگی کنار این شب بی‌مرز مرده است^{۲۷}
۴/۲. بعدآمیزی اسنادی آن است که دو سویه
آن به وسیله فعلی به یکدیگر اسناد داده
شوند:

راه از شب آغاز شد، به آفتاب رسید، و
اکنون از مرز تاریکی می‌گذرد^{۲۸}
۴/۳. بعدآمیزی تشبیهی آن است که میان دو
سویه آن نسبت تشبیه برقرار باشد:

ریشه‌های روشنایی می‌شکافد صخره شب
را^{۲۹}

۴/۴. بعدآمیزی استعاری آن است که میان دو
سویه آن نسبت استعاره برقرار باشد:
فتح یک قرن به دست یک شعر^{۳۰}

لحظه‌های کوچک من زیر لادن‌ها نهان

بودند^{۳۱}

۴/۵. بعدآمیزی کامل آن است که یکی از دو سوئه آن وابسته یک بعد و دیگری وابسته بعدی دیگر باشد.

سرود زنده دریانوردهای کهن را به گوش روزنه‌های فصول می‌خوانم^{۳۲}
۴/۶. و سرانجام بعدآمیزی ناقص آن است که یکی از دو سوئه آن وابسته یک بعد و دیگری امری عقلی و یا حسی و بی‌رابطه با ابعاد باشد:

گاه می‌لرزد باروی سکوت^{۳۳}
دست در آغاز جسم آب تنی کرد^{۳۴}

۵. نمونه‌ها

اینک با توجه به دوگونه اخیر بعدآمیزی، نمونه‌های دیگری از آن را در شعر سپهری جست و جو می‌کنیم؛ با این توضیح که در این باره استقصای تمام مطمح نظر نیست.
۵/۱. نمونه‌های بعدآمیزی کامل:

تند بر می‌خیزم
تا به دیوار همین لحظه که در آن همه چیز رنگ لذت دارد، آویزم^{۳۵}
و زمان را با صدایت می‌گشایی^{۳۶}
من از شادابی باغ زمرد کودکی به راه افتاده بودم^{۳۷}

ناگهان، تواز بی‌راهه لحظه‌ها، میان دو تاریکی، به من پیوستی^{۳۸}
دستم را به سراسر شب کشیدم^{۳۹}
به کنار تپه شب رسید^{۴۰}
و جویبار از آن سوی زمان می‌گذرد.^{۴۱}

میان لحظه و خاک، ساقه گران‌بار
هراسی نیست^{۴۲}
و شاخه شبانه اندیشه من بر پرتگاه زمان
خم می‌شود^{۴۳}

تو را دیدم، از تنگنای زمان جستم.^{۴۴}
در باغ زمان تنها نشدیم^{۴۵}
و شیاریدم شب یک دست نیایش،
افشاندم دانه راز^{۴۶}
دیدار دگر، آری! روزن زیبای زمان^{۴۷}
ای در خور اوج! آواز تو در کوه سحر، و
گیاهی به نماز^{۴۸}

پدرم پشت زمانها مرده است^{۴۹}
بوی تنهایی در کوچه فصل^{۵۰}
چک چک چلچله از سقف بهار^{۵۱}
زندگی آب تنی کردن در حوضچه
اکنون است^{۵۲}

کار ما شاید این است
که میان گل نیلوفر و قرن
پی آواز حقیقت بدویم^{۵۳}

نگاه منتظری حجم وقت را می‌دید^{۵۴}
و او و ثانیه‌ها می‌دوند آن طرف روز^{۵۵}
سفر مرا به در باغ چند سالگی ام برد^{۵۶}
در این کشاکش رنگین کسی چه می‌داند
که سنگ عزلت من در کدام نقطه فصل
است^{۵۷}

نردبان از سر دیوار بلند، صبح را روی
زمین می‌آرد^{۵۸}

مانده تا مرغ سرچینه هذیانی اسفند صدا
بردارد^{۵۹}

من کتابم را گشودم زیر سقف ناپدید

وقت^{۶۰}

و زمان روی ستون فقرات گل یاس^{۶۱}
من از سطح سیمانی قرن می ترسم^{۶۲}
اگر کاشف معدن صبح آمد صدا کن

مرا^{۶۳}

و عاشقانه ترین انحنای وقت خودش را
برای آینه تفسیر کرد^{۶۴}

در وسط این همیشه‌های سیاه

حرف بزن، خواهر تکامل خوش رنگ^{۶۵}
در لبه فرصت تلالؤ انگور

حرف بزن، حوری تکلم بدوی^{۶۶}

بعد

دیشب شیرین پلک را

روی چمنهای بی‌تموج ادراک پهن کن^{۶۷}رفتم تا وعده گاه کودکی و سن^{۶۸}

پاییز روی وحدت دیوار اوراق

می‌شود^{۶۹}

بین درخت و ثانیه سبز

تکرار لاجورد

با حسرت کلام می‌آمیزد^{۷۰}

این حراج صداقت

مثل یک شاخه تمره‌ندی

در میان من و تلخی شنبه‌ها سایه

می‌ریخت^{۷۱}

چشم

وارد فرصت آب می‌شد^{۷۲}

سیب خواهد افتاد

روی اوصاف زمین خواهد غلتید

تا حضور وطن غایب شب خواهد رفت^{۷۳}

ته شب یک حشره

قسمت خرم تنهایی را

تجربه خواهد کرد^{۷۴}

۵/۲. نمونه‌های بعد آمیزی ناقص:

و از مرز هستی من بگذر^{۷۵}انگشت به هیچ سو لغزید^{۷۶}از من تا من، تو گسترده‌ای^{۷۷}

فرسوده راهم، چادری کو میان شعله و

باد، دور از همه‌ی خوابستان^{۷۸}

مرغان مکان خاموش، این خاموش آن

خاموش، خاموشی گویا شده بود^{۷۹}و عبور مگس از کوچه تنهایی^{۸۰}

زندگی چیزی نیست، که لب طاقچه

عادت از یاد من و تو برود^{۸۱}

دیده‌ام گاهی در تب، ماه می‌آید پایین

می‌رسد دست به سقف ملکوت^{۸۲}مرگ پایان کبوتر نیست^{۸۳}پشت دانایی اردو بز نیم^{۸۴}

روی ادراک فضا، رنگ، صدا، پنجره

گل نم بز نیم^{۸۵}و امتداد خیابان غربت او را برد^{۸۶}

و غم اشاره محوی به رد وحدت

اشیاست^{۸۷}

هوای حرف تو آدم را

عبور می‌دهد از کوچه باغهای حکایت^{۸۸}کجاست سمت حیات^{۸۹}اشاره‌ها به سرآغاز هوش برمی‌گشت^{۹۰}

و راه دور سفر از میان آدم و آهن

به سمت جوهر پنهان زندگی می‌رفت^{۹۱}

چه خوب یاد هست

عبارتی که به ییلاق ذهن وارد شد^{۹۲}

سقف یک وهم فروخواهد ریخت^{۱۱۲}
پیچکی دور تماشای خدا خواهد
پیچید^{۱۱۳}
داخل واژه صبح
صبح خواهد شد^{۱۱۴}

پی‌نوشتها

۱. سپهری، سهراب. هشت کتاب. تهران: کتابخانه طهوری، چ ۷، ۱۳۶۸، ص ۲۶۰ (شرق اندوه - نیایش).
۲. این تعریف، ابتدا از سوی افلاطون بیان شده است؛ برای اطلاع در این باره ر.ک: دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسین لطفی، چ ۲، تهران: خوارزمی، چ ۲، ۱۳۶۷، ص ۹۶۲ و ۱۲۵۳ و ۱۲۵۸ و ۱۲۶۱.
۳. مولوی، جلال‌الدین محمد. کلیات شمس تبریزی. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چ ۴، تهران: امیرکبیر، چ ۳، ۱۳۶۳، ص ۱۹۲.
۴. این اصطلاح، برابری برای اصطلاح فرنگی *synaesthesia* است که ابتدا از سوی دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی پیشنهاد شد و اکنون از اصطلاحات جالفتاده ادبی در زبان ما به شمار می‌آید؛ برای اطلاع در این باره ر.ک: صور خیال در شعر فارسی، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه، چ ۳، ۱۳۶۶، ص ۲۷۱.
۵. برای اطلاع بیشتر در این باره ر.ک: همان، ص ۲۸۷-۲۷۱؛ نیز: شاعر آینده‌ها، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه، چ ۳، ص ۴۵-۴۱.
۶. دیوان منوچهری دامغانی. به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار، چ ۵، ۱۳۶۳، ص ۶۲.
۷. سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودین آدم. حذیقه الحقیقه و شریعة الطریقه. تصحیح مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران، چ ۲، ۱۳۵۹، ص ۳۴۲.
۸. دیوان ناصر خسرو، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: دانشگاه تهران، چ ۲، ۱۳۶۵، ص ۴۷۵.
۹. دیوان خاقانی شروانی. تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی، تهران: زوار، چ ۳ (با تصحیح مجدد)، ۱۳۶۸، ص

و در کدام زمین بود
که روی هیچ نشستیم^{۹۳}
کجا هراس تماشا لطیف خواهد شد
و ناپدیدتر از راه یک پرنده به مرگ^{۹۴}
مرا به خلوت ابعاد زندگی ببرید^{۹۵}
پشت لبخندی پنهان هر چیز^{۹۶}
پشت هیجستانم^{۹۷}
پشت دریاها شهری است
که در آن پنجره‌ها رو به تجلی باز است^{۹۸}
بهتر آن است که برخیزم
رنگ را بردارم
روی تنهایی خود نقشه مرغی بکشم^{۹۹}
مرتع ادراک خرم بود^{۱۰۰}
صدای آب می‌آید، مگر در نهر تنهایی
چه می‌شویند^{۱۰۱}
و رفت تالاب هیچ^{۱۰۲}
دیدم در چند متری ملکوت^{۱۰۳}
باران
اضلاع فراغت را می‌شست^{۱۰۴}
باید به ملتقای درخت و خدا رسید^{۱۰۵}
ریشه‌های تو از مهلت نور
آب می‌نوشت^{۱۰۶}
ای کمی رفته بالاتر از واقعیت^{۱۰۷}
کوچه باغ فرارفته تا هیچ^{۱۰۸}
انس
مثل یک مشت خاکستر محرمانه
روی گرمای ادراک پاشیده می‌شد^{۱۰۹}
ظاهر بود
ابتدای خدا بود^{۱۱۰}
آب مثل نگاهی به ابعاد ادراک^{۱۱۱}



۴۶۵. همان، ص ۷۰ (مرگ رنگ - با مرغ پنهان).
۳۷. همان، ص ۱۵۲ (آوار آفتاب - هم راه).
۳۸. همان.
۳۹. همان.
۴۰. همان، ص ۱۵۴ (آوار آفتاب - آن برتر).
۴۱. همان، ص ۱۶۴ (آوار آفتاب - فراتر).
۴۲. همان، ص ۱۶۷ (آوار آفتاب - دیاری دیگر).
۴۳. همان، ص ۱۷۹ (آوار آفتاب - آوای گیاه).
۴۴. همان، ص ۱۹۵ (آوار آفتاب - نزدیک آی).
۴۵. همان، ص ۲۲۲ (شرق اندوه - چند).
۴۶. همان، ص ۲۵۷ شرق اندوه - و شکستم، و دویدم، و فتادم).
۴۷. همان، ص ۲۶۲ (شرق اندوه - به زمین).
۴۸. همان، ص ۲۶۳ (شرق اندوه - و چه تنها).
۴۹. همان، ص ۲۷۴ (صدای پای آب).
۵۰. همان، ص ۲۸۲.
۵۱. همان، ص ۲۸۶.
۵۲. همان، ص ۲۹۲.
۵۳. همان، ص ۲۹۸-۹۹.
۵۴. همان، ص ۳۰۳ (مسافر).
۵۵. همان، ص ۳۰۹.
۵۶. همان، ص ۳۱۵.
۵۷. همان، ص ۳۲۰.
۵۸. همان، ص ۳۳۶ (حجم سبز - روشنی، من، گل، آب).
۵۹. همان، ص ۳۷۸ (حجم سبز - پرهاى زمزمه).
۶۰. همان، ص ۳۸۱ (حجم سبز - ورق روشن وقت).
۶۱. همان، ص ۳۸۷ (حجم سبز - جنبش واژه زیست).
۶۲. همان، ص ۳۹۶ (حجم سبز - به باغ هم سفران).
۶۳. همان.
۶۴. همان، ص ۳۹۹ (حجم سبز - دوست).
۶۵. همان، ص ۴۰۳ (حجم سبز - همیشه).
۶۶. همان.
۶۷. همان، ص ۴۰۴.
۶۸. همان، ص ۴۱۵ (ما هیچ، ما نگاه - نزدیک دورها).
۶۹. همان، ص ۴۲۷ (ما هیچ، ما نگاه - هم سطر، هم سپید).
۷۰. همان.
۱۰. همان، ص ۴۷۳.
۱۱. طی مکان بین و زمان در سلوک شعر // کاین طفل یک شبه ره صد ساله می رود؛ دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، تصحیح محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران: زوار، ج ۴، ۱۳۶۲، ص ۱۵۲.
۱۲. همان، ص ۱۰۴.
۱۳. منظور از استعاره در این گفتار، همان استعاره مکنیه تخیلیه است که قدما مطرح کرده اند و تشخیص نیز از زمره آن به شمار می آید.
۱۴. دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، ص ۱۶۴.
۱۵. همان، ص ۲۶۲.
۱۶. مجموعه اشعار نیما یوشیج. به کوشش دکتر ابوالقاسم جنتی عطائی، تهران: صفیعلی شاه، ج ۲، ۱۳۴۶، ص ۲۴۲.
۱۷. همان، ص ۱۷۹؛ نیز رک: ص ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۱۰، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۶۲، ۲۹۰، ۳۱۷ و ۳۲۹.
۱۸. هشت کتاب، ص ۵۴ (مرگ رنگ - مرگ رنگ).
۱۹. همان، ص ۳۱۲ (مسافر).
۲۰. همان، ص ۳۹۶ (حجم سبز - به باغ همسفران).
۲۱. همان، ص ۴۴۹ (ما هیچ، ما نگاه - تنهای منظره).
۲۲. برای اطلاع در این باره رک: شاعر آینه ها، ص ۵۴-۶۰.
۲۳. هشت کتاب، ص ۱۷۰ (آوار آفتاب - کو قطره وهم).
۲۴. همان، ص ۲۸۶ (صدای پای آب).
۲۵. همان، ص ۳۳۶ (حجم سبز - روشنی، من، گل، آب).
۲۶. همان، ص ۴۲۱ (ما هیچ، نگاه - اکنون هیوط رنگ).
۲۷. همان، ص ۵۶ (مرگ رنگ - مرگ رنگ).
۲۸. همان، ص ۱۴۳ (زندگی خوابها - شاسوسا).
۲۹. همان، ص ۱۴۹ (زندگی خوابها - گل آینه).
۳۰. همان، ص ۲۸۳ (صدای پای آب).
۳۱. همان، ص ۳۸۰ (حجم سبز - ورق روشن وقت).
۳۲. همان، ص ۳۱۰ (مسافر).
۳۳. همان، ص ۴۰ (مرگ رنگ - دل سرد).
۳۴. همان، ص ۴۰۷ (حجم سبز - تا نبض خیس صبح).
۳۵. همان، ص ۴۵-۴۶ (مرگ رنگ - دنگ...).

۷۱. همان، ص ۴۴۰ (ما هیچ، ما نگاه - بی‌روزها عروسک).
۷۲. همان، ص ۴۵۳ (ما هیچ، ما نگاه - اینجا همیشه تیه).
۷۳. همان، ص ۴۵۶ (ما هیچ، ما نگاه - تا انتها حضور).
۷۴. همان، ص ۴۵۷.
۷۵. همان، ص ۹۰ (زندگی خواب‌ها - پرده).
۷۶. همان، ص ۱۴۱ (آوار آفتاب - شاسوسا).
۷۷. همان، ص ۱۸۹ (آوار آفتاب - گردش سایه‌ها).
۷۸. همان، ص ۱۹۵ (آوار آفتاب - نزدیک آی).
۷۹. همان، ص ۲۴۰ (شرق اندوه - *bodhi*).
۸۰. همان، ص ۲۷۹ (صدای پای آب).
۸۱. همان، ص ۲۹۰.
۸۲. همان، ص ۲۹۶.
۸۳. همان.
۸۴. همان، ص ۲۹۸.
۸۵. همان.
۸۶. همان، ص ۳۰۴ (مسافر).
۸۷. همان، ص ۳۰۷.
۸۸. همان، ص ۳۰۹.
۸۹. همان، ص ۳۱۱.
۹۰. همان، ص ۳۱۲.
۹۱. همان، ص ۳۱۸.
۹۲. همان، ص ۳۱۹.
۹۳. همان، ص ۳۲۶.
۹۴. همان، ص ۳۲۷.
۹۵. همان، ص ۳۲۸.
۹۶. همان، ص ۳۳۶ (حجم سبز - روشنی، من، گل، آب).
۹۷. همان، ص ۳۶۰ (حجم سبز - واحه‌ای در لحظه).
۹۸. همان، ص ۳۶۴ (حجم سبز - پشت دریاها).
۹۹. همان، ص ۳۷۸ (حجم سبز - پره‌ای زمزمه).
۱۰۰. همان، ص ۳۸۱ (حجم سبز - ورق روشن وقت).
۱۰۱. همان، ص ۳۸۳ (حجم سبز - آفتابی).
۱۰۲. همان، ص ۴۰۱ (حجم سبز - دوست).
۱۰۳. همان، ص ۴۱۵ (ما هیچ، ما نگاه - نزدیک دورها).
۱۰۴. همان، ص ۴۱۷ (ما هیچ، ما نگاه - وقت لطیف شن).
۱۰۵. همان، ص ۴۲۸ (ما هیچ، ما نگاه - هم سطر، هم سپید).
۱۰۶. همان، ص ۴۳۰ (ما هیچ، ما نگاه - این جا پرنده بود).
۱۰۷. همان.
۱۰۸. همان، ص ۴۴۸ (ما هیچ، ما نگاه - تنهای منظره).
۱۰۹. همان، ص ۴۴۹.
۱۱۰. همان، ص ۴۵۲ (ما هیچ، ما نگاه - این جا همیشه تیه).
۱۱۱. همان، ص ۴۵۳.
۱۱۲. همان، ص ۴۵۶ (ما هیچ، ما نگاه - تا انتها حضور).
۱۱۳. همان.
۱۱۴. همان، ص ۴۵۷.

زبان فارسی در هند

دکتر ابوالقاسم رادفر

عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجموعه‌ای از افسانه‌های حیوانات است پس از ترجمه از طریق ایران خود منشأ پیدایش آثار فراوانی در ادبیات جهان می‌گردد که آن را می‌توان نقطه عطفی در ادبیات داستانی هند و ایران بلکه جهان دانست که فعلاً ما را مجال بحث درباره آن نیست. همان طور که شاهنامه فردوسی، خمسة نظامی، مثنوی مولانا، گلستان سعدی و... باعث خلق آثار بسیاری گردیدند و ادبیات برخی کشورها را بارور ساختند؛ ادبیات کلیله‌ای هم چنین وضعیتی دارد و پرداختن به تمام جنبه‌های آن خود کتابی مفصل می‌شود. گذشته از ارتباط تاریخی - سیاسی بین دو کشور^۱ هم‌ریشگی و اشتراک

بررسی گذشته و حال زبان فارسی در سرزمین هند مستلزم اشاره‌ای کوتاه به تاریخچه روابط فرهنگی ایران و هند در گذشته‌های دور است. به شهادت اسناد و مدارک تاریخی این ارتباط به هزاره سوم پیش از میلاد می‌رسد، زیرا در سنگ نبشته‌های دوران هخامنشی نامی از هند آمده و در کتیبه‌های زمان آشوکا تأثیر و نفوذ هنر ایرانی عصر هخامنشی مشهود است.

در عصر ساسانیان این ارتباط تنگاتنگ‌تر و نزدیک‌تر می‌شود به طوری که قصه‌های پنجتن^۲ و شطرنج از هند به ایران می‌آید و تأثیر نقاشی‌های ایرانی در سطح نسبتاً گسترده‌ای در غارهای اجنتا مشاهده می‌گردد. همین کتاب پنجتن^۳ (پنج کتاب) که

۱. در این باره بنگرید به: احسن التقاسیم، مسالک و

زبانی و نژادی هم می‌تواند عامل مهم این پیوند معنوی و آمیختگی فرهنگی باشد؛ زیرا اقوام ایرانی و هندی اصلاً از یک نژادند و زبانهای باستانی هر دو کشور هم از یک ریشه سرچشمه گرفته‌اند.

شباهتهای فراوان واژگانی و دستوری آن، این هماهنگی دیرین را آشکارتر می‌کند. در این باره زبان‌شناسان تحقیقات ارزنده‌ای کرده و منابع ارزشمندی در اختیار است. بازبایی و شناخت بسیاری از واژه‌های ودایی از طریق زبان اوستا امکان‌پذیر شده، همچنین ترجمه بسیاری از آثار سانسکریت به زبان فارسی دریچه تازه‌ای به روی ادبیات فارسی گشوده و عکس آن هم برای زبان فارسی در هند و دیگر زبانهای محلی آن کشور پهناور رخ داده است.

بررسی اجمالی زبان و ادبیات محلی هند در ارتباط با زبان فارسی این حقیقت را روشن می‌سازد که در موارد بسیار تکوین برخی از زبانها و ادبیات متعلق به آنها بدون وجود زبان فارسی به شکل متکامل و پیشرفته مشکل به نظر می‌رسیده است.

دامنه ارتباط بین دو سرزمین ایران و هند در بعد از اسلام با آغاز نفوذ و گسترش زبان فارسی شکل تازه‌ای به خود می‌گیرد. در طول حدود ده قرن از حضور زبان فارسی در شبه قاره (یعنی سال ۱۰۰۱ میلادی) تاکنون آن قدر آثار گوناگون در زمینه‌های مختلف علمی و فرهنگی نوشته شده که شمارش آنها به طور دقیق امکان‌پذیر نیست.^۱

فرهنگ و تمدن ایرانی در طول این مدت آن چنان در روح و فکر اقوام هندی رسوخ کرده است که به هیچ وجه نمی‌توان آن را از ادب ملی مردم هند جدا کرد و عنصری بیگانه به شمار آورد.

البته بی‌انصافی است که اگر به تأثیرگذاری فرهنگ و تمدن هند بر ایران و فرهنگ ایرانی اسلامی اشاره‌ای نشود و از تحقیقات و فعالیتهای علمی و ادبی آنان در طول تاریخ رواج زبان فارسی در شبه قاره یادی نشود. گواه راستین این امر همانا ورود و انعکاس واژه‌ها و آثار فرهنگ هندی از آغاز دوره سلطنت محمود غزنوی در صفحات دواوین شاعران ایران است مانند واژه‌ها و اصطلاحاتی که از زبانهای محلی هند «پارا کریت» متداول در استانهای پنجاب و گجرات و غیره در شعر شاعرانی چون منوچهری دامغانی (م. ۴۳۲ هـ)، سنایی (م. اوایل سده ششم هجری)، اسدی طوسی (م. در قرن پنجم هـ) آمده است که فهرست اینگونه واژه‌ها بسیار طولانی است که فعلاً ما را بحث پیرامون آن نیست.^۲

الممالک، صورة الارض، مروج الذهب، چچ نامه، تاریخ طبری، ایران در زمان ساسانیان و...

۱. مجموعه چند جلدی فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان تألیف گرانقدر استاد احمد منزوی را می‌توان به عنوان مشتق از خروار به حساب آورد.

۲. در این باره رجوع کنید به غیاث اللغات.



نیست بلکه شامل حروف و قیود، وندها، امثال و حکم، تشبیهات و استعارات و تلمیحات و اشارات داستانی نیز هست.^۱

البته لازم به تذکر است که مقداری از واژه‌های عربی نیز از طریق زبان فارسی وارد اردو شده که در این باره دکتر نظام‌الدین گوریگر (Gorekar) استاد سابق دانشگاه بمبئی در فصلی از کتاب خود تحت عنوان روابط ایران و هند به تفصیل از لغات فارسی و عربی در زبانهای هندی یاد کرده و قبل از ایشان هم مؤلف فرهنگ آصفیه تعداد دقیق واژه‌های فارسی و عربی را که حدود هشت نه هزار واژه‌اند، در فرهنگ خود آورده است.

همین امر یعنی نفوذ واژه‌های فارسی و عربی در زبان اردو موجب شده که واژه‌سازی اردو نیز کاملاً تحت تأثیر اصول واژه‌سازی فارسی باشد بخصوص در بهره‌گیری از وندهای فارسی در ساخت واژه‌های اردو که عامل مهم و اساسی در تکوین زبان اردوست. نگاهی گذرا به واژه‌های بر ساخته دارالترجمه عثمانیه حیدرآباد دکن به عنوان نمونه، گواهی راستین بر این مدعاست. ناگفته نماند که واژه‌سازان زبان اردو تنها به استفاده از وندهای فارسی اکتفا نکرده‌اند بلکه واژه‌هایی از زبان فارسی را به عنوان وند به

همان طور که اشاره شد زبان فارسی باعث غنای زبان و ادبیات محلی هند نیز شده که جای دارد چند جمله‌ای در این باره آورده شود. امروزه در سراسر هند شانزده زبان جنبه رسمی دارند که دارای ادبیات به معنای وسیع کلمه نیز هستند. البته تا چند سال پیش تعداد زبانهای رسمی هند چهارده زبان بود. در این زبانها گذشته از تأثیر فرهنگ عامه ایرانی که به نسبت کم و زیاد دیده می‌شود واژه‌ها و اصطلاحات فراوانی از زبان فارسی یا عربی از طریق فارسی در این زبانها به کار رفته است. البته این نفوذ و تأثیر فقط مربوط به زبانهای شاخه هند و ایرانی نیست بلکه در زبانهای شاخه دراویدی نظیر: تلگو، تامیل، کناری، ملیالم نیز دیده می‌شود که نمونه بارز آن پیدایش زبان اردوست، زبانی که امروزه از نزدیکترین زبانهای جهان به زبان فارسی است. زبانی که دختر زبان فارسی خوانده می‌شود و شیرینی خود را از زبان فارسی گرفته است. زبانی که از سانسکریت سرچشمه گرفته ولی از آنجا که در محیط فارسی رشد کرده شدیداً تحت تأثیر زبان فارسی است. این تأثیر فقط در زبان اردو نیست بلکه آن چنان شعر و ادبیات اردو را زیر بال خود گرفته که بدون درک و فهم ادبیات فارسی آشنایی عمیق و گسترده با ادبیات اردو دشوار است و به عبارتی شعر اردو پرتو شعر فارسی محسوب می‌شود. تقریباً شصت درصد کلمات متداول در زبان اردو از زبان فارسی گرفته شده و این وام‌گیری صرفاً در حد وام اسامی و صفات

۱. بنگرید به: مقالات پرفسور نذیراحمد و کتابهای راهنمای زبان اردو از دکتر شهریار نقوی و تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو تألیف دکتر محمد صدیق خان شبلی.

درزی، حجام، خلیفه، نانوائی، باورچی؛
 ک) برخی کلمات و اصطلاحات مربوط
 به مسافرت مانند: سواری، سوار، میل، راه،
 نعل، زین، رکاب، رکابدار، پیاده، نزدیک؛
 ل) واژه‌هایی که در کشاورزی به کار
 می‌روند چون: کاشتکاری، فصل، ربیع،
 خریف، گندم، جو، آبیاری، نهر، زمین؛
 م) نامهای مقامها و درجه‌ها مانند:
 سپاهی، شهن، دیوان، تحصیلدار، ضلعدار،
 کارنده، امین، وکیل؛
 ن) اصطلاحات درباری و اداری فارسی -
 عربی‌اند مانند: مال، دیوانی، منصفی، مدعا
 علیه، مدعی، قانون، عدالت، گواهی؛
 س) اصطلاحات خطاطی و دفتری اکثر
 فارسی - عربی‌اند مانند: روشنائی، مسطر،
 سیاهی، دوات، قلم، استاد، درس، خط؛
 ع) بعضی اصطلاحات مربوط به
 اندازه‌گیری فارسی یا فارسی - عربی‌اند مانند:
 مکعب، مربع، سیر، من، جریب، میل، گز،
 پیمایش؛
 ف) برخی اصطلاحات مربوط به
 درودگری و بنایی، موسیقی، دارو و غیره
 فارسی - عربی‌اند چون: اره، چوبه، کمانی،
 دراز، رنده، رده، معمار، آثار، راز، نبض،
 محراب، منار، گنبد، رعشه، نجار، دردسر،
 کمانچه، ضرب، بینایی؛
 ص) کلمات عامیانه و ناسازها فارسی‌اند
 مانند: بی‌جیا، بی‌شرم، حرام‌زاده، آواره،
 بدبخت، نالایق، بیهوده، کمینه، بدتمیز؛
 ق) واژه‌های تحسین و ستایش مانند:

کارگرفته‌اند که در فارسی اصلاً به عنوان وند
 به کار نمی‌رفته است. در نتیجه این کاربرد
 زبان اردو گسترش و غنای زیادی یافته است.
 برای روشن‌تر شدن تأثیر واژگان فارسی در
 اردو نمونه‌هایی آورده می‌شود:

الف) نام اعضای مختلف بدن بیشتر
 فارسی یا عربی‌اند مانند: خون، ناخن، سینه،
 جگر، دل، بغل، پهلوی، پلک، کنار، بازو،
 پشت؛

ب) غذاها و موارد مربوط به آن مانند:
 خوراک، دستر خوان، خوان، گوشت، سبزی،
 کوفته، دو پیازه، بریانی، کباب، شامی؛

ج) پوشاک و لباس مانند: پوشاک،
 پوشش، پاجامه، زیرجامه، شلوار، کمربند؛

د) نام شهرها و روستاها مانند: احمدآباد،
 محمدآباد، حیدرآباد، اله‌آباد، نواب گنج،
 برهان پور، شاهجهان پور؛

ه) نام بخشهایی از ساختمان و اشیای
 خانگی مانند: دالان، دروازه، میز، کرسی،
 تخت، دریچه، آبدارخانه، پایه، بالاخانه؛ و)
 نام جواهرات و عطرها مانند: زیور، بازوبند،
 گلویند، انگشتری، گوشواره؛

ز) نام بعضی از میوه‌ها مانند: زردآلو،
 میوه، سیب، انار، انگور، خوبانی، بادام، ح)
 نام برخی پرندگان مانند: شه‌باز، باز، شاهین،
 سرخاب، کبوتر، بلبل؛

ط) نام بعضی درختان، سبزیها و گلها
 مانند: چنار، سرو، شکرقد، کدو، لاله؛

ی) نام پیشه‌ها و حرفه‌های مختلف
 فارسی، فارسی - ترکی و فارسی - عربی مانند:



هند بیشتر بوده است و طی چند قرن این تأثیر را حفظ کرده است. اما در بعد از اسلام بویژه در دوره پادشاهان تیموری حضور و گسترش زبان و ادبیات فارسی به مدد اسناد و منابع فراوان و گواهی در و دیوار، وجود بناهای تاریخی و کتیبه‌ها، وفور نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌های سراسر شبه قاره، در دسترس بودن میلیون‌ها اسناد و فرامین مختلف فارسی، کثرت علما، صوفیان، شاعران، ادیبان، منشیان، مورخان و هنرمندان در تمام رشته‌های هنری این نظر را تأیید می‌کند. زیرا از زمان قطب‌الدین ایبک تا انقراض و فروپاشی حکومت گورکانیان هند، زبان فارسی - در کنار زبان اردو که زبان تکلمی و گفتگو مسلمانان بوده - زبان محاکم و دیوان و دفاتر و انشاء بوده است و اهل علم و صاحبان کمال آثار خود را به زبان فارسی می‌نوشتند؛ ولی در دکن زبان فارسی اردو همراه و همگام با یکدیگر برای بیان افکار و نوشتن آثار به کار می‌رفت.

پس از انقراض سلطنت غزنویان توسط معزالدین محمد بن سام در ۵۸۲ هـ در زمان کوتاهی تقریباً تمام نواحی شمالی شبه قاره به تصرف غوریان درآمد. قطب‌الدین ایبک

سبحان الله، خوب، واه واه، شاباش، زنده‌باد، مرحبا، ماشاءالله.

ر) همانطوری که ایرانیان در گفتگوها و نوشته‌ها از ضرب‌المثلها و زبانزدها استفاده می‌کنند در زبان اردو هم ترجمه یا حتی اصل ضرب‌المثلهای فارسی به کار می‌رود. ضرب‌الامثالی چون: آفتاب لب بام، بسیار سفر باید تا پخته شود خامی، پایان شب سیه سفید است، خفته را خفته کی کند بیدار، دیوار هم گوش دارد و...^۱

برای اطلاع یادآور می‌شوم که فقط در زبان بنگالی حدود پنجهزار واژه فارسی وجود دارد و در زبانهای هندی و سانسکریت خیلی بیش از اینها واژه است و در میان زبانهای شاخه دراویدنها زبان تلگو (زبان محلی حیدرآباد) بیش از دیگر زبانها تحت تأثیر زبان فارسی قرار گرفته حتی ادبیات تلگو بویژه در زمینه عرفان تحت تأثیر ادبیات فارسی است. باری، «ترویج فارسی در هند تأثیر شدیدی در زبانها و لهجه‌های هند کرده است. ممکن نیست که در ۸۷۲ زبان و لهجه هند حتی یکی هم باشد که از واژه‌های فارسی به کلی خالی باشد. فارسی لهجه‌های محلی را آنقدر توانایی بخشید که سلسله ادبیات در آنها شروع شد و از همه مهمتر وجود زبان اردو است».^۲

گرچه از چگونگی روابط ادبی و هنری ایران در دوره‌های پیش از اسلام اطلاعات ما اندک است ولی کاملاً روشن است که تأثیر زبان و ادبیات فارسی بر روی زبان و ادبیات

۱. نقل از مقاله پرفسور نذیراحمد در مجله اندوایرانیکا تحت عنوان «نفوذ فارسی و فرهنگ فارسی در هند».

۲. محمد صدیق خان شبلی. تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو، اسلام آباد، ۱۳۷۰، ص ۲۰.

دیوان خاقانی و انوری و خمسة نظامی و اشعار امیر خسرو خوانده می‌شد و او با استادی در مقایسه مضامین و نقد اشعار مطالبی می‌فرمود. سلطان محمد منتخبی از شعرهای فارسی شامل بیست هزار بیت به سلیقه خود گرد آورده و به خط خویش نوشته بود.^۱

با روی کار آمدن سلاطین خلجی بعد از خاندان ممالیک خون تازه‌ای در رگهای زبان فارسی در شبه قاره جریان یافت، زیرا مؤسس این سلسله جلال‌الدین فیروزشاه (۶۸۹-۶۹۵ هـ) خود شاعر زبان فارسی بود و به شاعران و ادیبانی که وابسته به دربار او بودند بسیار احترام می‌گذاشت و از هر جهتی موجبات تشویق آنان را فراهم می‌آورد در عهد علاء‌الدین برادرزاده و داماد جلال‌الدین فیروزشاه نیز دهلی از لحاظ فرهنگ و زبان فارسی به منتهای ترقی رسید و علما و بزرگان ایرانی در دربار او گرد آمدند. در این باره بدایونی می‌نویسد: «در تمامی عصر علانی در دارالملک دهلی علمایی بودند که آن چنان استادان که هر یکی علامه وقت و در بخارا و سمرقند و بغداد و مصر و خوارزم و دمشق و تبریز و صفاهان و ری و روم و ربع مسکون نباشد، و در هر علمی که فرض کنند از منقولات و معقولات و تفسیر و فقه و اصول دین و نحو و لفظ و لغت و معانی و بیان و کلام و منطق موی می‌شکافتند.»^۲

نایب السلطنه سلطان معزالدین در هند بود. پس از وفات سلطان معزالدین جانشین وی، قطب‌الدین ایبک را در سال ۶۰۳ هـ به عنوان پادشاه هند به رسمیت شناخت. قطب‌الدین ایبک اولین سلطان مستقل کشور هند و مؤسس سلسله مملوکیه دهلی (۶۰۳ هـ - ۶۸۷ هـ) بود. همه سلاطین مملوکیه چون در محیط ایرانی پرورش یافته بودند ازین رو به زبان و ادبیات فارسی شوق بسیار داشتند و در راه ترویج و گسترش زبان فارسی در هند همت گماشتند. دربار مهمترین پادشاهان این سلسله یعنی شمس‌الدین ایلتمش، ناصرالدین قباچه و غیاث‌الدین بلبن مرکز بزرگ رفت و آمد علما، ادبا، شاعران، و عرفا بود، زیرا آنان همواره سعی شان بر این بود که موجبات ارتقای زبان و ادب فارسی را فراهم آورند. نه تنها پایتخت بلکه اکثر شهرهای حوزه سلطنت سلاطین مملوکیه نظیر مولتان، اچ، اجودهن، هانسی، سنام و سیالکوت کانون زبان و ادبیات فارسی شد. دو شخصیت برجسته چون منہاج سراج صاحب طبقات ناصری و سدیدالدین محمد عوفی اولین تذکره‌نویسی که تذکره باب الالباب او در دست است وابسته به دربار ناصرالدین قباچه بودند. یا برای دربار مولتان در این عصر همین بس که امیر خسرو دهلوی و امیر حسن دهلوی وابسته به آن بودند.

درباره علاقه‌مندی سلطان محمد به شعر و ادب فارسی صاحب نزهه الخواطر چنین نوشته است: «در مجلس او همیشه شاهنامه و

۱. تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو، ص ۱۱.

۲. منتخب التواریخ به نقل از مأخذ پیشین، ص ۱۲.



مرج ۳۶ ساله آغاز شد که در آن زمان زمام اقتدار به دست شاهان بی‌کفایت سادات بود. لودیان آخرین شاه سلسله سادات، عالم شاه (۸۴۷-۸۵۵ هـ) را برکنار ساختند.

مؤسس سلسله لودیان بهلول لودی (۸۵۵-۸۹۴ هـ) بود. اسکندر لودی که پس از بهلول لودی به پادشاهی رسید شخصیتی آگاه و با هوش بود. او آگره را به جای دهلی پایتخت خود کرد و گامهای مؤثری در راه اعتلا و نشر زبان فارسی برداشت. بطوری که بنا به نقل فرشته: «کافران به خواندن و نوشتن خط فارسی که تا آن زمان میان ایشان معمول نبود پرداختند».^۱ ابراهیم لودی آخرین پادشاه این سلسله بود که در ۹۳۲ هـ از بابر شکست خورد و کشته شد و بابر سلسله گورکانیه را در هند تأسیس نمود که تا ۱۲۷۳ هـ بر هند حکم راندند.

البته این نکته را نباید از نظر دور داشت با اینکه دکن به جهت فاصله زیاد از مرکز و قلمرو سلطنت دور بود ولی خدمات با ارزشی به زبان و ادبیات فارسی کرده است که در اینجا به اجمال آن را بیان خواهیم کرد.

از زمان علاءالدین خلجی تا زمان سلطان محمد تغلق عده زیادی از مسلمانان در دکن سکونت اختیار کردند که در میان آنان عده

بدایونی اسامی ۴۶ تن از استادان را ثبت نموده است که عده قابل ملاحظه‌ای از ایشان متولد هند بودند. این می‌رساند که در عهد خلجی‌ها زبان فارسی و علوم اسلامی در سرزمین پهناور هند تا چه اندازه رایج شده بود.^۱ بعد از سلاطین خلجی، تغلقیان بر سرکار آمدند. بنیانگذار این سلسله غیاث الدین تغلق (۷۲۱-۷۲۵ هـ) بود. محمد تغلق و فیروز شاه تغلق از سلاطین ممتاز این سلسله بودند که از مروجان بزرگ زبان فارسی در سرزمین هند به شمار می‌روند. در دوره این پادشاهان بود که عده‌ای از خراسان به هند مهاجرت کردند. ابن بطوطه هم در عهد این پادشاه به هند مسافرت کرده است. او در شهر «امجری» مشاهده کرد که زنان هندو با شوهران مرده خویش، خود را در آتش می‌اندازند. چون یکی از آن زنان به کنار آتش که پرده‌ای آن را از نظرش می‌پوشاند رسید به زبان فارسی چنین گفت: «ما را می‌ترسانی از آتش؟ من دامن او آتش است. رها کن ما را».^۲

این جمله از زبان یک زن هندو نشان می‌دهد که زبان فارسی در این دوره تا چه اندازه در بین مردم عوام گسترش و شیوع پیدا کرده است. در دوره حکومت فیروز شاه است که ترجمه کتب از زبان سانسکریت به فارسی آغاز شد و خود او کتابی به نام فتوحات فیروزشاهی تصنیف نمود.

حمله تیمور لطمات شدیدی بر سلطنت تغلقیان وارد کرد و بزودی موجب انقراض این سلسله شد و از این به بعد یک دوره هرج و

۱. همان، ص ۱۲.

۲. ترجمه سفرنامه ابن بطوطه از محمد علی موحد

(تهران، ۱۳۳۷) ص ۴۲۵.

۳. تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۱۸۷.

زیادی از علما، فقها، مشایخ، عرفا، ادبا و شعرا بودند که به جهت رشد و تعالی افکار مردم آثار گرانبهای تألیف کردند که آن آثار موجبات ترقی زبان و ادب فارسی را فراهم آورد.^۱

با تأسیس حکومت بابریان در هند وضعیت زبان فارسی در هند دگرگونه شد و زبان فارسی دایره نفوذ خود را اندک اندک در سراسر شبه قاره وسعت داد تا جایی که در زمان فرمانروایی اکبرشاه امپراطور بزرگ هند، زبان فارسی زبان رسمی این کشور شد و مدت چند قرن همچنان به صورت زبان رسمی باقی ماند. پس از مرگ بابر در ۹۳۷ هـ پسر بزرگش همایون جانشین او شد. همایون با اینکه به علت قدرت یافتن افغانان ۱۴ سال از عمرش را به صورت تبعید در ایران گذراند پس از قدرت یافتن مجدد و بازپس گرفتن تاج و تخت خود به یاری شاه طهماسب صفوی، به زبان فارسی و فرهنگ ایرانی علاقه بسیار داشت به طوری که از عهد همایون به بعد است که نفوذ ایرانی در شعب مختلف در سراسر هند رو به تزاید نهاد تا جایی که در دربار اکبرشاه جانشین و فرزند همایون که مدت حکومتش ۵۰ سال طول کشید تعداد قابل ملاحظه‌ای از ایرانیها حضور داشتند و دربار جهانگیر به مناسبت نورجهان و پدرش اعتمادالدوله میرزاغیاث بیگ تهرانی به کلی رنگ ایرانی گرفته بود. با اینکه زبان مادری تیموریان هند ترکی جغتایی بود و بابر شاعر و نویسنده برجسته زبان ترکی بود

ولی به فارسی هم بی‌علاقه نبود. ولی بعد از بابر هیچکدام از شاهان و شاهزادگان تیموری زبان ترکی را برای مقاصد ادبی به کار نبردند. جهانگیر برخلاف جد خود بابر تزوک خود را به فارسی نوشت حتی گلبدن بیگم دختر بابر و عمه اکبر شاه همایون نامه را که از تواریخ معتبر است به زبان فارسی فصیح نوشت و با اینکه شاهان تیموری می‌توانستند به زبان ترکی حرف بزنند فارسی را زیاد دوست داشتند. درباره فارسی دوستی پادشاهان تیموری مورخان نکات جالبی را در آثار خود آورده‌اند. از جمله ملا عبدالحمید لاهوری راجع به شاهجهان می‌نویسد: «بیشتر به فارسی و در کمال فصاحت و بلاغت تکلم می‌فرمایند و به بعضی هندوستانی زبانان که فارسی ندانند به هندوستانی^۲ (اردو)».

دوره مغول، عصر طلایی زبان و ادبیات فارسی در هند است. ادبیات این دوره کما و

۱. داستان آمدن تعداد زیادی از صوفیان و عارفان از دهلی به دکن و سکنی گزیدن آنان در خلدآباد یا روضه در کتابهایی چون محبوب دی المثنی یا تذکره اولیای دکن از عبدالجبار صوفی ملکاپوری (به زبان اردو) یا روضه الاولیای غلامعلی آزادبلگرامی (به زبان فارسی) و تاریخ ادبیات فارسی پیش از مغول پرفسور عبدالغنی (به زبان انگلیسی) و تاریخ ادبیات اردو دکتر جمیل جالبی (به زبان اردو) آمده است.

۲. پادشاهنامه. (چاپ کلکته، ۱۸۷۲) ص ۱۳۲ به نقل از تأثیر زبان فارسی بر زبان اردو، ص ۱۶.



نیامده باشد. برخی از آنان خود نه تنها شاعر و نویسنده بودند بلکه دربار آنان به مناسبت مشاغلشان محل رفت و آمد شاعران و علما و نویسندگان بسیاری بوده افرادی چون چند / و لعل / شادان و مهارجه / کشن / پرشاد در دوره آصفجاهی در حیدرآباد دکن که کارنامه علمی و فرهنگی آنان بسیار شایان توجه است یا سهمی که منشی نولکشور در احیا و تصحیح و چاپ کتابهای معتبر و متون اساسی فارسی داشته بسیار عظیم است. او با تلاش و پشتکار خود در حدود یک هزار کتاب فارسی را در چاپخانه‌های خود چاپ کرد. همچنین به هیچ وجه نمی‌توان سهم هندوان را در کنار مسلمانان در نوشتن کتابهای تاریخ، تذکره، فرهنگ، دستور، انشاء و کتابهای علمی فراموش کرد.

گذشته از این آثار، کلمات و عبارات فارسی است که بر چهره سنگها نقش بسته که تعداد آنها در طول و عرض شبه قاره وسیع، از حد شمار بیرون است^۱ که نظر به اختصار از

کیفیت دارای ارزش بسیار است.^۱ سلاطین مغول شعرا را مورد تقدیر و تمجید قرار می‌دادند و صلت‌های گرانبها می‌بخشیدند. در این دوره شاعران زیادی از ایران به هند مهاجرت کردند. تذکره نفایس المآثر علاءالدوله کامی قزوینی کارنامه بزرگی از شعرای ایرانی مهاجر به هند در عهد اکبر و اسلاف او است. عرفی شیرازی، نظیری نیشابوری، ظهوری ترشیزی، طالب آملی، قدسی مشهدی، کلیم کاشانی، صائب تبریزی، نعمت خان عالی شیرازی، محمدعلی حزین از نامدارترین شاعران ایرانی‌اند که در این عهد به هند آمده‌اند.^۲

اگر روزی تاریخ ادبیات فارسی شبه قاره در ابعاد گسترده آن بویژه با عنایت بیشتر به شاعران پارسیگوی سراسر ایالات هند تدوین گردد آن وقت خود نشان می‌دهد که تعداد این شاعران که از مذاهب و کیشهای مختلف می‌باشند در مجموع دست کمی از شاعران ایرانی ندارند بلکه بیشتر هم می‌باشند. البته منظور از ذکر این نکته جنبه ارزیابی و کیفیت اشعار آنان نیست بلکه فقط می‌خواهم نشان دهم که زبان فارسی چه گستردگی جغرافیایی داشته و چگونه عامل همدلی و نزدیکی معنوی دو کشور بوده است.

نکته دیگر اینکه نباید سهم هندوان را در زمینه‌های مختلف زبان و ادبیات فارسی نادیده گرفت زیرا در کمتر تذکره فارسی یا تاریخ ادبیاتهای محلی فارسی اردو شبه قاره برمی‌خوریم که نامی از هندوان پارسیگوی

۱. ر.ک: بزم تیموریه، صباح‌الدین عبدالرحمن در سه جلد به زبان اردو و مآخذ دیگر.

۲. کتاب ارزشمند کاروان هند استاد احمد گلچین معانی در واقع زندگینامه و احوال و آثار بالغ بر ۷۰۰ شاعر ایرانی است که به هند رفته‌اند که البته تعداد آنان با توجه به مآخذ دیگر بیشتر می‌شود.

۳. آثار الصنادید، سید احمدخان؛ مآثر دکن، علی اصغر بلگرامی؛ نقش فارسی بر احجار هند، علی اصغر حکمت و میراث جاویدان، کمال حاج سیدجوادی.

ذکر نمونه‌ها و تشریح مشابه درمی‌گذرم. جنبه دیگر ارتباط مشترک ایران و شبه قاره در پرتوگسترش زبان و ادبیات فارسی، تصوف است که حلقه بین اسلام و هندوئیسم گردید، زیرا تصوف همواره بهترین مشوق هندوان برای قبول اسلام بوده و نفوذ عمیق آن در شبه قاره همواره موجب برکات فراوان بوده که اسلام آوردن عده زیادی از هندوان و گسترش زبان فارسی از طریق ارشاد عارفان و مرشدان بزرگ و بخشیدن روح معنوی و تعلیم روحانی نمونه‌هایی از تأثیر تصوف در هند است. ازین روست که زبان فارسی در شبه قاره

هیچگاه زبان بیگانه به حساب نیامده و فارسی دانان فرهیخته و مسلمانان همواره در طول تاریخ رواج زبان فارسی و آفرینش آثار گوناگون مربوط به آن به خود بالیده‌اند. اگرچه پس از تسلط انگلیسیها بر هند و برخی عوامل دیگر از رونق زبان فارسی تا حدودی کاسته شده است.

امروزه وظیفه ما ایرانیان و هندیان فارسی‌دان و فارسی دوست است که با تلاش هر چه بیشتر نگذاریم ریشه این درخت تناور و پربار زبان و ادبیات فارسی بخشکد و هویت ملی دورانی از تاریخ هند به دست فراموشی سپرده شود.

رسالت یا کارکرد شعر در گذشته

دکتر ناصر نیکوبخت

عضو هیأت علمی دانشگاه کاشان

در می‌یابیم که در میان فنون و اغراض شعر، مدیحه‌سرایی در شعر فارسی از نظر حجم، در مقام اول قرار دارد. اگر آثار شعری تعداد معدودی از شاعران عارف مسلک و حماسه‌سرا و شاعران دینی را از عرصه ادب فارسی خارج کنیم، آنچه باقی می‌ماند جز مدیحه و تملق و تقاضا نیست. نظر به اینکه در گذشته شاعری در حد ابزاری برای تکدی و کسب معیشت تنزل کرده بود و شاعران برای متاع خود جز متمولان و در رأس آنها حاکمان وقت خریداری نمی‌یافتند، بناگذیر هنر خویش را در پای ایشان قربانی می‌کردند، در نتیجه تملق‌گویی و ثناگستری رواج یافت و شعر مدحی در رأس ادب غنایی جای گرفت. صله‌های گران و

در میان آثار فرهنگی و قومی تمام ملل، شعر به مثابه گوهری نفیس و جوهری لطیف است که غواصان معنی به مدد عاطفه و خیال از بحر اندیشه فراچنگ آورده و با موسیقی پیوند زده و گوش و دل سامع را بدان نواخته‌اند. شاعران به عنوان پرچمداران هر قوم و ملتی، همواره نشان مجد و عظمت، افتخارات، عواطف، آرزوها، احساسات، ذوق، لطایف طبع و هنرمندی ملت خویش را بر دوش کشیده و آنها را در مضامینی ناب و دلکش، همچون فخر، حماسه، توصیف، عشق، اندرز، مدیحه، رثا، لطیفه، طنز، هجو، هزل، لغز، معما و دیگر تفتنات ادبی، عرضه کرده‌اند. با گذری در دیوان اغلب شعرای گذشته

حاتم بخشی‌های بعضی از دربارها، غریزه افزون طلبی و شهوت سیری‌ناپذیر عده‌ای از شاعران را در مال اندوزی و اسرافکاری برانگیخت؛ تا آنجا که شاعران را در مقام وامخواهان مصر و محق، در صورت کمترین تعلل و کوتاهی ممدوحان در اعطای صله، به عکس‌العمل و اعتراض وامی‌داشت و بتدریج هجوگویی به موازات مدیحه‌پردازی در شعر جای پای یافت و روز به روز بر دامنه آن افزوده شد. فساد اخلاقی در دربارها و به تبع آن در برخی از طبقات مردم، از جمله شاعران، زمینه هزل‌گویی و رکاکت لفظ و معنی را فراهم ساخت و بنان و بیان شاعران و حتی معلمان اخلاق چون سعدی، مولوی و سنایی را آلود و هزل و مستهجن‌گویی بدون هر پرده‌پوشی در شعر رواج یافت. در شعر کلاسیک ایران، تا اوایل قرن هشتم، طنز به عنوان نوعی ادبی مستقل شناخته نیست و در آثار شاعران و نویسندگان این دوره، بندرت دیده می‌شود. معمولاً هنر شاعر به حربه‌ای تبلیغی برای توجیه بی‌عدالتیها و مظالم دستگاههای حکومتی تبدیل شده بود و چون از این راه کسب معاش می‌کرد، ضرورتاً نمی‌توانست بر اعمال و رفتار ولی‌نعمتان و اربابان خود انگشت بگذارد، بلکه برعکس، تمام هم شاعر و نویسنده مصروف ارضا و تشفی خاطر صاحبان زر و زور می‌گردید. از طرف دیگر، شعر این شاعران در مایه‌های هجو هزل نیز در گرو اغراض شخصی شاعر بود که گاه برای غلبه بر رقیبان و گاه تهدید

ارباب نعمت برای دریافت صله به کار گرفته می‌شد، آن هم با تکیه بر قدرتی برتر. حتی رگه‌های طنزی که در آثار برخی صوفیه دیده می‌شود پیش از آنکه جنبه سیاسی و اجتماعی داشته باشد، ذوق فلسفی دارد و بیشتر متوجه نظام آفرینش، تقدیر و سرنوشت و آفریننده جهان هستی است، چنانکه پاره‌ای از طنزهای تند، گستاخانه و بی‌پروایانه عطار و حافظ از این نوع است. در خصوص طنز اجتماعی و سیاسی و انتقاد در ادبیات کلاسیک ایران، گویی اوضاع حاکم بر جوامع ایرانی کمتر به هنرمندان اجازه داده است تا به اینگونه امور پردازند و جز تنی چند از جمله ناصر خسرو، سعدی، اوحدالدین مراغه‌ای، سیف فرغانی، حافظ، عبیدزاکانی و ابن یمین فریومدی که بندرت در خصوص بعضی موضوعات اجتماعی به طنز یا بصراحت زبان به انتقاد گشوده‌اند، تا عصر مشروطه جز محمدحسین صفا علی مشهور به نبی‌السارقین (پیغمبر دزدان) طنز پردازی قوی دستی در ادبیات فارسی ظهور نکرده است. در عصر مشروطه که برای اولین بار در تاریخ ایران، امکان گفتن فراهم شد شاعران و نویسندگان متعهد و مردمی، سینه از گفتنیها پرداختند و برای دفاع از حریم آزادی و انقلاب و نشر عقاید و افکار انقلابی خویش، حقایق سیاسی و اجتماعی را با قلم طنز به مخاطبان خویش ارائه کردند که از این میان می‌توان به علی‌اکبر دهخدا، میرزا علی اکبر طاهرزاده صابر، سید اشرف‌الدین گیلانی



بهره بردن ایشان اثری به وجود آورد.^۱
با توجه به غلبه مدح و هجو در شعرای
فارسی‌گو در گذشته، بار دیگر شعر را از منظر
این دو فن شعری بررسی می‌کنیم.

در دیوان اغلب شعرای گذشته درمی‌یابیم که در میان فنون و اغراض شعر، مدیحه‌سرایی در شعر فارسی از نظر حجم، در مقام اول قرار دارد.

با نگاهی به اغلب اشعار مدحی شاعران
پارسی‌گو یک اصل مشترک که بیش از دیگر
اغراض شعر جلوه‌گری می‌کند، تقاضا و
طلب، و امید بستن شاعر به صلهٔ ممدوح
است. به همین دلیل اغلب شاعران درباری
در میدان منافست و مسابقت برای خارج
کردن رقبای خود، سعی می‌کردند با خلق
مضامین بکر در قصاید مطمئن، همراه با
تشبیهات و تغزلات نغز بر همگان پیروز
شوند و با تملق‌گوییها و غلو در اوصاف
ممدوح و حسن طیب و تقاضا، وی را در
جوال غرور بیندازند از صله و انعام بیشتری
برخوردار گردند. از طرف دیگر هر خداوند
دینار و درهمی می‌توانست ممدوح شاعر
باشد؛ زیرا تنها محرک و باعث شاعر در
مدیحه، ثروت و سخاوت شخص بود نه
امتیازات اجتماعی و طبقاتی وی؛ در نتیجه
گاه بدون تمایل ممدوح، شاعر با تقدیم
قصیده‌ای مدحی، خود را وامخواه و طلبکار

(نسیم شمال)، ملک الشعرای بهار، عشقی، و
عارف قزوینی اشاره کرد.

اگر ناصر خسرو، فردوسی، عبیدزاکانی
شعرا عارف چون سنایی و سیف فرغانی را
استثنا کنیم میراث باقیمانده از اشعار شعرا
تراز اول فارسی‌گو تا عصر مشروطه، به دلیل
غرق بودن شاعر در تنعمات مادی و عیش و
نوش درباری، از انعکاس کیفیت اوضاع
اجتماعی و سیاسی عصر وی چندان مایه‌ور
نیست، حتی بسیاری از شاعران
عارف مسلک که به دربارها پشت کرده
بودند، در حصار معنویتی که بر گرد خویش
کشیده بودند، نه تنها به مصایب و مشکلات
مادی زندگی واقعی نمی‌نهادند، که آن را از
لوازم سلوک و کمال می‌شمردند. بنابراین،
هیچ‌گونه اثری از دردهای مردم در شعر آنها
دیده نمی‌شود. شعرا درجه دوم و سوم و...
که عدم توفیقشان برای جذب به دربارها، آنها
را به تودهٔ مردم و زندگی آنها نزدیک کرده
بود، متأسفانه جز ایات معدودی از آنان به
جای نمانده و از بعضی جز اسم و رسمی در
تذکره‌ها اطلاع دیگری نداریم.

از دیگر خصیصه‌های شعر فارسی
کلاسیک آن است که اصولاً شاعر به دلیل
وابستگی به دستگاههای زر و زور، دور از
مردم می‌زیست و برای ایشان نمی‌سرود و به
حوایج آنان واقعی نمی‌نهاد، و به همین دلیل
در نزد خویش دارای چنان تکبر و تفرعنی
بود که «آن قدر تنزل نمی‌کرد که حوایج
ذوقی مردم ساده و روستایی را دریابد و برای

خاطر می‌گشتند و به دلیل درک عالی و روح لطیف و حساس و به منظور عکس‌العملی در برابر وضع موجود، زبان به شکوه می‌گشودند و چه بسا به مقتضای حال و مقام، با حربه هجو، گاه در لفافه طنز و مزاح، و گاه بصراحت، مرهمی بر زخم درون خود و شرنگ جانکاهی بر کام مستحقان نکوهش می‌نشانند.

در بیان هویت و عظمت شعر و شاعر

در این مبحث بدون پرداختن به تعاریف مختلف و متعدد صاحب‌نظران و منتقدان ادبی در خصوص شعر، متذکر می‌شویم که شعر در بعضی ملل از پایگاه رفیعی برخوردار بوده است و شاعر به تبع آن از عظمت و جایگاهی درخور، چنانکه در آثار ادبی اکثر ملل در بیان عظمت و تأثیر شعر و همچنین جنبه‌های هنری آن سخنان ارزشمند و قابل توجهی دیده می‌شود.

نظر به تأثیر فوق‌العاده شعر در نفوس، شعر در نزد عرب نوعی کهنات و سحر تلقی می‌شد و برای هر شاعری به شیطانی قائل بودند که شعر را بدو تلقین می‌کند، و هجو را که قوی‌ترین فنون شعر در ایذاء و آزار رساندن است. نزدیکترین شعر به سحر می‌دانستند.^۳

از آن زمان که شعر از گرد منافع جمع و بهبود وضع اخلاقی و بزرگداشت عظمت و افتخارهای دینی و ملی برید و به ابزاری برای کسب منافع فردی مبدل شد، عظمت و

وی می‌دانست و با تهدید و ارعاب به هجو، از وی اخاذی می‌کرد. البته بودند متمولانی که به دلیل بخل و امساک از هرگونه بذل و بخششی شانه خالی می‌کردند و یا انسانهای ذی شعوری که به واسطه مشتی دروغ و یاوه، خود را در دام غرور شاعر نمی‌انداختند و زر و سیم خود را به بهای گزافه گوییها و دروغپردازیهای وی هدر نمی‌دادند، و همین امتناع از اعطای صله، اغلب دهان شاعر را به مذمت‌گویی و هجا باز می‌کرد.

«گویند از حطیئه (شاعر هجوگوی عرب) پرسیدند: شاعرترین مردم کیست؟ وی زبانی باریک چون زبان مار به در کرد و گفت: این، آن دم که طمع ورزد!»^۲

با نگاهی به آثار شعرای برجسته درمی‌یابیم که اغلب آنان از نبوغ سرشاری برخوردار، و به جمیع معارف و علوم عصر خویش آشنا بوده و از سرآمدان روزگار به شمار می‌رفته‌اند، اما چون متاع شعر، تملق گویی، مدیحه‌سرایی، دلک بازی و مسخرگی در دربارها و به تبع آن در جامعه نسبت به فضایل دیگر، خریدار بیشتری داشت، این بزرگ مردان و اندیشمندان بیشتر در زی شاعری صاحب شهرت گشته‌اند. چنین هنری مردانی چون مشاهده می‌کردند در قحط مرّوت و مردانگی روزگار، به قدر و منزلت ایشان واقعی نهاده نمی‌شود و فضیلت علم و معرفت ایشان در میزان اخلاق و پسند آشفته بازار عصر، از کم سنگ‌ترین متاع زمان به شمار می‌رود، بیش از همه رنجیده



الف) شعر ممدوح

چون پیامبر اکرم (ص) ندای توحید سر داد و با آیات غیرقابل تحدی قرآن و سخنان معجزآسای خویش قلوب عرب را تسخیر کرد، معاندان در مقام مقابله با دین جدید و منادی آن، از هیچ ترفندی فروگذار نکردند. از جمله مؤثرترین سلاحهای آزموده شده معاندان در مقابله با این تحول معنوی عظیم، دروغزنی، شایعه‌سازی، تهمت زدن و

در شعر کلاسیک ایران، تا اوایل قرن هشتم، طنز به عنوان نوعی ادبی مستقل شناخته نیست و در آثار شاعران و نویسندگان این دوره، بندرت دیده می‌شود.

افتراهایی بود که بر پیامبر (ص) می‌بستند و با زبان شعر در افواه عموم انتشار می‌دادند. پیامبر اکرم (ص) نیز که از تأثیر و القای شعر مطلع بودند. شاعران مسلمان را ترغیب می‌کردند تا از همان موضع به مقابله دشمن برخیزند، به همین دلیل در حدیثی منسوب به آن حضرت (ص) وقتی نظر ایشان را در خصوص شعرا سؤال کردند، فرمودند: زبان شاعر مؤمن متعهد، به شمشیر مجاهد، و ابیات وی به تیرهایی می‌ماند که با آن قلب دشمن را نشانه می‌گیرند.^۵

قرآن کریم در آیاتی چند از جمله «و ماهو بقول شاعر» و «و ماعلمناه الشعر و ماینغی له» و «قالوا... بل هوشاعر»

اعتبار گذشته خویش را نیز از دست داد؛ به همین دلیل در خصوص شعر و شاعری، با داوریهای متضاد و در مقابل هم مواجهیم. چنانکه در شریعت اسلام از زبان اولیای دین، در مواضعی بشدت از شعر و شاعری مذمت شده در مواضعی دیگر از شعر و شاعر تجلیل شده است. راستی مذمت و مدحت شعر و شاعری در لسان دین چگونه با هم جمع‌پذیر است؟ اصولاً این اقبال و ادبار به شعر و شاعری متوجه چگونه شعر و شاعری است؟

در پاسخ به نظر می‌رسد قضاوت و داوری در خصوص شعر از جانب اولیای دین، نشأت گرفته از کیفیت تعهد و اخلاق حاکم بر شعر است. شعر متعهد متضمن معانی نیکوی اخلاقی، پیوسته مورد حمایت و جانبداری و شعر مشتمل بر مضامین خلاف اخلاق، همواره مذمت شده است. از دیدگاه دین شعر فی حد ذاته نه ممدوح است و نه مذموم، بلکه تنها بار معنایی شعر است که بدان اعتبار می‌بخشد. در واقع شعر به مثابه ظرفی است که به اعتبار مضمون و ارزشگذاری می‌شود و این معنی برگرفته از حدیثی منسوب به حضرت ختمی مرتبت (ص) است که: «سئل عن رسول الله عن الشعر، فقال: کلام حسنه حسن و قبیحه قبیح»^۴ برای روشن شدن مطلب دیدگاه شریعت را از دو منظر جانبداری و مذمت شعر و شاعری بررسی می‌کنیم.

بصراحت ساحت پیغمبر (ص) را از شاعری تنزیه کرده و شعر را در خور شأن انبیاء نمی‌شمارد، اما بعضی از منتقدان و مفسران، همین آیات را نه تنها به منزله نفی شعر ندانسته که آن را دلیلی بر رفعت مقام شعر و شعرا دانسته‌اند.

به هر حال نفی نسبت شاعری از پیامبر (ص) نفی شعر و شاعری نیست زیرا در سیره عملی پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) و سخنان منقول از این بزرگان، شواهد کافی مبنی بر تحسین و ترغیب شاعران راستین وجود دارد و مخالفت اسلام بیشتر متوجه اشعار متضمن هجو و مدح و تملق و دروغ است.

ب) شعر مذموم

دلایل کراهت پاره‌ای از علما و حکما از حفظ و روایت شعر چیست؟ آیا صرف آیات قرآن و احادیث پیشوایان دین در مذمت پاره‌ای از شعر و شعرا موجب چنین عناد و ستیزی شده است و یا عوامل دیگری در این امر دخیل بوده است؟ با بررسی پاره‌ای از احادیث نبوی و سخن بزرگان دین و حتی اشعاری از شاعران برجسته، شعر و شاعری از جنبه‌های مختلف مورد حمله قرار گرفته است. به نظر می‌رسد زندگی سراسر آلوده به فساد پاره‌ای از شعرا اشتغال کثیری از اشعار بر سخنان هرزه و یاوه و دروغ، گستاخی شعرا در اوان ظهور اسلام در هجو پیامبر (ص) و انکار وحی و ایراد گرفتن بر آن، طرز معیشت

بسیاری از شعرا در قرار دادن هنر شعر به عنوان ابزاری برای تکدی تطمیع، تهدید تملق‌گویی و عوامل منفی متعدد دیگری از اسباب اعراض علمای اخلاق و فقه‌های دین و حکما از شعر و شاعری بوده است. علمای اخلاق اصولاً بر هر سخنی که از حدود اخلاق تجاوز کرده، خط بطلان کشیده‌اند و قائلان آن را تخطئه کرده‌اند. در ادبیات اغلب ملل از آنجا که سخن شاعر و زندگی مقرون به تهور و تهتک آنان با موازین اخلاقی مرسوم مغایرت داشته، شعر و شاعری سخت نکوهیده شده است. احادیث فراوان منقول از پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) در مذمت شعر و شاعری ناظر به این جنبه شعر و این دسته از شاعران است چنانکه در حدیثی از پیامبر (ص) نقل شده است که:

لأن یملی جوف احدکم قیحاً خیبر من ان یمتلی شعراً^۶ اگر اندرون یکی از شما از چرک وریم انباشته باشد، بهتر از این است که از شعر پر باشد. در حدیثی دیگر آن رسول مکرم (ص) مسلمانان را از شنیدن سخنان شعرا برحذر داشته‌اند: «ایاکم و ملاحاة الشعراء فانهم یضنون بالمدح و یجودون بالهجاء»^۷

از [شنیدن] بذله‌گوییها و شوخ طبعیهای شعرا پرهیزید؛ زیرا ایشان در مدح و ستایش، خست و بخل می‌ورزند و در هجا گشاده دستی می‌کنند.

انوری شاعر هتاک و هزال عصر سلجوقی - که وقیحانه رکیکترین کلمات



می‌داند که با ابرام و اصرار و امخواه جامعه است. از طرف دیگر، ممدوحان عصر را - هر چند به تعریض نسبت به درک شعر جاهل می‌داند - در بی‌اعتنایی به شاعران محق و مصیب می‌شمرد و هجا و تهدید ممدوحان را برای دریافت صله، نوعی بجاج‌خواهی و زورگویی منصفانه تلقی می‌کند.

البته باید اذعان داشت اینگونه اظهارنظرها، اغلب ناشی از کم‌توجهی ممدوحان و ناکامی شاعر از مدیحه‌سرایی است و متأسفانه اینگونه شکوه و شکایتها در نهایت به هجو و رکاکت لفظ و ددمنشی شاعر منتهی می‌شود.

به هر حال «بدآموزیهای موجود در بعضی اشعار کهن فارسی و لاطائلاتی چند که گروهی از گویندگان ما به عنوان مدح و هجو و وصف میخوارگی و غلامبارگی و منفی‌بافیهای دیگر از خود بر جای گذارده‌اند، چنان بدبینی و واکنش سوئی در بعضی اندیشمندان واقع‌بین اخلاق‌گرا فراهم می‌کند. که حاصل آن جز اظهارنظرهایی تند و افراطی نسبت به شعر و شاعری نیست.»^۹ چنانکه گفته‌اند:

«شعر شعاری مذموم است و شاعری در همه اوقات ملوم، از بهر آنکه اکثر و اغلب اشعار یا در مدح است یا در نسیب، و بنای هر دو بر اکاذیب فاحش و دروغهای صریح است.»^{۱۰}

غیراخلاقی را در شعر وارد کرده، و مدح و هجو را حربه‌ای برای گدایی و تطمیع و تهدید قرار داده است - در قصیده‌ای زیبا در مذمت شعر و شاعری و تأثیر شاعر در جامعه، تحلیلی حکیمانه دارد.^۸

در این قصیده که گویی شاعر در سرودن آن آینه فرازوی ضمیر خویش نهاده و وجدان خویش را به قضاوت نشانده - نکات عمیقی نهفته است که از زبان شاعری اینچنین قابل تأمل است. وی ابتدا با اعتراف به تنزل منزلت اجتماعی شاعر در جامعه، متذکر می‌شود که در عصر او شعر به حربه‌ای برای کسب معاش - آن هم به مذلت سوال و تکدی - تبدیل شده و شاعر از مقام انسانی خویش سقوط کرده است؛ سپس با مقایسه کناس - در مقام پست‌ترین طبقات اجتماعی مردم - و شاعر، وجود شاعر را برای جامعه عبث و بیهوده می‌شمارد، در حالی که متذکر می‌شود جامعه را از وجود کناس گزیری نیست.

اگر آثار شعری تعداد معدودی از شاعران عارف مسلک و حماسه‌سرا و شاعران دینی را از عرصه ادب فارسی خارج کنیم، آنچه باقی می‌ماند جز مدیحه و تملق و تقاضا نیست.

انوری همچون افلاطون و اصحابش که در مدینه فاضله خویش جایی برای شاعر قائل نیست، شخص شاعر را به منزله انگلی مزاحم

پی‌نوشتها

۱. نائل خانلری، پرویز؛ شعر و هنر، شرکت سهامی ایران چاپ، ۱۳۵۴، ص ۲۵.
۲. دینوری، ابن قتیبہ. مقدمه الشعر و الشعراء در آیین نقد ادبی، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: امیرکبیر، چ ۱، ۱۳۶۳، ص ۱۱۰.
۳. الباکیرالبوازی، مجد محمد. فی النقد الادب، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۰۷. چ ۱، ص ۱۹.
۴. دهخدا، علی اکبر. امثال و حکم. تهران: امیرکبیر، چ ۱، ج ۶، ص ۳۱۰.
۵. محمدی ری شهری، محمد. میزان الحکمة. مکتب الاعلام الاسلامی ۱۳۷۱. چ ۳، ج ۵، ص

۹۹.

۶. ونسنگ، ای. المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوی، لیدن: ی بروخمان، ۱۹۶۳، ج ۳، ص ۱۴.
۷. محمدی ری شهری، محمد. همانجا.
۸. دیوان انوری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، چ ۲، ج ۱، ص ۴۵۵-۴۵۶.
۹. رزمجو، حسین. شعر کهن در ترازوی نقد اخلاق اسلامی. مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹، چ ۱، ج ۲، ص ۷۵.
۱۰. عوفی، محمد. لباب الالباب. تصحیح محمد عباسی، تهران: کتابفروشی فخررازی، ۱۳۶۱، چ ۱، ص ۱۲.

چگونگی ظهور و موقعیت ادبیات داستانی فارسی در عصر جدید و معاصر^۱

دکتر سعید بزرگ بیگدلی
دکتر حسین علی قبادی

یکی از زمینه‌های مهم نقد، نگاه تاریخی و جامعه‌شناختی به متون و گشودن افقهای

۱. این مقاله با استفاده از پژوهش ریشه‌یابی ادبیات عصر جدید و بررسی ادبیات داستانی فارسی در دوره میان دو جنگ جهانی با تصویب و سرمایه‌گذاری معاونت پژوهشی جهاد دانشگاهی و با مسئولیت نگارندگان تدوین شده است.

۲. ادبیات داستانی یا Fiction اعم از افسانه، قصه، رمان، داستان کوتاه و غیره است و شامل همه این قالبها می‌شود.

آنچه ادبیات داستانی^۲ فارسی معاصر را در قیاس با ادبیات داستانی منظوم فارسی در ادوار کهن یا ادبیات داستانی جهان در دوره جدید، کمتر از حد توقع ساخته است، بی‌اعتنایی به ابزارهای رشد و پویایی ادبیات است.

در میان عناصر و ابزارهای ترقی و تحرک، مهمتر از همه، علم نقد ادبی و تأملات منتقدانه است که فقدان این سرمایه و گداخته نشدن ادبیات داستانی معاصر در کوره نقد، موجب فاصله آن با مراحل کمال و بالندگی شده است.

آثار داستانی است و شاید این توجه، بویژه نگاه تاریخی، زمینه و مقدمه دیگر جنبه‌های نقد و موجب رفع بسیاری از ابهامها در تحلیل متون داستانی معاصر نیز باشد.

اهمیت تقسیم‌بندی تاریخی و تعیین دوره‌ها و مقاطع متمایز در ادبیات، به حدی است که می‌توان گفت: دوره‌بندی زمانهای مختلف ادبی، ظرف شناخت ابعاد مختلف مضامین و درونمایه‌ها^۱ و حتی بن‌مایه‌های^۲ متون ادبی واقع می‌شوند. از این روی، برای بررسی چشم‌انداز این بن‌مایه‌ها و درونمایه‌ها (که در اینجا حکم مدلول و مظلوف را خواهند داشت) پرداختن به آفاق تاریخی ادبیات داستانی معاصر، ناگزیر می‌نماید.

این مهم، انگیزه‌ای شد که پیش از پرداختن به صورتها یا مضامین داستانها، به دوره‌بندی تاریخی ادبیات داستانی این عهد پردازیم.

دوره‌بندی تاریخی ادبیات داستانی

معاصر

معمولاً، آغاز دوره ادبیات داستانی معاصر را همزمان با رواج نهضت مشروطیت می‌پندارند؛ اما با دقتی افزون‌تر، آشکارا دریافت می‌شود که مبدأ ادبیات داستانی معاصر به پیش از مشروطه بازمی‌گردد.

در یک نگاه کلی، ابتدا تمام دوران پس از عهد کلاسیک را به دو بخش عمده، یعنی عصر جدید^۳ یا مدرن‌گرایی و معاصر (دوزان ادبیات داستانی پس از گرایش به مدرنیسم)

یا ادبیات جاری^۴ می‌توان تقسیم نمود که در چارچوب آن، ادبیات داستانی معاصر نیز خود به مقاطع گوناگونی قابل تقسیم است. با این توضیح، پیشنهاد نگارندگان برای دوره‌بندی^۵ ادبیات داستانی معاصر فارسی چنین خواهد بود:

دوره اول یا «عصر جدید» به طور کلی در مقابل ادوار بعدی که آنها را مجموعاً معاصر می‌نامیم، قرار می‌گیرد. این دوره از پایان جنگهای ایران و روس تا پایان نهضت مشروطیت یا به عبارتی از ۱۲۰۷ تا ۱۲۸۵ هـ.ش. را در بر می‌گیرد. سالهای آغازین ارتباطات ایران با ادبیات جدید، از طریق هند، مصر، عثمانی، ناحیه قفقاز و اروپا صورت گرفت. سراسر این دوره تا تثبیت نهضت مشروطیت و روی کار آمدن دولتهای قاجاری پس از مشروطیت

1. themes

2. motifs

3. modern periode literature

4. contemporary literature

۵. تحولات ادبی، معلول تحولات اجتماعی و تاریخی در یک زمان معین و یا محدود به حوادثی خاص در سالی مشخص نیستند و نمی‌توان به طور قطعی برای تحولات ادبی، تاریخی دقیق تعیین نمود بلکه مجموعه‌ای از حوادث و تحولات اندیشه‌ای، اجتماعی، تاریخی و نظایر آن می‌توانند عامل تغییر و تحول ادبی باشند؛ به هر حال وقوع این دگرگونی در ادبیات پس از تحولات اندیشه‌ای، اجتماعی و فرهنگی خواهد بود.



همه زمینه‌های زندگی است. با این حال در عرصه هنری در مجموع، این عهد، مبین ذوق و استعداد ایرانیان و باروری اندیشه و هنر ایرانی در مواجهه با زمان و تحولات هنری و ادبی روزگار به شمار می‌آید، اما در عین حال گذرگاه انتباه نیز هست که مشرق زمینیان نباید از سرمایه‌های شگرف فرهنگی و ادبی خویش غافل باشند و همچنین در برابر دسیسه‌های استعماری نیز باید هوشیاری خود را حفظ کرده با شناخت ترفندهای آنان به مقابله آگاهانه با آن بپردازند.

دوره دوم از اوج مشروطیت (حدود سال ۱۲۸۵) تا ۱۲۹۹ شمسی را دربر می‌گیرد. از انقلاب تا کودتا [این دوره وارث عهد پیشین است یعنی در این عصر در پهنه‌های علمی و فرهنگی و اجتماعی، عموم نویسندگان با عنایت به نهضت مشروطه و دستیابی ظاهری به دموکراسی، خود را پیشرفته و متجدد می‌شمارند، غافل از آنکه این پنداری بیش نبوده است. کودتای استعماری و سلطه استبداد وحشت‌انگیز، بعدها سراب این ترقی فرهنگی و اجتماعی را برای آنان آشکار کرد. اما در عرصه ادبی مهمترین تحول در این عهد، تبدیل سفرنامه‌های خیالی به رمانهای تاریخی و نثرهای ادیبانه و رمانواره است. مرحله ترجمه متون و فنون ادبی

(تقریباً تا سال ۱۲۹۶ شمسی) را بستر تاریخی آشنایی جدی‌تر ایرانیان را با ادبیات حوزه عثمانی و مناطق اشغالی ایران توسط روس (بویژه مناطقی که آوازه ادبیات دکابریستی روسی^۱ بدانجا رسیده بود) یا حوزه ادبی اروپا (لندن و پاریس) باید نامید. این آشنایی یا از طریق سفرنامه‌هایی بود که ایرانیان و یا خارجی‌ان نوشته بودند یا از راه ترجمه آثار مختلف؛ انتشار مطبوعات گوناگون چه در ایران و چه در خارج از کشور. آنچه درباره سیر تحول ادبیات داستانی این عهد می‌توان مسلم پنداشت، تدریجی بودن این تحولات نسبت به دوره‌های بعد از آن است. مقاومت نهاد سنت‌گرای ادبیات موجود، همزمان نبودن دیگر عوامل تحول از جمله تأسیس مدارس جدید بسا سفرنامه‌نویسی و ترجمه متون ادبی و نشر مطبوعات، تدریجی بودن تحولات جهانی، بویژه در کشورهای همجوار؛ از جمله دلایل کندی گذر و تحول از صورت داستانسرایی قدیم به ادبیات داستانی جدید در این مقطع به شمار می‌آیند.

به هر روی، نزدیک به یک قرن، تجربه نوشتن سفرنامه‌های ادبی و ترجمه‌ها و عوامل دیگری که گفته شد، دستمایه پیدایش سفرنامه‌های خیالی و در نهایت رمان در زبان فارسی گردید.

ویژگی مهم زبانی ادبیات داستانی در این عهد، نوخواهی همراه با مایه‌هایی از ساده‌گرایی است و درونمایه‌های برجسته آن روی گردانی از سنت و گرایش به تجدد در

۱. مثلاً تا خود قفقاز که آخوندزاده با این ادبیات آشنایی پیدا کرده بود. ر.ک. ادبیات عصر جدید، جلد سوم، بخش نمایشنامه‌های جدید فارسی.

بتدریج جای خود را به آفرینش و خلق آثار ادبی می‌دهد و از لحاظ درونمایه نیز اگر در برخی متون عصر جدید تشکیک‌هایی برخلاف باورمندی‌های مردم ایجاد شده بود در این عهد به اعتراضات شدید بر ضد اندیشه‌ها و باورهای آنان تبدیل می‌شود.

دوره سوم از افول نهضت مشروطیت (کودتای ۱۲۹۹) تا سقوط استبداد (۱۳۲۰) است. این مقطع تقریباً دورهٔ میان دو جنگ جهانی است و آن را به دلیل وقوع حوادث مهم جهانی و نیز پیدایش تحولات اساسی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ادبی در ایران، یک دورهٔ متمایز می‌توان دانست.

تغییرات عمدهٔ آن در حوزهٔ زبان، صرف نظر از اندک استواری و اصلاحاتی که در نثر داستان به وجود آمده است، دوران سرگردانی داستان‌نویسان و بن‌بست مسیر ادبیات داستانی است. در اقلیم معنا و درونمایه، کودتای ۱۲۹۹ و پیامدهای آن آزادی و آرمانخواهی را به دیار نیستی کشانید و ثمرهٔ اندیشه و شکوفایی استعداد هنری و ادبی را به وحشت، نیرنگ و فراموشی خویشتن مبدل ساخت. این است که قهرمانان داستانها و قصه‌ها عموماً وحشت‌زده، سرخورده و افسرده‌اند و لاابالی‌گری را بر آزادی، و آرمان‌فروشی را بر پاکدامنی، خودباوری و کوشش برای رسیدن به آرمانهای والا ترجیح می‌دهند. چرا که عموماً زمان «حال» را از دست رفته می‌بینند و آینده‌ای پیش روی خود نمی‌یابند لذا با سرگشتگی به گذشته‌ها، دل خوش

می‌کنند؛ گذشته‌ای که با آه و افسوس فراوان به یاد آن پیر شدند؛ اما خود در آن نقشی نداشته‌اند بلکه برایشان ساخته‌اند و آنان نیز با خیالاتی موهوم در آن سیر می‌کنند و به تعبیری باید گفت پیر نیستند بلکه جوانمرگ شده‌اند.

رمانتیسیم جنبهٔ غالب ادبیات این دوره است هم در خلق قهرمانان رمانها و هم در بیشتر داستانها و قصه‌ها گاه جلوهٔ این رمانتیسیم در پردازش جنبه‌های ناسیونالیستی آثار است که پدیدآورندگان این گونه آثار، احساسی کاذب از خود بروز می‌دهند. چرا که ناسیونالیسم رمانتیستی، چیزی جز فرار از واقعیتها نیست.^۱

دورهٔ چهارم از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ (زوال استبداد و نسیم زودگذر آزادی). در این دوره ورق برمی‌گردد رقابتهای جهانی ناشی از جنگ جهانی دوم و افول قدرت استعمار انگلیس، ایران را به عرصهٔ رقابت دو ابرقدرت جدید جهانی تبدیل می‌کند و بی‌ریزگی یافته‌های کودتاگران و پوچی بافته‌های رمانتیستها و پوچگرایان هویدا می‌گردد. فضایی برای تنفس احساس می‌شود؛ اما متأسفانه، در این فضا نیز به دلیل

۱. رنه ولک و آستن وارن از بزرگترین منتقدان ادبی غرب در این روزگار، بر این باورند که ادبیات ناسیونالیستی زمانی که بدون پیوند با زمینه‌های واقعی اجتماع پدید بیایند، صرفاً به منزلهٔ خلق یک اثر رمانتیستی خواهند بود. ر.ک. نظریهٔ ادبیات، ص ۹۹.

سپرده می‌شود. زهر خفقان دوباره ادبیات داستانی ایران را مسموم می‌سازد قهرمانان داستانها عموماً پوچ‌انگار، بدعاقبت، با چهره‌هایی مملو از اضطراب و تردید (حتی نسبت به همه بنیادهای هستی) یا الکی خوش و سطحی‌نگر و به دور از چون و چرای خردمندانه هستند.

در حوزه زبان اگرچه این عهد، وارث تجربه‌های پیشین است، به دلایل گوناگون از جمله انقطاع حیات اندیشه‌ای دوره گذشته و سرخوردگی نسل پیشین داستان‌نویس و فقدان امکان ابزار رشد از جمله جرأت نداشتن برای بیان مضمون دلخواه، زبان ادبیات داستانی، نیز دائماً به عقب رانده شد؛ البته این تحول، به سمت‌گیری ادبیات داستانی به سوی داستانهای سمبولیک کمک کرده که از این جهت اندکی مایه تقویت زبان داستانی گردید.

دوره ششم از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ (از سرکوب نهضت مردمی تا طلوع انقلاب اسلامی) این دوره زمستان عمر استبداد و استعمار و شکوفایی نهال ایمان در میان توده‌های عظیم انسانهای خدایی است تا اینکه بهار استقلال و آزادی زمستان ۱۳۵۷ را بهاری می‌کند.

تحول معنایی و زبانی در داستانهای این دوره بیشتر مرهون تحول زبانی ادبی در خارج از حوزه داستانی است.

ابتدا، تحول در حوزه معنا، از دگرگونیها در عرصه زبان و صورت ادبیات داستانی افزونتر به نظر می‌رسد. وقوع انقلاب عظیم،

اثرات سوء فرهنگی باقیمانده از دوره خفقان و دیکتاتوری بیست ساله و ناهشیاری جوانان تشنه آزادی، عموم اهل قلم، وارد میدانی ناشناخته شده و سرباز چشم و گوش بسته یمین و یسار لشکری شدند که نمی‌دانستند در قلب آن چه کسانی فرمان می‌رانند، لذا عرصه ادبی ایران که بسیار هم شکوفا نشان داده می‌شد، صحنه نمایش اقتدار دو ابرقدرت شرق و غرب شده بود، تا اینکه در پایان این بازی کور، با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، یکی از ابرقدرتها چیره می‌شود و دلسوختگان دانش و هنر و مردم آزاده ایران این بار، در زنجیر سیطره استعمار امریکا گرفتار می‌شوند.

دوره پنجم از ۱۳۳۲ تا حدود ۴۲ (از کودتا تا نهضت) ثمره جنگ جهانی دوم و واقع شدن کشور ایران به عنوان پل پیروزی برای کشورهایی چون امریکا و به زیرسلطه کشیدن و غارت مناطق وسیعی از جهان بود، اما این بار با طراحی و حمایت امپریالیسم امریکا حکومتی وابسته به بیگانگان بر ایران تحمیل شد و میدان ادبیات ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ عموماً صحنه یکه‌تازی ادبیات داستانی رماتیکی، هرزه، سرخورده، بی‌هدف، پوچ و ناامید می‌گردد. شاید بتوان گفت جز در آثار داستانی جلال آل احمد، در دیگر آثار داستانی، امید به آینده و تقویت انگیزه برای ادامه حرکت و زیستن شرافتمندانه، سخنی به میان نمی‌آید، بلکه عموماً کندوکاو در علت‌های واقعیات تلخ جامعه و بیان حقایق اجتماعی به فراموشی

اسلامی به رهبری امام خمینی (س) که جلوه‌هایی از آن در پانزده خرداد چهل و دو درخشش پیدا کرده بود، از تحولی کاملاً عمیق، همه جانبه و کارا در همه ابعاد فرهنگی سیاسی و اجتماعی و گرایش به احساس دینی در جامعه ما خبر داده بود.

آن عده از اهل قلم که نستوه و مقاوم ایستاده بودند، با این نهضت همدلی نشان دادند. زنده یاد جلال آل احمد پیش از سال ۱۳۴۲ خارج از حوزه ادبیات داستانی کتاب غریزدگی را نگاشته بود (که این کتاب یکی از درخشنده‌ترین اثر همدستان و همزیان با انقلاب اسلامی به شمار می‌آید) او خویشتن را همراه و غمخوار این نهضت عظیم مردم می‌دید. نویسندگانی دیگر که شهرتی چون جلال نداشتند نیز کمابیش با سلاح داستان و قصه و... به جنگ شیطان خفقان و سرکوبگری و دشمن آزادی می‌رفتند؛ اما در مجموع زبان و تکنیک داستان درخشان‌تر از دوره پیشین نیست اگرچه درحوزه محتوا به سمت امید به آینده، واقعگرایی و خشم انقلابی پیش آمده است. البته در تقابل با ادبیات واقعگرایی مردمی، دستگاههای ادبی وابسته به رژیم کودتا نوعی ادبیات تند رمانتیکستی منحط را دامن می‌زند.

دوره هفتم: از ۱۳۵۷ تا کنون (از پیروزی انقلاب اسلامی، اکنون)

آنچه ادبیات داستانی این دوره را ممتاز ساخته است، شکوفایی در عرصه مضامین و درونمایه‌هاست. صورتهای ادبیات داستانی این دوره سرشار از نشاط و جلوه‌گاه امیدهای

روشن و البته بخش عمده‌ای از آن در بردارنده خشم مقدس است، در عین حال واقعگرایانه و همراه با قلبهای مردم است. این خشم مقدس در واقع پرستش و عشق عارفانه است. آمیزه‌ای است از درونمایه‌های قهرمانی با مضامین عرفانی.

پوچ‌انگاری، هرزه‌درایی، دودلی و پناه بردن به افیون و جنون در آن راه ندارد. در عرصه تکنیک هنوز در نیمه راه است. حضور برخی فرهیختگان مجرب با سابقه‌ای بیش از سه یا چهار دهه در کنار جوانان خوش ذوق و با استعداد و پرانگیزه، چشم‌اندازی از شکوفایی و ترقی را در پیش چشمان می‌گشاید. تعداد فراوان داستانهای کوتاه چاپ شده و مجموعه‌های داستانی نشر یافته^۱، از جمله سرمایه‌های این درخشش به شمار می‌آیند.

۱. برای نمونه ر.ک. گزیده ده سال قصه‌نویسی در انقلاب اسلامی، چاپ اول، به کوشش ابراهیم حسن بیگی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸ و نگاهی به ده سال قصه جنگ، تألیف رضا رهگذر چ ۱، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی ۱۳۶۷. و مجموعه داستانهای کوتاه؛ به همت فریدون عموزاده خلیلی و سید ابراهیم نبوی و حسن احمدی؛ چ ۱، تهران: سروش، ۱۳۶۸. و دهها مقالات بعدی دیگر از جمله مجله ادبیات داستانی چاپ حوزه هنری دفتر سازمان تبلیغات اسلامی و شماره‌های گوناگون مجله سوره.



رمان و به چگونگی ظهور آن در ادبیات جهان

آنچه در زبان فارسی، به نام رمان اصطلاح و رایج شده است؛ در برابر نوول (novel) انگلیسی است و گفته اند: «رمان تصویری از زندگی و رفتارهای واقعی است؛ نیز تصویری از روزگاری که رمان در آن نوشته شده است... رمان روایتی است تخیلی، متفاوت با قصه که حوادث آن می تواند در زنجیره حوادث معمولی حیات انسان در فضای جامعه جدید قرار گیرد.»^۱ موارد زیر را از جمله تفاوت های این قالب تازه ادبی با آنچه قصه یا حکایت یا رمانس نامیده می شود، می توان ذکر نمود:

اول) در اینگونه داستانها، جهان به گونه ای مشخص و فردیت یافته، عرضه می شود. از این رو طرح رمان نه بر پایه افسانه و اسطوره، بلکه بر زمینه تاریخ و پیشینه فردی شخصیت های داستان، نهاده می شود. اهمیت فرد در رمان تحت تأثیر اصالت یافتن فرد در جهان، پس از رنسانس و سازگار با این طرز فکر است.

دوم) شخصیت های آرمانی و غیرواقعی رمانس، یعنی شخصیتهایی که تنها با عنوان و مقام خود مشخص می شوند، در رمان فردیت می یابند؛ بدین شکل که نویسنده از طریق توصیف مشخص و دقیق ظاهر آنها، مشخص کردن جایگاه فردی و اجتماعی هر یک، شرح پیشینه و سابقه شان و همچنین، رشد و تکامل شخصیت در طول رمان برای آنها اهمیتی ویژه قائل می شود.

سوم) برخلاف حکایت و رمانس که در آنها شخصیتها و وقایع، در نوعی بی زمانی مطلق به سر می برند؛ در رمان، تاریخ و تقویم زمان اهمیتی اساسی دارد و همچنین، رشد و تکامل شخصیت در طول زمان اهمیتی ویژه می یابد.

چهارم) در صحنه ها و ساختار رمان، افزون بر عنصر زمان، مکان نیز اهمیت می یابد و ذکر زمینه ای مشخص و ملموس و توصیف فضایی دقیق، یکی از عناصر اصلی رمان واقع گرا به شمار می رود.

پنجم) نثر ساده و محاوره ای می شود. برخلاف حکایات، که نویسنده لحن کلام را به شخصیت های داستان می دهد و اغلب شخصیتها با هر شأن و منزلتی در اجتماع، از لحنی مشترک در گفتارشان استفاده می کنند، در رمان لحن گفتار هر کس با شخصیت و منزلتش در جامعه هماهنگ است.^۲ البته در مورد کمیت رمان هم بحث زیادی شده است که فعلاً به تفصیل نمی توان بدان پرداخت؛ اما اجمال آنکه رمان عموماً باید بلندتر از دیگر اقسام باشد و یا مجموعه به هم بافته ای از چند داستان بنماید.

بدین ترتیب اجزایی از این قالب ادبی با برخی از شاخه های ادبیات داستانی کهن ما می تواند برابری کند، اما عین آنها نیست. بلکه

۱. ر.ک. رمان به روایت رمان نویسان، میریام آلوت؛ ترجمه علیمحمد حق شناس؛ تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۸، ص ۲۵ و نیز ص ۱۳۸-۷۰.
۲. ر.ک. آذر نفیسی، مجله مفید، شماره ۴، ۴۰.

رمان یک آفرینش ذوقی جدید در عرصه ادبیات است. در پهنه ادبیات داستانی جدید نیز رمان، با داستان اعم از داستانهای بلند یا کوتاه^۱، قصه^۲، افسانه^۳ و داستانهای حیوانات (فابل)^۴ تفاوت اساسی دارد.

برای بررسی چگونگی تولد رمان، اشاره‌ای به مسائل جامعه شناختی مرتبط با آن ضروری و منطقی به نظر می‌رسد؛ چنانکه فزونی یا کاستی یک قالب شعری نیز متأثر از عوامل اجتماعی و محیطی و اندیشه‌ای است. مثلاً قالب قصیده که عموماً با مدح و وصف یا بیان حوادث کوچک مناسبت دارد در زمان تسلط و شکوه دربارها به مراتب بیشتر از دوران جدید و پس از مشروطه رواج داشته است. یا استفاده از غزل در شعر عرفانی بیشتر از سایر قالبها به چشم می‌خورد. پیدایش رمان نیز چنین است و باید برخی از عوامل مؤثر در آن را در نظر داشت. تقریباً از دیدگاه فوق، مهمترین عامل پیدایش رمان در زبان فارسی، قطعاً کم شدن فاصله ادبیات با توده‌های مردم است.

همچنانکه از تعریف رمان پیداست، رمان برخلاف قصه و افسانه و... نمی‌تواند کاملاً خیالی و با آرزوهای دور و دراز و همراه با قهرمانی ازدها و دیو باشد و در یک خواب و خیال، مشکل افراد بشر را یک شبه حل کند. بلکه برعکس، واقعیتهای اجتماعی، جانمایه و جوهر رمان هستند. تولد رمان در ایران نیز زمانی صورت می‌گیرد که چشمها در برابر سرعت سیل عظیم حوادث خیره می‌شود از جمله رسیدن اخبار گوناگون

تحولات جهانی به این سرزمین، نگارش سفرنامه‌ها، ورود صنعت چاپ و نشر روزنامه‌ها، افزایش تعداد باسوادان، احساس خطری که علمای اسلام از عقب افتادگی و پراکندگی مسلمانان داشته‌اند (که موجب بروز عکس‌العملهایی مختلف از سوی آنان شد) جلوه‌های استقلال طلبی و اسلام خواهی در برخی کشورهای دیگر، توسعه دانش و فن، اراده نیل به ترقی به منظور جبران شکست جنگهای ایران و روس، سهلتر شدن رابطه با کشورهای مختلف و... و نیز ترجمه آثار گوناگون به زبان فارسی.

آنچه برشمرده شد، هم می‌تواند زمینه‌ساز پیدایش رمان بشود و هم ابزار آن؛ زیرا هم بزرگترین واقعیتهای جامعه ایران و دغدغه‌های ذهن ایرانی، همین واقعیتهای بیان شده هستند و هم ابزار خلق و رشد و توسعه رمان،

این نوع تازه ادبی با مشخصاتی که ذکر شد به سرعت در میان مردم و نویسندگان رواج یافت و نویسندگان با استفاده از آن، رمانهای تاریخی و اجتماعی - سیاسی و روانی زیادی را - که منعکس کننده تفکرات جدید و تازه‌ای راجع به نحوه نگرش انسان به همه عالم است - نوشتند و در تغییر بنیادهای فکری اجتماع خود موفقیت‌های بسیاری کسب نمودند.

1. short story and long story

2. tale 3. legend

4. fable



می‌آید. آنچه این کتاب را از آثاری از قبیل حکایت و رمانس، متمایز می‌کند، اعتراض شدید سروانتس به مضامین غیرواقعی و آرمان‌گرایانه رمانس و کوشش او در خلق ساختاری برپایه‌ای غیر از رمانس و حکایات قدیم است. این تلقی از داستان در اولین رمانهای قرن هیجدهم تکامل می‌یابد و بوضوح در آثار «دفو» و «ریچاردسون» مشاهده می‌شود.

رمانهای اروپایی دیگری نیز شهرت جهانی یافتند و بعدها به فارسی ترجمه شدند و راه را برای رواج بیش از پیش رمان گشودند. در اولین مرحله، رمانهایی همچون: تلماک اثر فنلون^۳ کنت مونت کریستو و سه تفنگدار و لوئی چهاردهم اثر الکساندر دوما^۴، لومستر دوپاری اثر اوژن سو^۵ و چند رمان دیگر به فارسی ترجمه شدند. البته این سخن بدان معنی نیست که پیدایش رمان نویسی فارسی مرهون ترجمه دانسته شود بلکه به نظر می‌رسد رواج سفرنامه‌نویسی بویژه تولد سفرنامه‌های خیالی، حلقه واسطه ساختار

رمان فارسی با شباهتی نه چندان منطبق با رمانهای غربی، در پی رواج نوشتن سفرنامه‌های خیالی ایرانیان، در ادب فارسی ظهور کرد. البته همه ویژگیها و عناصر اصلی رمان در اینگونه آثار به چشم نمی‌خورد بلکه گاه گزارشهایی در قالب داستان که تصویرگر اوضاع زمان با دیدگاههای جدید هستند، دیده می‌شوند.

آنچه به عنوان رمان در ادبیات جهانی پدید آمد، مربوط به آثاری می‌شود که بعد از رنسانس در اروپا تولد یافته بود. «دن کیشوت» اثر سروانتس ساودرا، میگوئل (۱۶۱۶-۱۵۴۷) را نخستین رمان در ادبیات اروپا دانسته‌اند. سروانتس با نوشتن و انتشار این اثر در مدت اندکی شهرت جهانی یافت. قسمت اول کتاب او در سال ۱۶۰۵ به چاپ رسید و قسمت دوم آن پس از ده سال (۱۶۱۵) منتشر شد.

این اثر^۱ - «دن کیشوت» - انتقادی هیجانی و طنزآمیز از بیهودگی‌ها و ابتدالات نظام پهلوانی است که در عصر سروانتس رو به زوال می‌رفت.^۲ نویسنده رمان، ارتباط بین آرمانگرایی و واقعیت را در شخصیت دن کیشوت نشان می‌دهد و سعی بر این دارد که تفاوت اوهام و خیالات را با واقعیات موجود نشان دهد.

به نظر اغلب منتقدان «دن کیشوت» اثر میگوئل دو سروانتس، نقطه عطفی در تاریخ داستان نویسی جهان و نیز مرحله گذار از انواع حکایت به آنچه امروز آن را رمان و به معنای وسیع‌تر داستان بلند می‌نامیم، به شمار

۱. دن کیشوت میگوئل، دو سروانتس. ترجمه محمد قاضی. تهران: نشر نو ۱۳۶۱. (Miguel de cervantes savedra)

۲. ر.ک. رمان به روایت رمان نویسان. ص ۴۷-۵۵.

3. Fenelon

4. Dumas, Alexandre Davydela

paiuleterie

5. Ougen Sou

داستانهای کهن ما با رمان به شمار می‌روند.^۱ این حادثه ادبی، خود نشان از استعداد و شکوفایی ذهنی ایرانی و وقت‌شناسی ادبی او دارد.

در مجموع می‌توان گفت: رمان فارسی میوه نهال سفرنامه‌نویسی خیالی است. طبیعی است که در آغاز راه، ساختار داستان از پختگی کافی برخوردار نبوده وقایع آن، سیر طبیعی خود را نداشته باشد و بسیاری از قواعد و اصول رمان نویسی در آن رعایت نشود. به همین دلیل نظر منتقدان ادبی آنچنان که باید به این آثار جلب نشد.

این فن تازه ادبی پس از آنکه در پیوند با رواج سفرنامه‌های خیالی پا به میدان نهاد، راه خود را از گذرگاه ترجمه ادامه داد و مترجمان ایرانی با ولعی هر چه بیشتر، به ترجمه آثار غث و سمین اروپایی پرداختند. در مرحله دوم آثار مختلفی از نویسندگان اروپایی، از جمله ژول ورن، شاتوبریان^۲ و غیره... به فارسی ترجمه شد. این حرکت که با ترجمه آثار نسبتاً معتدل اخلاقی شروع شده بود، چندان نگذشت که به ترجمه آثار مبتذل اروپایی انجامید.

انواع رمان فارسی

رمان سیاسی

برخی از این رمانها، در واقع همان سفرنامه‌های خیالی به شمار می‌آیند که در مرحله گذار داستان‌نویسی سنتی به نوع جدید آن، یعنی رمان قرار دارند. از جمله سیاحتنامه ابراهیم بیک که در خارج از کشور تألیف

یافته است. اگرچه برخی نیز این رمان را اثر پذیرفته از رمان نفوس مرده، اثر نیکلای گوگول^۳ دانسته‌اند.

رمان تاریخی

رمانهای تاریخی در حقیقت بدون واسطه، ادله سفرنامه‌های خیالی یا رمانهای سفرنامه‌ای به شمار می‌آیند. سالیهای که رمان تاریخی شکل گرفت، مقارن بود با سالیهای پرجوش و خروش انقلاب و درگیریهای محمدعلی شاه با مشروطه خواهان؛ رمان شمس و طغری از اولین رمانهای تازه فارسی بود که جامعه تاریک و پروحشت دوران مغول را تصویر می‌کرد. خسروی در رمان شمس و طغری از خاندانی اشرافی انتقاد می‌کند که «نان رابه نرخ روز می‌خورند و از هر سو که باد آمد، خرمن پاک می‌کنند.» افراد این خاندان به مغولان پیوستند زیرا هدف اصلی آنان مال اندوزی و زیرپرستی و تأمین زندگی مرفه بوده است. راهی را که خسروی گشوده بود نویسندگان دیگری دنبال کردند. از جمله کسانی که با رمان تاریخی این مسیر را طی نمود، شیخ موسی کبودر آهنگی است که رمان عشق و سلطنت فتوحات کورش کبیر را نوشت پس از

۱. ر.ک. رمان به روایت رمان نویسان، ص ۴۴-۴۰.

۲. ر.ک. ریشه‌یابی ادبیات عصر جدید؛ جلد اول، ص ۴۶-۴۴ و ۹۰-۸۲.

3. Gogol' Nikolay vasilyevich



خلیلی و تهران مخوف از مشفق کاظمی، ادامه همین راه به حساب می‌آیند. با شروع نهضت مشروطه خواهی و تأسیس دوایر دولتی و ادارات و سازمانهای مختلف در شهرها، بویژه تهران، قشری در جامعه ظهور کردند که به عنوان کارمند یا اداره‌ای شناخته می‌شدند. این قشر تازه‌کار، آرزوها و ایده‌آلها و مشکلات و محرومیت‌هایی تازه و خاص خود داشت که این مشکلات و مسائل زمینه‌ای برای به وجود آمدن رمانهای اجتماعی شد و این بود که پس از رزمی عموماً موهوم در رمان تاریخی، اینک نوبت به هنری چرکین در رمان اجتماعی رسید.

رمان‌نویسی فارسی با ظهور رمانهای اجتماعی و به دنبال آن انواع دیگر رمان وارد مرحله تازه‌ای می‌شود که فعلاً موضوع سخن در این مقاله نیست.

رمان عشق و سلطنت، نویسندگان رمانهای دیگری همچون دام گستران یا انتقام خواهان مزدک و داستان باستان با برگزیدن گریز به دوران پیشین ایران، خواستند خود را از اوضاع نابسامان روز دور نگه دارند و به گذشته موهوم پناه ببرند و این چیزی جز ناسیونالیسم رمانتیک نبود.

نویسندگان این رمانها سرشکسته از اوضاع متلون آن روزگار، برای تسکین آلام روحی ناشی از ضعف حکومت مرکزی و جبران حقارت روحی گروههای اجتماعی مسلط، به شکوه و عظمت ساختگی و موهوم ایران باستان توجه کردند، حتی برخی از ایشان تحت تأثیر افکار جدید روشنفکری به بهانه به سوک نشستن بر سقوط پادشاهی ساسانی که به دست مسلمانان صورت گرفته بود، مخالفت خویش را با اصل مذهب نشان دادند.^۱

نویسنده رمان تاریخی برخلاف نویسندگان ادبیات مشروطه با مردم رابطه‌ای ندارد و به یادآوری گذشته دل خوش می‌کند، اگر در ادبیات مشروطه بر پیشرفتهای اروپا، حسرت خورده می‌شود، در رمان تاریخی، شکوه ساختگی بر یاد رفته، ایران دستمایه تحسر قرار می‌گیرد.

رمان اجتماعی

شاخه دیگری از رمانها به نام رمان اجتماعی موسوم است که با انتشار مجمع دیوانگان از صنعتی زاده کرمانی پا به عرصه نهاد رمانهای بعدی مثل روزگار سیاه از عباس

۱. درگیر و دارهای سیاسی و اجتماعی بعد از کودتای رضاخان، فضای حاکم بر جامعه، باعث شد که بار دیگر توجه به رمانهای تاریخی بیشتر شود. بر این اساس نوشتن رمانهایی با مضامین تاریخی و با نوعی رمانتیسیم منفی و وطن پرستی افراطی بیشتر شد. این رمانها به ترتیب زمانی عبارتند از: داستان مانی نقاش صنعتی زاده کرمانی، ۱۳۰۵ ش. مظالم ترکان خاتون حیدرعلی کمالی، ۱۳۰۷، لازیکا حیدرعلی کمالی ۱۳۰۹، نادرشاه رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۱۰، شهربانو رحیم‌زاده صفوی ۱۳۱۰، دلیران تنگستان محمدحسین رکن‌زاده، آدمیت ۱۳۱۰، پهلوان زند شین پرتو ۱۳۱۲، آشیانه عقاب زین‌العابدین مؤتمن ۱۳۱۸.

شناخت و بررسی سفرنامه‌های جدید کمک فراوانی برای تحلیل زمینه‌های شکل‌گیری رمان فارسی است و تحلیل دقیق‌تر نحوه شکل‌گیری سفرنامه‌های جدید، با مراجعه به تاریخ را ایجاب می‌نماید عوامل آغازین را باید در اولین مسافرت‌های رسمی ایرانیان به خارج جستجو کرد؛ اولین اقدامی که در این مورد شده مربوط به سال ۱۲۲۶ هجری است.

در این سال وزیر مختار انگلیس، سرهرفرد جونز... که به انگلیس برمی‌گشت، دو تن از جوانان ایرانی را برای تحصیل با خود به انگلیس برد^۱ دومین گروه جوانان اعزامی پنج نفر بودند که به همراه کلنل دارسی در روز جمعه دهم جمادی‌الآخر ۱۲۳۰^۲ عازم انگلیس شدند، که هر کدام پس از بازگشت به پستی منصوب گردیدند. مثلاً میرزا صالح به عنوان مترجمی و مهندسی در دستگاه ولیعهد ماند^۳ هم اوست که بعدها اولین سفرنامه را در عصر جدید می‌نویسد. در دوران بعد با افزایش مسافرت‌ها، نوشتن سفرنامه‌ها نیز رو به فزونی می‌گراید که از جمله آنها سفرنامه ناصرالدین شاه را می‌توان برشمرد که اندکی با متون ادبی نیز خویشاوندی پیدا کرده است.

در جریان این سفرها و نیز ایجاد روابط آموزشی و تأسیس مدارس جدید در ایران، پدیده ترجمه ظهور کرده که با ترجمه کتابهای درسی دارالفنون آغاز شد، و با تأسیس صنعت چاپ و اعزام دانشجویان به خارج، گسترش یافت. البته این بدین معنا

نیست که تمامی اصول داستان‌نویسی در آن لحاظ شده باشد.

در سفرنامه ناصرالدین شاه، نویسنده با افرادی ارتباط داشته، مناظر و اماکنی را دیده، سخنان و نکاتی را از دیگران نقل قول کرده و به نگارش آنها پرداخته است، و سفرنامه وی بیشتر شرح و توصیف این حوادث است، ولی از آنجا که اثر وی خیالی است و براساس آرمانهای نویسنده پرداخته شده، حالت داستان و رمان به خود گرفته است. به طور کلی تنظیم مطالب و شیوه تألیف بعضی از سفرنامه‌ها به گونه‌ای است که در گفتگوهای بین شخصیت‌ها به تناسب موقعیت، از مسائل مختلف سخن می‌رود. بنابر این چهارچوب داستانی دارند و نثر آنها نیز روایی و ساده است و این ویژگی از اساسی‌ترین ویژگیهای داستان‌نویسی است که در سفرنامه خیالی ابراهیم بیک دیده می‌شود، سفرنامه‌ها در عهد قاجار بتدریج به داستان نزدیکتر می‌شوند، به عنوان مثال، در سفرنامه امین‌الدوله نثر وی پخته و ساده، و توصیفات دقیق و قوی است. سخن شخصیت‌ها با موقعیتهای اجتماعی آنان منطبق است با پیرمرد شمرانی به لهجه شمرانی، و با روحانی به لفظ آخوندی و با

۱. مجله یادگار، ۴، ش ۲۹ و ۳۰.

۲. همان، ش ۵ و ۳۹ و ۴۰.

۳. همان، ص ۴۴ به نقل از سفرنامه میرزا صالح شیرازی.



حیث زمان بر دیگر سفرنامه‌های فرنگ رفتگان مقدم است، دوم به دلیل همین تقدم در بیان حقایق حیل‌های استعمار - که نویسنده مبلغ آن بود - از پیچیدگی کمتری برخوردار است، به طوری که در آن، دسیسه‌های استعمار برای به دام انداختن اهل فکر و اندیشه به آسانی مشاهده می‌شود. این سفرنامه ارمغانی است از سفر دور و دراز میرزا ابوطالب اصفهانی یا لندن‌نی که محتوای آن برای خواننده زمینه تشخیص انواع بیماری غریزدگی را فراهم می‌سازد. در مجموع می‌توان گفت:

سفرنامه‌های دوران اخیر (از اوایل قرن دوازدهم هجری) یکی از حلقه‌های اتصال قصه‌های قدیمی با داستان نویسی و رمانهای جدید به شمار می‌آیند و در کنار ترجمه‌ها و روزنامه‌ها و... علاوه بر تأثیر در پیدایش رمان و شیوه ساده‌نویسی در ادبیات جدید، در گسترش و تکامل آنها نیز به سبب اروپایی نقش مؤثری داشتند.^۴

۱. سفرنامه امین‌الدوله، امین‌الدوله، مقاله اسلام کاظمیه، ص ۱۸.

۲. وی در آغاز کتاب شرح زندگی خود را آورده است.

۳. این سفرنامه ابتدا به وسیله انگلیسیان به زبان انگلیسی ترجمه شد و بعد از آن به فارسی چاپ شد.

۴. ر.ک. مؤلف از از صبا تا نیما بر این باور است که سیاحتنامه ابراهیم بیک از نخستین آثار نوشته شده از فارسی به سبک رمان اروپایی است از صبا

ساربان به لحن ساربان حرف می‌زند.^۱ این خود قدمی بود به سوی نزدیکی بیشتر به روش و سبک داستان‌نویسی، و انتقال هنرمندانه مضامین نیز که محور اصلی داستانها را تشکیل می‌دهند، در ابتدا از طریق سفرنامه‌ها در معرض دید خواننده قرار می‌گیرند. از جمله سفرنامه‌های خیالی که برای القای عقیده نویسنده نوشته شده‌اند، سیاحتنامه ابراهیم بیک زین‌العابدین مراغه‌ای، مسالک المحسنین طالبوف تبریزی، مسیر طالبی میرزا ابوطالب خان لندن‌نی و خوابنامه یا خلسه از اعتمادالسلطنه را می‌توان برشمرد.

میرزا ابوطالب خان اولین نویسنده‌ای است که در سفرنامه خود، آداب و رسوم فرنگیان و جاذبه‌های تمدن آنان را ثبت و توصیف کرده است. پدر وی که تبریزی بود، و به اصفهانی شهرت داشت به هند رفت. ابوطالب خان در سال ۱۱۶۶ ه.ق. در کهنو متولد شد. وی در زمان حیات پدرش دختر یکی از نزدیکان مظفر جنگ، نایب‌الحکومه بنگاله را نامزد کرده بود و با حمایت پدرش به خوشی روزگار می‌گذرانید، او پس از چندی در سال ۱۲۰۲ ه.ق. به کلکته آمد^۲ و در همانجا به سال ۱۲۲۰ یا ۱۲۲۱ درگذشت.

مسیر طالبی، نخستین سفرنامه در عصر جدید است این سفرنامه از آثار کم ارزش و در عین حال معروف اوایل قرن سیزدهم ه.ق. است، که به زبانهای مختلف ترجمه گردیده است.^۳ این سفرنامه از چند جهت با سایر سفرنامه‌ها متفاوت است؛ نخست از

گرچه داستان نویسی در ادب فارسی سابقه‌ای طولانی دارد و داستانهای از نوع داراب نامه و مختارنامه به شیوه کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه و سمک عیار و... نگارش یافته اما سابقه داستانهای بلند و کوتاه به روش اروپایی به یکی دو قرن اخیر بازمی‌گردد و در خود اروپا هم قضیه کمایش همین گونه بوده است.

تأثیر ترجمه در پیدایش رمان فارسی

آشنایی نخستین ما با رمان اروپایی با ترجمه سه تفنگدار اثر الکساندر دوما انجام پذیرفت. سپس داستان نویسانی چون خسروی با نوشتن شمس و طغری در این میدان وارد شدند. اولین تأثیر ترجمه در اثر مذکور دیده شد.^۱

نمونه دیگر از تأثیر ترجمه، نقش و سهم کتاب حاجی بابای جیمز موریه انگلیسی بود.^۲ یک بررسی آماری نشان می‌دهد که در آغاز، ترجمه از زبان فرانسه بیشتر رایج بوده و سپس از انگلیسی و پس از آن روسی و آلمانی، و گاهی نیز از عربی و ترکی به زبان فارسی نقل کرده‌اند. آثاری که از زبان فرانسه ترجمه می‌شدند بیشتر جنبه تاریخی داشتند و با بازگشایی دارالفنون بر جنبه علمی آثار، به واسطه تدریس علوم، توجه بیشتری شد.

پس از آغاز حرکت ترجمه آثار اروپایی، چندی نگذشت که در وزارت علوم علیقلی میرزای اعتضادالسلطنه، اداره‌ای به عنوان «دارالطباعة و دارالترجمة خاصه همایونی» تأسیس گردید، که ریاست آن با محمدحسن

خان صنیع‌الدوله بود. در این دارالترجمه به تدریج به نقل آثار ادبی کشورهای اروپایی خاصه ادبیات فرانسه پرداختند.^۳

به تدریج حجم ترجمه در کشور افزایش یافت. افرادی که رابطه مستقیمی با دستگاه تعلیماتی نداشتند و خارج از دارالفنون بودند، دست به ترجمه زدند که از میان آنان می‌توان کسانی مانند میرزا عبدالغفار نجم‌الدوله اصفهانی، دکتر ابوالحسن خان، دکتر رضا خان، دکتر محمد کرمانشاهی مشهور به کفری، میرزا رضاخان مهندس‌الممالک، میرزا علی اکبرخان مزین‌الدوله، میرزا اسدا... خان مهندس‌الممالک، نصرت‌السلطان، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه^۴، سیدعلی

تایما، یحیی آرین پور ج ۱، ص ۳۱.

۱. دیداری با اهل قلم، غلامحسین یوسفی ج ۲، ص ۲۳۳. البته اینگونه اظهارنظرها درباره اولین رمان مترجم، خالی از مسامحه نیست چرا که قبل از آن رمانها روبینسون کروزو به سال ۱۳۱۱ ه.ق. و کنت مونت کریستو به سال ۱۳۱۲ ه.ق. ترجمه شده بود.

۲. شاهکارهای نشر فارسی، سعید نفیسی، مقدمه، ۲۳.

۳. نخستین کنگره نویسندگان ایران، پرویز خانلری، ص ۱۴۲.

۴. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه رئیس دارالطباعة همایونی و پسر حاج علیخان صنیع‌الدوله (قاتل امیرکبیر رحمة... علیه) بود، ترجمه برخی کتب را به خود نسبت داده است که بسیاری از منتقدان در صحت ادعایش تردید



فیلولت در مورد کتاب حاجی بابا، می‌گوید که: مردم خیال کردند که این اثر متعلق به خود شیخ احمد روحی است، و روی همین جهت با شور و شوق تمام از آن نسخه برمی‌داشتند و نسخه‌های آن دست به دست می‌گشت^۳ و بعد از آنکه نسخه انگلیسی آن از هند رسید علاقه ایرانیان به این کتاب کاسته شد و گفتند فرنگی توی کوک ما رفته.^۴

برخی از جمله آقای فیلولت، این کتاب - حاجی بابا - را اولین رمان ترجمه شده به زبان فارسی دانسته‌اند، و اگر داستان یوسف شاه یا ستارگان فریب خورده را که در پایان نمایشنامه‌های آخوندزاده چاپ شده است، رمان محسوب کنیم، این نظر پذیرفته نخواهد بود، زیرا کتاب تمثیلات در ۱۲۹۱ هجری - قمری به فارسی برگردانده شده است ولی این کتاب حاجی بابا نخستین بار در سال ۱۳۲۳ ه.ق. (۱۹۰۵ میلادی) ترجمه شد.

در کنار ترجمه‌هایی که یاد شد، ترجمه آثار مولیر نیز شروع شد و مورد استقبال قرار گرفت. آثار مولیر، بویژه پس از اعلام مشروطه رایج شد و تا سالها بعد ادامه یافت. به طوری که یک اثر او با نامهای گوناگون ترجمه و چاپ گردید، مثلاً کتاب تارتوف را یک بار محمدعلی فروغی به نام میرزا کمال

کرده‌اند.

۱. نخستین کنگره نویسندگان ایران، ص ۱۴۲.

۲. پانزده گفتار مینوی، ص ۳۴۹.

۳. نخستین کنگره نویسندگان ایران، ص ۱۴۷.

۴. نخستین کنگره نویسندگان ایران، ص ۱۴۷.

خان، میرزا محمدحسین ذکاءالملک و بعد پسرش میرزا محمدعلی خان ذکاءالملک را نام برد، و از کتابهای علمی و تاریخی یاد شده که بگذریم، ترجمه رمانهای ادبی و اجتماعی و تاریخی نیز به زبان فارسی باب شد. که می‌توان به کتابهای حاجی بابای اصفهانی اثر جیمز موریه و سه تفنگدار اثر کنت مونت کریستو اشاره کرد که بزودی از آنها سخن خواهیم گفت.

این داستانها به علت روانی و سبک نگارش و به کارگیری مهارتهای ادبی در آنها از قبیل: پرداختهای استوار پرحادثه و پرکشش، گنجاندن امثله و اشعار فارسی و انتخاب زبان محاوره‌ای، در میان مردم از پرطرفدارترین کتابها بودند، به طوری که نقل شده است: «از سالخوردگان شنیده‌ام که در شبهای زمستان خانواده‌های دوستان گردهم جمع می‌شدند و یکی از ایشان ترجمه کتابی مثل الف لیل کنت مونت کریستو را به صدای بلند می‌خواند و دیگران سراپا گوش می‌شدند.^۱ یا مرحوم مینوی نقل می‌کند که از ترجمه‌هایی که از السنه اروپایی شده بود سرگذشت حاجی بابای اصفهانی و خانم انگلیسی یا بلوای هند و سه تفنگدار کنت مونت کریستو و ژیل بلاس و تلماک و تاریخ لویی چهاردهم و نظایر آن را می‌خواندیم... اما از همه بیشتر از آن کتبی لذت می‌بردیم که تحریر و نگارش مرحوم میرزا محمدحسین ذکاءالملک فروغی بود... مثل عجز بشر، سفر هشتاد روزه دور دنیا و عشق و عفت و کلبه هندی و بوسه عذرا^۲».

بازرگان زاده ثروتمندی از مردم آذربایجان، و از کسانی بود که به اردوی آزادیخواهان پیوست. پدران او از اکراد ساوجبلاغ-مهاباد کنونی- و از خوانین آن سامان بودند و طریقهٔ تسنن و مذهب شافعی داشتند، اما بعدها به کیش تشیع گرویدند.

وی در سال ۱۲۵۵ ه.ق. به دنیا آمد، در هشت سالگی به دبستان رفت و مختصر سوادى اندوخت؛ در شانزده سالگی به حجره پدر آمد و در بیست سالگی به اردبیل رفت. و از آن هنگام در اردبیل و مراغه بنا به قول خود بنای اعیانی گذاشت و اسب و نوکر و تفنگدار فراهم آورد. در آنجا ورشکسته شد، به قفقاز و تفلیس رفت و به سمت نایب کنسولی، از جانب میرزا اسدالله خان ناظم الدوله منصوب شد. علاوه بر این به کار تجارت نیز مشغول گردید. پس از چندی دوباره به سبب ورشکستگی از آنجا به کریمه رفت و به تابعیت روس درآمد و در همین ایام همسر اختیار کرده صاحب سه فرزند می‌شود. او بعد از پانزده سال اقامت در روسیه سرانجام به همراه خانواده خویش به استانبول، و از آنجا به مکه می‌رود. پس از بازگشت به خواهش و تشویق سفر ایران در عثمانی، تابعیت روس را ترک گفته و تابعیت عثمانی را می‌پذیرد. وی تا پایان عمر در عثمانی اقامت داشت و در این مدت آثار مکتوبی از خود برجای نهاد که مهمترین آن کتاب سیاحتنامهٔ ابراهیم بیک در سه مجلد است که جلد اول آن تمام افکار و عقاید

الدین و بار دیگر، میرزا احمدخان کمال الوزراء محمودی، به نام حاجی ریائی خان یا تارتوف شرقی و سرانجام سیدعلی نصر به نام سالوس ترجمه و چاپ کردند.

این تأثیر جنبه‌های مختلف داشت که به اختصار به نام و عنوان برخی از آنها اشاره خواهد شد:

الف) تأثیر ترجمه بر سبک نگارش و ورود لغات و ترکیبات فرنگی به زبان،
ب) تأثیر در ایجاد انواع قالبهای ادبی،
ج) تأثیر در تغییر محتوای آثار ادبی،
د) تأثیر در رواج فرهنگ و باورها و آداب غربی.

در اینجا فقط به تأثیر آن در پیدایش انواع و قالبها و مشخصاً رمان اشاره‌ای داشتیم. و اجمال سخن این که تا پیش از نوشته شدن سفرنامه‌های خیالی فارسی و تا قبل از آشنایی فارسی زبانان با آثار ترجمه شده اروپایی داستانهای بلند نظیر لیلی و مجنون، خسرو و شیرین، اسکندرنامه، منطق الطیر، دارابنامه، طوطی نامه، سمک عیار، امیرحمزه و غیره به زبان فارسی وجود داشتند و گاه داستانهای رمانواره در متون ادبی همچون فرج بعد از شدت و غیره نیز جلوه‌گری می‌کرد، ولی «رمان» با آن ویژگیهای خاص، در ادب فارسی بی‌سابقه بود.

سه تن از اولین رمان‌نویسان مشهور فارسی

یک: زین‌العابدین مراغه‌ای

حاج زین‌العابدین، فرزند مشهدی علی،



افکار جدید کسب کرده بود و نیز به نیت تبلیغ یافته‌های غربی و ترویج اندیشه لیبرالیسم با پوشش ملیت پرستی، شروع به نوشتن کرد و مسائل اجتماعی و سیاسی و تربیتی و فرهنگی و آنچه در ممالک غربی ترقی و مدنیت خوانده می‌شد برای مردم ایران بیان کرد.

کتاب *مسالك المحسنين* و کتاب احمد یا سفینه طالبی در دو جلد آثار قابل توجه او هستند. *مسالك المحسنين* اثری ادبی و از مهمترین آثار اوست. مسائل اجتماعی و علمی و شرح اختراعات و اکتشافات جدید، در قالب یک سفر علمی با شرح رخدادها و آن در این کتاب بیان شده است. نویسنده در این اثر مجال می‌یابد که با مشاهده اعمال و رفتار مردم و انتقاد از وضع اعتقادی و معیشت آنان، اعتقادات و اصول اندیشه و فرهنگ مردم را مورد سؤال قرار داده، تفکر جدید را مطرح سازد. از لحاظ فرم ادبی، در بسیاری موارد خصوصیات رمان را داراست تا جایی که می‌توان این کتاب و سیاحتنامه ابراهیم بیگ مراغه‌ای را حلقه واسطه ادبیات داستانی سنتی ایران رمانهای جدید به شمار آورد.

سه: خسروی

محمدباقر میرزا، پسر محمدرحیم میرزا پسر

نویسنده را دربردارد.

زمان نگارش کتاب سیاحتنامه ابراهیم بیگ مقارن با اواخر سلطنت ناصرالدین شاه قاجار است. وی علاوه بر این کتاب، مجموعه مقالاتی در روزنامه *حبیب‌المتین* کلکته و شمس استانبول از خود برجای نهاده است.

دو: طالبوف تبریزی

عبدالرحیم طالبوف فرزند شیخ ابوطالب ابن‌علیمراد استاد درودگر بود که در سال ۱۲۵۰ ه.ق. در محله سرخاب تبریز متولد شد. در حدود شانزده سالگی به تفلیس رفت و در دستگاه محمدعلی شیبانی به کار مقاطعه‌گری پرداخت و پس از چندی زندگی مرفهی دست و پا کرد و در مرکز ولایت داغستان در شهر تمرخان شوره، شهرت و آبرویی بهم زد.^۱

در این زمان قفقاز محل تجمع روشنفکران و ناراضیان روسی، از همه گروههای فکری و سیاسی بود و طبیعی است که طالبوف تحت تأثیر مکاتب فکری مختلف قرار گرفته و حتی این اختلاف فکری و مکتبی موجب تشتت آراء وی نیز شده است.^۲

طالبوف در سایه فراگیری زبان و ادبیات روسی با نوشته‌ها و مقالات اندیشمندان آن عصر آشنایی یافت و عقاید سیاسی آن دوره را تحصیل کرد. دوران زندگی او با مقدمات جریانات مشروطه‌خواهی در ایران مقارن بود. او با اعتقاداتی که در باب فلسفه غرب و

۱. مجله یقما، ایرج افشار.

۲. از گاتها تا مشروطیت، محمدرضا فشاهی.

محمدعلی میرزای دولت شاه، فرزند فتحعلی شاه قاجار بود که در اوایل پادشاهی طولانی ناصرالدین شاه در بیست و چهارم ربیع‌الثانی سال ۱۲۶۶ ه‍.ق. در کرمانشاهان به دنیا آمد خود او می‌نویسد: «سی سال... در ظل تربیت و کف عنایت پدر... و خاطری آسوده و دلی فارغ و رزقی آماده و روزی گشاده زندگانی و کامرانی^۱» کرده است. در همین ایام تحصیلات خود را در زادگاهش آغاز نمود و به آموختن فارسی، عربی، علوم ادبی منطق، ریاضیات و معارف اسلامی پرداخت.^۲

از آغاز جوانی به شاعری رغبت داشت. نکته‌گویی‌ها و استشهاد به اشعار فارسی را که در رمان شمس و طغری از حیث کثرت جای ویژه‌ای دارند که باید ناشی از ذوق و قریحه شاعری وی دانست، خود در این زمینه می‌نویسد: «هر چند شاعریم پیشه و اندیشه نبود، لیکن گاه به نظم غزل و قصیده، خاطر را مشغول می‌نمودیم.^۳

در معیت علاءالدوله، حکمران کرمانشاهان به ایالت فارس رفت و به سمت ریاست دارالانشای ایالتی گمارده شد. در همین شهر بود که با وجود کار دولتی به درویشی مایل شد و اوقات فراغت را یا به تماشای اماکن قدیمه و آثار عتیقه فارس می‌گذراند، یا بر مزار شیخ سعدی یا خواجه حافظ اعتکاف می‌جست، و یا به خدمت مرحوم وفاعلی‌شاه که سرسلسله درویشان شاه نعمت‌اللهی بود، می‌شتافت و به ذکر و تزکیه نفس مشغول می‌شد. رمان تاریخی شمس و طغری را حاصل همین سفر، و دیدار از اماکن

تاریخی آن دیار دانسته‌اند. هر چند تاریخ تحریر آن، سالها بعد در یکی از مزارع ماهیدشت تحقق یافته است. از خصوصیات مهم اخلاقی او تا این زمان که بعدها در آثارش نیز نفوذ محسوسی داشت، توجه به زهد و درویشی است. وی در این زمینه می‌نویسد یک چند نیز هوای صحبت ارباب اذواق و مواجیدم به سرافتاد و درک صحبت اصحاب تفرید و تجریدم آرزو گشت، صحبت اهل حال را به ارباب قیل و قال ترجیح بنهادم و اوراق پریشان پرملال را پاک بشستم چون دانستم «که علم عشق در دفتر نباشد» و راه نجات از اندوختن آن ترهات بدست نیاید و جز به خدمت صاحب‌دلان، معرفت نفس حاصل نشود، پس مدتی پی مردان گرفتم اما افسوس که مردم نشدم»^۴

مدتی بعد حوادث خانوادگی خسروی را مجبور کرد که به کرمانشاهان مراجعه کند^۵ امواج شدید فکری آن روز، شاهزاده خسروی را نیز به خود کشید و از همین رو

۱. نقل از مقدمه شمس و طغری، رشید یاسمی، به نقل از تذکره اقبالنامه، مرحوم اقبال الدوله ففاری نوه، محمدباقر میرزا خسروی.

۲. دیداری با اهل قلم، غلامحسین یوسفی، ج ۲، ص ۱۹۱.

۳. از مقدمه شمس و طغری، رشید یاسمی، ص ۸.

۴. مقدمه شمس و طغری، رشید یاسمی، ص ۱۱.

۵. همان مأخذ، ص ۱۱.



رمان شمس و طغری^۳ است که با بعضی وقایع تاریخی و مطالب جغرافی و دقایق اخلاقی آمیخته است وی در تألیف این رمان تاریخی از کتابهای حبیب السیر، فارس نامه، آثار العجم، سیاحتنامه ابن بطوطه و کلیات شیخ سعدی^۴ استفاده کرده است.

نویسنده در مقدمه چگونگی و هدف تدوین این کتابها را چنین بیان می‌کند: در سنه ۱۳۲۵ هجری در موقعی که شهر کرمانشاه - وطن مؤلف - به واسطه تهاجم و اغراض و تراکم شرور و فتن و تناول اوباش... بکلی منقلب و مضطرب گشته و... صون مال و جان و آبرو از آن مسدود آمده (فرارا من الفتنه) عیالات خود را برداشته به یکی از دهات دور از شهر (جوگره از قراء ماهیدشت) رفته و در نهایت ملالت و افسوس به حال وطن عزیز و ابناء وطن خود بسر می‌برد، چون زمان آن مهاجرت به درازا کشید و از نداشتن مونس و دمساز و اسباب اشتغال خاطر او را جان به لب رسید، ناچار به تألیف و تصنیف این کتاب پرداخت.^۵ ناگفته نماند که مقدمات نوشتن این رمان بسیار پیشتر، زمانی که به همراه علاءالدوله به فارس رفت و مدتی ریاست دارالانشاء ایالتی را به عهده داشت، فراهم آمد و همین مسافرت بود که خسروی را در وصف دقیق

زمزمه مشروطیت که برخاست با آن همنوا شد و از مؤسسين انجمن ولایتی کرمانشاهان بود و از این بابت بعدها با تضيیقاتی مواجه شد و چندین بار مجبور به خروج از شهر گردید.^۱ اما در مشروطه خواهی معتدل و محافظه کار بود و به محض احساس خطر از میدان می‌گریخت. در یکی از انقلابات محلی اوایل سال ۱۳۲۵ ه.ق. خسروی به مزرعه جوگره، از مزارع ماهیدشت، گریخت و حاصل این سفر رمانهای مذکور است که در فراغت به تحریر آن همت گماشته و پس از ورود به شهر، به تکمیل آنها پرداخته است.^۲ سپس به عتبات گریخت. در ایام جنگ بین‌الملل اول که ولایات غربی ایران میدان تاخت و تاز لشکریان ترک و انگلیس و روس شده بود، مدتی از دست روسها به کوه و صحرا پناه برد و با عشایر گریزان در غارها و جنگلها مسکن گزید، عاقبت مجبور شد قول و قسمها را بپذیرد و مطمئن شده، به شهر درآید، به محض ورود، او را گرفتند و در محبسی که آن را در قصاید خود آورده، جای دادند. مدتی گرفتار بود تا اینکه روسها اراده کردند وی را به سیستان بفرستند... لیکن در همدان فسخ عزیمت کرده، وی را در محبسی بسیار بد افکندند. پس از دو ماه بنابر پایمردی امیر افخم او را رها کردند و به آن شرط که از تهران خارج نگردد اجازه آمدن به مرکز دادند. خسروی باقی عمر را در تهران به مطالعه و معاشرت با دانشمندان گذراند و در سال ۱۳۳۸ ه.ق. درگذشت.

در میان تمام آثار وی مشهورترین اثر او

۱. پیشین.

۲. مقدمه شمس و طغری، ص ۱۱.

۳. پیشین، ص ۱۷. ۴. پیشین، ص ۱۷.

۵. پیشین، ص ۱۷.

بقایای ابنیه قدیمی فارس که در رمان شمس و طغری کم هم نیستند، یاری داد.

منابع

۱. آرزین پور، یحیی. از صبا تا نیما. جلد اول و دوم، چاپ چهارم، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۲.
۲. آلوت، میریام. رمان به روایت رمان‌نویسان. چ اول، ترجمه علیمحمد حق شناس؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۸.
۳. بزرگ بیگدلی، سعید و همکاران. پژوهشی در ادبیات داستانی فارسی پس از جنگ جهانی اول. با سرمایه‌گذاری معاونت پژوهشی جهاددانشگاهی.
۴. حسن بیگی، ابراهیم. گزیده ده سال داستان نویسی در انقلاب اسلامی؛ چ اول، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸.
۵. خانلری، پرویز. مقاله نثر معاصر فارسی. قرائت شده در نخستین کنگره نویسندگان ایران، تهران: انتشارات توس.
۶. خسروی، محمدباقر میرزا. شمس و طغری. چاپ دوم. تهران: کلاله خاور. ۱۳۲۹.
۷. رهگذر، رضا. نگاهی به ده سال قصه جنگ. چ اول، تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۷.
۸. سرواتس، میگوئل. دون کیشوت. ترجمه

- مجمد قاضی. چ اول، تهران: نشر نو. ۱۳۶۱.
۹. طالوف، میرزا عبدالرحیم. مسالک المحسنین. با تصحیح باقر مؤمنی. تهران: انتشارات شبگیر.
۱۰. فشاهی، محمدرضا. از گاتها تا مشروطیت. تهران: انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۵۴.
۱۱. عموزاده خلیلی، فریدون. با همکاری سید ابراهیم نبوی و حسن احمدی. مجموعه داستانهای کوتاه. چ اول، تهران: سروش، ۱۳۶۸.
۱۲. قبادی، حسینعلی و همکاران. ریشه‌یابی ادبیات عصر جدید. پژوهش پایان‌نامه با سرمایه‌گذاری معاونت پژوهشی جهاددانشگاهی.
۱۳. مراغه‌ای، زین‌العابدین. سیاحتنامه ابراهیم بیگ. چاپ چهارم، تهران: نشر سپیده، ۱۳۵۷.
۱۴. نفیسی، سعید. شاهکارهای نثر فارسی. چاپ اول، تهران: انتشارات ؟، ۱۳۳۷.
۱۵. ولک، رنه و آستن وارن. نظریه ادبیات. ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، چاپ اول، تهران: نشر عملی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
۱۶. یاسمی، رشید. نقل از مقدمه شمس و طغری. محمدباقر میرزا خسروی.
۱۷. یوسفی، غلامحسین. دبداری با اهل قلم. جلد دوم، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۷.

جریان رمانتیسیم بعد از کودتای ۲۸ مرداد

دکتر محمود فتوحی

اشاره: کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بار دیگر نویسندگان و قلمزنان ایرانی را از صحنه‌های اجتماعی به گوشه‌های انزوا و عزلت و تفرد راند. نویسندگانی که پیش از آن در دهه بیست براحی در باب مسائل سیاسی - اجتماعی قلم می‌زدند و داد سخن می‌دادند به ناگاه با حاکمیتی سخت‌گیر و سانسوری قوی مواجه شدند. محافل فرهنگی - ادبی سوت و کور شد و دوره‌ای سیاه سیطره خود را بر جامعه آغاز کرد. ادبیات بعد از کودتای ۱۳۳۲ از حیث فرم و محتوا با ادبیات دهه بیست تفاوت بسیار دارد و تا حدودی با جریانهای ادبی دوره رضاخانی همانند است. در این مقاله بر آنیم تا با سیری گذرا در روند جریانهای ادبی سالهای سی تا چهل به مشابهتهای میان ادبیات این دهه با ادبیات رمانتیسیم اشاره کنیم. برای این منظور نخست به گرایشهای عمده ادبیات این دوره در حوزه شعر و داستان اشاره می‌کنیم.

۱. شعر اجتماعی

شاخه شعر اجتماعی به دلیل وجود سانسور و خشونت دستگاه حاکم نسبت به اندیشمندان، ستیهندگی و عصیان خود را وانهاد و به نوعی رمزگرایی اجتماعی پناه برد. از این میان احمد شاملو، اخوان ثالث، فروغ (در مجموعه تولدی دیگر)، منوچهر شیبانی، آینده، سایه، کسریایی، منوچهر آتشی را می‌توان نام برد. اغلب روشنفکران به سرخوردگی و دلمردگی مبتلا شدند و آرمان گرایی اجتماعی به رمزگرایی و احساس

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ دو گرایش عمده در شعر فارسی پدیدار شد. یکی سمبولیسم اجتماعی و دیگری رمانتیسیم قوی. شکست حرکت‌های آزادیخواهانه و بازگشتن شاه با حمایت از جانب امریکا اغلب نیروهای چپ و نیروهای مسلمان را پریشان کرد، از این زمان شعر که منعکس کننده حساسیتهای اذهان حساس است در دو خط عمده به جریان می‌افتد. یکی محصول ذهنهای امیدوار و جامعه‌گراست و دیگری دست پخت ذهنهای مأیوس و نومید و جامعه‌گریز.

گرایی فردی بدل شد. مجموعه هوای تازه (۱۳۳۳) را شاید بتوان بیانیه شاعران اجتماعی این دوره نامید. در این مجموعه به گفته منتقدان: «سرود پیروزی و مرثیه شکست با هم خوانده می‌شود». البته اغلب اشعار این مجموعه محصول دوران تحرک و تحزب سیاسی - اجتماعی است. اما دسته‌ای از اشعار هم به دوران شکست مربوط است. شهر (جامعه) این سالها در شعر بسیاری از شعرا به تصویر کشیده شده است. شعر «زمستان» اخوان نمایشگر سردی و سوت و کور بودن این شهر و «آیه‌های زمینی و تولدی دیگر» فروغ گویایی ایمان گریخته از سینه مردمانش و «آرش کمانگیر» کسرابی (۱۳۳۷) و خانگی هراس و بیم و اسارت مردانش را نشان می‌دهد، این سالها را شاعران «سال بد، سال باد، سال اشک» خوانده‌اند. شکستها، گروهی را مأیوس و دلمرده کرد اما گروهی «گرچه به زانو درآمدند اما از پای درنیامدند» و نگاه خود را متوجه جامعه و مردم ساختند. این گروه (شاملو - اخوان - شاهرودی) فریاد از بیداد داشتند و بندها و زنجیرهای شب را تصویر می‌کردند. اما در نهاد با مردم همراه نبودند. اندیشه‌های دینی - اجتماعی مردم در شعرشان کمتر انعکاس می‌یافت.

یأس و نومیدی به حدی است که حتی در شعر شاعرانی که لحن حماسی دارند؛ یأس و بی‌اعتمادی فراوانی انعکاس یافته است. شعرهای زمستان، کتیبه و قاصدک از اخوان، همه گویای این امرند، «زمین دلمرده»

است، «انتظار چیزی نیست» و «نادری پیدا نخواهد شد». شاعری که شعر خود را خشم و سوزن می‌داند، در حیرت و سرگردانی است و فقط به ابراز خشم خرسند است.

۲. شعر رمانتیکی

در همین سالها، هوشنگ ایرانی (اکنون به تو می‌اندیشم ۱۳۳۴) و سپهری (زندگی خوابها ۱۳۳۲ / و آوار آفتاب ۱۳۳۴) به لحظه سرایی و شکار لحظه‌ها و استغراق در لحظات و آنات سرگرم شدند و به نوعی رمانتیسیم عرفان‌گرا روی آوردند. در سالهای ۳۴ هوشنگ ایرانی و پرویز داریوش حرکتی تک‌روانه را آغاز کردند. شیوه سیلان «شعر - رویا» را پی‌ریختند؛ اینان شاعرانی بودند که سر در لاک خود داشتند و به تعبیر ایرانی: «در خواب شگفت حیات فرو می‌رفتند، خوابی که می‌تواند چندان گسترش درونی یابد که همه مرزها را فراگیرد و در کلیت یافتن خود واقعیات نزدیک را نیز دربرگیرند. و حیات را با سرپای نمودهای سیالش به رؤیا درآورد». ^۱ این نوع شعر ره به جایی نبرد، گرچه در اثبات راستی و درستی و حقانیت آن قال و مقال فراوان بود. ^۲ جریان شعر «جیغ بنفش» و «چهارشنبه سوراخ» که سالها هیاهو و جنجال بزرگی را در عرصه‌های ادبی باعث شده بود به همین جریان تعلق داشت. اما این شیوه با همه سر و صداهایی که به پا کرد مدتی بی‌پرو ماند ولی در اواخر دهه سی و اوایل دهه چهل توسط پیروان شعر موج نو جان تازه‌ای گرفت. در سال ۱۳۴۰ با انتشار



مردم را در پیش می‌گیرد. منع الهام ادبیات واقع‌گرا مردم و زندگی واقعی اجتماعی است. ادبیات واقع‌گرا اجتماع نگار است؛ احساس وظیفه و مسئولیت دارد، اما در مقابل، ادبیات غنایی و رمانتیکی از رؤیا و افسانه و خیال الهام می‌گیرد، زمان در ادبیات رئالیستی جایگاه تاریخی خاص و شناخته شده‌ای دارد، مکان نیز هویت فیزیکی و تاریخی خاص خود را داراست، زمان و مکان در ادبیات واقع‌گرا در حکم ظرف اندیشه‌ها و ارزشهای اجتماعی‌اند و جایگاه و هویت تاریخی پدیده‌ها را می‌نمایانند اما در ادبیات غنایی و رمانتیکی زمان و مکان مرموز، افسانه‌ای و اساطیری است. هنرمند رمانتیک در بیرون از تاریخ به پرواز در آسمان تخیل و رؤیا دلخوش می‌کند. فضاهای خالی از انسان، جنگل، کوهستان، دریا، ویرانه‌ها، قصرهای متروک، خرابه‌های پرشکوه قدیم و بخشی از طبیعت که دست بشر بدان نرسیده دل‌انگیزترین مناظر مورد پسند رمانتیست‌هاست؛ آنان به گذشته می‌گریزند. به دوران کودکی و به پیش از تمدن، به دوران پارینه‌سنگی. اما ادبیات واقع‌گرا در زمان و مکان تاریخی حضور می‌یابد و عمل و اندیشه و ارزشهای اجتماعی - انسانی را در جایگاه تاریخی خود می‌کاود. دنیای رمانتیسیم دنیای ذهنی است، در هنر رمانتیکی «من فردی فرمانروای هنر است» احساسات و هیجانات فردی شاعر اصالت دارند. در اساسنامه‌های آنها می‌خوانیم: «ما نسل بدبختی هستیم، از این

کتاب «طرح» از احمد رضا احمدی شعر موج نو فارغ از هر گونه دغدغه اجتماعی - انسانی پا به میدان نهاد. شعری که منتقدان جامعه‌گرا سخت بر آن تاخته‌اند. این شعر بیش از هر چیز به زیبایی می‌اندیشید تا به محتوا و بیش از آنکه به محتوا بیندیشید به حوادث و تصادمهایی می‌اندیشید که در حرکت عناصر زبان و تصاویر روی می‌دهد. با ترجمه مجموعه «سرزمین بی حاصل» تی‌اس الیوت (۱۳۳۴) «شعر محض» متولد شد؛ شعری که بیشتر به جوهره شعر و زیبایی می‌اندیشید و اندیشه زیبایی‌گرایی در شعر معاصر را تقویت بخشید.

۳. شعر تغزلی (رمانتیسیم)

ادبیات تغزلی، ادبیات تنهایی است؛ سخت غرق در رؤیاها و تخیلات عاشقانه و تجربه‌های حزن‌انگیز و توصیف غم و اندوه و دلگیری است. بن مایه این نوع ادبی، رؤیا و یأس، گریز از جامعه، اسطوره‌گرایی و... است و می‌توان ما بین ادبیات تغزلی و غنایی با رومانتیسیم مشابهت‌های فراوان یافت چنانکه در بیان مشخصه‌های ادبیات رمانتیسیم به این مقوله‌ها اشاره کرده‌اند: «پندارگرایی، فردگرایی، جامعه‌گریزی، اسطوره‌گرایی، تقدیرگرایی، اندوه‌زدگی، عشق جنسی، یأس و نومیدی، لذت‌جویی، عرفان‌گرایی انزوایی و... این درونمایه‌ها در ادبیات تغزلی نیز به وضوح انعکاس یافته است. ادبیات رمانتیسیم و تغزلی در قیاس با ادبیات رئالیسم راهی به بیرون از جامعه و

رو به شدت مجبوریم که با دروغهای هنر، خودمان را از واقعیتهای زندگی دور نگهداریم». ^۳ ویژگیهایی از این دست که از مشخصه‌های هنر رمانتیک به شمار می‌رود در بخش بزرگی از ادبیات فارسی دهه سی دیده می‌شود.

شعر تغزلی در دهه ۳۰

نقطه آغاز شعر تغزلی (رمانتیک) فارسی معاصر را افسانه نیما دانسته‌اند. اما جدی‌ترین حرکت در این نوع ادبی با دفتر شعر «رها» (۱۳۳۰) اثر فریدون توللی آغاز شد. توللی در این مجموعه مقدمه‌ای مبسوط در باب فرم شعر و زبان و نگاه شاعرانه آورده است. برخی این مقدمه را بیانیه رمانتیسم در ایران شمرده‌اند اما واقع امر این است که در این مقدمه جز طرد شیوه‌های قدما با لحنی تند و توصیه‌هایی در باب تازگی زبان - مضامین و تشبیهات و استعارات و بکارگیری کلمات چیز دیگری نیامده است. اگر بخواهیم رمانتیسم را در آثار توللی باز نماییم بی‌تردید شعر اوست که مشخصه‌های رمانتیسم را دارا است و نه مقدمه مجموعه رها. خاموشی، غروب سایه، تنهایی، عشق و جدایی درونمایه‌های عمده بیست و چهار قطعه این مجموعه‌اند. تنها قطعه شیور انقلاب درونمایه‌ای اجتماعی - سیاسی - کارگری دارد. در خلال سالهای ۴۲-۱۳۳۲ شیوه تغزلی - رمانتیک یکی از جریانهای بزرگ و فراگیر شعر فارسی را تشکیل می‌داد، پرویز ناتل خانلری، گلچین گیلانی، نادرپور،

محمدعلی اسلامی ندوشن، سایه، مشیری، زهری، نصرت رحمانی در سه دفتر کوچ (۱۳۳۰)، کویر (۱۳۳۵)، ترمه (۱۳۳۶)، و فروغ در مجموعه‌های اسیر (۱۳۳۱)، دیوار (۱۳۳۵)، عصیان (۱۳۳۶) و حسن هنرمندی در مجموعه هراس (۱۳۳۷) و بعدها ابتهاج، شیوه تغزلی را در پیش گرفتند. یکی از منتقدان در توصیف این شعر می‌گوید: «نوعی فساد سیاه و بدینی بود لروار و بیمارگونه بر شعر فارسی حاکم شد و این البته به علت ظهور چند شاعر رمانتیک در عرصه شاعری بود... در شعر این شعرا زبانی ظریف، در خدمت روانی بیمار درآمده بود و چهره‌ای که از آن شعر شاعری جلوه می‌کرد، قیافه‌ای تکیده و لاغر و مردنی بود که با پاهای لرزان در بهار و تابستان و پاییز و زمستان و زیر هر آسمان و بر بسط هر زمینی، به دنبال معشوق زمینی - شهوی شهری، یا مخدر تسکین بخش و یا مرگی سیاه می‌گشت و شب و روز این ور و آن ور می‌زد. شاعر کسی بود که مردم همین که چشمتان به او می‌افتاد به حالش هایش می‌گریستند». ^۴ گریختن به افیون و می و میخانه و مواد مخدر بی شک آخرین پناهگاه چنین اندیشه و بینشی خواهد بود و کم نیستند شاعران و نویسندگانی که تنها مأمن و ملجاء خود را در این بیراهه‌ها می‌جستند. در سال ۱۳۳۹ فروغ فرخزاد جریان شعر تغزل و رمانتیسم را به باد انتقاد گرفت، گرچه خود او در آغاز مشمول برخی از مواد این انتقاد می‌شد اما با «تولدی دیگر» پا از این جریان بیرون نهاد، او در نقد



شعر تغزلی و رمانتیک می‌گوید:

۱. ترس شعر امروز، از ذکر اسامی چیزها و جاهایی است که ما از بام تا شام با آنها مواجه هستیم؛ ۲. محتوای شعر امروز خالی از ژرف‌بینی است شاعر با واژه‌ها و تخیلات بچگانه بازی می‌کند و تخیلات هم نظیر زن زیبایی است که وقتی پلکهایش را می‌گشاید نگاهش مات و بی‌معنی است؛ ۳. عشق در شعر امروز یک عشق سطحی است؛ ۴. در شعر امروز از حماسه خبری نیست؛ ۵. زبان شعر امروز یک زبان دروغین است واژه‌هایی که در یک مفهوم عمومی در نتیجه واژه‌های دیگر جای پای در شعر امروز پیدا کرده‌اند، زیبایی و موسیقی شعر را از بین برده است. شاعر بیشتر به زیبایی کلام می‌اندیشد تا زیبایی مفهوم؛ ۶. شعر فارسی امروز نیازمند واژه‌های جدید است باید جرأت دستیابی به این واژه‌ها را بیابد.^۵

این نقد گرچه به کل جریان شعر جدید نظر دارد اما چهار قسمت آغاز به شعر تغزلی مربوط است. گریز از اکنون، فقر محتوی، عشق جنسی و لذت طلب، فرار از حماسه، گریز به تخیل و رؤیا و زبان دروغین از ویژگیهای شعر رمانتیک و تغزلی است. در ادبیات تغزلی این دوره خلاء جهان‌بینی و جهان‌نگری به وضوح پیداست. فضا و درونمایه حاکم بر ادبیات رمانتیک - تغزلی دهه سی را می‌توان اینگونه خلاصه کرد:

۱. ابتلا به یأس فلسفی - اجتماعی، ۲. فردگرایی - تنهایی، ۳. عشق هوس‌آلود، و بیگانه با ارزشهای انسانی اجتماعی، ۴.

رمانتیسیم، احساس‌گرایی گوشه‌گیر، ۵. بیان مضامینی چون شکست، مرگ، یأس و نومیدی، در قالب رمزهایی همچون اسیر، دیوار، زمستان. ۶. بی‌توجهی به ارزشهای دینی - اعتقادی - تاریخی، ۷. پناه بردن به تنهایی، تخیل مصنوع و دود و تریاک و تخدیر، ۸. سطحی‌نگری و عدم تعمق در مسائل اجتماعی و انسانی؛ ۹. فقدان جهان‌بینی و جهان‌نگری که نمایانگر آگاهی والای جامعه ادبی باشد.

ادبیات داستانی دهه ۳۰

داستان‌نویسی در دهه سی همچون شعر، اسیر ناکامی و شکست است. در تمام داستانهای این دوره ردپایی از نگرشی جدید و جهان‌بینی انگیزاننده یافته نمی‌شود، همه سخن از بیهودگی و پوچی و ناکامی سر می‌دهند. نویسندگانی غرق در ادبیات جنسی‌اند، گروهی هم که سودای مردم دارند، جز انعکاس محرومیت و خاموشی و سکوت و سکون‌کاری از پیش نمی‌برند یکی از فعالترین چهره‌های این دهه جلال‌آل احمد است. وی بیش از هر چیز در سالهای سی گرم تجزیه و تحلیل علت شکست است، سرگذشت‌کندها «شکست جبهه ملی و بُرد کمپانیهای خارجی در قضیه نفت، را در صورت قصه‌ای عامیانه بیان می‌کند. نون‌والقلم قصه‌ای دیگر است که در آن دنیای ذهنی نویسنده بر واقعیت غلبه یافته است. آل‌احمد در قصه‌های سرگذشت‌کندها و نون‌والقلم، از حرکت و تلاش مردم برای

عدالتخواهی مایوس است. ایده‌آلها و آرمانها را در گذشته می‌داند. یکی از ویژگیهای بارز کار او گریز از زمان حاضر است به دلیل جو اختناق و زور و سانسور. مضمون و معنی ذهنی خود را در زمانی افسانه‌ای و در مکانی غیرانسانی مطرح می‌کند. راز موفقیت و مقبولیت جلال آل احمد در سالهای دهه سی و چهل این بود که شیوه داستان نویسی بوف کوری و افسانه‌ای و تخیلی همه را خسته و آزرده کرده بود و در این میان عمل گرایی آل احمد و احساس مسئولیتی که وی نسبت به جامعه در آثارش منعکس می‌کرد تنها ندایی بود که مردم خسته مایوس، سر به سوش برمی‌گرداندند. رمان مدیر مدرسه (۱۳۳۷) بازتابی از زندگی و اندیشه نسل پس از کودتاست. روشنفکر مبارز شکست خورده ایتک به مدرسه‌ای دور از شهر پناه می‌برد و مدیریت آن را بر عهده می‌گیرد. پوچگرایی و نومیدی، در این داستان دیده می‌شود. در آثار آل احمد اگر خروشی هست خروشی فردی است نه اجتماعی و هیچ بازتابی ندارد و این آتش بزودی به خاکستر یأس بدل می‌شود. تلاشهای مدیر همه روبنایی است و انجام آن نیز شکست. اجتماعی‌ترین نویسنده این دهه جلال است که در آثار او نیز پوچگرایی، نومیدی و تلاشهای سطحی دیده می‌شود. او می‌نویسد: من همه‌اش در تعجب از اینم که چرا این نسل مؤخر... هنوز امید خود را در نسل پیش بسته؟ و چرا نمی‌خواهد بفهمد که دیگر از ما کاری ساخته نیست؟ آخر ما همه نشان دادیم، ما همه خسته و

کوفته‌ایم؛ ما همه ساخته و پرداخته‌ایم ما همه از کار مانده‌ایم».

بهرام صادقی نیز نویسنده دیگری است که به توصیف و تحلیل نسل شکست می‌پردازد «کارهای اصلی‌اش را بین سالهای ۴۱-۱۳۳۵ می‌نویسد، و منتشر می‌کند... و اخوردگی، شکست، فقر و یأس آدمهای کوچک، روشنفکران آرمان باخته و معتاد شده، کارمندان فقیر، دانشجویان و اخورده را با توانایی ترسیم می‌کند».^۶

بقیه نویسندگان نیز از این پیشتر نمی‌روند؛ و اخوردگی و ناکامی نویسندگان زیادی را به سوی اندیشه و سبک هدایت در سالهای استبداد رضاخانی جذب می‌کند، تقلید از هدایت و ادبیات پوچگرا فزونی می‌گیرد.

عناصر داستان

الف) شخصیت

در میان نویسندگانی که در این دهه نسبت به پرداخت شخصیت توجه بیشتری نشان داده‌اند، از بهرام صادقی و ساعدی باید یاد کرد. اشخاص داستانهای آن دو، نماینده تیپهای اجتماعی آن زمانند. این اشخاص، ویژگیهای یک انسان سرخورده و شکست چشیده را دارند. دل مشغولیهایی ناچیز و مبتذل، جنون و آشفتگی روحی، احساسی گنگ نسبت به جهان، ابتذال ناشی از بی‌هدفی و بی‌آرمانی، استغراق در تخیل، احساس بی‌ریشگی، پوچی، مسخرگی، سردرگمی، پناه بردن به بنگ و افیون و لذات

و شخصیت و ارزشهای انسانی را در مسیر تاریخی خاص خود قرار می‌دهد. ادبیات رمانتیک چنانکه پیشتر اشاره رفت، چندان مقید به مکانهای اجتماعی - انسانی با هویت تاریخی نیست. فضاهای مشکوک و ترسناک و مرموز در داستانهای این دوره فراوان است. در آثار ساعدی و قصه‌های غلامحسین غریب چنین فضایی زیاد به چشم می‌خورد. فرم افسانه‌ت‌مثیلی، فابل (حکایت) و داستانهای اسطوره‌ای که در این دوره متداول می‌شود اهمیت چندانی برای مکان و فضای داستان قائل نیست. چون زمینه داستانهایی از این دست ماورایی است و ارتباطی با تاریخ و واقعیت تاریخی ندارد و لزوماً مقید به زمان نیز نخواهد بود. سورئالیسم و هم‌آلود ساعدی نتیجه چنین رویکردی در نگارش است.

(د) زمان

عنصر زمان نیز مربوط به قانون طبیعت و علیت است. هر پدیده واقعی و طبیعی متصف به زمان است. ادبیات واقع‌گرایان‌گیز ناگزیر است زمان را به کناری نهد و واقعیت تحول‌پذیر و روند تاریخی امور را فراموش کند تا بتواند بیرون از واقعیت به طرح خیال‌انگیز خود شکلی ببخشد. ادبیات رمانتیک و اسطوره‌ای اعتقادی به سیر تحول‌پذیر تاریخ و قانونمندی طبیعت و تاریخ ندارد. پدیده‌ها و حوادث طبیعت را تکرار امور کلی می‌داند. سه نوع ادبی افسانه‌ت‌مثیلی، فابل، و داستان اسطوره‌ای که در این

جنسی و عرفان‌گرایی از ویژگیهای روحی بیشتر شخصیت‌های داستانی این عصر است. آنان در برابر شرایط ضدانسانی هیچ واکنشی از خود نشان نمی‌دهند. سخت معتقد به تقدیر و سرنوشتند و از جامعه و واقعیت‌گریزانند. در بخش بزرگی از ادبیات هرزه‌نگار این دوره عشق جنسی و لذت طلب اشخاص داستان را مسحور خود کرده است. در وجود تمامی شخصیتها فروغی از امید و تلاش نیست، آنجا هم که تلاشی صورت می‌گیرد، نتیجه بیهودگی و پوچی آن نمایانده می‌شود. داستان این دوره به تمامی مرثیه‌گوی شکست و ناگزیری در برابر تاریخ و تقدیر است.

(ب) درونمایه

مضامین و درونمایه‌های ادبیات داستانی این عصر را می‌توان بدین قرار خلاصه کرد.

۱. گزارش از شکست و واکوردگی،

۲. پوچگرایی و بیهودگی تلاش،

۳. عشق جنسی و لذت‌جویی،

۴. نومیدی و بی‌اعتقادی،

۵. تقدیرگرایی و اعتقاد به جبر و سرنوشت،

۶. پناه بردن به اندیشه‌های فروید و داروین.

در داستانهای جعفر شریعت‌مداری، گل‌آرا

و در بخش بزرگی از ادبیات جنسی و

هرزه‌نگار اعتقاد به اندیشه‌های فروید و

داروین انعکاس یافته است.

(ج) مکان

اصولاً ادبیات واقع‌گرا اهمیت زیاد به فضا و جایگاه عمل داستانی می‌دهد. عمل داستانی

داستانهای هرزه‌نگار.

افسانه‌های تمثیلی

زمینه را برای گریز از اکنون و پیامدهای آن فراهم می‌سازند. نویسنده‌ای که دل خوشی از اکنون ندارد، در افسانه بهتر می‌تواند تخیل و احساس خود را باز نماید. فرم افسانه‌ای حجم بزرگی از داستانهای این دوره را تشکیل می‌دهد: بهرام صادقی ملکوت و هفت گیسوی خونین (۱۳۳۹)؛ طبری افسانه یوشت فریان (۱۳۶۱)؛ ساعدی قدرت تازه (۱۳۴۱)؛ به‌آذین افسانه (۱۳۳۷)، مهره مار (۱۳۳۴)، شهر خدا (۱۳۴۹)، نقش برند (۱۳۳۵)؛ رضا مرزبان راز، تپه سبزپوش (۱۳۳۷)، پریراد، کیجاکتل، عقاب کوههای کبود، طلسم شهر تاریکی؛ احمد شاملو: ریشه‌های حقیقی در چند افسانه، ۳ ساعت و ۲۲ دقیقه به صبح؛ غلامحسین غریب: قصه گوی میدان پرآفتاب و... کمتر نویسنده‌ای در این دوره سراغ داریم که این گونه ادبی را دستمایه کار خود قرار نداده باشد. افسانه تمثیلی تقریباً یک گونه ادبی غالب و چیره در این دوره است. زمینه رمانتیک و گرایش به ادبیات خیال‌انگیز و افسانه‌ای در این گونه قویتر و بهترین راه برای گریز از ناملایمات و دشواریهای موجود است. افسانه پردازی، و سخن گفتن به زبان حیوانات، یا در زمانها و مکانهای اسطوره‌ای و کهن شرح حال بازگفتن فراغتی برای خیال بی‌اعتماد به اکنون فراهم می‌سازد که می‌تواند بهترین مأمن برای نویسنده واقع‌گریز باشد.

دوره رواج فراوان دارند برای گریز از قانون طبیعت و واقعیت حوادث داستانی را زمانمند نمی‌کنند. این داستانها بی‌زمانند. و در سیر تاریخی جایگاهی ندارند. چرا که تقدم و تأخر حوادث و صحنه‌ها منطقی و واقعی نیست بلکه تخیلی و غیرواقعی است. در بسیاری از داستانها سیر طولی زمان داستان در هم ریخته می‌شود و آینده در گذشته و گذشته در حال جریان می‌یابد.

ه) حقیقت ماندی

طبعاً در این سه نوع ادبی قانونمندی علیت نیز جایگاهی ندارد، گاه شخصیت داستان میان آسمان و زمین، اکنون و گذشته شناور است و پای او به هیچ جای تاریخ بند نیست. در افسانه‌های تمثیلی و فابل حوادث و اعمال داستانی مقید به تبعیت از علیت و تقدم و تأخر زمانی نیستند. داستانهایی مانند ملکوت (بهرام صادقی) یکیکیا و تنهایی او، هفت گیسوی خونین ترکیبی از واقعیت و خیال و رؤیایند و زمان و مکان در این داستانها مرموز است. این خصیصه داستانهایی از این قبیل را به رمانتسم نزدیک می‌سازد.

و) فرم

انواع ادبی که در این دوره بیش از دیگر فرمها قابلیت انعکاس درونمایه و روحیه‌ای پندارگرا و وهمی را داشتند، از این قرارند: ۱. افسانه‌های تمثیلی، ۲. حکایت و فابل (از زبان جانوران)، ۳. داستانهای اسطوره‌ای، ۴. داستانهای بوف کوری، ۵. طنز، ۶.



حکایت و فابل

در حکایت و فابل حیوانات نقش آفرینی می‌کنند. آنها در واقع نقش انسانهایی را بازی می‌کنند که زنده‌اند اما نمی‌توان درباره آنها سخن گفت. انتخاب این گونه ادبی نیز حجابی است برای گریز از اکنون و فرار از دست سانسور و اختناق. سنجایی که به حرم دشنام گفتن به شیر از جنگل رانده می‌شود و بی‌پناه، سرانجام زیر چرخ گاری می‌میرد. (دشنام - نادر ابراهیمی) کبوتر چاهی که در پی جفت خویش می‌رود و جفت خود را با کبوتری دیگر می‌بیند و مایوس و نومید به خانه برمی‌گردد. موشی که از پستوی تنگ و تاریک روزها با تلاشی سخت نقب می‌زند اما ره به بیرون نمی‌برد و به جای آغاز برمی‌گردد. (موش و پستو، شهیدی ۱۳۴۰) و نیز خرگوشهای داستان پزشکینا در واقع آدمهای جامعه‌اند. در این دهه این گونه ادبی رواج فراوان داشت. سرگذشت کنندوهای جلال آل احمد نیز در این شمار است.

داستانهای اسطوره‌ای

نیز زمینه گرایش به رمانتیسم و جامعه‌گریزی را فراهم می‌کند، اسطوره نظر به کلیات زندگی دارد. امور تکرار شونده و درونمایه‌های واحدی که در زمانها و مکانهای مختلف تکرار می‌شوند از تمهای اسطوره‌هایند. مفاهیم ازلی و ابدی طبق قانون ازلی ابدی پیوسته تکرار می‌شوند. رمانتیکها معتقد به سیطره این قوانین بر تمام زندگی بشرند. رولان بارت اسطوره را گفتار

تهی از محتوای سیاسی خوانده است. اسطوره محمل زیبایی برای فرار از تاریخ و واقعیات تلخ آن است. همان طور که در شعر کسایی مثل سهراب سپهری به مضامین اسطوره‌ای همچون هیوط، بازگشت و آغاز برمی‌خوریم، در داستانهای اسطوره‌ای این دوره نیز مضامین اسطوره‌ای و شکل اسطوره‌وار داستان که فارغ از علیت و واقعیت ماندی است، گرایشی رمانتیکی دیده می‌شود. یکلیا و تنهایی او از تقی مدرسی (۱۳۳۵) ملکوت از بهرام صادقی و داستانهای دیگر به بیان نبرد جاودانه نور و ظلمت و خدا و شیطان نظر دارند. شخصیت داستان گرفتار تنهایی ازلی - ابدی است. گناه، عشق، تنهایی، و درد غربت به گونه‌ای ابدی توصیف می‌شوند و مقید به زمان و مکان خاصی نیستند. مقلدان شیوه پوچ‌نگاری هدایت در این دوره زیادند به تقلید از بوف‌کور و داستانهایی که اشخاص به بن‌بست و مرگ می‌رسند؛ داستانهای زیادی نوشته شده است. انزوا، تنهایی، اسیر زن، اثیری بودن و بازیچه نیروهای کور طبیعت و اسیر دست تقدیر بودن از مضامین عمده داستانهای هدایت است. احمد محمود در داستانهای دریا هنوز آرام است (۱۳۳۸) و بیهودگی، آدمهای داستان را به بن‌بست پسوچی و مرگ می‌کشاند. آدمهای نیر محمدی در مجموعه در بسته (۱۳۳۶) روشنفکران منزوی اسیر دست تقدیرند. امیر گل‌آرا نیز در همین راه قدم می‌نهد رمان ملکوت بهرام صادقی، شباهت فراوانی به بوف‌کور دارد. بهرام صادقی و غ - داود به

ارائه طنزی تلخ و گزنده از جامعه خود روی می آورند. و در این کار موفق هم هستند. طنز این دوره، بی اعتقادی، ناباوری، نومیدی و بی ریشگی بازماندگان بعد از کودتا را نشان می دهد. اما هیچ روزنه امیدی در آنها به چشم نمی خورد. ادبیات هرزه نگار نیز می توانست پناهگاهی برای شکست خوردگان بی ایمان و عقیده باشد، آنان که از هرگونه رویارویی با واقعیات تلخ اجتماعی بیم داشتند به توصیف عشقی فردی و جنسی روی آوردند و لذت جنسی را جستجو می کردند. عوامل رواج این ادبیات را می توان «محرومیت مردم، تشویق طبقات حاکم، ترجمه ادبیات منحط، نفوذ فرویدیسیم، ضعف سنن مردگرایی در ادبیات ایران و عمق فردگرایی و عدم خلاقیت هنری نویسندگان در توصیف واقعگرایانه زندگی»^۷ دانست. از نویسندگانی که در ترویج این ادبیات در این دهه سهم زیادی داشتند؛ ابراهیم گلستان، بهمن فرسی، احمد محمود، عباس پهلوان، غلامحسین خیر، به آفرین، مهین توللی، حمید رهنما، ناصر خدایار، علی

اصغر حاج سیدجوادی و نوری را می توان نام برد.

پی نوشتها

۱. ایرانی، هوشنگ. اکنون به تو می اندیشم و... . تهران: ۱۳۳۴.
۲. داریوش، پرویز. جدالی در شعر، مقدمه مجموعه مزامیر. و مقدمه اکنون به تو می اندیشم و مؤخره بر نقش تند خاکستری از هوشنگ ایرانی.
۳. سیدحسینی، رضا. مکتبهای ادبی. تهران: نگاه، چاپ نهم ۱۳۶۶، ص ۱۰۱، سخن ژرژ ساند است.
۴. براهنی، رضا. «ماخ اولای نیما یوشیج»، جهان نو، شماره ۴ و ۵ شهریور و مهر ۱۳۴۵ ص ۵۶.
۵. دفترهای زمانه، شماره ویژه فروغ، آژنگ، جمعه مهر ۱۳۳۹، نقل از ادبیات نوین ایران.
۶. عابدینی، حسن. صد سال داستان نویسی در ایران. تهران: تندر، چاپ دوم ۱۳۶۹، ص ۲۱۸.
۷. عابدینی، حسن. صد سال داستان نویسی در ایران. تهران. - ۱۳۷۲، چاپ دوم ص ۲۶۹.

اصلاح نوپویری آراء پوپر^۱

جان واتکینز

ترجمه دکتر حسن میاننداری

گزینش چنین هدفی «البته، در نهایت، باید بر تصمیمی متکی باشد که از راه استدلال عقلانی به دست نیامده است» (پوپر، ۱۹۵۹: ۳۷). به نظر می‌رسد که این رأی ممکن است جمهوری علم را به طوایف گوناگونی تقسیم کند، به طوری که هریک در پی هدف خاص خویش باشد. اگر طایفه‌ای از علما بر اساس

هدف علم

من در علم و شک‌گرایی (واتکینز، ۱۹۸۴) کوشیده‌ام تا عقل - شک‌گرایی^۲ را ناکام سازم و در عین حال از احتمال - شک‌گرایی^۳ دفاع کنم. مرادم از عقل - شک‌گرایی این رأی است که هیچ‌گاه دلیل خوبی برای ترجیح یک فرضیه بر دیگری وجود ندارد، و از احتمال - شک‌گرایی اینکه شواهد حتی نمی‌توانند بر احتمال نظریه‌ای علمی بیفزایند، چه رسد به اینکه احتمالش رابه سطح بالایی برسانند. برای گزینش معقول یک فرضیه از میان فرضیات علمی رقیب، لازم است برای علم هدفی مشخص وجود داشته باشد. اما آیا می‌توان هدف علم را عاقلانه برگزید؟ پوپر در جایی گفته که

۱. این مقاله از کتاب زیر گرفته شده است:

W.H.Newton-Smith and Jiang Tianji (eds),
Poper in China, (Routledge, 1992), A
Neo-Poperian Advance on Popper?"

2. rationality-scepticism

3. probability-scepticism

هدف خاص خود، عاقلانه نظریه الف را بر ب ترجیح دهد و طایفه ای دیگر بر اساس هدفی دیگر ب را بر الف، دیگر نمی توان گفت که عقل - شک گرایی مردود است. اما آیا پوپر درست نمی گفت؟ آیا می توان با استدلال عقلانی هدف علم را برگزید؟

من در علم و شک گرایی دلیل آورده ام که یک هدف کاملاً ویژه «مطلوبترین^۱ هدف برای علم» است. استدلال بدین ترتیب است: نخست شروط کفایت^۲ مطرح می شوند. (در این باره بزودی سخن خواهم گفت). هر هدف پیشنهادی برای علم را که واجد این شروط کفایت باشد، هدف مجاز می نامیم. حال، دو امکان وجود دارد. یکی اینکه گزینش هر هدف مجاز همیشه به این مفهوم است که از پاره ای خواسته های مشروع که با هدف دیگر متحقق می شوند، دست بشویم؛ هیچ یک از این اهداف بر اهداف دیگر غالب نیست. در این حالت هیچ هدفی مطلوبترین نیست. امکان دیگر این است که یکی از آنها بر دیگران غالب باشد، به این معنی که فزاینده یا بلندپروازانه ترین هدف مجاز است و شامل هر چیزی است که در دیگر اهداف وجود دارد. در این حالت، مطلوبترین هدف وجود دارد؛ حرکت به سوی هدفی فزاینده یا در جهتی دیگر، برخلاف شروط کفایت خواهد بود، و قصد به هدفی فروتر، چشم پوشی از پاره ای خواسته های مشروع. مدعای من در کتابم این است که چنین هدفی وجود دارد. آن

برهان به چند دلیل نمی تواند اثبات کند که هدف پیشنهادی، مطلوبترین هدف است. یک دلیل این است که منطقاً وجود هدف مجاز فزاینده ممکن است. من برای پرهیز از این اشکال، هدفی را مطرح کرده ام که آرمانی ترین هدفی است که می توان تصور کرد. من آن هدف را آرمان بیکن - دکارت خوانده ام. این آرمان از علم می خواهد تا برای تمام پدیده های شناخته شده، تبیینی متحد و نهایی ارائه دهد که یقیناً درست باشد و تمام پدیدارهای آینده را کاملاً پیش بینی کند. من نمی توانم اثبات کنم که هدف فزاینده را نمی توان تصور کرد، ولی چنین هدف فزاینده به ذهن خودم نمی رسد. سپس پرسیده ام که چگونه باید به مقدار قابل ملاحظه ای از این هدف بلندپروازانه کاست تا واجد شرایط کفایت گردد.

دلیل دیگر برای اینکه برهانم نتیجه را اثبات نمی کند، به شروط کفایت بازمی گردد. استدلال در نهایت باید در جایی متوقف شود و من برهان زیادی برای این شروط اقامه نکرده ام. می توان آنها را به طرق گوناگونی زیر سؤال برد، کمالینکه فی الواقع زیر سؤال هم برده اند. تا آنجا که من می دانم، کسی نگفته شروطی را از قلم انداخته ام که می بایست می آوردم، ولی منتقدانی گفته اند برخی از شروطی که آورده ام باید حذف شوند. آیزاک یوی (۱۹۸۶) با اولین شرطم،

1. optimum

2. adequacy requirements



یعنی اینکه هدف باید منسجم^۱ باشد، مخالفت کرده است. بر طبق این شرط، هدف مجاز برای علم نمی‌تواند دو یا چند پاره ناهمجهت داشته باشد، به طوری که یک حرکت بر حسب یک پاره پیشرونده باشد و بر حسب پاره دیگر پسرونده. من در کتابم گفته‌ام که می‌توان هدفهای متعارض را به گونه‌ای با هم جمع کرد و سپس برای پیش بردن آن مجموعه تلاش نمود (شبه ترکیب دو هدف پرهیز از خطر و حداکثر ساختن سود در هدف واحد حداکثر نمودن سود مورد انتظار)؛ اما این چیزی نیست که لوی می‌خواهد: «به نظر می‌رسد که گاهی عقلا باید بدون رفع چنین تعارضاتی (از طریق نوعی جمع بین آنها) تصمیماتی بگیرند» (لوی، ۱۹۸۶: ۴۰۵). اما چگونه ممکن است که پاره‌ای از هدف، فاعل را به جهتی سوق دهد و پاره دیگر به جهت مقابل، و در عین حال، عاقلانه عمل کند؟ آیا غیر از اظهار ناتوانی در تصمیم‌گیری، راه عاقلانه دیگری برای او باقی می‌ماند؟

شرط دوم من این است که هدف شدنی^۲ باشد، یا تحققش ناممکن نباشد. تا آنجا که من می‌دانم، کسی به این شرط ایراد نگرفته است. اما ناقد دیگری شرط سوم مرا زیر سؤال برده است. بنابر این شرط، هدف مجاز باید برای گزینش عاقلانه یک نظریه از میان نظریات علمی رقیب، ما را راهنمایی کند. دیوید میلر (در اظهار نظر منتشر نشده‌ای) این را رد کرده است. او بر آن است که علم هدف ساده‌ای دارد و آن حقیقت است. با وجود

این، او احتمال - شک گرایی را می‌پذیرد، و احتمال - شک گرایی می‌گوید که علم ابزاری برای تشخیص اصابت به حقیقت یا حتی اینکه نظریه‌ای احتمالاً درست است یا احتمالاً نزدیک به حقیقت است، ندارد. به عقیده من، اگر کسی راهی نداشته باشد تا بفهمد تلاشش برای رسیدن به هدفی، قرین توفیق بوده یا شکست، نمی‌توان گفت که او در پی آن هدف بوده است. شبهه این است که کسی از ستاره‌ای که همیشه پشت ابرهاست، هدایت بجوید. او می‌تواند امیدوار باشد که به سمت آن می‌رود، اما به همان اندازه ممکن است از دور شدن از آن واهمه داشته باشد. صرفاً وارستگان می‌توانند چنین هدفی داشته باشند. اگر آن فرد بدون هیچ توجهی بگوید که چون امیدوار است نظریه الف از نظریه ب به هدفش نزدیکتر باشد، پس الف بر ب ترجیح دارد، هیچ پاسخی در مقابل عقل - شک گرایی نخواهد داشت. من به دو شرط کفایت دیگر قائم، اما کسی متعرض آن دو نشده و لذا از طرح آنها خودداری می‌کنم.^۳ پس از طرح این شروط، به بررسی آرمان بسیکن - دکارت در پرتو آنها می‌پردازم.

1. coherent

2. feasible

۳. آن دو شرط عبارتند از اینکه هدف علم در خصوص نظریات متافیزیکی دربارهٔ این جهان بیطرف باشد، و دیگر اینکه آن هدف متضمن مفهوم حقیقت باشد (م).

استدلال من این است: این خواسته از علم که علم باید نظریاتی یقیناً درست ارائه دهد، باید به خواسته‌ای بسیار ضعیفتر تقلیل یابد، یعنی به اینکه علم باید نظریاتی احتمالاً درست ارائه دهد، نظریاتی که هر چند دانشمندان تمام تلاششان را کرده‌اند، هنوز نتوانسته‌اند نادرست بودن آنها را ثابت کنند. البته لازم نیست اجزای دیگر آرمان بیکن - دکارت چنین شدت تضعیف شوند. نظریات باید پیشرونده باشند و به جای اینکه از علم بخواهیم به تبیین‌هایی نهایی دست یابد، مثلاً باید بخواهیم که تبیین‌هایی هر چه عمیقتر به دست دهد؛ و به همین قرار است وحدت و توان پیش‌بینی. در هر حال، لازم نیست بیش از این تضعیف کنیم. بنابراین، برای اینکه نظریه الف، در مجموع، برتر از نظریه ب باشد، باید احتمالاً درست (به آن معنی که اشاره کردیم)، عمیقتر، متحدتر و از نظر پیش‌بینی توانا تر باشد.

چرا تقویت‌شده‌ترین نظریه^۱ بهترین نظریه است؟

مانند پوپر معتقدم که اگر نظریه الف از نظریه ب تقویت شده‌تر باشد، باید الف را بر ب ترجیح دهیم. (الف آنگاه از ب تقویت شده‌تر است که هیچیک از نتایج آزمونه‌ای تجربی، بیشتر به نفع ب نباشد و در عین حال، دست کم یکی بیشتر به نفع الف باشد. زمانی آزمونه‌ای تجربی به نفع الف است که ب ابطال شود و الف نشود، یا الف تقویت شود و ب نشود.) اما چرا باید نظریه تقویت شده‌تر

را ترجیح بدهیم؟ پوپر از حدود ۱۹۶۰ به این سو، حقیقت‌گونگی^۲ فزاینده یا تشبه روزافزون به حقیقت را به مثابه هدف علم پیشنهاد کرده است. برآورد تقویت، گزارشی است از عملکرد نظریه در مقابل آزمونه‌ای تجربی تا بدان هنگام؛ لذا خصلتی زمانمند دارد و راجع به عملکرد آینده چیزی نمی‌گوید. اما حقیقت‌گونگی یک نظریه زمانمند نیست: اگر نظریه‌ای در زمان خاصی حقیقت داشته باشد، دیگر بیشتر از آن نمی‌تواند به حقیقت نزدیک شود. اگر الف از ب به حقیقت نزدیکتر باشد، باید در آینده، با وجود شرایط یکسان، در مقابل آزمونها از ب موفقتر باشد. این بدان معناست که عبور از این برآورد که «الف تا بدینجا بهتر از ب تقویت شده است» به این برآورد که «الف از ب به حقیقت نزدیکتر است»، عبوری است از برآوردی راجع به عملکرد گذشته به برآوردی که دلالت‌هایی برای عملکرد آینده دارد، و بنابراین، حرکتی استقرایی است. در حالی که فلاسفه استقراگرا هیچ ایرادی در این امر نمی‌بینند، فلسفه علم اساساً ضد استقرایی پوپر، اگر به طریقی استقرا را در سیستم خود بپذیرد، یکپارچگی‌اش را از دست خواهد داد. اما اگر بخواهیم هم حقیقت‌گونگی فزاینده را به مثابه هدف علم، و هم ممنوعیت پوپری استنتاجات استقرایی را حفظ کنیم، شرط سوم را برنخواهیم آورد:

1. the best corroborated theory

2. verisimilitude

درست، عمیقتر و گسترده‌تر (گسترده‌تر شکل کوتاه توانایی پیش‌بینی یا محتوای آزمون پذیر بیشتر داشتن است) باشد. پس از این راجع به مقیاس محتوای آزمون پذیر سخنی خواهیم گفت. تا آن هنگام فرض کنید که چنین مقیاسی داریم و ملاحظه کنید که برای عمیقتر بودن نظریه الف نسبت به ب، چه چیزی لازم است.

فرض کنید که بتوانیم مقدمات نظریه‌ای علمی را به دو دسته تقسیم کنیم: فرضیات بنیادین که تنها حاوی محمولات نظری است، و فرضیات کمکی که شامل محمولات مشاهده‌ای است. فرضیات بنیادین یا هسته نظری بدون فرضیات کمکی هیچ محتوای آزمون‌پذیری ندارد. از سوی دیگر، فرضیات کمکی بدون هسته نظری، بخوبی می‌تواند محتوای آزمون‌پذیر داشته باشد. اما فرضیات بنیادین و کمکی با هم، محتوای آزمون‌پذیر بسیار بیشتری از صرف فرضیات کمکی دارند.

اصل ضد بی‌مایگی ایجاب می‌کند که برای آنکه الف از ب عمیقتر باشد، همچنین باید گسترده‌تر باشد (محتوای آزمون‌پذیر بیشتری داشته باشد). بعلاوه، هسته نظری الف باید به دلیل پرمایگی و باروری بیشتر، گسترده‌تر باشد، و نه صرفاً به این دلیل که فرضیات کمکی تواناتری از ب دارد. از تمام محتوای آزمون‌پذیر الف، آنچه را از صرف فرضیات کمکی قابل حصول است کم کنید.

هیچ راهی برای سنجش توفیق یا شکست تلاش خود برای نیل به هدف نداریم. من آن ممنوعیت را حفظ می‌کنم و این هدف را به نفع هدف دیگری رد می‌کنم که به گمان من مطلوبترین هدف است و حقیقت‌گونگی در آن هیچ نقشی ندارد.

من در فصل بلندی از علم و شک گرای (واتکینز، ۱۹۸۴) کوشیده‌ام تا با دادن ملاکها یا مقیاسهای تطبیقی برای عمق، وحدت و توانایی پیش‌بینی یا محتوای آزمون‌پذیر، حتی المقدور در این مطلوبترین هدف تدقیق کنم. متأسفانه، آن فصل بیش از حد فنی است. گمان می‌کنم که گزیری از این امر نبود، صرفاً به این دلیل که هیچ ملاکی برای عمق و وحدت وجود نداشت و اینکه تمام مقیاسهای پوپر برای محتوای آزمون‌پذیر، منقرض شده بود. من برای مضبوط ساختن تحلیل، این قید را (که اصل ضد بی‌مایگی^۱ می‌خوانمش) ملحوظ کرده‌ام: هیچ ملاکی (مثلاً برای عمق بیشتر) نباید این پیامد ناخواسته را داشته باشد که با فرض نظریه موجود، ساختن نظریه عمیقتر به نحو بی‌مایه‌ای ساده باشد (مثلاً با انضمام گزاره‌ای مابعدالطبیعی که هیچ کمکی به محتوای آزمون‌پذیر نظریه نکند یا با وارد کردن محمولی نظری که هیچ کار تجربی از آن برنیاید). بدینسان معلوم می‌شود که طلب عمق و وحدت بیشتر، اساساً طلب یک چیز هستند. در نتیجه، آن هدف چنین ساده‌تر می‌شود که برای آنکه نظریه‌ای نسبت به نظریه پیشین پیشتر رفته باشد، باید احتمالاً

من آنچه را باقی می ماند، به دلایلی که خواهم گفت، محتوای تقویت پذیر^۱ آن می نامم.

بنابراین، اگر نظریه الف عمیقتر از نظریه ب باشد، تقویت پذیرتر خواهد بود. آیا می توانیم برعکس بگوییم که اگر الف از ب تقویت شده تر باشد، بهتر از ب شرایط مطلوبترین هدف را برمی آورد؟ البته گاهی ممکن است نظریه عمیقتر الف به آسانی ابطال شود ولی نظریه رقیب و کمتر عمیق ب به قوت خود باقی باشد. در این حالت، الف شرط احتمالاً درست بودن را ندارد و ب در غیاب حریف پیروز می شود. بنابراین، حالت جالبتری را در نظر می گیریم، آنجا که الف و ب ابطال نشده اند، و الف تقویت شده تر از ب است. در اینجا توجه خواننده را به یکی از وجوه افتراق برداشت خود از تقویت با برداشت پوپر جلب می کنم. (تفاوتهای دیگر تا حدی فنی هستند.)

فرض کنید مدافع نظریه ای ادعا کند که آن نظریه پیش بینی بدیعی کرده و از آزمون با موفقیت بیرون آمده و بنابراین نظریه اش کاملاً تقویت شده است، اما بعداً معلوم شود که این پیش بینی مرتبط با اندیشه های محوری یا فرضیات بنیادین نظریه نبوده، بلکه صرفاً با انضمام برخی فرضیات کمکی به دست آمده است. گمان می کنم همه ما بپذیریم که این نظریه نباید از این آزمون اعتباری به دست آورد. تقویت نظریات تنها باید با آزمودن پیش بینیهایی باشد که فرضیات بنیادین سهمی در آنها دارند. به این دلیل است که من محتوای تقویت پذیر

نظریات را منحصر به کل محتوای آزمون پذیر منهای هر محتوای آزمون پذیری که صرف فرضیات کمکی دارد، می دانم.

البته مقدار تقویت هر نظریه متکی است به آزمونهایی که فی الواقع انجام شده است و ما این فرض را در این باره لازم داریم: اگر هر نظریه ای محتوای تقویت پذیر بیشتری نسبت به دیگری داشته باشد، درباره این محتوای اضافی، دست کم یک آزمون انجام شده است.

چون الف بیشتر از ب تقویت شده است، دست کم نتیجه یک آزمون بیشتر به نفع الف بوده و هیچ چیز بیشتر به نفع ب نبوده است. چون ب ابطال نشده است، این بدان معنی است که نتیجه یک آزمون الف را تقویت کرده، اما ب را تقویت نکرده است؛ و این آزمون باید در جایی باشد که الف محتوای تقویت پذیر بیشتری از ب دارد. در غیراین صورت، باید برای ب نیز یک آزمون باشد که یا ب را هم تقویت می کند و یا با آن ب ابطال می شود، که خلاف فرض است. از طرف دیگر، ب نمی تواند محتوای تقویت پذیر بیشتری از الف داشته باشد، چون اگر چنین باشد، بنا بر فرض ما، دست کم یک آزمون در این باره وجود خواهد داشت. نتیجه این آزمون یا ب را ابطال خواهد کرد که خلاف فرض است، یا ب را تقویت خواهد کرد که باز خلاف فرض است. بنابراین، الف محتوای تقویت پذیر بیشتری از ب خواهد



تحلیلش بسیار دشوار می‌باشد... گمان می‌کنم نتوانیم بیش از ارجاع به مفهومی شهودی کاری بکنیم، یا نیازی به کار بیشتر داشته باشیم! (پوپر، ۱۹۷۲: ۱۹۷).

فیلسوفان علم بسیاری با این رأی موافق بوده‌اند که به نظر می‌رسد یافتن معنی آشکاری برای مفهوم به هم پیوستگی یا انداموارگی و یا وحدت نظریه‌ای علمی، ناممکن است.

من در علم و شک‌گرایی، برای این مشکل راه‌حلی ارائه داده‌ام. اولین پاره‌ی راه‌حل نسبتاً ساده و دومین پاره‌ی آن بسیار دشوار است. (در این کتاب بخشی هشت صفحه‌ای هست با عنوان قواعد اصل موضوع گذاری طبیعی^۲ که تدوین آن با کمک دیگران، یک سال کار برده است.) از پاره‌ی آسان آغاز می‌کنم.

فرض کنید نظریه‌ای در پیش‌رو داریم که به نظر شهودی، اصل موضوع گذاری‌اش به طور طبیعی بوده است. همچنین فرض کنید که مقیاسی برای محتوای آزمون‌پذیر داریم. به نظر من، برای اینکه این نظریه علمی باشد، باید آنچه شرط باروری انداموارگی^۳ می‌نامم، برآورد. اصول موضوع نظریه‌ی خویش را با T نشان می‌دهیم. بنابر شرط باروری انداموارگی، هر طور که T را به دو زیرمجموعه، مثلاً T^+ و T^- تقسیم کنیم،

داشت، و نه بالعکس. اما به دلایلی که چندی قبل آوردیم، این بدان معناست که الف نه تنها گسترده‌تر، بلکه عمیق‌تر از ب هم هست. پاسخ من به بسیاری از منتقدان مکتب پوپر در همین نکته نهفته است، یعنی در این اشکال که چرا ما ضداستقرا بیان باید تقویت شده‌ترین نظریه را بهترین نظریه بدانیم. پاسخ این نیست که آن نظریه نزدیک‌ترین نظریه به حقیقت است، یا آنکه در آینده بهترین عملکرد را خواهد داشت؛ پاسخ این است که این نظریه، در حال حاضر، از میان تمام رقبای موجود، تنها نظریه‌ای است که شرایط مطلوب‌ترین هدف برای علم را به بهترین وجهی برمی‌آورد.

ملاکی برای نظریه علمی بودن

برای پاسخ به پرسش «چه وقت نظریه‌ای علمی از نظریه‌ی رقیبش بهتر است؟»، باید به یک پرسش پیشین پاسخ داد: «نظریه علمی چیست؟». تا آنجا که من می‌دانم، هیچ پاسخ مقننی به این پرسش پیشین داده نشده است. اغلب می‌پذیرند که نظریه علمی باید آزمون‌پذیر باشد، اما آیا مجموعه‌ای از مقدمات نامتجانس آزمون‌پذیر، یک نظریه علمی است؟ مطمئناً نه؛ ما انتظار داریم که نظریه، به یک معنا متحد باشد. اما به چه معنایی؟ پوپر چنین می‌نویسد: «به نظر می‌رسد که دو عنصر لازم است: محتوایی غنی و نوعی انسجام یا به هم پیوستگی (انداموارگی)^۱... این عنصر دوم است که هر چند به نظر شهودی نسبتاً آشکار است،

1. organicity

2. Rules for "Natural" Axiomatisations

3. organic fertility requirement

محتوای آزمون‌پذیر T همیشه بیشتر از مجموع محتوای آزمون‌پذیر T و T می‌باشد؛ به دیگر سخن، محتوای آزمون‌پذیر کل باید بیشتر از مجموع محتوای آزمون‌پذیر اجزایش باشد. اگر T و T ، به ترتیب فرضیات بنیادین و کمکی نظریه باشند، آنگاه T هیچ محتوای آزمون‌پذیری نخواهد داشت و T ممکن است محتوای آزمون‌پذیر نسبتاً کمی داشته باشد، ولی مجموع آنها، یعنی T ، می‌تواند بسیار توانا باشد.

حال نوبت پاره‌دشوار است. فرض کنید که کسی طور دیگری برای نظریه ما اصل موضوع گذاری کند که به نظر شهودی، غیرطبیعی باشد؛ مثلاً ممکن است آن را به صورت جملات رمزی^۱ درآورد، یعنی به جای تمام محمولات نظری، از متغیرهای محمولی با سور وجودی استفاده کند. این جملات را T_R بخوانید. او ممکن است بعداً T_R را یک اصل موضوعی و «اگر T_R آنگاه T » را اصل دیگر قرار دهد. بدین طریق، شرط باروری انداموارگی مردود خواهد شد، زیرا محتوای آزمون‌پذیر T_R معادل T است. برای کنارگذاشتن این و دیگر اصل موضوع - گذاریهای غیرطبیعی، نیازمند قواعدی برای اصل موضوع گذاری طبیعی هستیم.

من در اینجا تنها یکی از قواعدی را که در کتاب آورده‌ام، ذکر می‌کنم. این قاعده نسبتاً جالب توجه است. می‌توانم این را بی هیچ نخوتی بگویم زیرا تاریخچه‌اش به اندیشه‌ای بازمی‌گردد که وایسبرگ^۲، منطق‌دان لهستانی، آن را در دهه ۱۹۲۰ عرضه داشت. این قاعده

به زبانی ساده چنین می‌گوید: مؤلفه هیچ اصل موضوعی نمی‌تواند قضیه‌ای باشد که منتج از عطف تمام اصول موضوع است. این قاعده بسیار کارآست، چون تقریباً تمام اصل موضوع گذاریهای غیرطبیعی که شرط باروری انداموارگی را رد می‌کنند، دارای چنین مؤلفه‌ای هستند. (مؤلفه مذکور اغلب یکی از اصل موضوعهای دیگر است؛ بنابراین در مثال بند پیش، اصل موضوع نخست، T_R ، به عنوان یک مؤلفه در اصل موضوع دوم «اگر T_R آنگاه T » تکرار می‌شود.) این قاعده توجیه بسیار روشنی دارد. فرض کنید که اصل موضوعی چنین مؤلفه‌ای دارد. حال اگر در گام اول همین مؤلفه را به عنوان اصل دیگری بر مجموعه بیفزاییم، چیزی به محتوا افزوده نخواهد شد. با فرض اینکه چنین کرده باشیم، اگر هر جا که این مؤلفه به وسیله یک همانگو^۳ مطرح شده حذف کنیم، از محتوای اصول موضوع چیزی نکاسته‌ایم. بنابراین، می‌توانیم تمام عبارات همانگوگی اضافی را از مجموعه اصول موضوع این چنین بازنگری شده‌ای، حذف کنیم. بدین طریق، از هر اصل موضوعی که این مؤلفه در آن به عنوان یک مؤلفه به کار رفته، حذف می‌کنیم. سپس بررسی می‌کنیم که آیا این مؤلفه که اکنون به صورت یک اصل موضوع جداگانه مطرح است، از دیگر اصول موضوع

1. Ramsey-sentence

2. M.Wajsberg

3. tautology



سیر کنیم، باید بپذیریم که نظریه ما تقویت نشده است، زیرا دارای مقدماتی است که برای به دست آوردن این پیش بینی لازم نبوده‌اند. می‌توانیم این را اشکال هدف قبض و بسط یابنده برای تقویت بخوانیم: در مقابل هر نظریه‌ای که با شاهد E تقویت شده باشد، یک سلسله فوق نظریات صعودی و یک سلسله دون نظریات نزولی وجود خواهند داشت، به طوری که به طور یکسان می‌توان گفت با E تقویت می‌شوند. اکنون می‌توانیم این اشکال را برطرف کنیم، زیرا تنها می‌توان نظریات اصیل را تقویت کرد؛ نظریاتی که ملاک نظریه بودن را برآورند. دیگر تناقض نماهای ناشی از انضمام^۱ هم به همین طریق از میان می‌روند.

ملاک ما می‌تواند در مقابل اشکال دیگری که زوال کوهنی^۲ خوانده می‌شود، یاریمان دهد. مراد از زوال کوهنی این است که ما در علم هیچ گاه نمی‌توانیم سخن شسته رفته و بی‌ابهامی از پیشرفت بگویم، زیرا در هر به اصطلاح پیشرفت علمی، بر محتوای تجربی افزوده می‌شود، ولی از آن کاسته هم می‌گردد. با مقایسه نظریه‌ای نو و برآستی متحد با مجموعه حجیمی از گزاره‌های نسامتجانس پیشین که نظریه متحدی را نمی‌سازند، ممکن است چهره کاذبی از زوال کوهنی نموده شود. به عقیده من، در بررسی امکان زوال کوهنی (که منکر امکان آن

به دست می‌آید یا نه؛ اگر به دست بیاید، حذفش می‌کنیم و اگر به دست نیاید، نگهش می‌داریم. در هر حالت، از هر اصل موضوعی که این مؤلفه جزئی از آن بوده حذف می‌کنیم، بدون اینکه تغییری در محتوا داده شود.

حال شرط باروری انداموارگی می‌گوید اگر T مجموعه‌ای از اصول موضوع باشد که مطابق قواعد اصل موضوع گذاری طبیعی فراهم آمده، برای آنکه نظریه علمی اصیلی به حساب آید، نباید ممکن باشد که آن را به دو قسمت T^+ و T^- تقسیم کرد، به گونه‌ای که محتوای آزمون پذیر T بیشتر از مجموع محتوای آزمون پذیر T^+ و T^- نباشد.

این ملاک برای نظریه علمی بودن، برای رفع مشکلاتی که گریبانگیر فلسفه‌های علم پیشین (که تا آنجا که من می‌دانم، فاقد چنین ملاکی هستند) بوده، بسیار ارزشمند است. یکی از آن مشکلات بدین قرار است. نظریه‌ای پیش‌بینی بسیار بدیعی کرده که از فرضیات بنیادینش (و البته به مدد فرضیات کمکی) سرچشمه گرفته است. این پیش‌بینی آزموده شده و نظریه کاملاً تقویت شده است. حال کسی با انضمام چند مقدمه دیگر، آن نظریه را بسط می‌دهد و بعد ادعا می‌کند که این نظریه مبسوط که البته هنوز همان پیش‌بینی را می‌کند، تقویت شده است. ما این را مردود می‌دانیم، بر این اساس که آن مقدمات اضافی برای به دست آوردن پیش‌بینی لازم نبوده‌اند. حالا او تغییر موضع می‌دهد و اعلام می‌کند که اگر ما بر این نهج

1. tacking paradoxes

2. Kuhn-loss

نظریه متحد دیگری، مثل نظریه نیوتن، بدون زوال کوهنی، بر این دو نظریه پیشی می‌گیرد. حال حتی اگر نظریه آخر به حوزه‌های جدیدتری از حوزه نظریه‌های پیشین گسترش نیابد، حال آنکه نظریه نیوتن می‌یابد، باز می‌توانیم بگوییم که اتحاد نظری رخ داده است، زیرا اکنون یک نظریه به تنهایی می‌تواند دست کم همان کار تجربی را بکند که دو سلفش می‌کردند.

مقیاسی برای آزمون‌پذیری

مفهوم آزمون‌پذیری و مفهوم خاص‌تر آزمون‌پذیرتر بودن نظریه‌ای از نظریات پیشین، نقشی اساسی در فلسفه علم پوپر ایفا می‌کند. چه مقیاسی برای آزمون‌پذیری تفضیلی وجود دارد؟

مقیاس اولیه و اساسی‌ترین مقیاس پوپر بر اساس اندازه مجموعه مبطله‌های بالقوه هر یک از نظریات است (مبطل بالقوه، عطف گزاره‌های شخصی مشاهده‌ای ناسازگار با نظریه است). این مقیاس در مواردی که مجموعه مبطله‌های بالقوه یک نظریه، زیرمجموعه حقیقی مجموعه مبطله‌های بالقوه نظریه دیگری باشد، بی‌ابهام است: نظریه دوم محتوای آزمون‌پذیر بیشتری دارد. اما همچنانکه خود پوپر هم بخوبی واقف بود، رابطه زیر مجموعه‌گی حقیقی، درست در آن نوع مواردی که او در نظر داشت صدق نمی‌کند، یعنی در جایی که نظریه جانشین نه تنها فزاینده از نظریه قبلی می‌رود، بلکه آنچه را که نظریه از دور خارج شده در سطح تجربی

(نیستم) باید نظیر را با نظیر بسنجیم و واحد مقایسه خویش را نظریات متحد قرار دهیم. همچنین ملاک ما برای نظریه بودن، قادرمان می‌سازد تا از عهده تناقض‌نماهایی شبیه تناقض نمای گودمن برآییم. فرض کنید نظریه‌ای محمولی گودمن‌گونه داشته باشد که یک زمان t_0 دارد. بنابراین، می‌توان آن را به دو نیم تقسیم کرد: یکی با سور «برای تمام زمانهای t تا t_0 » و دیگری با سور «برای تمام زمانهای t ، از t_0 به این سو». چون هیچ اشتراک زمانی وجود ندارد، محتوای آزمون‌پذیر ترکیب این دو نیمه، برابر با مجموع محتواهای آزمون‌پذیر هر کدام به صورت مجزا خواهد بود. لذا این نظریه شرط باروری انداموارگی را برنمی‌آورد. اما اگر نظریه علمی اصیلی (چون نظریه نیوتن) را به دو نیم تقسیم کنیم که به ترتیب سورهای زمانمند بالا را داشته باشد، از محتوای آزمون‌پذیرش خواهیم کاست. پیش‌بینی‌ای را در نظر بگیرید که بر اساس شرایط اولیه به دست آمده در زمان t_1 پیش از t_0 ، می‌گوید زمان بازگشت ستاره دنباله‌دار هالی در زمان t_1 پس از t_0 است. نظریه تقسیم نشده می‌تواند این پیش‌بینی را بکند، اما هیچ یک از آن دو نیمه نمی‌تواند.

همچنین این ملاک به ما اجازه می‌دهد که در موارد مهم بگوییم آیا وحدت نظری بیشتری حاصل آمده است یا خیر. فرض کنید که در مرحله خاصی، دو نظریه متحد داریم؛ مثلاً نظریه کپلر و گالیله که ترکیب آنها نظریه متحدی را تشکیل نمی‌دهد. در مرحله بعد،



می‌گفته، هر چند اندک، اصلاح می‌کند. بنابراین، نظریه نیوتن و رای قوانین کیپلر و گالیله می‌رود و اندکی آنها را اصلاح می‌کند و نظریه نسبیت عام انیشتین و رای نظریه نیوتن می‌رود و محتوای تجربی آن را اندکی اصلاح می‌کند.

پوپر (۱۹۷۲) چاره این موارد را در این اندیشه دید که نظریه جانشین الف محتوای آزمون پذیر بیشتری از B دارد، اگر الف بتواند به هر سؤال تجربی‌ای که B پاسخ می‌داده، با همان دقت پاسخ دهد، اما نه بالعکس. دوباره رابطه زیرمجموعگی مبنا قرار می‌گیرد، ولی اکنون این رابطه بین مجموعه سؤالاتی است که نظریات می‌توانند به آنها پاسخ گویند. در عین حال، دیوید میلر نشان داد که این تدبیر کارگر نیست: اگر الف، B را اصلاح کند، سؤالاتی وجود خواهد داشت که B می‌تواند پاسخ دهد، اما الف نمی‌تواند (با این فرض که دست کم یک سؤال وجود دارد که الف نمی‌تواند به آن پاسخ دهد). نتیجه‌ای از B را در نظر بگیرید که بر اساس الف نادرست است و با آن و گزاره‌ای که الف ارزش صدقش را معین نکرده است، ترکیبی فصلی بسازید، حالا پرسید که آیا این ترکیب فصلی درست است یا نه. نظریه B می‌گوید بله ولی الف می‌گوید نمی‌دانم.

خبر ابطال ملاک پوپر برای آزمون‌پذیری تفصیلی بسرعت منتشر شد. لری لودن^۱ (۱۹۷۷: ۲۳۲) به فاصله یک سال پس از نتیجه سلبی میلر، چنین نوشت:

«همگان اذعان دارند که آنان که محتوای تجربی نظریات علمی را با هم مقایسه می‌کنند، با اشکالاتی مواجهند که در نگاه نخستین غیرقابل حل هستند.» نیوتن - اسمیت در ۱۹۸۱ (۱۹۸۱: ۵۵-۶) تصریح گفت: «ما راه پایایی برای مقایسه محتوای نظریات نداریم». گمان می‌کنم تا زمانی که این کلام منتشر شد، فی‌الواقع من با معرفی مفهوم همتهای ناهمگن^۲ (واتکینز، ۱۹۷۸)، قسمتی از راه را برای ترمیم ضایعه رفته بودم. نظر من این بود که A و B را از طریق واسطه‌ای مثل B^* به طور غیرمستقیم به هم مرتبط کنم. فرض کنید بتوانیم قضیه B^* را بیاییم، به گونه‌ای که مجموعه مبطله‌های بالقوه‌اش، هم زیرمجموعه حقیقی مجموعه مبطله‌های بالقوه A باشد، و هم برابر با مجموعه مبطله‌های بالقوه B بنابراین، A از B^* آزمون‌پذیرتر است و آزمون‌پذیری B^* هم به همان اندازه B است. در نتیجه، A آزمون‌پذیرتر از B است. اکنون طرحی اجمالی از این مفهوم نسبتاً فنی همتهای ناهمگن عرضه می‌کنم.

برخی محمولها واجد آنچه من ویژگی دوگانه‌ساز^۳ می‌نامم، هستند: هر حیوانی که نر نباشد ماده است؛ هر عدد صحیحی که فرد نباشد زوج است؛ هر کلیدی که خاموش نباشد روشن است. اگر به کسی بگویند که

1. Larry Laudan

2. incongruent counterparts

3. dichotomizing character

حیوانی نر است یا بگویند که نر نیست، او درباره آن حیوان اطلاعاتی کسب می‌کند که در هر دو جمله وضوح یکسانی دارند. اما ویژگی داغی یک محمول دوگانه‌ساز نیست. اگر بگوییم که یک فنجان چای داغ است، سخن واضحتری گفته‌ایم تا اینکه بگوییم داغ نیست، زیرا ممکن است یا سرد باشد یا ولرم. حال فرض کنید که ما دو گزاره داریم که عین همدند، مگر اینکه هر جا محمول P در یکی وجود دارد، محمول $\sim P$ (نقیض P) در دیگری وجود دارد. بعلاوه، فرض کنید که این محمول، محمولی دوگانه‌ساز باشد. اگر این محمول در آن گزاره‌ها تنها یک بار آمده باشد، این دو گزاره و همه معادلهای منطقی آنها همتهای ناهمگن خواهند بود. آنها هم‌شکلند و محتوای برابری دارند.

من در ۱۹۷۸ گفتم که اگر محمول مورد اختلافی بیش از یک بار در دو جمله (که جز در این محمول، کاملاً عین همدند) بیاید، برای اینکه آن دو جمله هم‌تا باشند، باید محمول در همه جا معکوس دیگری باشد (واتکینز، ۱۹۷۸). (اگر مثلاً محمول مذکور در جمله اول ابتدا سلبی بیاید و سپس ایجابی، و در جمله دوم ابتدا ایجابی بیاید و سپس سلبی، علامت محمول در همه جا معکوس دیگری است)، چون اگر چنین محدودیتی نباشد، دو جمله می‌توانند محتواهای کاملاً متفاوتی داشته باشند. اما این محدودیت بسیار شدید است و من بعداً مفهوم همتهای ناهمگن را به مواردی گسترش دادم که محمول مورد اختلاف بیش

از یک بار بیاید، بی‌آنکه علامتش در همه جا نسبت به دیگری معکوس باشد (واتکینز، ۱۹۸۴). رابطه جمله B «تمام موشها دم بلندی دارند»، را با جمله قویتر A «تمام جوندگان اگر نر باشند، دم بلندی دارند و اگر ماده باشند دم کوتاهی دارند»، در نظر بگیرید. این رابطه شبیه رابطه‌ای است که معمولاً نظریه علمی جانشین نسبت به نظریه علمی از دور خارج شده دارد: A فراتر از B می‌رود (علاوه بر موش، راجع به خرگوش و غیره هم حرف دارد)، و آن را اصلاح می‌کند (چون مستلزم این است که موشهای ماده دمه‌های کوتاهی دارند). A و B بر اساس تمام ملاکهای آزمون‌پذیری پوپر، غیرقابل مقایسه‌اند، اما آنها با ملاک آزمون‌پذیری تطبیقی طرح شده در کتاب من قابل مقایسه‌اند (واتکینز، ۱۹۸۴).

چون جونده بودن موشها حقیقتی زیان‌شناختی است، A مستلزم این است که «تمام موشهای نر دم بلند و تمام موشهای ماده دم کوتاهی دارند». این گزاره را B بخوانید. فرض کنید که بین دم کوتاه و بلند حالت بینابینی ممکن نیست. بنابراین B و $\bar{B}$ به یکسان آموزنده‌اند. درباره موشهای نر یک چیز می‌گویند و درباره موشهای ماده نظری متضاد ولی به یکسان آموزنده دارند. p_1x ، p_2x را شکل کوتاه به ترتیب « x نر است» و « x دم بلندی دارد» قرار می‌دهیم. حال اگر x دامنه موشها نوسان کند، می‌توانیم $\bar{B}$ را چنین بنویسیم:

$\bar{B}$: برای تمام x ها، اگر p_1x ، آنگاه p_2x و اگر



گسترده‌ام.

ملاک آزمون‌پذیری تفضیلی در کلی‌ترین شکل خود می‌گوید که A محتوای آزمون‌پذیر بیشتری از B دارد، اگر B همتایی (ناهمگن یا همگن) چون B داشته باشد که مبطلهای بالقوه‌اش زیرمجموعه حقیقی مبطلهای بالقوه A است. (همتای همگن B ، منطقاً معادل B است.)

مسأله مبنای تجربی

اکنون به مسأله پذیرش گزاره‌های مشاهده‌ای به عنوان مبنای تجربی می‌پردازیم. کلام را با تفکیکی آغاز می‌کنم که به عقیده من، گزارشهای سطح صفر و سطح یک می‌خوانم. مرادم از سطح صفر، گزارش اول شخص در زمان حال از تجربه حسی شخصی است؛ مثلاً «اکنون یک تجربه بینایی از نوار سفیدی دارم که در طول پهنه‌ای آبی رنگ پیش می‌رود». این گزاره درباره‌ی گوینده آن است و نه درباره‌ی جهان بیرون. مرادم از سطح یک، بیانی درباره‌ی شیء یا رویدادی مشاهده شده (یا بنا به گفته ناظر، مشاهده شده) در جهان بیرون است؛ مثلاً «هوایمای جتی در حال پرواز در آسمان است». این گزاره درباره‌ی گوینده‌اش نیست. بسیاری از فلاسفه در طلب مبانی یقینی، بر آن بوده‌اند که گزارشها باید از نوع سطح صفر باشند، نه یک. من با پوپر موافقم که این اشتباه بزرگی است. نظریات فیزیکی را نمی‌توان تنها با گزارشهای سطح صفر آزمود.

سؤال بعد این است که آیا پذیرش

$\sim p_1x$ آنگاه $\sim p_2x$. ساده‌ترین راه برای نوشتن B بدین طریق است: «برای تمام x ها p_2x ، اما برای اینکه B با B قابل مقایسه باشد، می‌توانیم آن را بازنویسی کنیم، به گونه‌ای که از نظر منطقی معادل B و به لحاظ صوری نیز شبیه B باشد:

B برای تمام x ها، اگر p_1x آنگاه p_2x و اگر $\sim p_1x$ آنگاه $\sim p_2x$

B و B بر اساس ملاک ۱۹۷۸ من همتهای ناهمگن نیستند، چون علامتها در همه جا عکس هم نیستند. حال با بسط بعدی می‌توانیم از شرط معکوس بودن در همه جا خلاص شویم. چهار محمول Q را به پیروی از کارنپ چنین تعریف کنید:

$$Q_2x = p_1x \text{ و } \sim p_2x ; Q_1x = p_1x \text{ و } p_{2x}$$

$$Q_4x = \sim p_1x \text{ و } \sim p_2x ; Q_3x = \sim p_1x \text{ و } p_2x$$

حالا اگر B و B را تنها با استفاده از

محمولهای Q بنویسیم، چنین می‌شود:

$$B: \text{ برای تمام } x\text{ها، } Q_1x \text{ یا } Q_3x$$

$$B: \text{ برای تمام } x\text{ها، } Q_2x \text{ یا } Q_4x$$

چون p_1 و p_2 محمولهای دوگانه سازند، محمولهای Q که بر اساس آنها ساخته شده‌اند، به یکسان واضح یا دقیقند. حالا B و B به صورت جملاتی بیان شده‌اند که کاملاً عین همدند، جز اینکه B ، Q_3 دارد، ولی B ، Q_4 آنها به یکسان آموزنده‌اند و بر اساس ملاک فعلی، همتهای ناهمگند. من در علم و شک‌گرایی این اندیشه را به زبانهای کمی هم

حسی آن را ارزیابی می‌کنیم. اما پوپر خود را از این پاسخ محروم ساخته است. بر اساس برداشت او، برای آزمودن گزاره پایه اقتباس شده، فرد باید گزاره دیگری از آن اقتباس کند که آزمودنش از آن هم ساده‌تر باشد. اما این تنها به اقتباسهای متوالی بدون نیل به آزمون واقعی خواهد انجامید.

هر چند که من گزارشهای سطح صفر را مبنای تجربی نمی‌دانم، برای آنها نقش معرفت شناختی کوچک اما حیاتی قائلم. جز برای هیچ گزاره‌ای (سوالاتی گزاره‌های منطقی و ریاضی) نمی‌توان صدق قطعی ادعا نمود. تنها گزاره‌هایی از این نوع می‌توانند سنگ محک نهایی برای فرضیات تجربی باشند. اگر ما منکر نقش معرفت شناختی آنها شویم، تنها می‌توانیم به طور قراردادی تصمیم بگیریم که کدام گزاره‌های سطح یک را بپذیریم. اما اگر نتوان آنها را مقدماتی برای استنتاج گزاره‌های سطح یک دانست، نقش معرفت شناختی‌شان در چیست؟

حواس ما در شرایط طبیعی، به روشی ساده و به نظر قابل اعتماد، عمل می‌کنند. تعداد زیادی از فعالیتهای تفسیری بسیار سریع در آنها دخالت می‌کند، ولی ما متوجه این امر نمی‌شویم. در عین حال، بندرت با تجربیات حسی تحیرآوری مواجه می‌شویم که با انتظاراتمان وفق نمی‌دهند. (شاید وقتی به صورت کسی که با من صحبت می‌کند نگاه می‌کنم، یک لحظه به نظرم می‌رسد که دندانهایش تکان می‌خورند). آنگاه که این‌گونه امور رخ می‌دهند، تجربه حسی،

گزارشهای سطح یک می‌تواند معقول باشد. این مسأله برای استقرارگرایان مهم نیست. آنها می‌توانند بگویند که با درست بودن مقدمات سطح صفر، گزارشهای سطح یک را می‌توان به طریق غیرقیاسی از آنها استنتاج کرد. اما این مسأله برای پوپریان که استنتاجات غیرقیاسی را ممنوع می‌دانند، جدی است. آیا پوپر این مسأله را حل کرد؟ او ادعا کرد که گزاره‌های پایه (نامی که او برای گزاره‌های سطح یک گذاشت) براساس روشی قاعده‌مند پذیرفته می‌شوند. اندیشه اصلی او این بود که اگر درباره گزاره پایه‌ای اختلاف درگیرد، باید آن را آزمود، اما او در اینجا برای خودش مشکل ایجاد کرده است. او بدرستی گزاره‌های سطح صفر را مبنای تجربی نمی‌دانست، همچنین بدرستی تأکید می‌کرد که نمی‌توان استنتاج معتبری از سطح صفر به سطح یک داشت؛ بنابراین، برای گزاره‌های سطح صفر هیچ نقش معرفت شناختی برای قبول گزاره‌های پایه قائل نبود (هر چند نقش علی آنها را قبول داشت). حال چگونه می‌توان گزاره‌های پایه‌ای را که مورد مناقشه قرار گرفته، آزمود؟ پاسخ او چنین بود: (با کمک مقدمات دیگر) گزاره پایه دیگری که ساده‌تر بتوان آزمود، از آن اقتباس می‌کنیم. اما صرف اقتباس کردن این گزاره، آزمودن نیست. اگر قرار است گزاره مورد مناقشه را بیازماییم، باید گزاره اقتباس شده از آن را بیازماییم. چگونه باید آن را آزمود؟ پاسخی که می‌توان داد این است: با توجه به تجارب



که در طول پهنه‌ای آبی رنگ پیش می‌رود» بدانیم، می‌توانیم آن را پاره بیان شده تبیین فرضی - استنتاجی بیان نشده‌ای برای گزارش سطح صفر به شمار آوریم. ما چنان خودکار و بی‌تلاش و اغلب موفقیت‌آمیز به این مقدمات مبنایی تبیینی می‌رسیم که از منزلت حدسی آنها غافلیم. توهمات بینایی، پادزهر خوبی برای چنین برآوردهای افراطی است؛ آنها به ما می‌قبولانند که تا چه حد به صورت ضمنی به اصولی تفسیری تکیه می‌کنیم که گاهی ما را گمراه می‌کنند.

ما پس از قبول گزاره‌ای در سطح یک، معمولاً دلیلی برای زیر سؤال بردن آن نداریم. اما گاهی چنین اتفاقی می‌افتد. در حالی که از روزه‌ای به درون اتاقی می‌نگرم، در گوشه‌ای از آن خانمی را می‌بینم که نسبت به مردی در گوشه دیگر، کوتاه‌قدتر است. من بی‌تأمل می‌پندارم که او از آن مرد بسیار کوچکتر است. اما همینکه او به طرف آن مرد می‌رود، به نظرم می‌رسد که رفته رفته بزرگتر می‌شود. از میان اصولی تفسیری که من عمدتاً ناآگاهانه بر آنها تکیه می‌کنم، یکی این است که اتاقهایی که به نظر من مستطیلی می‌آیند، مستطیلی هستند، و دیگر اینکه مردم، اتوبوسها و غیره، بسرعت بزرگ یا کوچک نمی‌شوند. اگر بخواهم تجربه حسی فعلی خویش را تبیین کنم، باید از یکی از این دو اصل دست بکشم. من از اولی دست

تبیین خواهی^۱ می‌شود که نیاز به تبیین‌کننده^۲ دارد. (آیا دچار وهمیات شده‌ام؟ یا شاید دندانهایش مصنوعی است و شل شده؟) کسانی که ناآگاهانه از اصول تفسیری بسیاری در تجربیات حسی طبیعی و عموماً موفقشان استفاده می‌کنند (که اغلب ما چنین هستیم)، ممکن است یافتن تبیینهای مقنع را دشوار بیابند. اما فرض کنید که او از آنها کاملاً آگاه باشد. سپس او برای تبیین این تجربه حسی تحیرآور، به دنبال گزاره‌ی شخصیه‌ای در باره پاره‌ای شرایط غیرمعمول خواهد گشت؛ گزاره‌ای که پس از ترکیب با دانش عمومی او راجع به چگونگی عملکرد فرایندهای حسی، تبیینی حدسی برای تبیین خواهش به حساب خواهد آمد. در این تبیینها، گزاره‌های شخصیه معمولاً مقدمه‌ای مبنایی هستند.

من در علم و شک‌گرایی، برداشتی فلسفی از مبنای تجربی پیشنهاد کرده‌ام که تلقی فوق از تجربیات حسی تحیرآور را در مورد تجربیات غیرتحیرآور هم صادق می‌داند. رأی پیشنهادی من این است که اگر گزاره‌های سطح یک را مقدمات مبنایی تبیینهایی حدسی برای گزارشهای سطح صفر (چه تحیرآور باشند یا نباشند) بدانیم، می‌توانیم پذیرش گزاره‌های سطح یک را معقول، یا دست کم تا حدی معقول، بدانیم. به جای اینکه گزارش سطح یک «هواپیمای جتی در حال پرواز در آسمان است»، را استنتاجی غیرقیاسی از گزارش سطح صفر «اکنون یک تجربه‌ی بینایی از نور سفیدی دارم

1. explanandum

2. explanan

منابع

1. Laudan, Larry (1977) *Progress and Its Problems*, London: Routledge & Kegan Paul.
 2. Levi, Isaac (1986) review, *Journal of Philosophy* 83: 402-7.
Newton-Smith, W.H. (1981) *The Rationality of Science*, London: Routledge & Kegan Paul.
 3. Popper, Karl R. (1959) *Logik der Forschung* (first published 1934); English translation, with new preface, footnotes and appendices, as *the logic of Scientific Discovery*, London: Hutchinson.
 4. Popper, Karl R. (1963) *Conjectures and Refutations*, London: Routledge & Kegan Paul.
 5. Popper, Karl R. (1972) *Objective Knowledge*, Oxford: Clarendon Press.
Radnitzky, Gerard and Andersson, Gunnar (eds) (1978) *Progress and Rationality in Science*, Dordrecht: Reidel.
 6. Watkins, John (1978) 'Corroboration and the problem of content comparison' in G.Radnitzky and G.Andersson (eds) *Progress and Rationality in Science*, Dordrecht: Reidel, 339-78.
 7. Watkins, John (1984) *Science and Scepticism*, Princeton, NJ: Princeton University Press and London: Hutchinson.
- برمی دارم و حدس می زنم که اتاق باید به گونه ای طراحی شده باشد که وقتی از روزنه به آن نگاه می شود، به نظر مستطیلی یاید.
- یک تفاوت بین قضاوت های معمول حسی در زندگی روزمره و گزارش های سطح یک که در جریان تجربیات علمی بیان می شوند، این است که معمولاً در دومی، تفسیرهای نظری بیشتری دخالت می کند. این امر کسانی را که می خواهند این گزارشها را با استنتاجی شبه استقرایی از مقدمات سطح صفر به دست آورند، برآشفته می کند، اما برای دید حاضر که بر منزلت حدسی آنها تأکید می کند، چنین نیست. فی الواقع، احتمال خطای گزاره های سطح یک بر مایه، بیشتر از احتمال خطای گزاره های سطح یک کم مایه است؛ از طرف دیگر، احتمال یافتن هر خطایی که به درون راه یافته باشد نیز معمولاً بیشتر می شود.
- تفاوت دیگر این است که در حالی که گزارش سطح صفر تنها می تواند یک گزارشگر داشته باشد، گزارش سطح یک از تجربیات علمی، معمولاً واگرانه همیشه، از جانب یک گروه است و تنها پس از نقادیها و بحث های بین افراد است که به جامعه علمی عرضه می شود.

دانشجویان ایرانی در ژاپن

در گفتگو با دکتر وحید احمدی

اشاره: دانشگاه انقلاب در ادامه بررسی و تحلیل وضعیت دانشجویان ایرانی در خارج از کشور، این بار با دکتر وحید احمدی که مدتی پس از انقلاب فرهنگی با به پایان رساندن مقطع کارشناسی ارشد، برای ادامه تحصیل در مقطع دکتری تخصصی در رشته الکترونیک گرایش لیزر به ژاپن اعزام شده است گفتگو کرده است. شایان ذکر است که دکتر احمدی هم اکنون عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس است.

● بهتر است که ابتدا راجع به وضعیت دانشجویان ایرانی صحبت بفرمایید.

■ به عنوان مقدمه، توضیحی راجع به تاریخچه اعزام دانشجویان به ژاپن در سیستمی که الآن وجود دارد، خدمتتان عرض می‌کنم. برخلاف کشورهای اروپایی و آمریکا و چند کشور دیگر، مثل هند و فیلیپین، که قبل از انقلاب پذیرای دانشجویان ما بودند، ژاپن

جزو کشورهایی است که بتازگی به آنجا دانشجویان می‌فرستیم. سیستم و روال اعزام از زمان سابق به این صورت بوده که قراردادهایی بین کشورها منعقد می‌شده و بسته به برنامه‌های سیاسی و فرهنگی، به کشور طرف قرارداد بورس تعلق می‌گرفته است.



دیگر هم که اخیراً معمول شده بود این بود که یا دولت ایران مستقیماً افرادی را به دانشگاهها معرفی می‌کرد یا خود افراد اقدام به گرفتن پذیرش می‌کردند. البته فرق سیستم ژاپن با کشورهای دیگر در این بود که تا دوره‌ای که ما بودیم این کشور پذیرش نمی‌داد، یعنی به مدت دو سال تحت عنوان تحقیق و آموزش دانشجو می‌گرفت و بعد از این دو سال، برای متقاضیان امتحان ورودی برگزار می‌کرد. ما هم از این دسته بودیم؛ یعنی بورسی که دولت ژاپن به ما داد بعد از این بود که ما در آزمون پذیرفته و رسماً وارد دوره

بعد از انقلاب، تا یکی دو سال، تعداد زیادی دانشجو به ژاپن اعزام شده بودند، اما پس از انقلاب فرهنگی، تعداد بورسها بسیار تنزل یافت. به طور کلی، بعد از انقلاب فرهنگی و قطع بورس امریکا و انگلیس، بورس دولت ژاپن به طور مستقیم وارد اداره بورسها شد که از میان پذیرفته شدگان آزمونهای دوره‌های دکتری افرادی را می‌پذیرفت. بورس دولت ژاپن صرفاً به خود دانشجوی پذیرفته شده تعلق می‌گرفت و هزینه خانواده فرد با دولت ایران بود. این یک نحوه واگذاری بورس بود. یک نحوه



مسلط باشد، با زبان انگلیسی هم می‌توان با او ارتباط برقرار کرد. در مورد مقالات، گزارشها و کنفرانسها هم مشکلی نیست. با این همه، برای ارتباط با دانشجویان ژاپنی، در دانشگاه، آزمایشگاه یا کتابخانه، لازم است فرد تا حدی زبان ژاپنی بداند؛ چون متأسفانه در این کشور، امکان ارتباط با افراد با زبان انگلیسی خیلی ضعیف است؛ حتی از کشور ما هم ضعیفتر است. در کشور ما در مقطع فوق لیسانس اکثر متون به زبان انگلیسی است و دانشجو الزاماً باید با این زبان آشنا باشد، ولی در آنجا خیلی از کتابها ترجمه شده و به مقدار کمی از منابع انگلیسی استفاده می‌کنند. حتی در کار با کامپیوتر هم عمده کارشان با زبان ژاپنی است. بافت زبان ژاپنی هم جوری است که با انگلیسی خیلی فاصله دارد و به همین دلیل خیلی با ما بیگانه‌اند و همین مشکل زبان و مشکل معیشتی باعث می‌شود که تعداد دانشجویان ما در آنجا زیاد نباشد. از دوره خود ما پنج نفر پذیرفته شده بودند که از این پنج نفر هم دو نفر به دلیل همین ترس و دلهره‌ای که وجود داشت نیامدند. الان هم گمان نمی‌کنم به لحاظ تعداد دانشجو چندان فرقی کرده باشد و اگر هم اندکی بیشتر شده باشد به این دلیل است که مقداری از سهمیه‌های کشورهای دیگر کم

دکتری شدیم. این درباره پذیرش و نحوه آن. به لحاظ هزینه بسیار بالای زندگی و تحصیل در ژاپن، دست کم تا دو سال پیش که ما در آنجا بودیم، در این کشور، دانشجوی آزاد به آن معنا نداشتیم. علاوه بر این، هزینه‌های بالای رفت و آمد سبب می‌شد که دانشجویان در یک منطقه خاص محصور بمانند و امکان برقراری ارتباط با یکدیگر را نداشته باشند. در سال ۶۹ که ما به ژاپن رفتیم، تعداد کل دانشجویان ایرانی از صد نفر تجاوز نمی‌کرد.

● این صد نفر در یک ایالت ساکن بودند؟

■ خیر. خیلی پراکنده بودند و هنوز هم همین‌طور است. در بعضی ایالتها فقط یک یا دو نفر زندگی می‌کنند.

● زبان علمی و دانشگاهی ژاپنی است یا انگلیسی؟

■ زبان رسمی در آنجا ژاپنی است و کسانی که بخصوص در مقطع فوق لیسانس به ژاپن می‌روند، باید حتماً با این زبان آشنا باشند. البته گزارشها، مقالات علمی و کنفرانسها را می‌توانند به انگلیسی ارائه کنند، ولی زبان غالب، زبان ژاپنی است. برای دانشجویان دوره دکتری وضع بهتر است و این سختگیری وجود ندارد. اگر خود استاد فارغ‌التحصیل امریکا و به زبان انگلیسی

شده است.

● سطح علمی و آموزشی در ژاپن چگونه است و چه فرقهایی با ما دارند؟ با توجه به اینکه زبان علمی در این کشور ژاپنی است، دانشجویان ما تا چه حد می‌توانند از سطح علمی آنان استفاده کنند؟ ■ باید رشته‌ها را از هم تفکیک کرد. رشته‌های فنی، بویژه آنهایی که با تکنولوژی در ارتباطند، سطح بسیار بالایی دارند و حتی

در ژاپن، برخلاف اینجا، چنین تفکری وجود ندارد که همه باید وارد دانشگاه بشوند، بلکه معتقدند باید رقابت باشد و ما انتخاب کنیم. بقیه هم جذب کار می‌شوند، چون در آنجا زمینه‌های زیادی برای کار وجود دارد.

با امریکا برابری می‌کنند و گاه از آن نیز برترند. اما در مورد رشته‌های علوم انسانی، به هیچ وجه نمی‌توان چنین قضاوت کرد. در این زمینه، ژاپنی‌ها یا اصلاً کار نکرده‌اند یا به طور کلی بافت فکری‌شان با ما متفاوت است. این مطلب در مجلات و مقالات علمی هم کاملاً مشهود است: در اغلب زمینه‌های فنی، ژاپن حضور بین‌المللی دارد، ولی در

خصوص علوم انسانی چنین نیست.

در مورد میزان استفاده ما از سطح علمی آنان باید عرض کنم که یکی از سدهای عمده از این حیث، مشکل زبان است. در مقطع دکتری که آنها هم از منابع بین‌المللی استفاده می‌کنند مشکل اساسی نداریم، ولی به هر حال، در محیط دانشگاه باید ژاپنی صحبت کرد و گزیری از این امر نیست. طبیعی است که اگر کسی به زبان رسمی آنجا مسلط باشد، استفاده بسیار بیشتری از منابع علمی موجود خواهد کرد. نحوه آموزش بویژه در زمینه‌های فنی نیز به گونه‌ای است که دانشجو اغلب مطالب علمی را باید در محیط کار و با ارتباط برقرار کردن با استاد و کارشناسان و دستیاران او در یک آزمایشگاه خاص فراگیرد. این امر بر اهمیت زبان آموزی برای دانشجو می‌افزاید.

اما سیستم آموزشی در ژاپن، از لحاظ پیش دانشگاهی، تقریباً مثل ایران است؛ یعنی آنها هم امتحان ورودی دارند و برای ورود به دانشگاه‌های سطح بالا، رقابت بسیار شدید است. تا جایی که من اطلاع دارم، فقط ۲۵ تا ۳۰ درصد شرکت کنندگان در کنکور پذیرفته می‌شوند و بر این امر که صرفاً نخبه‌ها را برگزینند تأکید دارند. خود ما شاهد بودیم که روزنامه‌ها - با توجه به این واقعیت که رشد



داوطلبان یک سال قبل از دانشگاه آموزش می‌بینند. مثلاً در رشته مهندسی، دانشجو از سال چهارم به یک آزمایشگاه و یک استاد خاص معرفی می‌شود و پروژه‌ای می‌گیرد. در

روابط دوستانه هیچ خللی در قاطعیت استاد در روابط کاری‌اش پدید نمی‌آورد و به هیچ وجه به دانشجو یا همکارش امکان استفاده سوء نمی‌دهد.

ژاپن، هر استاد آزمایشگاهی خاص خود دارد، هر آزمایشگاه ساختار خاصی دارد که یک استاد در رأس آن است. یک یا دو دانشیار و یک یا دو استادیار یا مربی و گاهی یک یا دو کارشناس هم در آزمایشگاه در کنار استاد حضور دارند. وقتی دانشجو وارد آزمایشگاه می‌شود، در سه سال اول دروس عمومی را می‌گذرانند و سپس به تحصیلات تکمیلی می‌پردازد. بنابراین، سیستم آموزشی در ژاپن کاملاً وابسته به استاد است. استاد خودش بودجه می‌گیرد و آزمایشگاهش را توسعه می‌دهد. امکان دارد خیلی از تجهیزات این آزمایشگاه با آزمایشگاه قبلی یکی باشد، ولی کاملاً از یکدیگر مستقل هستند. البته به همدیگر کمک می‌دهند، اما

جمعیت در ژاپن، منفی یا صفر است - از کم شدن تعداد جوانان ابراز نگرانی می‌کردند، به این دلیل که با کم شدن تعداد جوانان، دیگر نمی‌توان نخبه‌ها را گزینش کرد. در آنجا، برخلاف اینجا، چنین تفکری وجود ندارد که همه باید وارد دانشگاه بشوند، بلکه معتقدند باید رقابت باشد و ما انتخابگر باشیم. بقیه هم جذب کار می‌شوند، چون در آنجا زمینه‌های کاری زیادی وجود دارد.

دانشگاههای آنجا هم دارای رده‌بندی است: دانشگاههای بین‌المللی و سطح بالا، دانشگاههای ملی و خصوصی با شهریه‌های سنگین که بسیار زیاد هستند و بعضی از آنها با برخی از دانشگاههای دولتی سطح بالا رقابت می‌کنند.

دانشگاههای دولتی هم با اینکه اسمشان دولتی است، همگی شهریه می‌گیرند، ولی خیلی کمتر از دانشگاههای خصوصی. از این رو، اغلب دانشجویان ژاپنی برای تأمین هزینه‌های تحصیلی خود کار می‌کنند. البته آنها هم مثل اروپاییها بورس دارند، اما چندان زیاد نیست. خوابگاه و تسهیلات جانبی دیگری هم برای آنها فراهم است که خیلی ارزان تمام می‌شود.

از لحاظ بافت آموزشی، یک آزمون برای ورود به سیستم آموزشی وجود دارد.

در هر حال، استاد راهنما باید استاد مسلم آن رشته باشد.

اما نکته‌ای هم راجع به نحوه کار در آنجا عرض کنم. ما هر روز از ساعت ۸ صبح یا حداکثر ۹ صبح کار را شروع می‌کردیم و تا ساعت ۱۲ شب تمام وقت در آزمایشگاه بودیم. استاد هم با اینکه سنی از او گذشته بود، تمام وقت حضور داشت و دیرتر از همه می‌رفت و مرتب به افراد سرکشی می‌کرد. به طور کلی، در سیستم ژاپن، استاد جز در موارد ضروری، همواره حضور دارد و ناظر بر تمام برنامه‌های آزمایشگاه است.

● استادان در جاهای دیگر تدریس نمی‌کردند یا مثلاً شغل دیگری نداشتند؟

■ در ایران رسم است که از فرد سابقه کار می‌خواهند و او هم به تناسب چند جا را اسم می‌برد. ظاهراً اگر فرد چند جا کار کند آدم خیلی برجسته‌ای تلقی می‌شود. اما در ژاپن، این یک نکته منفی است که کسی چند جا کار کند این نشان ضعف کار اوست. ممکن است یک استاد در چندین جلسه و شورای مختلف شرکت کند، ولی هرگز خودش یا حتی دانشجویان و کسانی که با او کار می‌کنند جای دیگری نمی‌روند و کار دیگری ندارند. اتاق استاد و مربیان اغلب یک سالن مطالعه است و آنها در کنار هم به کار مشغولند و کسی

اداره هر آزمایشگاه تقریباً مثل اداره یک گروه یا رشته خاصی است. بدین ترتیب،

وقتی از فارغ التحصیلان از خارج دعوت می‌شود به ایران برگردند، باید امکانات جذب آنها هم فراهم باشد. چرا باید فرد بعد از یک سال هنوز دنبال گرفتن اعلام نیاز باشد.

وقتی که فرد وارد دانشگاه می‌شود، اسماً وارد گروه می‌شود، ولی مشخصاً باید یک استاد او را پذیرد و تمام تحصیلش زیر نظر آن استاد است.

● یعنی از همان اول مشخص می‌شود که فلان شخص، استاد راهنمای اوست؟

■ بله. استاد راهنما باید همه چیز را، حتی بودجه تحقیق را برای دانشجویش فراهم کند. البته دو استاد مشاور هم در کارند.

● آیا مشاورها هم می‌توانند استاد راهنما باشند؟

■ درواقع، دانشجویی که پذیرفته می‌شود، سرنوشتش در آزمایشگاه فلان استاد رقم می‌خورد و به آن وابسته است. در مقطع فوق لیسانس، مشاورها می‌توانند استاد راهنمای او باشند، ولی در مقطع دکتری، حتماً باید استاد راهنما، استاد مسئول آزمایشگاه باشد.



مجموعاً با حدود سی نفر عضو رسمی - در آزمایشگاه حضور دارند و فعالیت می‌کنند.

دانشجویان بورسیه ایران گهگاه با مشکلاتی به لحاظ تأمین شهریه مواجه می‌شدند که شاید با وجود سرپرست سریع‌تر قابل رفع بود.

سیستم اشتغال به کار برای فارغ‌التحصیلان دانشگاه در آنجا به این صورت است که در پایان هر نیمسال یا سال تحصیلی، شرکتها و مراکز کار از طریق مکاتبه یا راههای دیگر نیروی مورد نیاز خود را اعلام می‌کنند، تقاضاها در جلسه‌ای مطرح می‌شود و با توجه به شناختی که در طول مدت کار در آزمایشگاه، استاد از دانشجویانش به دست آورده و ارتباط نزدیکی که با آنها داشته است، افراد واجد شرایط معرفی می‌شوند. البته مدعی نیستم که تمام دانشگاهها به همین صورت عمل می‌کنند، ولی تا جایی که ما شاهد بودیم و می‌شنیدیم، دست کم در دانشگاههای رده بالا مشکل کارایی وجود ندارد.

نکته اساسی‌تر تلقی دست‌اندرکاران صنعت از فارغ‌التحصیلان دانشگاههاست.

نمی‌تواند از زیر کار شانه خالی کند.

نکته دیگر اینکه در ژاپن، بخشی از هزینه طرحهای تحقیقاتی را دولت به طور رسمی تقبل می‌کند و بخشی را هم شرکتها و کارخانه‌ها می‌پردازند. استاد هم دستش کاملاً باز است و اختیارات تام دارد و نیازی به تشریفات اداری نیست.

● آنجا سوءاستفاده هم کم می‌شود؛ یعنی پولی را که می‌گیرند صرف امور آزمایشگاه می‌کنند. درست است؟

■ دقیقاً نمی‌دانم، چون ما ظاهر امر را می‌دیدیم و از پشت پرده خبر نداشتیم. بعضی از دوستان می‌گفتند اینها پولهای خیلی کلانی می‌گیرند و حتی می‌شنیدیم که گاه به بعضی از دانشجویهای ما هم کمک می‌کردند، مسلماً نحوه صرف هزینه‌ها بستگی به ساختار خود آزمایشگاه و افراد مسئول در آن دارد و چون آزمایشگاهها قائم به فرد است، طبیعتاً باید موردی قضاوت کرد. اما نکته‌ای که وجود دارد این است که در آنجا، دانشگاهها را متناسب با نیازهای جامعه می‌پرورانند. همانطور که قبلاً نیز اشاره‌ای کردم، اعضای هر آزمایشگاه متشکل از یک استاد، چند دانشیار و استادیار و کارشناس است و تعدادی نیز به عنوان دانشجوی فوق لیسانس و دکتری و چند نفر سال آخر دوره لیسانس -

■ در ژاپن هر دو نظام وجود دارد. بعضی از دانشگاهها درس دارند و یک تعداد واحد را می‌گذرانند و طرحهای تحقیقاتی هم دنبال می‌شود، در بعضی از دانشگاههای دیگر که عمدتاً دانشگاههای بزرگی هم هستند، تقریباً همان سیستم پروژه‌ای اجرا می‌شود. در این

نحوه کارایی برای فارغ التحصیلان در آنجا به این صورت است که در پایان هر نیمسال تحصیلی، شرکتها و مراکز کار نیروی مورد نیاز خود را اعلام می‌کنند و دانشگاه نیز افراد ذی صلاح را معرفی می‌کند.

شکل دوم، دوره دکتری حدود سه و نیم الی چهار سال طول می‌کشد و هر هفته جلساتی با حضور استاد برگزار می‌شود که البته شاید نتوان اسمش را کلاس گذاشت و رسماً هم کلاس نیست، ولی در واقع همان بحث، آمادگی و آموزش را می‌طلبد. از طرف دیگر، هم نمی‌توان اسمش را پروژه گذاشت، چون به طور کامل کاری به فرد واگذار نمی‌شود تا طی یک سال یا دو سال انجام بدهد و نتیجه را به استاد منتقل کند. در واقع، جلسات برای ارائه گزارش است.

صنعتگران معتقدند فارغ التحصیلان دانشگاهها، در هر مقطعی، صرفاً مجموعه‌ای علوم پایه را آموخته‌اند و اگر بخواهند وارد بازار کار شوند، باید یک دوره شش ماهه یا یک ساله آموزش عملی خاص هر کارخانه را متأسفانه حضور کارگران ایرانی در آنجا آثار نامطلوبی بر جای گذاشته است. اما در مقابل، وضعیت مطلوب دانشجویان ما تا حدی این ذهنیت منفی را خنثی کرده است.

نیز بگذرانند. و آموخته‌های نظری خود را محک بزنند و اصلاح کنند و به گونه‌ای هماهنگ با مجموعه، وارد سیستم صنعتی بشوند. به نظر من، رمز موفقیت آنها در همین است.

● در ایران، ما بیشتر تابع نظام آموزشی امریکا هستیم؛ یعنی در دوره دکتری، بسته به نوع رشته‌ها ۲۴ یا ۲۸ واحد درسی می‌گذرانیم. در انگلستان این طور نیست و دانشجو از همان آغاز دوره فوق لیسانس دنبال پروژه‌ای می‌رود و کار تحقیقی انجام می‌دهد و در واقع، در دوره فوق لیسانس کلاس درسی ندارد. در ژاپن، چه نظامی حاکم است؟



صنعتی خود را به جهان نشان بدهند و قدرت اقتصادی خود را در سطح جهان حفظ کنند؛ دیگر اینکه می‌خواهند فرهنگ خود را صادر کنند؛ یعنی بیشتر روی بعد فرهنگی اجتماعی آن انگشت می‌گذارند. کدام یک از این دو وجه برجسته‌تر بود؟

■ در بعد سیاسی نمی‌توان به طور دقیق گفت که کدام یک از ابعاد اولویت دارد؛ چون قضاوتها صرفاً بر مبنای نمودهای بارزی است که می‌بینیم و اغلب ناظر به تفسیرهایی است که در مطبوعاتشان منتشر می‌شود. ما به روح قضایا و پشت پرده‌رخدادها دسترسی نداریم. اما آنچه مسلم است این است که اگر ژاپن بخواهد قدرت اقتصادی خود را در سطح جهان حفظ کند، باید روابط خود را گسترش دهد. تحصیل در هر یک از کشورهای دنیا، ارمغانی خوب یا بد از فرهنگ و تکنولوژی آن کشور در پی خواهد داشت. این امری طبیعی و رایج است. در دنیای سیاست، گرایش به این سمت است که همراه با صدور تکنولوژی، ارتباطات فرهنگی هم وجود داشته باشد. خود ما هم از این اصل پیروی می‌کنیم و این البته از قدیم وجود داشته، ولی اخیراً بیشتر شده است.

نکته بعد اینکه خود این حضرات در روزنامه‌هایشان می‌گفتند ما بافت

● در این جلسات، دانشجو گزارش می‌داد یا استاد سخنرانی می‌کرد و درس می‌داد؟

■ هر دو؛ یعنی در واقع، دانشجو گزارش می‌داد و استاد گزارش را نقد و بررسی می‌کرد، اشکالات را برطرف می‌ساخت، منابع را تغییر می‌داد و ایرادهای آزمایشها را متذکر می‌شد.

● فرمودید دولت ژاپن تعداد زیادی بورس به ایرانها و غیرایرانها می‌داد. انگیزه دولت از این کار چه بود؟

■ به طور کلی، یک تفکر در سطح ژاپن مطرح شده و آن بین‌المللی کردن روابطشان، بویژه به لحاظ فرهنگی است. با توجه به اینکه ژاپن کشور دورافتاده‌ای است و زبان مشکلی هم دارد، طبیعی است که برای جذب نیروهای فرهنگی حرکت‌هایی انجام بدهد. این گرایش به طور جدی در مطبوعات و رسانه‌های جمعی هم دیده می‌شد. علاوه بر مواردی که عرض کردم، بورسهای دیگری هم در ژاپن وجود دارد برای افرادی که می‌خواهند در یکی از کارخانه‌های آن کشور یک دوره کارآموزی یا تحقیق را بگذرانند.

● برای این گونه کارها دو وجه متصور است. یکی اینکه آنها می‌خواهند قدرت علمی و تکنولوژیک خود را به دیگران معرفی کنند و در واقع با پذیرش دانشجو از کشورهای مختلف، می‌خواهند توانایی

اجتماعی مان تک ساختاری و تک نژادی است و ورود سایر تفکرها و نژادها در آن کم است؛ در حالی که در جامعه امریکایی، گستردگی نژادی بسیار زیاد است. ژاپنها با اذعان به این امر، در عین حال که سعی در حفظ ساختار کنونی دارند، از تک قطبی بودن راضی نیستند و می خواهند جامعه ای باز داشته باشند.

ما هر روز از ساعت ۸ صبح کار را شروع می کردیم و تا ساعت ۱۲ شب تمام وقت در آزمایشگاه بودیم. استاد هم با اینکه سنی از او گذشته بود، تمام وقت حضور داشت و دیرتر از همه می رفت و مرتب به افراد سرکشی می کرد.

● آیا دانشجویان ایرانی در آنجا به لحاظ ارتباطات علمی و اجتماعی، سازماندهی خاصی دارند؟ مثلاً جلسات و سمینارهای فرهنگی یا پژوهشی تشکیل می دهند؟

■ همانطور که عرض کردم، تعداد ما زیاد نبود و حداکثر به صد نفر می رسید، با این حال، از همان بدو ورود در سال ۶۹، با دوستان صحبت کردیم تا نظم و نظامی ایجاد کنیم. همه همت کردند و با کمک همدیگر

یک انجمن اسلامی راه انداختیم. همین تشکیلات سبب شد با استفاده از تسهیلات شبکه کامپیوتر و دیگر امکانات، یک حلقه ارتباطی بین برادران به وجود بیاوریم و یکی دو نشست در طول سال برگزار کنیم. اساسنامه ای هم در سال ۷۱ تنظیم کردیم. البته تا زمان تأسیس انجمن اسلامی که مدتی طول کشید، جزوای تحت عنوان «راهنمای ورود دانشجویان» تدوین شد و در آن به مسائل ساختاری موجود و مشکلات ناشی از قوانین و مقررات به صورت دسته بندی شده پرداختیم. البته به دلیل پراکندگی افراد، ارتباطات کم بود، بعضی وقتها جلساتی را با هماهنگی سفارت ایران در ژاپن، در سفارتخانه برگزار می کردیم. این انجمن هنوز فعال است.

● مسئولان سفارت به مشکلات دانشجویان رسیدگی می کردند یا نه؟

■ این کار جزو وظایف سفارتخانه نیست، ولی رابطه دانشجویان با سفارت خوب بود.

● چرا در آنجا دفتر سرپرستی نداشتید؟ آیا باید تعداد دانشجویان به حد نصای می رسید؟

■ ظاهراً باید به همین دلیل باشد. البته شاید دلیل دیگر آن هزینه زیادی بود که باید صرف می شد. تا حدی هم مشکلات اداری مطرح بود. ناهماهنگیهای بین



در مجموع به ایرانیها با دید مثبت نگاه کنند، چون افرادی که به آنجا اعزام شده‌اند افراد با استعداد و متینی بوده‌اند.

● یعنی برخلاف کارگران ما که مشکلاتی ایجاد می‌کنند و رسانه‌های جمعی ژاپن نیز به آن اشاره کرده‌اند، به دانشجویان کاملاً به دیده احترام می‌نگرند؟

■ این آثار منفی صرفاً در همان حوزه شهر توکیو و اطراف آن است و بازار و جاهایی که کارگران در آنجا تجمع دارند، وگرنه در محیطهای دانشگاهی و در بین مردم اصلاً چنین مشکلاتی وجود ندارد. به هر صورت باید برای این مشکل چاره‌ای اندیشید تا زمینه پذیرش دانشجویان خوب بیشتر فراهم شود.

سیستم آموزشی در ژاپن کاملاً وابسته به استاد است. استاد خودش بودجه می‌گیرد و آزمایشگاهش را توسعه می‌دهد.

اما فعالیتهایی که انجام می‌شد به صورت منطقه‌ای بود. یک تشکیلات سراسری ایجاد و به ده منطقه تقسیم شد. همه مناطق تا حدودی با همدیگر ارتباط داشتند؛ اعم از ارتباط خانوادگی و برنامه‌های فرهنگی.

وزارتخانه‌های امور خارجه و فرهنگ و آموزش عالی وجود داشت. لازم بود دو وزارتخانه با هم به توافق برسند و یک نفر ثابت را بدین منظور انتخاب و همه هزینه‌های زندگی‌اش را تأمین کنند.

● انجمن اسلامی فعالیت مذهبی هم دارد یا نه؟ برخورد دانشجویان ایرانی با فرهنگ حاکم بر ژاپن چگونه است؟ آیا فرهنگ ژاپنی هم مثل فرهنگ اروپایی و آمریکایی کشش و جذبه خاصی دارد که گرایشهای خاصی در آنها به وجود بیاورد؟ یا برعکس، آیا دانشجویان ما می‌توانند به عنوان مبلغان فرهنگ اسلامی در آنجا نقشی داشته باشند یا نه؟

■ درباره فعالیتها باید این نکته را عرض کنم که خوشبختانه دانشجویان همه متعهد بودند و هیچ یک مشکل خاصی نداشتند. و می‌توان گفت که عمده آنها عضو انجمن بودند و همکاری می‌کردند. اگر هم کسی نمی‌آمد، به لحاظ مشغله و مشکلات کاری بود، نه اینکه اعتقادی نداشته باشد. در مورد فرهنگ، همانطور که اشاره فرمودید، ایرانیها مظهر فرهنگ ایرانی و اسلامی هستند. متأسفانه حضور کارگران ایرانی در آن کشور آثار نامطلوبی بر جای گذاشته است. اما در مقابل، وضعیت مطلوب دانشجویان ما تا حدی این موارد منفی را خنثی کرده است و سبب شده

همچنین به تناسب وقایعی که پیش می‌آمد، دانشجویان دور همدیگر جمع می‌شدند و در طول سال هم به طور متمرکز یکی دو جلسه می‌گذاشتند و مشکلات کلی را بررسی می‌کردند. اما بعد مسافت و شرایط کاری تشکیل این جلسات را مختل می‌کرد. با این

وقتی که فرد وارد دانشگاه می‌شود، اسماً وارد گروه می‌شود، ولی مشخصاً باید یک استاد او را بپذیرد و تمام تحصیلش زیر نظر آن استاد است.

حال، در برخی مناطق، دانشجویان جمع شده، مدرسه ایرانی درست کرده بودند و قرآن و دین را به زبان فارسی را آموزش می‌دادند. در کل ژاپن، فقط در توکیو مدرسه ایرانی هست و در بقیه مناطق چنین امکاناتی وجود ندارد. دانشجویان بناچار باید فرزندان‌شان را به مدارس ژاپنی بفرستند. یکی از مشکلات بزرگ حضور در جامعه ژاپن همین است که بچه‌ها باید به زبان ژاپنی درس بخوانند. با وجود این، دانشجویان راضی هستند؛ چون محیط ژاپن مشکلات نابسامان جوامع اروپایی را ندارد و در

مجموع، محیطی آرام و دارای امکانات بسیار خوبی است.

● آیا انجمن اسلامی دانشجویان در ژاپن با انجمن اسلامی اروپا و آمریکا یا انجمنهای اسلامی داخل کشور ارتباطی دارد؟

■ تا جایی که من اطلاع دارم، انجمنهای اروپا هم ارتباط چندانی با داخل کشور ندارند و کمابیش مستقل کار می‌کنند. خود ما با دوستانمان در ایران یا آمریکا ارتباط برقرار می‌کردیم، اما این ارتباطها بسیار محدود و شخصی و بدون برنامه‌ریزی بود.

● آیا غیر از مشکل زبان، دانشجویان ایرانی مشکل دیگری هم داشتند؟

■ مشکل اصلی همان زبان است. مشکلات دیگر هم تا حدی ناشی از همین مشکل است، بخصوص در اوایل که هنوز فرد تسلط لازم بر زبان پیدا نکرده و انتظار دارد که بتواند از همه سمینارها و کنفرانسها استفاده کند و در محیط دانشگاه با افراد ارتباط برقرار کند. مشکل جدی دیگری به نظرم نمی‌آید.

● نداشتن سرپرست برای انجام دادن امور اداری مشکلی ایجاد نمی‌کرد؟

■ دانشجویانی که بورس دولت ژاپن بودند، مشکل مهمی نداشتند، و دانشجویان بورس ایران گهگاه با مشکلاتی به لحاظ تأمین



شهریه مواجه می‌شدند که شاید با وجود سرپرست سریعتر قابل رفع بود.

مشکل دیگر در واقع همان نبودن مدرسه ایرانی برای فرزندان دانشجویان بود و باز همان سد زبان برای خانواده‌ها. اما از بُعد دیگر، جامعه ژاپن جامعه‌ای بسیار امن و آرام و مناسب برای خانواده‌ها بود. از لحاظ رفت و آمد و امنیت اجتماعی مشکلی وجود نداشت. دوستانی که از امریکا یا اروپا آمده بودند کاملاً احساس می‌کردند که امنیت بسیار خوبی وجود دارد. در ژاپن، با دیده احترام به افراد نگاه می‌کنند و به اصطلاح مشکل نژادی یا چیزی به آن مفهوم مطرح نیست.

● شما در داخل شهر بودید یا مثلاً در شهرکهای دانشگاهی؟

■ ما در مرکز شهر بودیم. از همان اول به ما خوابگاهی دادند تا فرصت داشته باشیم و جایی برای سکونت پیدا کنیم. البته همه دانشگاهها چنین امکاناتی ندارند.

● آیا دانشجویانی که پس از اتمام درس به ایران برمی‌گردند، به لحاظ جابایی و اشتغال به کار و تأیید مدرک، مشکلی ندارند؟

■ من شخصاً مشکلی نداشتم، ولی بودند دوستانی که جابایی آنها یک سال طول کشید و هنوز دانشگاه جواب نداده است. البته این

مشکل ربطی به دانشگاه ژاپن ندارد. از لحاظ تأیید مدرک مشکلی نیست؛ چون وزارت فرهنگ و آموزش عالی بخصوص برای دانشگاههای معتبر هیچ مشکلی از لحاظ ارزیابی ایجاد نمی‌کند. فقط مشکل استخدام فارغ‌التحصیلان وجود دارد. ناگفته نماند که اگرچه ما مدیون این کشور و نظام هستیم و حتی بورس دولت بودیم، ولی وقتی از فارغ‌التحصیلان از خارج دعوت می‌شود به ایران برگردند، خوب است امکانات جذب آنها هم فراهم باشد. چرا باید فرد بعد از یک سال هنوز دنبال گرفتن اعلام نیاز باشد. شاید این مشکل تا حدی ناشی از تمایل افراد به ماندن در تهران باشد، ولی باید بررسی کرد که چرا چنین تمایلی تقویت شده است. دلیل عمده این امر شاید کمبود وسایل آموزشی و امکانات تحقیقاتی در شهرستانها باشد. بسیاری ترجیح می‌دهند به رغم وجود امکانات بهتر زندگی در شهرستانها، در مرکز باشند تا از امکانات آموزشی و تحقیقاتی موجود در آن استفاده کنند.

در هرحال، گرایش شدید خود دانشجویان به بازگشت و بسته بودن جامعه ژاپن که خیلی باب طبع ایرانیها نیست، سبب شد اکثر قریب به اتفاق افراد به ایران برگردند، هر چند زمینه کار و تحقیقات، چه

در دانشگاه و چه در کارخانجات، در آنجا فراوان بود و راحت می‌توانستند کار پیدا کنند.

● فرمودید که در آنجا امنیت وجود دارد و محیط آرام و سالم است و از طرف دیگر می‌فرمایید که باب طبع ایرانیها نیست، چرا؟

■ هر قدر هم محیط خوب باشد، وقتی فرد نتواند خود را عضوی از آن مجموعه بداند و با آن همگون باشد، احساس غربت می‌کند. ● یعنی بیگانگی ما با ژاپن بیشتر است تا با اروپا و امریکا؟

■ از بعد شرقی بودن و آداب و رسوم خاص داشتن نه، ولی مشکل این است که آنها با ما ارتباط دوستانه برقرار نمی‌کنند و همواره به چشم بیگانه به ما نگاه می‌کنند. با ما ارتباط برقرار می‌کنند و احترام هم برای ما قائل هستند، ولی باز در محدوده‌ای خاص و به طور محصور. در اروپا و امریکا چنین حصارهایی نیست و نژادها و تفکرهای مختلفی وجود دارد و جامعه راحت‌تر بیگانگان را می‌پذیرد.

● وضعیت ژاپن به لحاظ استوار ماندن بر عادات و سنتهای فرهنگی چگونه است؟ آیا آنها هم تحت تأثیر جریان فرهنگی غرب قرار گرفته‌اند یا هنوز بر سنن خود پافشاری می‌کنند؟

■ جامعه ژاپن به رغم همه پیشرفتهای

تکنولوژیک، گرایش بسیار شدیدی به حفظ سنتهایش دارد. می‌توان گفت مراسم برای آنها به صورت ملکه درآمده و شاید اکثراً تعریف مشخصی از مراسمی که هر روز انجام می‌دهند و در عمل بدان پایبندند ندارند، ولی بر حفظ آنها اصرار می‌ورزند. در عین حال، بین نسل جوان و قدیمتر و میانسال ژاپن فاصله افتاده است. اعتراضهای شدید روزنامه‌ها و رسانه‌های عمومی مبنی بر عدم کارآیی نسل جدید به اندازه نسل قدیم، حاکی از همین امر است. دیگر آن تلاشهای بی‌وقفه که خصیصه مردم ژاپن است، چندان دیده نمی‌شود و گرایش نسل جوان به رفاه و آسایش بیشتر شده است.

در مورد مبارزه با فرهنگ خارجی هم نظر ما مهم نیست که چه فرهنگی خوب است و چه فرهنگی بد، بلکه باید دید که آنها با چه نگرشی به سنتهای خود می‌نگرند. مسلماً تعریف ما از سنتها و مثبت یا منفی بودن آنها با تعاریف و طرز تلقی ژاپنهای متفاوت است، ولی به طور کلی، گرایش آنها به حفظ ارزشهاست؛ آنچه گذشته از دید مثبت یا منفی ما، در فرهنگ آنان ارزش تلقی می‌شود. خود من بارها در مجامع استادان و ریش‌سفیدان ژاپنی شاهد بودم که گرایش نسل جوان را منحرف از طریق خود و محل



نظام جامعه می‌دانستند. حال اینکه این نظام کی از هم بپاشد، بحث دیگری است. اتفاقاً این از مباحثی بود که در مطبوعات آنها مطرح می‌شد: آیا دوره اقتدار امپراتوری ژاپن به سرآمده؟ این دوره کی به سر می‌آید؟ کدام کشور یا کدام ملت جای ژاپن را می‌گیرد؟ آنها معتقدند چنینها جای ملت ژاپن را خواهند گرفت و همان کاری را که ژاپنیا در بیست سال قبل انجام می‌دادند، سرمشق خود قرار داده‌اند. این بحثها در مجموعه فرهنگ مردم ژاپن مطرح است و واقعاً جای تعمق دارد.

● به نظر شما چه نکات مثبتی در نظام آموزشی و ساختار علمی ژاپن وجود دارد که لازم می‌بینید در دانشگاههای ایران محقق شود؟

■ گمان می‌کنم مهمترین نکته مثبت، مدیریت سطح بالای ژاپنی در ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و اداری و حتی در ساختار آموزشی است. البته نمی‌توان در مورد خوب یا بد بودن یک نظام بصراحت قضاوت کرد. قبل از هر چیز باید یک ارزیابی دقیق از مجموعه ارزشها و شرایط خودمان داشته باشیم و بعد بررسی کنیم که چه نکات مثبتی را می‌توان اخذ کرد و به کار گرفت. اما یک نکته کلی وجود دارد و آن سختکوشی و کار و تلاش بی‌وقفه و در عین

حال، پایبندی به آداب و رسوم است. همان استاد مقتدر و سختگیری که از اول صبح تا آخرین ساعات روز به کار مشغول است، همواره در اتاقش را به روی دانشجویان باز می‌گذارد و هر از گاهی، بنا به مناسبتها، با مجموعه زیردستش در مراسم و جشنها شرکت می‌کند، سر یک میز می‌نشیند و رفت و آمد می‌کند. جالب توجه اینجاست که این روابط دوستانه و شخصی هیچ خللی در قاطعیت استاد در روابط کاری‌اش پدید نمی‌آورد و به هیچ وجه به دانشجو یا همکارش امکان سوءاستفاده کردن نمی‌دهد. اینان با همین سیستم کشور را اداره می‌کنند و موفق هم هستند. متأسفانه در ایران اینگونه نیست. و همواره این واهمه وجود دارد که اگر استاد سخت نگیرد و با دانشجو رابطه برقرار کند، نظم کلاس مختل شود. این نکته‌ای است که به عقیده من باید تا حدودی مراعات کنیم: قاطعیت و جدیت به جای خود، و ارتباط صمیمانه و محترمانه با دانشجو و زیردست و همکار به جای خود. همین سیستم باعث شده که کل جامعه ژاپنی به نوعی جامعه طبقاتی تبدیل شود؛ طبقاتی بودن نه به مفهوم فئودالی آن، بلکه به معنای بودایی آن که هر فرد زیردستی موظف است با تمام وجود از فرد مسئول و بالاتر از خود

تبعیت کند!

● در جامعه ایرانی ما، هر وقت حالت آمرانه و جابرانه و پدرسالارانه وجود داشته، در کنارش تملق و چاپلوسی از یک سو، و خودرأیی و استبداد از سوی دیگر، رشد کرده است. وضعیت جامعه ژاپن از این لحاظ چگونه است؟

■ من عرض نکردم که این سیستم خوب است. این ساختار آن سیستم است. تأکید من فقط بر آن قاطعیت بود و اینکه معتقدند باید هرکاری را در وقتش انجام دهند. من از این ساختار دفاع نکردم. گاهی مشاهده می شد که سوءاستفاده هایی هم صورت می گیرد، اما در مجموع کل نظام روبه رشد بود. قطعاً ژاپنها

سیستمی را هم برای نظارت در نظر گرفته اند، وگرنه نظام جامعه از هم می پاشد. در حالی که می بینیم این نظام همچنان پابرجاست و با قدرت تمام به پیش می رود. شاید این ارزیابی درستی نباشد، ولی گمان می کنم همین نظام در جامعه ما آثار مخرب شدیدتری در پی خواهد داشت.

در هر حال، من نمی توانم نظر قطعی بدهم، چون به عنوان جامعه شناس به ژاپن نرفته بودم و هر آنچه عرض کردم بر اساس مندرجات مطبوعات و نشریات بود.

● از اینکه لطف فرمودید و وقتتان را در اختیار ما گذاشتید سپاسگزاریم.

وضعیت مبادله اطلاعات و منابع میان کتابخانه‌های دانشگاهی شهر تهران^۱

نیلوفر محقق

بطور وضوح دیده می‌شود بیشتر تولید کنندگان اطلاعات در جهان منحصرأ چند کشورند که از آنان به عنوان کشورهای پیشرفته و یا شمال یاد می‌شود و در برابر آن سایر کشورها به عنوان مصرف کننده اطلاعات و یا کشورهای جنوب هستند.

جهان امروز با حجم عظیم و روزافزونی از اطلاعات روبروست به طوری که آن را جهان اطلاعات نامیده‌اند. امروزه اطلاعات موجب اتصال و پیوستگی دورترین نقاط جهان به یکدیگر شده است چنانچه برطبق تئوری مک لوهان، «دهکده جهانی ارتباطات» به درستی به تحقق پیوسته است که در آن مراکز نگهداری و اشاعه اطلاعات به طور گسترده‌ای پراکنده و تقسیم شده‌اند. هرگز تخصصی حرفه‌ای و یا غیرحرفه‌ای با توجه به اهداف و وظایف خود قسمتی از این جریان عظیم را نگهداشته و اشاعه می‌دهد. اما آنچه

۱. برگرفته از: نیلوفر محقق. «بررسی وضعیت مبادله اطلاعات و منابع میان کتابخانه‌های دانشگاهی شهر تهران». (پایان‌نامه فوق لیسانس کتابداری و اطلاع رسانی، دانشکده علوم تربیتی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴).

کتابخانه‌ها، بررسی نقاط قوت و ضعف و ایجاد زمینه‌های لازم و کاربردی و اجرایی برای فعال نمودن مبادله اطلاعات از اهداف این تحقیق است.

پرسشهای اساسی

با توجه به هدف تحقیق پرسشهای زیر را می‌توان مطرح ساخت:

۱. چند درصد از کتابخانه‌های دانشگاهی میان خود مبادله اطلاعات انجام می‌دهند؟
۲. آیا مبادله اطلاعات میان کتابخانه‌های دانشگاهی انجام می‌شود؟
۳. چه درصدی از کتابخانه‌های دانشکده‌ای مبادله اطلاعات را از طریق کتابخانه مرکزی خود انجام می‌دهند؟
۴. چند درصد از کتابخانه‌های دانشکده‌ای خود به طور مستقل به این کار می‌پردازند؟
۵. چه موادی مبادله می‌شود؟
۶. کدامیک و چه درصدی از کتابخانه‌های دانشگاهی با مراکز علمی خارج از کشور مبادله اطلاعات و منابع دارند؟
۷. از چه روش یا روشهایی برای مبادله اطلاعات و منابع استفاده می‌شود؟
۸. چند درصد از کتابخانه‌های دانشگاهی از تکنولوژی جدید مانند کامپیوتر و یا ابزارهای دوربرد در مبادله اطلاعات و مدارک استفاده می‌کنند؟

فرضیه‌های تحقیق

۱. کمتر از ۵۰٪ از کتابخانه‌های دانشگاهی و

عدم توانایی تهیه اصل منابع اطلاعات، فرایند ضعیف اطلاع‌رسانی، عدم بودجه و امکانات و تجهیزات، عقب‌ماندگی تکنولوژی ارتباطات و محدودیتهای بازیابی همه عواملی هستند که دسترسی سریع و صحیح محققان و متخصصان این کشورها را محدود می‌کند. اما برای آنچه ارائه شده و برای به دست آوردن سریع آن راههای مختلفی وجود دارد که این نقایص را به حداقل برساند که یکی از آنها مبادله و داد و ستد اطلاعات است که امروزه حتی در کشورهای پیشرفته نیز بشدت مورد توجه است و پیشرفته‌ترین تکنولوژیها را به خود اختصاص داده است و پا از دامنه بازیابی، سفارش، امانت مقاله و کتاب در کتابخانه‌ها فراتر نهاده و به مبادله افکار و اطلاعات از طریق شبکه‌ها و پایانه‌های کامپیوتری، ماهواره، پست تصویری از دورترین نقاط جهان به یکدیگر تبدیل شده است. این تحقیق به بررسی وضعیت فعلی داد و ستد و مبادله اطلاعات در دانشگاههای شهر تهران که به تفکیک شامل کتابخانه‌های مرکزی و دانشکده‌ای دانشگاههای تهران، شهید بهشتی، تربیت معلم، تربیت مدرس، صنعتی امیرکبیر، صنعتی شریف، خواجه نصیرالدین طوسی، هنر، علوم پزشکی ایران، الزهراء (س)، علامه طباطبائی، علم و صنعت، علوم پزشکی تهران، و علوم پزشکی شهید بهشتی می‌شود. بررسی نگرش مدیران و مسئولان کتابخانه، میزان کارکرد و فعالیت

دانشکده‌های وابسته به آنها در شهر تهران به مبادله اطلاعات و منابع با یکدیگر می‌پردازند.

۲. کمتر از ۵۰٪ از کتابخانه‌های دانشگاهی با مراکز علمی خارج از کشور مبادله اطلاعات و منابع دارند.

روش پژوهش و جامعه مورد مطالعه

در این تحقیق روش پیمایشی به کار رفته و از پرسشنامه استفاده شده است. جامعه مورد مطالعه عبارت است از کتابخانه‌های مرکزی دانشگاهها و کتابخانه‌های دانشکده‌ای که در شهر تهران قرار دارند.

شیوه نمونه‌گیری

در این تحقیق به علت محدود بودن جامعه مورد مطالعه از نمونه‌گیری استفاده نشده و کل جامعه مورد پرسش قرار گرفته است.

شیوه تجزیه و تحلیل یافته‌ها

ابتدا اطلاعات گردآوری شده هر پرسشنامه کدگذاری کامپیوتری شده و با استفاده از نرم‌افزار *SPSS* و *PE2* تجزیه و تحلیل آماری گردیده است. در تجزیه و تحلیل اطلاعات از روشهای آمار توصیفی استفاده شده است.

تجزیه و تحلیل یافته‌ها

۱. از مجموع کتابخانه‌های دانشگاهی مورد بررسی در سطح شهر تهران به تفکیک کتابخانه مرکزی ۱۱ دانشگاه و ۴۹ کتابخانه

دانشکده‌ای مورد پرسش قرار گرفتند. در هیچکدام از آنها اساساً سیستم مستقلی به نام مبادله اطلاعات و منابع وجود ندارد و یا کتابدار متخصص و آموزش دیده‌ای کارهای مربوط به آن را انجام نمی‌دهد، در نتیجه پاسخ دهندگان غالباً مدیران و یا معاونان و یا کتابداران کتابخانه‌ها بوده‌اند که کارهای مربوط به امانت بین کتابخانه‌ای را انجام می‌دادند.

۲. ۷۷/۴٪ از کتابداران درباره وجود مسأله مبادله اطلاعات و منابع در کتابخانه‌های دانشگاهی نظر موافق داشتند و تنها ۱۳/۲٪ از آنان مخالف بودند کتابداران موافق در تشریح نظرات خود اعتقاد داشتند که نیمی از مشکلات مراجعان به کتابخانه مربوط به عدم دسترسی جامع و به موقع به منابع است که این مشکل می‌تواند در ارتباط کتابخانه‌ها با یکدیگر برطرف گردد بخصوص درباره کتابخانه‌های دانشکده‌ای با مجموعه‌های کوچک که امکانات زیادی نیز برای تهیه مواد مورد نیاز خود ندارند. از نظر آنها دو مشکل اساسی در این زمینه برای کتابخانه‌ها وجود دارد:

۱. عدم اطلاع کتابخانه‌ها از موجودی یکدیگر
۲. نبودن یک سیستم منظم و قانونمند که منابع را در سطح کتابخانه‌های دانشگاهی به گردش درآورد.
۳. میزان مبادله اطلاعات میان کل کتابخانه‌های دانشگاهی شهر تهران ۴۹٪

می‌باشد و ۵۱٪ از کتابخانه‌های دانشگاهی شهر تهران با یکدیگر مبادله اطلاعات و مدارک ندارند. بر این اساس مسأله مورد توجه این است که با توجه به وضعیت منابع ارزی فعلی، کتابخانه‌هایی که نتوانند مواد مورد نیاز خود را تهیه نمایند و از طرفی مبادله منابع نیز انجام نشود مسأله کمبود منابع و قدیمی بودن آنها هر روز بیشتر می‌شود.

۴. در تحلیل چگونگی عملکرد کتابخانه‌های دانشکده‌ای درباره اشتراک منابع ۳۸/۶٪ درصد آنان با یکدیگر و سایر کتابخانه‌ها مبادله اطلاعات دارند و ۶۱/۴٪ درصد در این زمینه فعالیتی ندارند. از مجموع ۳۸/۶٪ درصد که در کار مبادله حضور دارند ۴۴/۴٪ درصد آنان خود مستقلاً به این کار پرداخته و بقیه ۵۵/۶٪ درصد کاملاً وابسته به کتابخانه مرکزی خود هستند.

۵. مجموع کتابخانه‌های دانشگاهی که با مراکز علمی و کتابخانه‌های خارج از کشور مبادله اطلاعات و منابع دارند به ۲۵٪ درصد یعنی ۱۴ کتابخانه می‌رسد و این در حالی است که ۷۵٪ از کتابخانه‌های دانشگاهی هیچ نوع مبادله اطلاعات و منابع ندارند. اکثر کتابخانه‌ها با کتابخانه بریتانیا ارتباط داشته و صرفاً از آن مقاله دریافت می‌کنند. بعضی از کتابخانه‌ها مانند کتابخانه دانشگاه صنعتی شریف، صنعتی امیرکبیر، علم و صنعت، تربیت مدرس، خواجه نصیرالدین طوسی با استفاده از ترمینالهای کامپیوتری پیوسته

(On Line) با بانکهای جهانی اطلاعات در کشورهای امریکا، فرانسه، آلمان ارتباط دارند این ارتباط صرفاً یکجانبه بود و این کتابخانه‌ها گیرنده اطلاعات کتابشناختی در زمینه‌های علوم مختلف هستند.

۶. منابع و اطلاعاتی که مورد مبادله هستند عبارتند از کتاب، مقاله، اطلاعات مرجع تلفنی، ارجاع دانشجو، مجله، مبادله اطلاعات تخصصی کتابداری است که بیشترین میزان مبادله مقاله است با ۳۷٪، سپس کتاب با ۲۹/۶٪ و ارجاع دانشجو به مراکز و سایر کتابخانه‌ها با ۲۴/۱٪ و سرانجام ۲۲/۲٪ از مراجعان از طریق تلفن به اطلاعات دسترسی می‌یابند. مبادله اطلاعات تخصصی کتابداری ۱۱/۱٪ درصد و مبادله مجله، پایان‌نامه، دیسکها و دیسکتهای کامپیوتری و پروانه اختراع در حداقل میزان مبادله قرار دارد.

اشکال عمده‌ای که در کار مبادله مواد از جمله کتاب در کتابخانه‌ها وجود دارد عدم وجود فهرستگانه‌های کتاب است که نتیجه آن خریداری عنوانهای تکراری بوسیله کتابخانه‌هاست و از طرف دیگر مراجعان نمی‌دانند که کتاب مورد نظر آنها در کدام کتابخانه موجود است، هدر رفتن هزینه، وقت امکانات از جمله معایب عدم

فهرستگانه‌هاست. «طرح تعمیم خدمات کتابخانه‌های تخصصی به افراد غیر عضو» که از طرف مرکز اطلاعات و مدارک علمی اجرا شده است تا حدودی از مشکل مراجعان

جدول ۱. توزیع فراوانی موادی که در مبادله اطلاعات و منابع حضور دارند

ماده مورد مبادله	تعداد	درصد
مقاله	۲۰	۳۷٪
کتاب	۱۶	۲۹/۶٪
ارجاع دانشجو	۱۳	۲۴/۱٪
مبادله اطلاعات تلفنی	۱۲	۲۲/۲٪
مجله	۱۱	۲۰/۴٪
مبادله اطلاعات تخصصی کتابداری	۶	۱۱/۱٪
پایان نامه	۵	۹/۳٪
دیسکتهای کامپیوتری	۵	۹/۳٪
دیسکتهای CD-Rom	۵	۹/۳٪

لازم است با توجه به رشد روزافزون این دیسکها و دیسکتهای فهرستگان آن تهیه شده و در اختیار کتابخانهها قرار گیرد. همچنین با قوانین و مقررات به مبادله این ابزار پرداخته تا از خرید نسخههای مکرر بوسیله کتابخانهها جلوگیری شود که در حال حاضر در کتابخانههای مختلف نسخههای تکراری فراوان یافت می شود که صرفاً برای دانشجویان و اساتید آن دانشگاه مورد استفاده قرار گیرد. از طرف دیگر می توان با ایجاد شبکههای اطلاع رسانی محلی و منطقه ای به خدمات دهی گسترده این منابع پرداخت که مانع از اتلاف هزینه، خرید دیسکها و نسخه های پشتیبانی آن، زمان استفاده، محدودیت های دسترسی، اتلاف تجهیزات و نیروی انسانی می شود. مبادله اطلاعات تخصصی کتابداری

برای دستیابی به منابع می کاهد اما از طرف دیگر عدم تکمیل طرح «فهرستگان مشترک کتاب» از طرف سازمان پژوهشهای علمی و صنعتی که بصورت ناقص رها شده است از کارآیی طرح تعمیم کاسته و همچنان مشکل بازیابی و دسترسی به کتاب را حل نشده باقی می گذارد.

مجلات و پایان نامه ها غالباً در محل کتابخانه ها مورد استفاده قرار می گیرد و از نظر مبادله منابع در اقلیت قرار دارد.

دیسکهای فشرده نوری و دیسکتهای کامپیوتری بتدریج در کتابخانه های دانشگاهی حضور می یابند و کتابخانه های بزرگ سعی می کنند تا با تهیه آنها در موضوعات مختلف و مورد نیاز هرچه بیشتر به روند سریع تولید و رشد اطلاعات نزدیک شوند.

شد ۳۳/۳٪ از روش زیراکس و تهیه کپی منابع را استفاده می‌کنند. در حقیقت این روش متداولترین راه تهیه منابع در کتابخانه‌هاست زیرا ابزار آن نسبتاً ارزان و به سبب بکارگیری آن در محل کتابخانه مورد توجه می‌باشد.

از پست نیز بطور معمول و در کتابخانه‌هایی که عضو سیستم امانت بین کتابخانه‌ها هستند استفاده می‌شود.

۸. ۱۹/۶٪ از کتابخانه‌ها از تجهیزات پیشرفته کامپیوتری و ابزار دوربرد اطلاعات در امر مبادله استفاده می‌نمایند. اما در ۸۰/۴٪ کتابخانه‌ها از این تکنولوژی استفاده نمی‌شود. تعداد کمی هم که ذکر شد منحصرأ شامل کتابخانه‌های مرکزی دانشگاه‌هاست که یا با بانکهای جهانی اطلاعات ارتباط داشته و یا از دیسکهای فشرده نوری در امر اطلاع‌رسانی به مراجعان خود استفاده می‌کنند اما هیچ یک از این کتابخانه‌ها بوسیله شبکه‌ها یا ترمینالهای محلی و منطقه‌ای با یکدیگر ارتباط ندارند.

بطور رسمی و یا از طریق انجمن و یا اجتماع خاصی در کتابخانه‌ها صورت نمی‌گیرد و اکثر کتابداران نیازهای علمی و تخصصی خود را از طریق کتابخانه ملی و یا از طریق شناخت همکاران خود در سایر کتابخانه‌های دانشگاهی دیگر برطرف می‌کنند، مسأله مهم در این زمینه عدم همکاریهای رسمی تشکلهای حرفه‌ای کتابداران است. آنها از فعالیتها و عملکرد همکاران خود در سایر مراکز اطلاعی ندارند و اصولاً اجتماعی که در آن کتابداران با مشکلات و مسائل حرفه‌ای مربوط به کتابداری آشنا شوند وجود ندارد و به همین جهت عملکردهای سلیقه‌ای و شخصی در همه کتابخانه‌ها به وضوح دیده می‌شود.

مبادله اطلاعات حرفه‌ای کتابداران، تبادل افکار تخصصی و حرفه‌ای، علایق و نوآوری‌های کتابداران در کتابخانه‌های دانشگاهی باعث پویایی و اعتلای کتابخانه‌ها و کتابداری ایران خواهد شد.

۷. از میان روشهای مختلفی که برای مبادله اطلاعات و منابع از کتابداران پرسیده

جدول ۲. توزیع فراوانی بکارگیری تکنولوژی و ابزارهای کامپیوتری در

کتابخانه‌ها

درصد	تعداد	استفاده از کامپیوتر
۱۹/۶٪	۹	بلی
۸۰/۴٪	۳۷	خیر
۱۰۰٪	۴۶	جمع

۹. در بررسی ارسال فهرستگان منابع و اطلاعات کتابخانه‌های دانشگاهی برای

برای حفظ و نگهداری و ضمانت موادی که مورد مبادله قرار می‌گیرند.

(د) عدم برخورد جدی و فعال مسئولان کتابخانه‌ها و عدم برنامه‌ریزی مدون در جهت ایجاد و بکارگیری یک واحد مستقل در کتابخانه‌ها به عنوان مبادله اطلاعات و منابع.

(ذ) عدم دسترسی به تکنولوژی پیشرفته و روزآمد.

(ر) عدم وجود کارکنان آموزش‌دیده، فعال و علاقمند به مبادله اطلاعات و منابع.
(ز) عدم فعالیت مرکز اطلاعات و مدارک علمی و معاونت پژوهشی وزارت فرهنگ و آموزش عالی در ایجاد تشکیلات فعال و قانونمند که به عنوان واسطه در امر مبادله اطلاعات و مدارک در کتابخانه‌های دانشگاهی عمل نموده و از آن پشتیبانی کند چنانچه با وجود اختلاف و گوناگونی دانشگاهها با یکدیگر از نظر مواد و منابع و تجهیزات و برای ایجاد هماهنگی و هم‌سطح شدن فعالیتهای کتابخانه‌ها لازم است سازمان مستقلی با هدف مبادله اطلاعات و منابع میان کتابخانه‌های دانشگاهی فعالیت نماید و مدیران و مسئولان و کارکنان کتابخانه‌ها را مجاب به همکاری در این زمینه نماید.

(ژ) تأثیر مبادله اطلاعات و منابع میان کتابخانه‌های دانشگاهی از نظر ۲۷/۸٪ از کتابداران موجب تسهیلات بیشتر و دسترسی جامع‌تر به منابع می‌گردد و از نظر ۳۳/۳٪

یکدیگر تنها ۲۹/۱٪ آنان فهرستی از منابع خود را برای سایر کتابخانه‌ها فرستاده‌اند و اکثریت ۷۰/۹٪ در این زمینه فعالیتی نداشته‌اند.

۱۰. در زمینه محدودیتها و موانع موجود در مبادله اطلاعات و منابع، کتابداران نظرات متفاوتی داشته‌اند که در چند دسته تقسیم می‌شود:

۴۲/۶٪ از کتابداران مهمترین محدودیتها را شامل:

(الف) عدم وجود فهرستگانهای مواد و منابع برای آگاهی و دستیابی به منابع کتابخانه‌ها.

(ب) عدم وجود تجهیزات و ابزار لازم، سریع و مطمئن برای مبادله مواد مانند دستگاه زیراکس، فاکس و غیره.

(پ) نداشتن خطوط مستقیم تلفن برای برقراری ارتباط سریع افراد و یا کتابخانه‌ها با یکدیگر.

(ت) محدودیت و کمبود منابع و مواد و همچنین کهنه و قدیمی بودن آنها.

(ث) عدم استقلال کتابخانه‌های دانشکده‌ای برای تصمیم‌گیری درباره چگونگی مبادله اطلاعات و منابع.

(ج) محدودیتهای مالی، ارزی و منابع بودجه جهت خرید و یا مبادله مواد و منابع.

(ح) طولانی بودن زمان ارسال و یا دریافت منابع از کتابخانه‌های داخل و خارج از کشور.

(خ) عدم وجود قوانین و مقررات لازم

آنان موجب صرفه جویی در فضا، وقت و هزینه می شود، ۳/۳۳٪ کتابداران نیز به هر دو مورد فوق اشاره نموده اند مبادله اطلاعات و منابع موجب کامل تر شدن مجموعه های کتابخانه ها، شناخته شدن مراکز علمی و کتابخانه ها، دسترسی به منابع و بدون جواب نماندن مراجعان است که وظیفه اصلی کتابداران می باشد.

خلاصه یافته ها

۱. در این تحقیق ۱۱ کتابخانه مرکزی و ۴۹ کتابخانه دانشکده ای مورد پرسش قرار گرفته اند.
۲. اکثر کتابداران در کتابخانه های دانشگاهی با مبادله اطلاعات و منابع کاملاً موافق هستند.
۳. کمتر از نیمی از کتابخانه های دانشگاهی در شهر تهران مبادله اطلاعات و منابع را انجام می دهند.
۴. کمتر از نیمی از کتابخانه های دانشکده ای به مبادله اطلاعات و منابع می پردازند و اکثریت آنان در این باره به کتابخانه مرکزی خود وابسته هستند.
۵. تعداد بسیار کمی از کتابخانه های دانشگاهی با مراکز علمی خارج از کشور مبادله اطلاعات و منابع دارند.
۶. در کتابخانه های دانشگاهی مقاله به عنوان مهمترین و اولین منبع مورد مبادله است.
۷. کتابخانه ها منابع خود را از طریق

- زیراکس و تهیه کپی مبادله می کنند.
۸. تعداد کمی از کتابخانه ها از تجهیزات پیشرفته کامپیوتری و استفاده از دیسک های فشرده نوری و یا ارتباط با بانک های جهانی اطلاعات استفاده می کنند و در اکثریت آنان تبدیل از سیستم دستی به کامپیوتری انجام نشده است.
۹. تنها ۱/۲۹٪ از کتابخانه ها فهرستی از منابع خود را برای سایر کتابخانه ها ارسال داشته اند.

۱۰. محدودیتهای مبادله اطلاعات و منابع از نظر کتابداران متفاوت بوده و اکثر آنان عدم توجه مسئولین کتابخانه ها، کمبود امکانات و تجهیزات، عدم وجود فهرست آنها ذکر می شود.

پیشنهادهای

۱. ایجاد یک سازمان که هماهنگ کننده فعالیت های اطلاعاتی میان کتابخانه های دانشگاهی باشد ضروری به نظر می رسد.
۲. روشی اتخاذ گردد تا دانشکده های وابسته به دانشگاهها بتوانند در مبادله اطلاعات و منابع بطور مستقل عمل کنند.
۳. دانشگاهها و دانشکده ها با مراکز علمی و کتابخانه ها و بانک های اطلاعاتی جهانی رابطه فعال و مستمر برقرار نموده و فهرست منابع و مدارک خود را برای آنان ارسال نموده و متقابلاً از اطلاعات آنان استفاده نمایند.
۴. کلیه منابع و مدارک کتابی و غیرکتابی

کتابداران درباره همکاری این کتابخانه‌ها. پایان‌نامه فوق لیسانس کتابداری. دانشکده مدیریت و اطلاع رسانی. دانشگاه علوم پزشکی ایران. ۱۳۶۳.

۴. داورپنا، محمدرضا. زمینه‌یابی ایجاد و شبکه انتقال متن مقالات در سیستم امانت کتابخانه‌های مرکزی و مرکز اسناد و دانشگاه‌های کشور با استفاده از فاکسی مایل. پایان‌نامه فوق لیسانس. دانشکده علوم انسانی. دانشگاه تربیت مدرس. ۱۳۷۲.

۵. زندی، هوشنگ. «بررسی نظرات مسئولین کتابخانه‌ها درباره تعاون و اشتراک منابع بین کتابخانه‌های پزشکی کشور». پایان‌نامه فوق لیسانس کتابداری، دانشکده مدیریت و اطلاع رسانی. دانشگاه علوم پزشکی ایران. ۱۳۶۷.

۶. علومی، طاهره. تأثیر تکنولوژی جدید در کتابداری ایران. مدرس، ۲ زمستان ۱۳۶۹.

۷. فدایی عراقی، غلامرضا. بررسی تنگناها و مشکلات موجود اطلاع‌رسانی کشور. اطلاع‌رسانی. ۱۰ (۱۳۷۳) ۴.

۸. فولادی، نسرين. مرکز اطلاعات و مدارک علمی. مصاحبه. ۲۱ مرداد ۱۳۷۴.

۹. قنبری پور محمدآبادی، امان‌اله. بررسی سیستم‌های کامپیوتری موجود در کتابخانه‌های تهران. پایان‌نامه فوق لیسانس کتابداری. دانشکده علوم تربیتی. دانشگاه تهران. ۱۳۷۰.

۱۰. مرکز آمار ایران سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهرماه ۱۳۶۵ استان تهران. تهران:

در گردش و جریان مبادله قرار گرفته و کتابخانه‌ها در استفاده از منابع یکدیگر اشتراک داشته باشند.

۵. ایجاد و تهیه انواع فهرستگانه‌های منابع موجود در کتابخانه‌ها و ارائه آن جهت استفاده سایر کتابخانه‌ها.

۶. ایجاد دوره‌های کوتاه مدت آموزش مبادله اطلاعات و منابع و توجه به اهمیت و چگونگی کاربردها و کارکردهای مبادله اطلاعات و منابع میان کتابخانه‌ها به مدیران و کتابداران.

۷. ایجاد کانونهای ارتباطی و ترمینالها و شبکه‌های محلی و منطقه‌ای برای کتابخانه‌های دانشگاهی برای غنی کردن خدمات کتابداری و مبادله اطلاعات و منابع. ۸. تخصیص و افزایش بودجه مربوط به مبادله اطلاعات و منابع جهت گسترش فعالیتهای آن.

منابع

۱. بکری ابوبکر، احمد. تبادل مدارک از یک کتابخانه به کتابخانه دیگر: نمونه یک رویارویی» ارائه شده در چهارمین کنگره بین‌المللی کتابداران و اطلاع‌رسانان مسلمان (تهران ۲۹-۳۱ خرداد ۱۳۷۴).

۲. حسینی، حسن. بررسی وضعیت امانت بین کتابخانه‌ای در ایران. پایان‌نامه فوق لیسانس کتابداری، دانشکده علوم تربیتی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.

۳. خوانساری، جیران. بررسی نظرات

293-295.

17. LiMchee Hong, "Resource sharing in information retrieval and Mark in Malaysia". Mayallah preputakaan Malaysia, Lo (1982).

18. Thompson, yames, Carr, James. *An introduction to university library adminstration*, London; Clive Bingley, 1987.

19. Noyakama, kazuhiko, "Resource sharing network in Japanes university", 3rd-international online information-meeting, london, 4-6 Dec 1979.

20. Stwart, linda, chiang, Katherinei; and coons, Bill. *publc access CD-RoMs in libries: case studies*. London; Meckler, 1990.

21. Swain, Leigh, Tallim, Paul, "The inter library loan protocol: progress and proyects". *IFLA Journal* 18(1992):4.

مرکز آمار ایران ۱۳۶۷.

۱۱. مرکز اطلاعات و مدارک علمی. آیین نامه طرح تعمیم خدمات کتابخانه‌های تخصصی به افراد غیرعضو. تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی. ۱۳۷۳.

۱۲. مرکز اطلاعات و مدارک علمی. بانکهای اطلاعات علمی ایجاد شده در مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران: تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی. ۱۳۷۴.

۱۳. میرحسینی، زهره. اشتراک منابع. تهران: دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی گروه کتابداری و اطلاع رسانی. ۱۳۶۵.

14. Cottam, keith M, "The impact of the library intrapreneur on technology", *library trends*, 37(1988): 4.

15. Kurshid, Anis. "Resource sharing of university Library in pakistan". *Herald of library Science*, 21 (July-sept 1982): 3-4.

16. Kent, Allen. "resource sharing in libraries". *Encyclopedia of library and information science*. v.25 p.

شهر روشن زرتشت

نگارش
دکتر حسین وحیدی

معرفی و نقد

کتابی در آیین زرتشت

علی قلی بیانی

تحت‌عنوان کتاب ماده و یاد (*Matière et méoïre*) از آثار هانری برگسن، بودم. لذا با همه اشتیاق، موفق به خواندن شهر روشن زرتشت نشدم، اخیراً که مجالی دست داد به خواندن آن پرداختم و از سیر اندیشه در آن بسیار شاد و خرسند گردیدم.

این کتاب ۳۶۱ صفحه‌ای سراسر به فارسی سره، بسیار روان و با نثری پرمایه و

در اردیبهشت ۱۳۷۱، به لطف دکتر احمد کتابی، مهمان فرهنگیان اصفهان بودم. در آنجا با دکتر حسین وحیدی که ایشان نیز یکی از مهمانان بودند، آشنا شدم. از برکات این آشنایی دستیابی به کتاب شهر روشن زرتشت نوشته دکتر وحیدی بود. در آن روزها و مدتها بعد سخت درگیر چاپ تحول خلاق (*L'évolution créatrice*) و ترجمه و

زیبا نوشته شده و جز یکی دولغت عربی در آن به کار نرفته است. با خواندن این کتاب دریافتم که براستی غنای زبان فارسی در بیان معانی به مدد واژه‌های متعدد بسیار شگفت‌انگیز است، مثلاً در صفحه ۱۷۳، برای بیان حالات روح گرفتار، ۳۷ واژه مختلف غیر مترادف آمده است؛ در صفحه ۱۶۴، درباره آن گونه اوصاف روح که می‌گوید «همه از کار برمی‌خیزد»، ۴۸ واژه غیر مترادف به کار رفته است؛ علاوه بر این، در صفحات ۱۲۴-۱۲۲، همه پرسشهای حکمت برین، بی‌استثنا، با واژه‌های پارسی بیان شده است. در بادی امر، از چنین سلطه‌ای بر زبان و این ذوق ظریف هنرمندانه برای گزینش و ساختن واژه‌های مأنوس فارسی، چنان به وجد آمدم که اصل مطلب را درست به خاطر نمی‌سپردم.

مطالب این کتاب در بیان اصول آیین زرتشت، از زبان اصلی، بیواسطه زبانهای غربی، به فارسی امروزی ترجمه شده است. بنا بر مندرجات آن، آیین زرتشت با آنچه معروف است، اختلاف بسیار دارد. از آن جمله اینکه اکثریت قریب به اتفاق مردم کتابخوان بر آنند که در برابر اهورا مزدا (هستی آفرین بسیار دانا) اهریمن است که او نیز مانند اهورا مزدا ازلی است؛ یا اینکه خدا اهریمن را آفریده است و اهریمن اصلی است که سرچشمه بدیهاست؛ حال آنکه این عقاید بکلی بی‌اساس است. چنانکه در صفحه ۸۲ این کتاب آمده است: «خدای

زرتشت که نیروی آفرینش و همه نمودهای آفرینش است، خود هستی است و همه نمودهای هستی است»^۱ و در صفحه ۱۹۱ از قول زرتشت نقل شده است: «اندیشه زروانیان درباره جنگ اهورامزدا و اهرمن بسیار نادرست است، زیرا اهورا مزدا سرچشمه نیکی است و از نیک جز نیک برنخیزد. اگر بپذیریم که مزدا اهورا آفریدگار جهان است و اهرمن را نیز آفریده مزدا بدانیم که این سخن بسی نادرست است، پس مزدای نیک نیک آفرین را آفریدگار سرچشمه همه بدیها دانسته‌ایم. اهرمن آفریده اهورا مزدا نیست و معنی درست اهرمن اندیشه بد است. «انگر» به معنی بد و زشت و «من» هم به معنی اندیشه است و انگرمن یا اهرمن یعنی اندیشه بد که در برابر آن سپنتامن است که اندیشه نیک و فزاینده است. در فرزنان^۲ و باور من، جهان آوردگاه جنگ اهورامزدا و اهرمن نیست و بلکه این سپنتامن، اندیشه نیک و انگرمن، اندیشه بد است که در جنگ و ستیزند». از مطالب جالب آیین زرتشت اهمیت و اولویت آزادی است، حتی در انتخاب دین، با توجه به آنچه گذشت، اولاً اهریمن خدا نیست تا ثنویت در کار باشد ثانیاً منسوب به خدا هم نیست تا ازلی باشد. بلکه این ماییم که آزادانه اهریمن را

۱. بنابر گفته دکتر وحیدی این مطلب از «خرده اوستا»

گرفته شده است.

۲. فرزنان یعنی فلسفه.

۲. این عبارت که ترجمه از خرده اوستاست «خدای زرتشت... فروغ آسمانها و زمین است» (صفحه ۸۲ کتاب). درست قسمت اول از آیه ۳۵ سوره نور است که می‌فرماید: الله نور السموات والارض.

۳. بند ۹ هات ۴۵ گاتها (صفحه ۱۵۱-۱۵۲ کتاب) می‌گوید: «مзда اهورا را/ با اندیشه نیک خشنود می‌سازیم/ او که با خواست خود/ برای ما شادی و رنج آفریده است/ باشد که مزدا اهورا/ با توانایی خود/ به ما نیروی کارکردن بخشد/ تا در پرتو اندیشه نیک و راستی و دانش درست/ در راه پیشرفت مردمان بکوشیم.»

چنانکه ملاحظه می‌شود در آیین زرتشت هم شادی و هم رنج، هر دو آفریده خدایند، گویانکه انتخاب آزادانه ما ممکن است موجب رنج گردد و درست همین معنی در آیه ۸۰ سوره نساء آمده است که می‌فرماید: «ان تصبهم حسنة يقولوا هذه من عند الله و ان تصبهم سيئة يقولوا هذه من عندك قل كل من عند الله». اما آن قسمت از بند ۹ مذکور که برای کار نیک از خدا کمک می‌خواهد، همان است که در آیه ۶ سوره حمد می‌فرماید: «اهدانا الصراط المستقیم».

۴. همچنین لحن سخن جاماسب (صفحه ۱۳۷) در محضر زرتشت که می‌گوید: «تو به ما آموختی که... هیچ چیز در جهان مرده

برگزیده‌ایم؛ زیرا اهورامزدا ما را آزاد آفریده است. و این معنی بنابر بند ۹ و بند ۱۱ در هات ۳۱ گاتها، در صفحه ۱۹۷ کتاب کاملاً مصرح است. به شرح زیر:

بند ۹ هات ۳۱: «ای مزدا اهورا/ از توست پاکی و پارسایی/ از توست خرد مینوی جهان ساز/ تو به آدمی آزادی گزینش را داده‌ای/ تا راهبر راستین خویش را برگزیند/ و از راهبر دروغین سربتابد.

بند ۱۱ هات ۳۱: ای مزدا/ هنگامی که در آغاز/ با اندیشه خویش/ برای ما تن و خرد و یابش^۲ آفریدی/ و به تن ما جان دمیدی/ و به ما/ توانایی گفتار و کردار دادی خواستی که ما باور خویش را به دلخواه برگزینیم.

بنابراین، دین زرتشت یک دین یکتاپرست به معنای تام کلمه است و نسبت ثنویت به آن کاملاً ناروا و بیجاست و از این حیث هیچ اختلافی با اسلام ندارد. افزوده بر این، برخی مطالب اوستا به لحاظ معنی مانند آیات قرآن است؛ به شرح زیر:

۱. بند ۸ هات ۳۱ (صفحه ۸۳ کتاب):

ای مزدا/ ... تویی سرآغاز و سرانجام هستی/ و تویی سرچشمه اندیشه نیک/ و آنگاه که ترا با چشم دل دیدم/ دانستم که... تویی داور کردار مردمان/.

این بند یادآور بخشی از آیه ۳ سوره حدید است که می‌فرماید: هو الاول والآخر والظاهر والباطن و هو بكل شیء علیم؛ منتها آیه قرآن کوتاه‌تر و فراگیرتر است.

۱. هات: بخش.

۲. یابش: وجدان.

نیست»، یادآور آیه ۴۶ سوره اسراء است که می‌فرماید: «يسبح له السموات السبع والارض و من فيهن و ان من شيء الا يسبح بحمده و لكن لا تفقهون تسبيحهم»؛ همچنین اولین آیه سوره جمعه با این عبارت «يسبح لله ما في السموات و ما في الارض الملك القدوس العزيز الحكيم». منتها در این آیات قرآن هیجانی هست که روح مرده مرا زنده می‌کند، چنانکه نسیم نوروزی به گل و گیاه حیات تازه‌ای می‌دهد. متأسفانه این هیجان در سخن جاماسب نیست و نمی‌تواند باشد! ناگفته نماند که در نتیجه تحقیقات دانشمندان هند و اتریش و روسیه شوروی و امریکا، به مدد وسایل اندازه‌گیری بسیار دقیق، مسلم علمی است که گیاهان شعور و حافظه و عاطفه دارند، اما هنوز بشر زبان عاطفی جمادات را نمی‌فهمد. بیان چنین حقیقتی در زمان زرتشت، حتی در زمان رسول اکرم (ص)، جز با افاضه رحمت الهی ممتنع عقلی است.

به لحاظ آداب عبادت و قداست برخی ارقام نمادی شباهتهای زیادی میان آیین زرتشت و اسلام، بویژه مذهب شیعه، وجود دارد؛ چنانکه پیش از نیایش در هر دو آیین باید دست و چهره و سر و پا را شست، در حال نیایش باید تن و جامه و جای نماز پاک باشد. حتی در حال قنوت وضع دستها در هر دو آیین افراشته است (حال آنکه در مسیحیت چنین نیست). همچنین نوبت نماز در آیین زرتشت مانند اسلام پنج نوبت در

شبانه‌روز است. اعداد ۷۲ و ۱۲ که در مذهب شیعه به یاد شهدای کربلا و تعداد امامها مورد توجه خاص هستند، در آیین زرتشت نیز نظر به ۷۲ نخ تابیده از پشم گوسفند که تشکیل دهنده کمر بند دینی زرتشتیان (به نام گشتی) است و ۱۲ نخ همان کمر بند، جنبه نمادی دارند (صفحات ۲۰۰ و ۲۰۶ کتاب). درباره رفتار شخصی نیز برخی مشابهتهای جالب دیده می‌شود؛ مثلاً در باره رفتار با دشمنان در صفحه ۳۱۷ کتاب چنین آمده است: «زرتشت درباره دشمنان خود و گمراهان می‌گوید: اگر دروندی^۱ از کسی یاری خواست آن کس می‌باید به یاری او بشتابد و او را از گمراهی برهاند»؛ به استناد بند ۵، هات ۴۶ گاتها به شرح زیر: «ای مزدا اهورا/ اگر دانا و توانایی که پیرو راستی است/ و به درستی زندگی می‌کند/ بنا به آیین ایزدی و یا از راه مهر/ دروندی را که از او یاری می‌جوید/ به گرمی بپذیرد/ با خرد خود می‌تواند/ او را از گمراهی و تباهی و گزند برهاند/ و به خودشناسی برساند».

و این سخن بسیار نزدیک است به معنای آیه ۶ سوره توبه که می‌فرماید: «وان احد من المشركين استجارك فاجره حتى يسمع كلام الله ثم ابلغه مأمنه ذلك بانهم قوم لا يعلمون. باید توجه داشت که این دستور به شخص رسول اکرم پس از آیاتی است که درباره جنگ با مشرکان است طبعاً در اوقات صلح

۱. دروند: گمراه از راه راستی و درستی.



نیز این امر به قوت خود باقی است و عجبر اینکه پیامبر باید او را به جای امنی برساند، حال آنکه مطلقاً شرط نفرموده است که باید مسلمان بشود تا به او چنین کمک بشود. چنانکه ملاحظه می‌شود، رحمت محمدی بیشتر است.

بنابر مندرجات صفحه ۲۷۴، در شهرستان نیکویی، یعنی مدینه زرتشتی که بر آن مزدا اهورا و امشاسپندان فرمان می‌رانند، «تنها برتری مردم در دانش و آگاهی و پارسایی است» و «خود مردمند که به چهره همگانی بر خود فرمان می‌رانند و باز مردمند که فرمانهای برخاسته از خود را به کار می‌بندند». در مدینه محمدی نیز بنابر آیه ۳۶ از سوره شوری، حکومت مبتنی بر مشورت کسانی است که «استجابوا لربهم و اقاموا الصلوة»: زیرا پس از این جمله می‌فرماید و «امرهم شوری بینهم». به علاوه، بنابر اعلام رسول اکرم، برتری عرب بر عجم یا عجم بر عرب مردود است و الفضل بالعلم و التقی.

درباره سوگواری در صفحه ۳۵۲ آمده است: «در دین زرتشت مویه و شیون و خود آزردن و تن‌خراشیدن بر مرده نابایاست^۱ و داغدیدگان باید از این کار پرهیزند». پیامبر اسلام (ص) نیز چنانکه طنطاوی نقل کرده است، از زاری بر مردگان منع کرده و آن را موجب رنج شخص درگذشته اعلام فرموده است. در تأیید این مطلب باید افزود که به قراری که طنطاوی نقل کرده است، پیامبر ما

(ص) به سه شرط با زنان داد و ستد می‌فرمود که یکی از آنها این بود که از معروف پیروی کنند. هنگامی که پرسیدند غرض از معروف چیست، فرمودند زاری نکردن بر مرده. (دو شرط دیگر این بود که مشرک و زناکار نباشند.) قطع نظر از آنچه طنطاوی نوشته است، بنابر آیه ۲۳ از سوره حدید مصرح است که «لکیلا تأسوا علی ما فاتکم». در چنین موقعی، دستور قرآن کریم این است که بگویند انالله وانا الیه راجعون (آیه ۱۵۱ سوره بقره).

به نظر من، در حکمت برین، آیین زرتشتی صریحاً وحدت وجودی و بسیار نزدیک به حکمت قرآنی است، منتها به جای هستی، بیشتر کلمه فروغ را به کار می‌برد. آنچه در صفحات ۲۵۹-۲۵۸ بنابر تصریحات و استنباطات از متون اوستایی آمده است مؤید این نظر است؛ بدین شرح: «در جهان و زمین ما همه چیز برخاسته از فروغ است و هر نمودی چیزی نیست جز چهری از فروغ فشرده. سرچشمه و گوهر جهان و هستی و همه نمودهای هستی نیروی فروغ یا مهر است که نیرویی است یگانه و بی‌آغاز و بی‌انجام و بی‌کران و جاویدان و نادیدنی و ناپسودنی^۲ و نابود نشدنی و آفریننده و پروراننده در جهان هستی. چیزی بیرون از نیروی فروغ یا فروغ فروغان یاشیدان شید

۱ نابایا: حرام.

۲. پسودن: لمس کردن.

نیست. همه چیز در جهان از نیروی فروغ برمی‌خیزد و به نیروی فروغ می‌پیوندد. مزدا اهورا فروغان فروغ و شیدان شید، فروغ آسمانها و زمین، نیروی آفرینش، گوهر و بنیاد هستی و خرد هستی و گوهر گسترده‌ای است که همه چیزهاست؛^۱ یا این باور شگفت‌انگیز برای دینی که ۲۳۸۹ سال پیش از هجرت ظهور کرده است: «جهان یگانه است و هستی یگانه است و یگانگی و هستی و یگانگی مزدا اهورا پایه و بنیاد دین من است». گویی این عبارات خیال‌انگیز مقدمه‌ای بر آراء شیخ اشراق است که خود او نیز خویشتن را پیرو حکمای فرس می‌داند. کیست که با خواندن این عبارات به یاد این آیات نورافشان قرآن کریم نیفتد که: «اللَّهُ نور السموات والارض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجه كانها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونه لا شرقية ولا غربية»^۱ یا این آیه که: «انالله وانا اليه راجعون».

همچنین از نظر فرجام‌شناسی نیز این عبارت (صفحه ۲۵۹): «رستگاری انسان در این جهان، شناخت جهان و خودش و فروزش اندیشه و دل و پیوستن به فروغ فراتوم^۲، فروغان فروغ است» بسیار نزدیک به آیات قرآنی است. منتها در قرآن این حقایق در آیات مختلف آمده است. تأکید قرآن بر تفکر در ساختار جهان و جانداران و خودمان بسیار متعدد است و در اینجا امکان نقل آنها نیست. ولی در این باره که رستگاری انسان در

پیوستن به فروغ الهی است شاید لازم باشد آیه ۶ از سوره انشقاق نقل شود که می‌فرماید: یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه».

افزوده بر همه اینها، زرتشت هستی را برخاسته از مهر می‌داند و مهر هم به معنی فروغ است و هم به معنی محبت (صفحه ۲۶۰) و این عقیده همان است که عرفای اسلامی با استفاده از قرآن و برخی احادیث قدسی بیان کرده‌اند که شواهد آن از نظم و نثر بسیار است و مجال نقل آنها نیست.

از رحمت آمدند و به رحمت روند خلق این شرک عارضی بود و عارضی یزول در اینجا دو برداشت از این مقال به نظر می‌رسد که لازم است پیش از پرداختن به نتیجه این نوشته به آنها بپردازم چون هردوی آنها را بسیار زیان‌آور می‌دانم.

اول، برداشت کسانی است که از راه واکنش جاهلانه نسبت به برخی اقدامات و اظهارات سران رژیم سابق سخنان ابلهانه‌ای راجع به ایران به زبان می‌آورند که برخی از آنها قطع نظر از جهات دیگر بسیار شرم‌آور است. گوئی این آقایان که داعیه دینداری دارند گمان می‌کنند مخالفت با ایران و ایرانی و هر چه یادگار گذشتگان ماست موجب مزید اجر اخروی آنهاست. درد اینان همان

۱. آیه ۳۵ سوره نور.

۲. فراتوم: ازلی.



امکان دارد که در عین تصدیق ادعای انبیاء دربارهٔ ارتباط با باطن عالم، عقلاً نیز آن را توجیه می‌کند. ولی البته بحث این مطلب در اینجا ممکن نیست.

به هر حال برای بسیاری از کسانی که مسلماً معتقد به اسلام هستند و بسا که مردم پاکیزه سرشت و پرهیزکار و خداپرست هم باشند، محمد پیامبر (ص) با شوهر عایشه اختلاف گوهری ندارد. در تعلیمات کتبی و شفاهی آنان تأکیدی راجع به اختلاف افق آیات قرآن، دیده نمی‌شود. لذا متعلم فرق قانون‌گذاری و جدل احسن و موعظه و حکمت قرآنی را درک نمی‌کند. در نتیجه برای او «تبت یدابی لهب و تب» با... نورالسموات والارض» در یک افق است. به شأن نزول آیات و اختلاف لحن آنها توجهی ندارد.

هنگامی که مسلمان با این برداشت مأنوس شد، اگر به او بگویند که رسول اکرم (ص) در سفر شام از فلان کشیش چند کلمه آموخته است و از همدمی سلمان فارسی نیز مطالبی به خاطر سپرده است بعید نیست که باور کند.

من با آنکه به ایران و فرهنگ ایران و بزرگان آن بسیار دلبستگی دارم و طبعاً از خواندن سخنان زرتشت محظوظ و به حق و به جا سرافرازم؛ چرا که وی در قرن هجدهم پیش از میلاد مسیح سخنانی آورده است که هنوز هم مایه آرامش دل و نیکبختی مردم و آبادانی جهان است، بر این باور سخت

است که عیسی (ع) از عهدهٔ درمان آن برنیامد. چه رسد به امثال من!

برداشت بسیار زیان‌آور دیگر این است که از این مطالب به التقاطی بودن اسلام استناد کنند. این کار اگر از بدخواهی نباشد از نادانی است. اما گناه این نادانی یکسره به عهدهٔ کسانی نیست که اسلام را مقتبس از سایر ادیان می‌شمارند. بخشی از آن گناه به گردن آنهایی است که به ناحق خود را مبلغ اسلام معرفی کرده‌اند. بگذریم از اینکه اگر دو نفر مدعی نبوت باشند و در گفتار و کردار آنها هیچ چیز مشترک نباشد، دست کم یکی از آنها دروغگو است و کاملاً طبیعی است که اگر سرچشمه الهامات هر دو یک حقیقت فوق طبیعت باشد، باید دارای اوصاف مشترک باشند.

ولی گرفتاری اصلی اینجاست که بسیاری از مدافعان ادیان عموماً و اسلام خصوصاً حقیقت نبوت را نفهمیده‌اند و به جای اینکه آن را فراسوی تاریخ بگذارند مجلای (نمایشگاه) آن را که یک حادثه تاریخی است مورد بحث قرار می‌دهند. این مطلب را بزرگان خودمان در زمان خودشان با اصطلاحات آن زمان برای اهل این افق از معرفت سینه به سینه، بیان می‌کردند. خلاصه آن در مورد پیامبر اسلام این است که محمد نبی (ص) صادر اول است (در قوس نزول). در این عصر که مرزهای دانش روانشناسی تجربی گسترش فوق العاده یافته است تبیین حقیقت نبوت بنا بر معارف تازه به گونه‌ای

ایستاده‌ام که حکمت قرآنی در بالاترین افق متصور است و دیگر سخنان به پای آن نمی‌رسند. ولذا فرض اینکه پیامبر اسلام مطالبی را که از دیگران شنیده باشد به عنوان وحی قلمداد کند به نظر من کاملاً غلط است. زیرا اگر کسی با اندیشه آزاد و ذوق سلیم قرآن را بخواند و احکام دین را از جعلیات و بدعت‌های قرون وسطائی میرغضب پسند جدا کند، و میان مشارالیه «سبحان الذی اسرى بعبدہ لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی» و شوهر عایشه فرق گذارد و بیش از آنچه خدا در قرآن برای پیامبر فرموده است به او نبندد، این گونه سخنان اصلاً به ساحت اندیشه وی راه نخواهند یافت. اما رسیدن به این مقام البته مقدماتی دارد. از آن جمله باید آیات موعظه و جدل احسن و حدود شرعی را با توجه به وضع اجتماع عربستان چهارده قرن پیش بخواند، و آیات حکمت قرآنی را با توجه به علم امروز مطالعه کند و تنها تسلیم عقلش باشد. آنگاه یقیناً محمد بن عبدالله امی را مجلای حقیقتی فراسوی تاریخ خواهد دید که این گونه اشتغالات بشری مانند عوام فریبی و انتحال کلمات دیگران مطلقاً نمی‌تواند برای او مطرح باشد. ولی جمع این شرایط که نیازمند درد و عشق و اخلاص است در این روزگار و انفساً انصافاً بسیار دشوار است.

ولی این ضعف اطلاعات و ادراک فقط یک عامل برای آماده سازی اذهان به پذیرش امکان التقاط در قرآن است. عامل

دیگر که خاص کشورهای است که سرداران مسلمان بر آنها غلبه کرده‌اند، ناشی از دروغ بزرگی است که بعد تاریخ نویسان، شاید نابخود، در حلقوم تاریخ گذاشته‌اند. و این دروغ این است که همان طور که مردم شکست خورده اجباراً جزیه می‌دادند همه مردم به اجبار معتقد به اسلام شدند. و به محتوای آن توجه نداشتند. از طرف دیگر بر اثر توجه عده‌ای از اندیشمندان ایران به شکوفایی علم و صنعت و قدرت نظامی ممالک اروپایی و مقایسه آن با عقب ماندگی و انحطاط و ضعف سیاسی و نظامی ایران اسلامی، نوعی واکنش ضداسلامی نزد برخی از افراد پیدا شد که در نتیجه آن هر فکری که به زیان اسلام بود، مانند قول به التقاطی بودن یا تحمیلی بودن آن مورد پسند آنان گردید. حال آنکه ضدیت با اسلام در تاریخ ایران پس از اسلام ریشه‌ای ندارد. زیرا پس از کشته شدن یزدگرد صد سال نگذشته بود که سرداران بزرگی از ایران بر ضد اشغالگران تازی برخاستند ولی جز نادری از آنها مانند خرمدینان، ضد اسلام نبودند. بنابراین ظواهر نمی‌توان گفت که گروه مردم ایران به دین اسلام ناشی از ترس یا برای فرار از پرداخت جزیه بوده است؛ بلکه حاصل تلاش هزاران متفکر دوستدار ضعیف است که با کمال توجه به این امر که ساحت حقیقت بالاتر از افق ملیت است، برای آشنا شدن با قرآن عمرها مخلصانه کوشیده‌اند. و البته این همه تلاش اندیشمندان و ایمان سالاران در سطوح



مختلف در طول چند قرن جز نتیجه گزینش آزادانه نمی تواند باشد.

به نظر من گزینش اسلام محمدی، فارغ از انحرافات که پس از درگذشت رسول اکرم پیش آمد به جای آیین زرتشت حاکی از دو حقیقت است. اول احساس سنخیت میان نفس رحمانی محمدی و سخنان سروش زرتشتی جدا از تعصبات و خرافات دوره ساسانی. دیگر آزاداندیشی و حسن تشخیص بزرگان ایران آن زمان که برای بازماندگان افتخارآمیزتر از پیروزی در جنگ است که بارها داشته ایم.

دوم: ستمگیری های وحشت آور عمال ساسانی نسبت به مردم جنوب غربی و غرب ایران که اکثر مسیحی بودند.

والا غلبه جنگی اعراب حادثه تعیین کننده ای در تاریخ فرهنگی ایران نیست زیرا ایران جهانگشایان بزرگ مثل اسکندر و چنگیز دیده است و با این وصف دین آنها را نپذیرفته است.

در اینجا می خواهم احساس خودم را به لحاظ شور و هیجان روحی، نه از نظر عقلی، از خواندن تعلیمات زرتشت بنویسم. من در ایفای نقش مسلمانی به موجب آیه صد و سی ام سوره بقره که خطاب به مسلمانان می فرماید: «قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا... و ماوتی النبیون من ربهم لافترق بین احد منهم» در عین اینکه به برکت زحمات دکتر حسین وحیدی در نوشتن این کتاب پرارج و بیانات محققانه ایشان در کنفرانس سیدنی

(استرالیا) در آبان ۱۳۷۳ از اطلاع به حقیقت تعلیمات متعالی پیامبر نیاکانم زرتشت که هجده قرن پیش از میلاد مسیح سخنانی گفته است که هنوز هم شنیدنی و به خاطر سپردنی است بسیار خرسندم، باید عرض کنم که آن شور و هیجان ایمانی که در آیات حکمی قرآن احساس می کنم در کلمات زرتشت نمی یابم. من در حین خواندن دو اثر ارزنده مذکور بکرات نیاز به یادآوری آیاتی از قرآن را مانند «ادعونی استجب لکم» (آیه ۶۲ سوره مؤمن) یا «والاخرة خیر و ابقی» (آیه ۱۷ سوره اعلی) یا «هو الاول والاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم» (آیه ۳ سوره حدید) در خود احساس می کردم و به جهان امید و آرامش می رفتم. ولی این مانع از آن نیست که پس از ذکر نام زرتشت بگویم: علی نبینا و علیه السلام.

جان گرگان و سگان از هم جداست

متحد جانهای شیران خداست
اما این اثر مانند هر نوشته دیگری می توانست بهتر باشد. آنچه در این زمینه به نظر می رسد این است که اولاً، چون در این کتاب واژه های فارسی نو یا کهنه یا ساخته شده که هنوز مأنوس نیست فراوان است، هر چند انصافاً همه آنها در کمال روانی است و بآسانی به ذهن سپرده می شود و حتی دلیل ترکیب هر واژه نو از ساختار خود آن معلوم است، با این وصف باید در زیر هر صفحه معنای واژه هایی از آن گونه که یادآور شدم با درج تلفظ آن نوشته شود؛ زیرا در برخی از

صفحات بعضی واژه‌ها معنی نشده است و بناچار باید به واژه نامه آخر کتاب مراجعه کرد که خود آن نیز کامل نیست، خاصه آنکه علایم فونتیک برای برخی واژه‌ها درج نشده است.

ثانیاً، در برخی از بخشها، معنایی که به نثر نوشته شده است چندان مناسبتی با آن بندی که از بخشی از گاتها نقل شده است ندارد؛ لذا باید تصریح شود که این قسمت استنباط از فلان متن است و آن متن نیز ترجمه شود.

ثالثاً، در برخی صفحات مطالبی آمده است که به اندازه‌ای نزدیک به نظریات علمی امروز است که تا شخص سند آن را در متون کهن نبیند یا ترجمه اصیل آن را بدون نقل به معنی نخواند، باور نمی‌کند که چنین مطلبی در متون زرتشتی آمده باشد. مانند این عبارت در صفحه ۲۴۹: «اگر تو زمان را به جا پیبندی و آن دو را یکی بدانی آنگاه از زمان و جای یکی شده به نیروی آفرینش هستی و خرد هستی و هنجار (یعنی Norme) هستی می‌رسی و خدای راستین را می‌شناسی»؛ این مطلب بسیار نزدیک به نظریه نسبی خصوصی ایششتاین است!!! یا در صفحه ۱۴۴ از قول زرتشت به جاماسب چنین نوشته است: «من از گفته‌های همداین (یعنی کلی) می‌برهیزم، که گفته‌های همداین آدمی را به بیراهه می‌کشاند. در هنگام برخورد با یک فراپرس (یعنی مسأله) تازه می‌کوشم آن را به پاره‌هایی وابکاویم و هر پاره را بدرستی بشناسم، آنگاه که هر پاره را بدرستی شناختم،

آنها را گرد می‌آورم تا آن فراپرس را شناخته باشم».

این بیان عین روش جستجوی تجربی است که من در عنفوان جوانی در مدخل مدرسه مهندسی در فرانسه (در گرنبل) می‌خواندم؛ همچنین عین آن چیزی است که ما درباره «فکر» در کتب منطقی خودمان مثل منظومه سبزوادی یا مصباح المیزان مرحوم محمد سنگلجی خوانده‌ایم که فکر حرکتی است از مطالب به مبادی و بازگشت از مبادی به مطالب. (مطلب آن پرسش اول است، مبادی نتایج تجزیه آن.) و بسیار شگفت انگیز است که چنین مطلبی از زبان زرتشت شنیده شود. حق آن است که عنوان سندی که این مطالب از آنها نقل شده است ذکر شود و چه بهتر که اصل آن بدون نقل به معنی ترجمه گردد.

در اینجا بد نیست یادآور شوم اخلاص من نسبت به دکتر وحیدی هر چه باشد محکمتر از ایمان ابراهیم (ع) به خدا نیست. ابراهیم از خدا خواست: خدایا به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی. گفت: آیا باور نداری؟ گفت: آری، ولی برای اطمینان قلبم! (آیه ۲۶۲ سوره بقره). حال من هم برای اطمینان قلبم این اسناد را از آقای دکتر می‌خواهم.

رباعاً، در کنفرانس دانشگاه سیدنی (آبان ۱۳۷۳) دکتر وحیدی روش سقراط را در پرسش و پاسخ مطرح فرمودند و اضافه کردند: «اما باید دانست که پیش از سقراط و



بخردان» آورده‌اند که در آن «می‌کوشند تا رازمانی (یعنی رژیم) در جهان پدید آید که همه شهرهای جهان به شهرستان نیکویی فراگردد»، بسیار نزدیک به «عقیده جهان میهنی» است. البته وجود چنین عقیده‌ای در عهد زرتشت یا نزدیک به آن خیلی جالب است، ولی حق این بود سند این استنباط یا مستنی که از آن ترجمه شده است، نقل می‌فرمودند. همچنین است آنچه راجع به حکومت مردم بر مردم در جای دیگری مرقوم داشته‌اند که برای اجتناب از اطاله کلام، از نقل آن خودداری می‌کنم.

سادساً، دکتر وحیدی با کمال حوصله در صفحات ۲۹۵-۲۸۹ ابیات بسیاری از اقبالنامه حکیم نظامی در وصف شهرستان نیکویی آورده‌اند که قطع نظر از زیبایی آنها، دلیل اطلاع کافی حکیم نظامی از فرهنگ ایران باستان و علاقه وافیه او به مطلب است. اما حق بود معین می‌فرمودند که این ابیات را از کجای اقبالنامه گرفته‌اند. من پس از جستجوی بسیار یافتم که ابیات از داستان رسیدن اسکندر به حد شمال و بستن سد یاجوج گرفته شده است. همین یادآوری در مورد اشعار بسیاری که از صفحه ۳۱۳ تا صفحه ۳۵۰ کتاب از شاهنامه به مناسبت مطالب فصل «جنگ دینی» آورده‌اند، زیانی ندارد.

این بود آنچه از کتاب بسیار ارزنده شهر روشن زرتشت و کنفرانس دکتر وحیدی در

پیش از آنکه سقراط روش خود را در یونان به کار بندد، ابرفرزانه و اندیشه‌ور تاریخ، اشو زرتشت، در سرودهای جاودانه خود راه پرسش و پاسخ را به روی مردمان گشود... و از راه اندیشیدن و پرسیدن دین و کیش و فرزانه (فلسفه)، فرزانش بزرگ و جاودانه خود را پی ریخته است». اما متأسفانه پرسشهای زرتشت هیچ ربطی به روش سقراط ندارد، زیرا روش سقراط که به روش مامایی معروف است، این بود که وی در آموزش یک مسأله با پرسش از آموزنده آغاز می‌کرد. پس از اینکه آموزنده پاسخی می‌داد، باز پرسش دیگری مطرح می‌کرد و او پاسخ تازه‌ای می‌داد و این کار ادامه می‌یافت. در این جریان بتدریج آموزنده با مسأله پیش از پیش آشنا می‌شد و سرانجام آن را به گونه‌ای می‌شناخت که پاسخ مسأله را می‌گفت. سبب اینکه او این روش را «مامایی» نامیده، این است که حقیقت را از ذهن خود جوینده بیرون می‌کشد، مانند بچه‌ای که از شکم مادر بیرون بیایند. حال آنکه زرتشت در سرودهای خود فقط از خدا سؤال می‌کند و طبعاً پاسخی در کار نیست، چه رسد به تجدید پرسش و پاسخ. لذا به نظر بنده اگر استنادات آقای دکتر در این باره فقط آن سرود است که از گاتها نقل فرموده‌اند، این پیشکسوتی زرتشت نسبت به سقراط بنیانی ندارد.

خامساً، مطالبی که در صفحه ۲۸۰ راجع به «ساخت و بافت شهر و شیوه انجمن

سیدنی آموخته‌ام و آنچه برای مزید برکات آن
در حدود بضاعت مزجاتم یادآوری کردم.
مطالعه این دو اثر را برای جوانانی که

شائق به معرفت اصیل درباره آیین زرتشت
باشند، بسیار سودمند یافتم.

نشریات ادبی ایران از آغاز تا امروز

دکتر سید احمد موسوی

استاد مرکز آموزش عالی میراث فرهنگی

اشاره: در جهان مطبوعات طبقه‌بندی بر حسب نوع و گونه انتشارات کم و بیش حالت دلخواه دارد، زیرا گروه‌بندی عنوانها و ستونها سبب نادیده گرفتن شخصیت واقعی مطبوعات و ارزشها و اصالت آنها می‌شود.

بر اساس ضوابط موجود، مطبوعات ممکن است در سه گونه طبقه‌بندی به شرح زیر جای گیرند:

۱. بر حسب موعد و زمان انتشار، که یک طبقه‌بندی خالی از دقت و ظرافت است، ۲. بر حسب شکل و فرم ظاهری، قطع و شیوه چاپ و صفحه‌آرایی، تعداد صفحات، بها و نحوه عرضه مطالب که طبعاً باز نمی‌تواند آشکارکننده طبیعت واقعی نشریه‌ای باشد، ۳. بر اساس نوع و گونه و کیفیت محتوا و یا گروه خوانندگان که بیشتر معمول است، ولی باز هم کاملاً مؤثر و عملی نیست. روزنامه‌ها و یومیه‌ها را می‌توان به: روزنامه‌های صبح و عصر، روزنامه‌های عامه‌پسند و وزین، روزنامه‌های ملی و منطقه‌ای، روزنامه‌های اختصاصی (مانند یومیه‌های ورزشی و یا اقتصادی و مالی) و عمومی تقسیم کرد.

مطبوعات ادواری (هفتگی، ماهانه، فصلنامه، سالنامه و بولتن) نیز به: ۱. مجلات اطلاعات عمومی (محلّی، یکشنبه، مصور، نشریات نظری-فکری، نشریات طنزآمیز، نشریات موسیقی)، ۲. مجلات اطلاعات اختصاصی (مجلات زنانه، هفته‌نامه، رادیو و تلویزیون، مجلات فرهنگی-ادبی، مجلات فنی، مجلات وقت‌گذرانی، مجلات اقتصادی، مجلات ورزشی، مجلات سرگرم‌کننده (مجلات جوانان، مجلات مستند) قابل تقسیم است.

نخستین نشریات ادبی در غرب

نخستین نشریات و روزنامه‌ها نیز در غرب اساساً ماهیتی ادبی داشته، و ناشر ادبیات

ستی و «خرده-ادبیات» بود. به نظر ولتر

«گازت‌ها چیزی جز داستان‌های پوچ و بی‌معنی نبودند».

بیش از پیش بر تعداد تیراژ ژورنال افزود و در سال ۱۸۶۹ به ۳۵ هزار نسخه در روز رسید.

نخستین نشریات فارسی در هند

زبان فارسی تا سال ۱۲۶۶ هجری قمری (۱۸۵۰ م) زبان رسمی، علمی و ادبی حکومت هند در دوران استعماری بریتانیا به شمار می‌رفته است، از این روی مأموران و کارگزاران انگلیسی در هند ناگزیر به چاپ و انتشار نوشته‌ها و حتی انتشار روزنامه‌ها به زبان فارسی بوده‌اند. بنابراین در تهیه و تدوین سیاهه و فهرستی از نخستین نشریات به زبان فارسی و طبیعتاً نشریات ادبی باید در آغاز به نشریات فارسی این کشور توجه شود. در سال ۱۲۱۲ ق. (۱۷۸۸ م) روزنامه‌ای بی‌نام به زبان فارسی در دهلی چاپ شد و این تاریخ ۴۱ سال پیش از انتشار نخستین روزنامه فارسی درون مرزی است. در سال ۱۲۲۵ ق (۱۸۱۰ م) روزنامه‌ای به نام «هندوستانی» توسط اکرم علی در چاپخانه سنگی وی در بمبئی منتشر شد. اندکی بعد به سال ۱۲۲۷ ق (۱۸۱۲ م) روزنامه فارسی «مرآة الاخبار» در همان شهر نشر یافت. هفته‌نامه «جهان‌نما» نیز در همان سال چاپ شد، ولی انتشار آن بدراز نکشید و به روزنامه‌ای به زبان اردو مبدل شد. در سال ۱۲۳۸ ق (۱۸۲۳ م) مجله هفتگی دیگری «شمس الاخبار» نشر یافت «آینه سکندری»، «سلطان الاخبار»، «ماه عالم

در آن ادوار درخشانترین روزنامه‌ها، آنهایی بودند که قریحه و استعداد نویسندگان و ادبای بزرگ و هجونویسان را به نمایش می‌گذاشتند. مثلاً دانیل دوفو D.Defoe نویسنده رمان جالب روبینسون کروزوئید مجله‌ای را بین سالهای (۱۷۱۳-۱۷۰۴ م) منتشر می‌کرد که حاوی مقالات ادبی بود و همچنین همین رمان را به شکل پاورقی در روزنامه دیلی پست Dailypost منتشر کرد که در حقیقت اولین رمان پاورقی دنیاست و سبب رونق گرفتن آن شد. در فرانسه نیز روزنامه برادران برتن از زمانی که شاتوبریان نویسنده و ادیب معروف در آن مطلب نوشت و ژئوفری geoffroy پاورقی را به شکل ضمیمه ادبی در این روزنامه باب کرد از رونق و افزونی تیراژ برخوردار شد. بدین ترتیب رمان‌های پاورقی شده در فرانسه جذابیت مطالعه روزنامه‌ها را فزونی بخشید چاپ رمان کاپیتان پل اثر بالزاک در نشریه لوسیگل در ۱۸۳۰ تعداد متناهی خواننده را به خوانندگان این روزنامه افزود. داستان اسرار پاریس در ژورنال ددبا، یهودی سرگردان در لوکونستی توسینل، رمان‌های سه تفنگدار، کنت دومونت کریستو اثر الکساندر دوما در نشریات لوسیگل ودد با بیش از پیش در توده گیر و فراگیر شدن روزنامه‌های یاد شده موثر بودند. روزنامه پنی ژورنال با انتشار رمان شهامت حیوان بودن از رونق بسیار برخوردار شد. رمانهای «ماجرای تروپ مان» و روکامبل و گایوبو



در آن زمان روزنامه‌نگاری و ادبیات پیوندی ناگستنی و ضروری با یکدیگر داشته‌اند.

نخستین نشریات ادبی (درون مرزی)

از جریده بی‌نام میرزا صالح شیرازی که گاه (کاغذ اخبار) نامیده می‌شود و ظاهراً نخستین شماره آن در سال ۱۲۵۳ ق (۱۸۳۷ م) با چاپ سنگی در تهران منتشر شد، متأسفانه نسخه‌ای جز شرح کوتاه و تصویری در یکی دو نشریه خارجی از این روزنامه باقی نیست که از چند و چون آن اطلاعاتی بیشتر حاصل شود. انتشار روزنامه منظم هفتگی (اخبار دارالخلافة) و از شماره دوم با نام وقایع اتفاقیه را در واقع می‌توان به منزله تولد روزنامه‌نگاری رسمی در داخل کشور محسوب داشت، از شماره ۴۷۲ مورخ ۱۲۷۷ ق (۱۸۶۰ م) ضمن تغییر نام این نشریه به (روزنامه دولت علیه ایران) و سپس (روزنامه دولتی) انتشار روزنامه رسمی دولتی ادامه یافت. روزنامه دولتی مصور تا سال ۱۲۸۷ ق (۱۸۷۱ م) جمعاً در ۶۵۰ شماره منتشر شده و تصاویر و نقاشیهای زیبایی از میرزا بزرگ غفاری را همراه داشت. این نشریات گرچه از ماهیت خبری برخوردار بودند، ولی در عین حال با توجه به شیوه معمول روزنامه‌نویسی آن عصر که رعایت سبکهای قدیم ادبی و حتی قالبهای رایج قصیده و غزل بوده می‌توان گفت که با اندکی تساهل و احتیاط آنها نیز دارای ماهیتی ادبی بوده‌اند.

افروز»، «لودهیانا»، «سراج الاخبار» و «مهرنیر» سایر نشریات فارسی زبان هند بودند که ماهیت ادبی داشتند.

نشریات ادبی در ایران

ادبیات ریشه در تاریخ ایران دارد، و نشریات ایران تا دوران مشروطه (۱۳۲۴ هـ.ق. ۱۲۸۵ ش - ۱۹۰۶ م) گرچه دارای خط مشی سیاسی - خبری بودند، اما در لابلاهای مطبوعات و روزنامه‌ها اعم از درون مرزی و یا برون مرزی می‌توان به وضوح ادبی بودن و شیوه نگارش روزنامه‌ها را بر اساس جنبه ادبی ملاحظه کرد.

در عین حال به علت شرایط خاص سیاسی ایران توجه به مسئله ادبیات نمی‌توانست در سرلوحه کار روزنامه‌ها قرار داشته باشد، از این روی در آغاز کار روزنامه‌نگاری در ایران شاهد انتشار یک نشریه خاص و به معنای متعارف ادبی نیستیم.

البته این امر بدان مفهوم نیست که پیدایی نشریات و روزنامه‌های ادبی به زبان فارسی در درون کشور در دوره ناصری (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ هـ.ق.) مستثنی بوده است، بلکه همچنانکه خواهیم دید روزنامه‌ای با مقالات ادبی در همین دوره انتشار یافته است. حتی در دوران پرتلاطم مشروطه خواهی نشریات سیاسی - اجتماعی ایران در داخل و خارج کشور و برخی از شبنامه‌ها شیوه ادبی را برای درج مقاله‌های خود برگزیده بودند و اصولاً

درج نخستین اخبار و مقالات ادبی در نشریات درون مرزی

علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه از رجال آگاه و دانشمند قاجار که مدتی نیز وزارت علوم، صنایع و معارف ناصری را به عهده داشت، مؤسس و بانی انتشار دو نشریه روزنامه علمیه یا روزنامه علمیه دولت علیه ایران و دیگر ملتی یا ملت سینه ایران به دستور ناصرالدین شاه (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ ه.ق.) گردید، که هر دو دارای مقالات ادبی، علمی و هنری بود. روزنامه علمیه طی مدت شش سال (۱۲۸۰ ق - ۱۸۶۴ م تا ۱۲۸۷ ق - ۱۸۷۰ م) با ۵۳ شماره در آغاز به سه زبان فارسی، عربی و فرانسه با چاپ سنگی و خط خوش نستعلیق و در شماره‌های پایانی تنها به فارسی منتشر شد. تعداد صفحات این روزنامه در قطع بزرگ ۲۶×۴۰ متغیر و بین ۶ و ۱۷ صفحه در نوسان بود و سردر لوحه آن تصویر عمارت شمس‌العماره دیده می‌شد. نشر روزنامه علمیه ادیبانه و مسائل مطروحه در آن با فرهنگ مرتبط بود. روزنامه ملتی را با این عنوان عوام‌فریبانه نیز می‌توان در شمار نشریات ادبی طبقه‌بندی کرد و طی ۳۴ شماره حاوی مقالات و گزارش‌های جالب ادبی، علمی و هنری (فرهنگی) بود، و بی‌وقفه تا سال ۱۲۸۷ ق (۱۸۷۰ م) نشر یافت.

در هر دو روزنامه یاد شده علاوه بر اخبار، شرح حال و آثار شاعران گذشته ایران به چاپ می‌رسید و در تهیه و تنظیم مطالب آنها قآنی شیرازی قصیده سرای بزرگ آن

دوران دخالت داشت. روزنامه علمی را که در دوره ناصری توسط محمدحسن خان اعتمادالسلطنه (صنیع الدوله) وزیر انطباعات و مورخ و نویسنده معروف در طی سالهای (۱۲۹۳ ق - ۱۸۷۷ م تا ۱۲۹۷ ق - ۱۸۸۰ م) جمعاً در ۶۴ شماره منتشر شد، می‌توان به عنوان سومین روزنامه ادبی با مقالات جالب ادبی و فرهنگی به حساب آورد.

ناصرالدین شاه در طی پنجاه سال سلطنت مسافرت‌های زیادی به داخل و خارج از کشور داشت که از مسافرت‌های وی به فرنگ سفرنامه‌هایی در دست است. در مسافرت‌های داخلی وی یک چاپخانه سنگی در اردوی وی بوده است و دو بار شرح سفرهای او را همراه با شعر و قطعات ادبی در روزنامه مخصوص به خط نستعلیق در همان اردو چاپ کرده‌اند یکی در سفر مازندران که روزنامه‌یی به نام مرآة السعیر و مشکوة الخصر در ۲۸۸ ق (۱۸۷۱ م) در ۱۳ شماره و دیگری در سفر خراسان به نام اردوی همایون در سال ۱۳۰۰ ق (۱۸۸۳ م) در ۱۲ شماره بوده است.

در روزنامه‌های مصور شرف و شرافت نیز از اعتمادالسلطنه گاهگاه اشعار و مقالات ادبی درج شد ولی رویهم رفته همه روزنامه‌های فوق‌الذکر را باید با قید احتیاط در شمار مطبوعات ادبی به شمار آورد.

نخستین روزنامه‌های ادبی خاص (پیش از مشروطه)

۱. روزنامه تربیت روزنامه تربیت جدا از آنکه نخستین روزنامه غیردولتی و ملی درون مرزی ایران به شمار می‌رود، در واقع آغازگر انتشار نخستین روزنامه ادبی به طور متعارف و خاص کلمه محسوب می‌شود. میرزامحمد حسین فروغی اصفهانی معروف به ذکاء الملک که از رجال نیک نام و دانشمند دوره قاجار بود در سال ۱۳۱۴ قمری یعنی یک سال بعد از ترور ناصرالدین شاه دست به انتشار روزنامه هفتگی تربیت زد. در صفحات مختلف این هفتگی مقالات و مطالب ادبی و علمی درج شده و حاوی اشعار و قطعات برگزیده نظم و نثر ایران و جهان و شرح حال و زیست نامه بزرگان دانش و ادب بود. روزنامه تربیت دارای چهار صفحه و تا سال ۱۳۲۵ قمری در تهران انتشار یافت. ذکاءالملک نیز در ۱۵ رمضان همین سال در حالی که مدیریت مدرسه عالی علوم سیاسی را به عهده داشت بدروود حیات گفت.

۲. روزنامه ادب روزنامه ادب به طوری که از نام آن پیداست در سال ۱۳۱۶ هجری قمری نخست در تبریز توسط میرزا سیدمحمدصادق خان امیری فراهانی قائم مقامی (ادیب الممالک) در ۲۲ شماره منتشر شد. آنگاه از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ در مشهد تعداد ۴۸ شماره با همین نام به وسیله وی نشر یافت. در میان سالهای ۱۳۲۱ تا

۱۳۲۴ سومین دوره انتشار آن در تهران مدتی به مدیریت ادیب الممالک و در غیاب وی به مدیریت مجدالاسلام کرمانی چاپ گردید. روزنامه ادب بر روی هم مشتمل بر مقالات ادبی علمی و تاریخی و اشعار فارسی و عربی بوده است ادیب الممالک خود از شاعران و نویسندگان بنام این دوران بود که به امین الشعراء ملقب و به پروانه متخلص بود و نشریه دیگری موسوم به عراق عجم را نیز منتشر کرد و سرانجام در سال ۱۳۳۶ قمری در سن ۵۸ سالگی در تهران درگذشت.

دگرگونیهای ادبی در روزنامه‌نگاری (مشروطیت و پس از آن)

ادبیات در بطن مطبوعات پیش از مشروطه وجود داشته و یک شیوه مبارزه در امور روزنامه‌نگاری بوده است. در واقع در آن روزگار شعر و ادبیات به عنوان ابزار بزرگی در طرح مسایل سیاسی به شمار می‌رفته و اربابان جراید که خود از شاعران و نویسندگان بنام زمانه بودند از ادبیات و مضامین ادبی حداکثر بهره را می‌بردند. پس از مشروطه (۱۳۲۴ ه.ق. - ۱۲۸۵ ش. - ۱۹۰۶ م) با پانگیری ادبیات خاص مشروطه که زبان گویای مردم کوچه و بازار بود، دوره انتقالی نشریات ادبی آغاز شد، و تا بدانجا کشید که در واپسین سالهای پیش از شهریور ۱۳۲۰ شمسی (اشغال ایران توسط متفقین) نشریاتی پدید آمدند که موضوعات و مضامین صرفاً (ادبی) را به عنوان محور نشریه خویش

برگزیدند. در این دوره موضوعات، تقریباً شکل ادبی یافتند و مباحثی چون نقاشی، عکاسی، موسیقی، شعر و داستان در آنها به چشم می‌خورد. ترجمه اشعار خارجی از شاعران نوپرداز اروپا چون پابلو نرودا و برنار نوئل، مباحثی در مورد ادبیات کهن ایران، ایران شناسی، داستانها و معرفی بزرگان این رشته موجب تحول شگرف در ادبیات مطبوعات صرف و محض ادبی شد مجلات سخن، یغما، فردوسی، یادگار، فرهنگ خراسان و پیام نو از مهمترین نمونه‌های آن بودند. مجله سخن که نخستین شماره آن در سال ۱۳۲۲ شمسی نشر یافته و تا سال ۱۳۵۰ ادامه یافت با بهره‌گیری از خامه نویسندگانی چون خاندلری، خرمشاهی، نفیسی، اخوان ثالث، نادرپور، مشیری، مجتبیایی و سروش حبیبی و دیگران توانست به اوج قله اشعار و اعتلا دست یابد.

مضامین و موضوعات مطبوعات ادبی

شرایط خاص سیاسی ایران آن روزگار سبب آن بود که تقریباً همه نشریات جهت سیاسی را در بطن کار خود داشتند و عموم مسائل دیگر خواه ناخواه تحت الشعاع آن قرار می‌گرفته و حکم وسیله‌ای را برای پیشبرد سیاست می‌یافت. از همین روی علیرغم رشد و افزونی مطبوعات و نویسندگان آن بر روی هم از نشریه‌ای صرفاً ادبی سراغی نیست. چنانکه عشقی شاعر توانا در روزنامه قزن بیستم خود از شعر برای تهییج و شور انقلابی

یعنی درست در جهت سیاست بهره می‌برد. بهار، دهخدا، سیداشرف (نسیم شمال) فرخی همچون وی در پیوند سیاست و ادب بهره‌ها جستند. البته هر چند امروزه نیز سیاست از هنر و ادب در پیشبرد اهداف خویش سود می‌جوید، ولی در آن روزگار که آغاز کار مطبوعاتی بود، جالب توجه است. البته عناوین روزنامه‌ها و مجلات که به صورت «ادبی، سیاسی، اخلاقی، اجتماعی، علمی» بود اجازه می‌داد که از مضامین و مطالب گوناگون و متنوع استفاده شود.

به طور خلاصه نابسامانی و آشفتگی اجتماعی - سیاسی، استبداد و کوته نظری حکام داخلی و دخالت عوامل امپریالیسمی و درگیرها و برخوردها باعث شد که نشریات و مطبوعات از ادب به عنوان یک وسیله مهم (منظور شعر، داستان، رمان و نمایشنامه) در بازیهای سیاسی بهره‌گیرند، چنانکه عشقی و نسیم شمال از شعر به شکل سیاسی و انتقادی و دهخدا به صورت طنز استفاده کردند.

مهمترین نشریات ادبی (پس از مشروطیت)

۱. ماهانه بهار در دهم ربیع الثانی سال ۱۳۲۸ ق. ماهانه بهار (مجله بهار) به مدیریت «یوسف اعتصامی - اعتصام الممالک» تأسیس و نشر یافت. بهار گرچه عنوان ماهانه داشت ولی هیچگاه به طور مرتب منتشر نگردید. شماره نخست آن در ۶۴ صفحه به قطع کوچک خشتی با چاپ سربی نشر یافت،



نحو مطلوبی برای رساندن مقاصد خود استفاده می‌کرد.

۳. مجله ادبی به مدیریت و صاحب امتیازی سعدالملک مافی در تهران بنیاد شد و نخستین شماره آن در ۱۶ صفحه به قطع خشتی کوچک در سال ۱۲۹۶ ش (۱۳۲۶ ق) چاپ و توزیع شد. گرایش این مجله بیشتر بر مطالب ادبی و تا حدی علمی، اخلاقی و تاریخی بود.

۴. مجله الادب دو ماهانه‌ای به صاحب امتیازی میرزاحمد و به قلم محصلین و دیپلمه‌های مدرسه عالی آمریکایی بود. این مجله در ۲۳ صفحه به قطع خشتی کوچک با مضامین ادبی، علمی و تاریخی معرفی شده است. مجله الادب پس از سال چهارم انتشار به مجله فردوسی تغییر نام داد.

۵. اختر دانش در تهران طی دو دوره نشر یافت. دوره نخست را آقای میرزاحمدخان طهماسبی بسا قلم و همکاری محصلین دارالفنون تهران در سال ۱۲۹۷ ش منتشر کرد و مطالب آن بیشتر سیاق ادبی داشت. دوره دوم آن مورخ ۱۳۰۱ شمسی بود و از مطالب متنوع‌تری برخوردار بوده است.

۶. مجله ایران امروز در اسفند ۱۳۱۷ ش به مدیریت میرمحمد حجازی نویسنده مشهور مشتمل بر مطالب متنوع ادبی، علمی، تاریخی در تهران نشر یافت. این مجله به طور غیرمرتب در ۵۴ صفحه با قطع وزیری بزرگ چاپ گردید.

۷. دبستان خراسان به مدیریت و مؤسسی سیدحسن طبسی در ۴۰ صفحه با قطع خشتی

و مجموعه‌ای ادبی، اخلاقی، تاریخی، سیاسی و اجتماعی معرفی شده، ولی غلبه با مقالات و مطالب ادبی است. نشر بهار در دو دوره انجام گرفت. دوره نخست نشر مجله با ۱۲ شماره در سال ۱۳۲۹ به پایان رسید و دوره دوم پس از یک تعطیلی دهساله در سال ۱۳۳۹ قمری مجدداً آغاز شد. یوسف اعتصامی از ادباء، نویسندگان و مترجمان توانا و بزرگ دوره قاجار است، که در برگردان فارسی از واژه‌های برگزیده و معانی دقیق و لطیف و الفاظ منتخب و عبارات بدیع استفاده می‌کرد.

۲. نسیم شمال را سیداشرف حسینی گیلانی در سال ۱۳۲۵ قمری در رشت تأسیس کرد و معمولاً در چهار صفحه به قطع وزیری با چاپ سربی نشر می‌یافت. نسیم شمال روزنامه‌ای ادبی و مندرجات آن اشعار است از سیداشرف الدین که از شیوه‌ای ادبی برای انتقاد از اوضاع استفاده می‌کرد. این نشریه گرچه هفتگی بود ولی به طور غیرمرتب چاپ و توزیع می‌شد. این روزنامه تا زمان انحلال مشروطه اول منتشر شده و در آن وقت توقیف گردید (۱۳۲۶ قمری در دوره استبداد صغیر محمدعلیشاه). پس از فتح تهران در سال ۱۳۲۷ با یاریهای مادی و معنوی محمودولی خان سپهسالار نسیم شمال مجدداً از توقیف خارج و در تهران پا به دایره انتشار گذاشت و نسیم شمال در اواخر عمر امتیاز روزنامه را به محسن خان حریرچیان ساعی واگذار کرد. یکی از جهات موفقیت نسیم شمال شیوه نگارش آن بود که از شعر به

در سال ۱۳۰۱ شمسی (۱۳۴۱ ق) منتشر شد و ناشر افکار و آراء انجمن ادبی خراسان به شمار می‌رفت.

۸. نوبهار (مشهد) در سال ۱۳۲۸ ق (۱۲۸۹ شمسی) در شهر مشهد به صورت یک نشریه ادبی، سیاسی، سرگذشتی، اخباری، اسلامی، ایرانی توسط ملک الشعراء بهار نشر یافت و اندکی بعد با نام (تازه بهار) در سال ۱۳۲۹ ق (۱۲۹۰ ش) مجدداً چاپ و توزیع شد و سپس توسط برادران ملک الشعراء بهار موسوم به میرزا محمد خان ملک زاده و شیخ احمد ملک الشعراء نشر آن ادامه یافت.

۹. مجله دانشکده در سال ۱۲۹۷ ش (۱۳۳۶ ق) در تهران منتشر شد، دومین مجله ادبی و نخستین مجله دانشگاهی ایران به مدیریت ملک الشعراء بهار بود. مندرجات این مجله بیشتر ادبی و مطالب علمی، تاریخی، فلسفی، اجتماعی و اخلاقی به خامه و یا ترجمه ملک الشعراء بهار بود. مجله دانشکده ماهانه بود و در همان سال نخست بعد از ۱۲ شماره برای همیشه تعطیل گردید.

۱۰. مجله نوبهار تهران در سال ۱۳۰۱ شمسی به جای مجله دانشکده توسط بهار با همان سبک و شیوه نشر یافت.

۱۱. ارمغان در ۷ تیر ۱۲۹۷ ش. نخستین بار در اصفهان و آنگاه از سال ۱۲۹۸ ش. در آغاز به صورت هفتگی و سپس ماهانه در تهران منتشر شد، مدت درازی در حدود ۶۰ سال منتشر گردید. صاحب امتیاز آن محمود وحیدزاده دستگردی از ادبا و نویسندگان

معروف ایران بود و پس از مرگ وی مدیریت آن به محمد وحید دستگردی انتقال یافت. ارمغان ارگان انجمن ادبی تهران و یک نشریه صرفاً (ادبی) بود که قطع آن ۱۷×۲۴ و مشتمل بر ۶۴ صفحه بود.

۱۲. اقبال در سال ۱۳۳۷ ق (۱۲۹۸ ش) در تهران به مدیریت آقای محمدباقر محیط و سردبیری سیدحسین خان رمزی در تهران به قطع خشتی کوچک چاپ و توزیع شد. مندرجات این ماهیانه مصور ادبی، علمی، اجتماعی و تاریخی بود.

۱۳. تعلیم و تربیت در سال ۱۳۰۴ ش. توسط وزارت معارف، اوقاف و صنایع مستظرفه و سردبیری علی اصغر حکمت نویسنده مشهور در تهران نشر یافت، حاوی مطالب ادبی بود. سپس سردبیری تعلیم و تربیت به ترتیب به نصرالله فلسفی (سال ۱۳۱۳ ش)، محیط طباطبایی (۱۳۱۷ ش)، دکتر صورتگر (۱۳۲۰ ش) به صاحب امتیازی وزارت فرهنگ واگذار شد. این نشریه تحت عنوان آموزش و پرورش به سردبیری حبیب یغمایی (۱۳۲۳ ش) و آنگاه محسن شاملو (۱۳۳۶ ش) با مطالب ادبی و فرهنگی و تربیتی ویژه‌نامه آموزش و پرورش بود.

۱۴. شفق سرخ با بخش عمده‌ای از مطالب ادبی - تاریخی در تهران به مدیریت علی دشتی سال ۱۳۰۰ ش نشر یافت، در سالهای نخست به صورت هفتگی و سپس یومیه درآمد. ترویج افکار انقلابی هدف انتشار این مجله بود. نشریه‌ای نیز به نام شفق



نویسنده معروف چاپ و توزیع گردید از سال ۱۳۲۲ امینی روزنامه دیگری را به جای اخگر بنام اصفهان نشر داد.

۲۰. تقدم به صاحب امتیازی و مدیریت عبدالرحمن فرامرزی از چهره‌های سرشناس مطبوعاتی در سال ۱۳۰۶ ش در تهران چاپ و نشر یافت. مندرجات آن بیشتر برگردان آثار ادبی خارجی بود جمعاً از مجله تقدم ۱۱ شماره منتشر شد.

۲۱. آردمان از سال ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۰ ش در تهران به مدیریت دکتر شیرازپور در ۱۰ شماره متضمن ترجمه‌های ادبی و نظم و نثر فارسی کهن و معاصر بود.

۲۲. شرق به صاحب امتیازی محمدرضائی ادیب مشهور و نویسندگی سعید نفیسی جمعاً در سه دوره در تهران (دوره نخست ۱۳۰۳ ش در یک شماره - دوره دوم از ۱۳۰۵ ش در یک شماره و دوره سوم از ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۰ ش در ۱۲ شماره) با محتوای ادبی و هدف خدمت به ادبیات جدید ایران چاپ و توزیع گردید.

۲۳. بازارگاد صاحب امتیاز این مجله بهاءالدین بازارگاد بود که در آغاز به صورت ماهانه و سپس دو هفته‌گی در تهران با سیاق ادبی و تاریخی نشر داد.

۲۴. مهر در آغاز به سال ۱۳۱۲ ش تا ۱۳۱۷ ش نشر یافت. در سال ۱۳۲۱ ش به صاحب امتیازی مجید موقر به صورت ماهانه در ۸ شماره تا ۱۳۲۲ چاپ گردید. بار دیگر موقر آن را از سال ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۳ در ۱۸ شماره نشر داد که دارای مضامین ادبی

به زبان ترکی و گاه فارسی در تبریز توسط انجمن فرهنگی ایران و شوروی در ۱۳۲۴ منتشر شد.

۱۵. آزادیستان در سال ۱۳۳۹ ق. (۱۲۹۹ ش) در تبریز به مدیریت تقی رفعت به قطع خشتی کوچک منتشر شد، یک نشریه ادبی و هواخواه نهضت نوگرایی ادبی بود که در شماره سوم این نشریه منعکس شده است.

۱۶. آردین در سال ۱۳۳۳ ق (۱۲۹۳ ش) در شیراز به قلم مرحوم روحی و آقای پرتو چاپ و توزیع شد یک نشریه با محتوای ادبی بود.

۱۷. الکمال (مشهد) در سال ۱۲۹۹ ش به قطع کوچک به مدیریت فضل‌الله آل داود نشر یافت دارای محتویات دینی و ادبی بود.

۱۸. آینده نشریه‌ای ادبی و تا حدی سیاسی بود در تهران به سال ۱۳۰۴ به مدیریت دکتر محمود افشار یزدی به طور نامرتب نشر یافت و تا سال ۱۳۰۶ ش جمعاً ۲۴ شماره چاپ و توزیع کرد (دوره اول - دوره دوم) در دوره سوم تا سال ۱۳۲۴ تنها ۱۶ شماره نشر داد. بار دیگر از مهر ۱۳۳۸ تا ۱۳۳۹ انتشار آن ادامه یافت (دوره چهارم). این مجله از سال ۱۳۵۸ (پس از انقلاب اسلامی) به صورت فصلنامه به صاحب امتیازی آقای ایرج افشار چاپ و توزیع می‌شود. (دوره پنجم).

۱۹. اخگر نخست به صاحب امتیازی فتح‌اله وزیرزاده در سال ۱۲۹۹ ش در اصفهان منتشر شد و از سال ۱۳۰۷ به صورت هفته‌گی نامنظم توسط امیرقلی امینی اصفهانی

نشر یافت، و قطع آن ۱۷×۲۳ مشتمل بر ۱۱۶ صفحه بود.

۲۹. ایران کوده مجله‌ای ادبی و مباحثی در زبان شناسی بود از مرداد ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۸ جمعاً ۱۱ شماره به صاحب امتیازی دکتر محمد مقدم استاد دانشگاه در تهران منتشر شد.

۳۰. ادیب به صاحب امتیازی سیداسماعیل یمینی و اشرف السادات یمینی و سردبیری احمد شاملو در بهمن ۱۳۲۴ به صورت هفتگی نامنظم با مطالب ادبی نشر یافت.

۳۱. روح القدس کرمان به صاحب امتیازی ابوالقاسم پورحسینی کرمانی در ۱۰ فروردین ۱۳۲۵ با گرایش ادبی منتشر شد.

۳۲. عرفان به صاحب امتیازی احمد عرفان در آغاز به صورت ماهانه از ۱۳۰۳ در کرمان نشر یافته و آنگاه ۲ تا ۳ شماره آن در هفته منتشر شد.

۳۳. صدای اصفهان به صاحب امتیازی محمدعلی مکرم در بهمن ۱۳۱۹ با محتوای ادبی به طور هفتگی در اصفهان نشر یافت و تا سال ۱۳۲۲ چاپ و توزیع آن ادامه یافت.

۳۴. گنج شایگان توسط ابوالفضل مرتاض لنگرودی در سال ۱۳۲۳ در ۵ شماره در تهران نشر یافت.

۳۵. شیور نشریه‌ای ادبی و اجتماعی بود در سال ۱۳۲۲ به خرج سفارت انگلیس و با هدف نشر نظریات متفکین چاپ و توزیع شد.

۳۶. ندای دادگستری نشریه‌ای ادبی در

بود.

۲۵. مهرایران آن هم به صاحب امتیازی مجید موقر و سردبیری علی هاشمی حائری و شیخی به صورت یومیه در تهران منتشر شد. نخستین شماره در آذرماه ۱۳۲۰ بیشتر شامل مباحث ادبی بود. بهار، صورتگر، احمد فرامرزی، و خواجه نوری از نویسندگان این مجله به شمار می‌رفتند.

۲۶. یادگار این ماهنامه به صاحب امتیازی عباس اقبال آشتیانی مورخ و ادیب بزرگ نشریه‌ای ادبی - تاریخی بود که با سالی ۱۰ شماره در ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۸ در تهران منتشر شد و به حق یکی از مهمترین نشریات ادبی ایران است.

۲۷. یغما یکی دیگر از نشریات مهم ادبی ایران بود که در خرداد ماه ۱۳۲۱ به صاحب امتیازی آقای حبیب یغمایی و سردبیری نصرت تجربه کار در تهران با محتوای ادبی - تاریخی و گاه هنری نشر یافت. از سال ۱۳۳۷ یغما به صورت ماهانه منظم تا اسفند ۱۳۵۸ به مدت ۳۱ سال بی‌وقفه به قطع ۱۷×۲۳ در ۷۲ صفحه به نشر خود ادامه داد.

۲۸. سخن بی‌تردید این ماهانه که به صاحب امتیازی ادیب معروف دکتر پرویز ناتل خانلری در سال ۱۳۲۲ در تهران منتشر شد یکی از مهمترین نشریات ادبی ایران به شمار می‌رود و در نزد ادب دوستان از مقام و منزلتی ویژه برخوردار است. مدتی سردبیری آن را دکتر ذبیح‌اله صفا و کمی بعد رضا سیدحسینی و آنگاه قاسم صنعوی به عهده داشته‌اند. سخن مدت ۳۷ سال (تا ۱۳۵۷)



تهران به سال ۱۳۳۷ (ماهانه) منتشر شد. این نشریه وابسته به انجمن کتاب ایران بود.

۴۴. جهان نو به صورت فصلنامه ادبی، علمی و اجتماعی و هنری به طور نامرتب از سال ۱۳۲۹ به صاحب امتیازی حسین حجازی و سردیری امین‌عالی‌مرد در قطع ۲۴×۱۷ در ۲۱۰ صفحه در تهران منتشر شد. ۴۵. نگین مجله‌ای در ادب معاصر به صاحب امتیای امیرمحمود عنایت و سردیری محمدعلی تحویلی به قطع ۲۸×۲۲ به صورت ماهانه از سال ۱۳۴۴ ش. در تهران منتشر شد. مدیریت داخلی آن با غلامرضا همراز بود.

۴۶. رنگین کمان نو هفتگی رنگین کمان نو با گرایش سیاسی، ادبی، علمی و تاریخی به صاحب امتیازی محمدحسین میمندی‌نژاد از سال ۱۳۴۷ ش. در تهران منتشر شد و دارای مقالات خوب ادبی بود.

۴۷. ویسمن به صاحب امتیازی مرتضی صراف و سردیری محمدرضا غفاری در سال ۱۳۵۲ با محتوای ادبی و ادبیات معاصر ایران در تهران نشر یافت.

۴۸. تماشا به صاحب امتیازی رضا قطبی زیر نظر رضا سیدحسینی هفته‌نامه‌ای ادبی، هنر و اجتماعی بود که در سال ۳۴۹ ش. از سوی رادیو تلویزیون ملی ایران (سابق) منتشر شد.

۴۹. الفبا از سال ۱۳۵۲ گاه‌بگاه زیر نظر غلامحسین ساعدی از طرف موسسه امیرکبیر نشر یافت.

۵۰. آفتاب شرق در سال ۱۳۰۳ ش. در

مشهد بود که در ۹ اسفند ۱۳۲۳ به صاحب امتیازی س.م. سجادی (تمدن الملک) سه شماره در هفته منتشر شد.

۳۷. ماهانه وحید به صاحب امتیازی سیف‌الله وحیدنیا در سال ۱۳۴۲ در تهران با مندرجات ادبی و تاریخی منتشر شد.

۳۸. هفتگی وحید به صاحب امتیازی سیف‌الله وحیدنیا در سال ۱۳۴۲ در تهران با مضامین ادبی، تاریخی و اجتماعی نشر یافت.

۳۹. خاطرات وحید در سال ۱۳۵۰ توسط سیف‌الله وحیدنیا به صورت ماهانه در موضوعات ادبی، تاریخی و اجتماعی نشر یافت و قطع آن ۲۴×۱۲ در ۶۴ صفحه بود.

۴۰. فردوسی یکی از مهمترین نشریات ادبی، هنری، اجتماعی و سیاسی پیش از انقلاب اسلامی بود که به صورت هفتگی از سال ۱۳۲۸ به صاحب امتیازی نعمت جهانبانویی و سردیری عباس پهلوان نشر یافت.

۴۱. سیمرخ مجله ماهانه ادبی وابسته به بنیاد شاهنامه فردوسی - وزارت فرهنگ و هنر که در سال ۱۳۵۱ به مدیریت مهدی غروی نشر یافت.

۴۲. رودکی نشریه‌ای ماهانه ادبی و هنری بود که توسط وزارت فرهنگ و هنر به مدیریت محمود خوشنام نشر یافت.

۴۳. راهنمای کتاب به صورت یک نشریه‌ای صرفاً ادبی و ایران‌شناسی به صاحب امتیازی احسان یارشاطر و سردیری ایرج افشار به قطع ۲۳×۱۶ در ۲۸۰ صفحه در

مشهد توسط علیرضا آموزگار با مضامین ادب فارسی منتشر شد.

۵۱. ادبستان فرهنگ و هنر (تهران): ادبی، اجتماعی، هنری و فرهنگی، مدیر مسئول و سرپرست: حجت الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی، ۱۳۶۸، وابسته به مؤسسه اطلاعات، ماهانه.

۵۲. چستا (تهران): سیاسی، اجتماعی، ادبی، هنری و علمی، صاحب امتیاز: پرویز ملک پور، سردبیر: پرویز شهریاری، ماهانه، ۱۳۶۰.

۵۳. کیان (تهران): ادبی، فرهنگی، هنری و اجتماعی، صاحب امتیاز: سید مصطفی رخ صفت، مدیر مسئول: رضا تهرانی، سردبیر: ماشاء الله شمس الواعظین، ترتیب: ماهانه، ۱۳۷۰، وابسته به: موسسه فرهنگی کیان.

سایر نشریات ادبی

۱. آبسوس: (شیراز)، ادبی و هنری، مدیر مسئول: بهروز صوراسرافیل، فصلنامه، ۱۳۴۹ ش. وابسته به انجمن شعر و ادب دانشگاه شیراز.

۲. آرش: (تهران)، ادبی، اجتماعی، صاحب امتیاز، فاطمه نراقی، مدیر: جواد پور وکیل، نامرتب، ۱۳۴۰ ش.

۳. آراکس: (تهران)، ادبی، اجتماعی و فرهنگی، مدیر مسئول: یعقوب گرگوریان، ماهانه، ۱۳۶۶ ش. زبان: ارمنی و فارسی.

۴. آشنا: ادبی و فرهنگی، سرپرست: محمد جعفر علمی و افشین آرمین، مدیر

مسئول و سردبیر: محمد دزفولی، دو ماهانه، ۱۳۷۰ ش، وابسته به بنیاد اندیشه اسلامی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۵. آشور: (تهران)، ادبی، سیاسی و اجتماعی، صاحب امتیاز و مدیر مسئول: دکتر بیت منصور، ماهانه، ۱۳۴۷ ش، زبان: فارسی، آشوری و انگلیسی.

۶. آموزش و پرورش خراسان (مشهد): ادبی و آموزشی، مدیر مسئول: تقی بینش، گاه بگاه، ۱۳۲۶ ش.

۷. آویسته (تهران): فرهنگی و ادبی، سرپرست و سردبیر: محمد علی چاووشی، مدیر مسئول: سید محمد موسوی، ۱۳۶۸ ش، زبان: فارسی و کردی.

۸. آیینده (دوره جدید) تهران: تحقیقات ایرانی (ادب، تاریخ و کتاب)، صاحب امتیاز: ایرج افشار، سرپرست: بابک افشار، فصلنامه، (دوره جدید) ۱۳۶۰.

۹. احیاء (تهران): ادبی و اجتماعی، مدیر مسئول: حسن یوسفی اشکوری، ۱۳۶۸، گاه بگاه.

۱۰. ارمغان: دوره جدید (تهران): ادبی، اجتماعی، تاریخی و علمی، صاحب امتیاز: محمد وحید دستگردی، ماهانه، ۱۲۹۸.

۱۱. از شعر تا قصه (شیراز): ادبی، هنری و اجتماعی، زیر نظر: پیمان جهان بین، دو ماهانه، ۱۳۴۸ ش.

۱۲. اشتراخ (رشت): ادبی، اجتماعی و هنری، زیر نظر و سرپرست: محمد صادق شعبانی، دو ماهانه، ۱۳۴۹ ش، وابسته به



- مدرسه عالی بازرگانی رشت.
۱۳. اصحاب انقلاب (تهران): ادبی، اجتماعی و فرهنگی، سردیر: سیدحسین عابدی، ماهانه، ۱۳۶۹ ش، زبان: فارسی، کردی، وابسته به: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
۱۴. امید آینده (تهران): سیاسی، اجتماعی و ادبی، صاحب امتیاز: نعمت‌الله احمدی، مدیرمسئول: مهدی فشگی، ۱۳۶۶، هفتگی، وابسته به: سازمان انتشارات هفته.
۱۵. انجمن دبیران زبان و ادبیات فارسی کشور (تهران): ادبی، سرپرست: مصطفی اولیایی، سه شماره در سال، ۱۳۴۶ ش، وابسته به: وزارت آموزش و پرورش.
۱۶. انجمن فرهنگ ایران باستان (تهران): ادبی و فرهنگی، صاحب امتیاز: فرهنگ مهر، گاه بگاه (۲ بار در سال)، ۱۳۴۱ ش، وابسته به انجمن فرهنگ ایران باستان.
۱۷. اندیشه و هنر (تهران): پژوهشهای اجتماعی و ادبی (ادبیات و هنرها)، صاحب امتیاز و مدیر: ناصر وثوقی، گاه بگاه، ۱۳۲۳ ش.
۱۸. انقلاب یولوندا (در راه انقلاب) (تهران): موضوع: ادبی، سیاسی و اجتماعی، سردیر: ح. م. صدیق، ترتیب: ماهانه، ۱۳۵۹ ش، زبان: ترکی آذری و فارسی.
۱۹. ایران (تهران): سیاسی، اجتماعی و ادبی، مدیرمسئول: منصور کوشان، هفتگی، ۱۳۵۸.
۲۰. آیش (جنگ ادبی کودکان) تهران: ادبی، هنری برای کودکان، زیرنظر: جعفر ابراهیمی (شاهد)، ماهانه، ۱۳۶۳، وابسته به: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
۲۱. باغ صائب (تهران): ادبی، سردیر: خلیل سامانی (موج)، ماهانه، ۱۳۳۸، وابسته به: انجمن ادبی صائب.
۲۲. بدیع (تهران): موضوع: ادبی، صاحب امتیاز: دکترهاشم بدیع‌زاده، هفتگی، تاریخ: ۱۳۴۴ (دوره جدید).
۲۳. برج (تهران): ادبی و اجتماعی، سرپرست محمد وجدانی، فصلنامه، ۱۳۵۹.
۲۴. بوستان (تهران): ادبی و هنری، صاحب امتیاز و سردیر: سیماکویان، ماهانه و پانزده روز یکبار، ۱۳۵۸ ش.
۲۵. بازارگاد (تهران): ادبی و اجتماعی، صاحب امتیاز: بهاءالدین بازارگاد، ماهانه، ۱۳۰۵ ش، بعداً در سال ۱۳۳۱ نشریه دیگر هفتگی توسط عبدالحسین زاپور منتشر شد.
۲۶. بگاہ (تهران): فرهنگی، ادبی و هنری برای بانوان، صاحب امتیاز و مدیرمسئول: فاطمه راکعی، فصلنامه، ۱۳۰۷.
۲۷. پل (شیراز): فصلنامه دانشجویان دانشکده کشاورزی، فصلنامه، ۱۳۵۰ ش، وابسته به: دانشگاه شیراز.
۲۸. پیام آسمانی (شیراز): علمی، ادبی، اجتماعی و هنری، صاحب امتیاز: جلیل آسمانی، هفتگی، ۱۳۶۶.
۲۹. پیام کتابخانه (تهران): ادبی، فرهنگی

۳۷. تاریخ اسلام (تهران): ادبی، مذهبی و تاریخی، سردبیر و صاحب امتیاز: علی اکبر تشید، ماهانه، ۱۳۲۰.
۳۸. تلاش (تهران): ادبی، اجتماعی و هنری و خبری، صاحب امتیاز: امیرعباس هویدا، سردبیر: علی امیری - سیروس آموزگار، دوماهانه، ۱۳۴۵.
۳۹. تسندر (تهران): ادبی، دوماهانه، ۱۳۵۱ ش، وابسته به: انجمن دانشجویان دانشسرای عالی.
۴۰. جهان نو (تهران): دوره جدید، ادبی، صاحب امتیاز: محمدکریم فرهنگ، سردبیر: علی مقصودی کرمانی، حسین حقیقت، ماهانه، ۱۳۲۵، جهان نو (دوره قدیم) شماره ۳۷.
۴۱. جوانان امروز: ادبی، ورزشی، اجتماعی برای جوانان، سرپرست: جعفر ساعدی. سردبیر: حسن ملایر، وابسته به: مؤسسه اطلاعات و بنیاد مستضعفان، هفتگی ۱۳۴۵.
۴۲. جوانان جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران (تهران): ادبی، اجتماعی، علمی و هنری، صاحب امتیاز: امیرحسین نخعی - ابوالقاسم سپاسی، زیرنظر: علی اکبر زاهدی، وابسته به: سازمان جوانان شیر و خورشید سرخ (سابق).
۴۳. چکاد (تهران): نشریه دانشجویان مدرسه عالی بازرگانی، ادبی، دانشجویی، بازرگانی و علمی، ۱۳۵۳، وابسته به: مدرسه عالی بازرگانی.
۴۴. حافظ شناسی (تهران): ادبی، (تخصصی کتابداری)، مدیر مسئول: محمدابراهیم انصاری لاری، فصلنامه، ۱۳۷۰ ش، وابسته به: هیئت امنای کتابخانه‌های عمومی کشور وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳۰. پیام نو (تهران): ادبی، فرهنگی و علمی، سردبیر سعید نفیسی - بزرگ علوی، ماهانه، ۱۳۲۳، وابسته به: انجمن فرهنگی ایران و شوروی، این مجله تا اسفند ۱۳۳۴ با همین نام و پس از یک وقفه ۴ ساله در سال ۱۳۳۷ (تحت عنوان پیام نوین منتشر شد).
۳۱. پیام نوین (تهران): ادبی، هنری و علمی، ترتیب: ماهانه. تاریخ نشر: ۱۳۳۷، مدیر مسئول: محسن هشترودی، سرپرست: ضیاءاله فروشانی، وابسته به: انجمن فرهنگی ایران و شوروی.
۳۲. پیام نوین (تهران): ادبی، صاحب امتیاز: مهدی بیانی، ماهانه، ۱۳۲۵.
۳۳. پیک سبزوار (سبزوار): ادبی و هنری، صاحب امتیاز: دکتر ابراهیم ابراهیمی، سردبیر: علی اصغر بلوکی، نامرتب، ۱۳۴۳ ش.
۳۴. پیک سعادت بانوان (رشت): علمی، ادبی و هنری، صاحب امتیاز: روشنگر نوعدوست، ۱۳۱۶ ش.
۳۵. پیوند (شیراز): ادبی و فرهنگی، مدیر مسئول: جمشید فردوس، سردبیر: افشین پرتو، فصلنامه، ۱۳۵۰.
۳۶. تابان (تهران): ادبی، اجتماعی، صاحب امتیاز: دکتر ابوالقاسم شیری، تاریخ نشر ۱۳۴۱، ترتیب نشر: ماهانه.



۵۱. دانشگاه اصفهان دانشکده ادبیات: (نشریه)، ادبی و تحقیقات تاریخی، فصلنامه، ۱۳۴۴ ش، زبان: فارسی، ارمنی و انگلیسی.
۵۲. دانشکده ادبیات و علوم انسانی شیراز: (نشریه انجمن علوم انسانی و اجتماعی): ادبی، اجتماعی، فصلنامه، ۱۳۴۸ ش.
۵۳. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی (پژوهشنامه): پژوهشی، ادبی، تحقیقی، مدیر مسئول: محمدعلی شیخ، سردبیر: سیدجعفر شهیدی، فصلنامه، ۱۳۶۴ (دوره جدید ۱۳۶۹) ش.
۵۴. دانشکده هنرهای دراماتیک (نشریه): ادبی، هنری (تئاتر)، زیرنظر: حسینعلی طباطبائی، فصلنامه، ۱۳۵۱.
۵۵. دانشسرای عالی (سپاه دانش: دانشجویان) نشریه: ادبی و اجتماعی، سرپرست: علی غروی، ماهانه، ۱۳۴۸.
۵۶. دانشکده تربیت معلم (دانشگاه تربیت معلم) نشریه: ادبیات فارسی و تاریخ، صاحب امتیاز: نادر وزین پور، سردبیر: نادر وزین پور، نامرتب، ۱۳۵۶ ش، زبان: فارسی، انگلیسی و آلمانی.
۵۷. دست (شیراز): گاهنامه ادبی: ادبی، مدیر مسئول: محمدرضا افضل القوم، نامرتب، ۱۳۴۹ ش، وابسته به: دانشکده ادبیات شیراز.
۵۸. دفتر روستا (نشریه): ادبی، اجتماعی. مدیر مسئول و صاحب امتیاز: دکتر محمدمهدی خدیوی زند، فصلنامه، ۱۳۵۱ ش.
- سردبیر: سعید نیازکرمانی، فصلنامه، ۱۳۶۴ ش. خاطرات وحید شماره ۳۲.
۴۵. خرد و کوشش (شیراز): ادبی، اجتماعی، سردبیر: محمد کلهری، محسن قاری، منصور رستگار فسائی، فصلنامه، ۱۳۴۸، وابسته به: دانشگاه شیراز.
۴۶. خواندنیها (تهران): اجتماعی، ادبی، سیاسی و هنری، صاحب امتیاز و سردبیر: علی اصغر میران، هفته‌ای دو شماره، ۱۳۱۹.
۴۷. خوشه: ادبی، صاحب امتیاز: عزت‌الله همایونفر، ماهانه، ۱۳۲۱، تنها ۴ شماره از این مجله منتشر شد.
۴۸. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران: (نشریه) تحقیق و بررسی در ادبیات، تاریخ و فرهنگ ایران، فصلنامه نامرتب، سال ۱۳۳۲ که ۴ شماره زیر نظر دکتر حسین نصر، سردبیر و مدیر: مظفر بختیار، دکتر امیر محمود انوار، زبان: فارسی، انگلیسی، فرانسه، عربی و آلمانی.
۴۹. دانشگاه تبریز دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز: (نشریه) - آذر آبادگان، تحقیقات ادبی و واژه‌شناسی و لغت، سردبیر: ادیب طوسوی، رشید عیوضی، فصلنامه، ۱۳۲۷.
۵۰. دانشگاه فردوسی مشهد دانشکده ادبیات و علوم انسانی: (نشریه)، ادبی و تحقیقی، صاحب امتیاز و مدیر مسئول: جواد حدیدی، سرپرست: محمدمهدی رکنی یزدی، سردبیر: حمید زرین‌کوب، فصلنامه، ۱۳۴۴ ش.

هنری، مدیر مسئول: مهدی فیروزان، ماهانه، ۱۳۶۷، وابسته به: صدا و سیمای جمهوری اسلامی.

سهند ادبی: ادبی، زیرنظر: علی میرفطروس، نامنظم،

۶۹. سیاوشان (رشت): ادبی، سیاسی و اجتماعی، صاحب امتیاز: ابراهیم فخرایی، هفتگی، تاریخ نشر ۱۳۰۱ ش.

۷۰. صدای گیلان (رشت):

سیاسی، ادبی، اجتماعی و فکاهی، مدیر: محمد معتصد، سردبیر: حیدر امیرزاده، ماهانه، ۱۳۳۰ ش.

۷۱. صدای بازار (لاهیجان):

ادبی، سیاسی، اجتماعی، مدیر مسئول: محمدرضا بزرگ بشر، ترتیب: ماهانه، ۱۳۳۱ ش.

۷۲. فریاد لاهیجان (لاهیجان):

ادبی، اجتماعی و تبلیغاتی، صاحب امتیاز: احمد دلجو، ترتیب: ماهانه، ۱۳۳۰ ش.

۷۳. فضا (تهران): علمی، ادبی و هنری،

صاحب امتیاز: ابوالحسن کمالی تقوی، نامرتب دو ماهانه، ۱۳۴۵.

۷۴. قلمرو ادبیات کودکان (تهران):

ادبیات کودکان، مدیر مسئول: رضا رهگذر و محمدرضا سرشار، مدیر داخلی: محمدرضا بایرامی و محمدرضا سرشار، گاهنامه، ۱۳۶۹، وابسته به: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.

۷۵. فرهنگ خراسان (مشهد):

ادبی و آموزشی، مدیر: تقی بینش، ماهانه، ۱۳۳۱، وابسته به: اداره کل آموزش

۵۹. دفترهای زمانه: ادبی، هنری، زیرنظر:

سیروس طاهباز، نامرتب، ۱۳۵۱ ش.

۶۰. دنیا (تهران): ادبی، اقتصادی،

اجتماعی، ماهانه، صاحب امتیاز: منوچهر بهزادی، ۱۳۵۸ دوره جدید.

۶۱. رشد آموزش ادب فارسی:

ادبی و آموزشی، سرپرست: فتح‌الله فروغی، مدیر مسئول: سعید سیف‌پور، سردبیر: روح‌الله هادی، فصلنامه، ۱۳۶۹.

۶۲. روشندل (تهران): علمی، ادبی،

سیاسی، صاحب امتیاز: حسین شاه‌زندی، مدیر مسئول: محمد خزائلی، ماهانه، ۱۳۴۷.

۶۳. روزن: ادبی، انتقادی (نقد ادبی)،

فصلنامه، تاریخ انتشار، ۱۳۴۶، وابسته به: نشر روزن.

۶۴. سبک (تهران): ادبی و هنری برای

جوانان، مدیر و صاحب امتیاز: شکوه قاسم‌نیا، سردبیر: احمد غلامی، ماهانه، ۱۳۷۰ ش.

۶۵. ستاره شمال: (انزلی)،

اجتماعی، ادبی و سیاسی، صاحب امتیاز و مدیر: س. مسافری، نامرتب، ۱۳۳۰.

۶۶. ستاره طوس (مشهد): ادبی و علمی،

مدیریت: دکتر اسکوئیان، ماهانه، ۱۳۰۹ ش.

۶۷. سخنگو (تهران): ادبی، علمی در

ارتباط با نمایشگاه کتاب، زیر نظر و سردبیر: فرهاد فیاض، ۱۴ شماره در دوره برگزاری نمایشگاه بین‌المللی، ۱۳۶۸ ش.

۶۸. سروش نوجوان (تهران): ادبی و



- و پرورش خراسان.
۷۶. فرهنگ ایران زمین (تهران): تحقیقات ایران شناسی و نشر متون، صاحب امتیاز: ایرج افشار، ترتیب: نامرتب، ۱۳۴۱ ش.
۷۷. صدای اصفهان (اصفهان): ادبی، صاحب امتیاز: محمدعلی مکرم، هفتگی، ۱۳۱۹ - مجدداً از سال ۱۳۲۲ ش نشر یافت.
۷۸. صدای معلم (تهران): سیاسی، ادبی، اجتماعی، صاحب امتیاز و مدیر: نسرين بصیری کاشانی، سردبیر: ابراهیم شیرین، ماهانه، ۱۳۵۸.
۷۹. طلایه (رشت): ادبی و اجتماعی، اقتصادی، علمی و سیاسی، صاحب امتیاز: احمدزاده، ترتیب: ماهانه، ۱۳۲۹ ش.
۸۰. عرفان: ادبی، صاحب امتیاز: احمد عرفان، ماهانه بعداً دو سه شماره در هفته، ۱۳۲۶.
۸۱. فرجاد (تهران): ادبی، فرهنگی، اجتماعی، مدیر مسئول: عظیم نراقی، سرپرست: جمشید اسعددهقان، سردبیر: احمد کاویان، ترتیب: ماهانه، ۱۳۶۹.
۸۲. فروغ (رشت): علمی، ادبی، فلسفی، سیاسی، اقتصادی، مدیر مسئول: ابراهیم فخرایی، ماهانه، ۱۳۰۶ ش از ۱۳۰۷ به طور مرتب.
۸۳. فرهنگستان (نامه فرهنگستان) تهران: ادبی و فرهنگی، صاحب امتیاز: رشید یاسمی، سردبیر: حبیب یغمایی، ماهانه نامنظم: ۱۳۲۲ ش، ۱۰ شماره طی ۵ سال منتشر شد (آخرین شماره در سال ۱۳۲۶ ش).
۸۴. فروهر (تهران): ادبی، علمی، اجتماعی و زرتشتی، سرپرست: رستم وحیدی، مدیر مسئول: مزدیار هرمزدیاری، ماهانه، ۱۳۳۴، وابسته به: سازمان فروهر (جوانان زرتشتی).
۸۵. کتاب پاژ (مشهد): ادبی و فرهنگی، زیرنظر: محمدجعفر یاحقی - محمدرضا خسروی، فصلنامه، ۱۳۶۹.
۸۶. کتاب صبح (تهران): ادبی، مدیر مسئول: محمدرضا لاهوتی، ترتیب: فصلنامه، ۱۳۶۶.
۸۷. کتاب مقاومت (مشهد): ادبی و اجتماعی، مدیر مسئول: هدایت الله بهبودی و مرتضی سرهنگی، ترتیب: فصلنامه، ۱۳۶۸، وابسته به: دفتر ادبیات و مقاومت سازمان تبلیغات اسلامی.
۸۸. گلچرخ (تهران): ادبی و هنری، صاحب امتیاز و سردبیر: سیدعلی موسوی گرمارودی، ماهانه، ۱۳۷۱.
۸۹. گردون (تهران): ادبی، هنری، فرهنگی، صاحب امتیاز: عباس معروفی، ۱۵ روز یکبار، ۱۳۶۹ ش.
۹۰. کلک (تهران): ادبی، اجتماعی، تربیتی، فصلنامه، ۱۳۴۹-۱۳۵۰، وابسته به: دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران.
۹۱. گوهر (تهران): تحقیقی در ادبیات و هنر، ۱۳۵۱، مدیر مسئول: مرتضی کامران، زیرنظر: نصرت الله قاسمی.
۹۲. گیلان شهر (رشت): ادبی،

نوجوانان، صاحب امتیاز و سردبیر: بهروز محمدخان، ماهانه، ۱۳۵۸.

۱۰۱. هستی: موضوع: فرهنگی، ادبی، صاحب امتیاز: محمدعلی اسلامی ندوش، فصلنامه، ۱۳۷۱ (زمستان).

۱۰۲. هلال: (کردی) مهاباد، ادبی، ۱۳۲۴.

۱۰۳. هواز: (مهاباد)، ادبی، ۱۳۲۴.

۱۰۴. نور: فرهنگی و ادبی، مدیر مسئول: محمد امامی نائینی، سرپرست: عباس برهانی، سردبیر: محمدکاظم کهروی، فصلنامه، ۱۳۷۱، وابسته به: دانشگاه پیام نور اردکان.

۱۰۵. هور (تهران): ادبی و تاریخی، ماهانه، ۱۳۵۰، زبان: فارسی، ارمنی.

از آغاز تا امروز بعضی از نشریات طنز ادبی نیز منتشر شده است که مهمترین آنها عبارتند از:

۱. صوراسرافیل: سال انتشار ۱۳۲۵ ق، ۲.
- خبردار: ۱۳۳۹ ش، ۳. خدنگ: ۱۳۲۳ ش، ۴.
- خردسالان: ۱۳۲۳ ش، ۵. داد و بیداد: ۱۳۲۰ ش، ۶.
- داستانهای شیرین: ۱۳۲۶ ش، ۷. دانش اصفهان: ۱۳۲۶ ش، ۸. درویش: ۱۳۲۰ ش، ۹.
- راستی هفتگی: ۱۳۳۴ ش، ۱۰. سپهر شرق: ۱۳۳۰ ش، ۱۱. ستاره: ۱۳۲۰ ش، ۱۲.
- سندج: ۱۳۲۹ ش، ۱۳. سیاست روشن: ۱۳۲۸ ش، ۱۴. شاهکار نو: ۱۳۲۹ ش، ۱۵.
- شب چراغ: ۱۳۳۱ ش، ۱۶. شعله انتقام: ۱۳۳۰ ش، ۱۷.
- شکوه شهرضا: ۱۳۳۱، ۱۸. شنگول: ۱۳۲۲، ۱۹. شوخی: ۱۳۲۳، ۲۰.

اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، صاحب امتیاز: محمدصدیق کوچکی، هفتگی، ۱۳۴۵ ش.

۹۳. گیلان زمین (تهران): ادبی، اجتماعی، مدیر و سردبیر: محمود خدایی، هفتگی، ۱۳۲۶.

۹۴. لقمان: فلسفی، تصوف، ادبی، فرهنگی، اجتماعی و هنری، صاحب امتیاز: نصرالله پورجوادی، مدیر مسئول: جواد حدیدی، شش ماه یکبار، ۱۳۶۳، وابسته به: مرکز نشر دانشگاهی.

۹۵. معارف: فلسفی، عرفانی، تاریخی و ادبی، مدیر مسئول: نصرالله پورجوادی، سردبیر: اسماعیل سعادت، چهارماه یکبار، ۱۳۶۳، وابسته به: مرکز نشر دانشگاهی.

۹۶. نامه انقلاب اسلامی: سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و ادبی، سردبیر: متین مسلم، ماهانه، ۱۳۶۰، وابسته به: بنیاد اندیشه اسلامی.

۹۷. دانشگاه انقلاب: سیاسی، اجتماعی، ادبی و علمی. مدیر مسئول: علی منتظری، ۱۳۶۰، ماهانه.

۹۸. نشر دانش: دینی، ادبی و اجتماعی، صاحب امتیاز و مدیر مسئول: نصرالله پورجوادی، دو ماه یکبار، ۱۳۵۹، وابسته به: مرکز نشر دانشگاهی.

۹۹. وارلیق: فرهنگی، ادبی، اجتماعی، صاحب امتیاز: جواد هیئت، سردبیر: حمید نطقی، دو ماه یکبار، ۱۳۵۸، زبان: ترکی آذری، فارسی.

۱۰۰. هزادقسه: روش ادبی ویژه کودکان و



- تهران: کانون معرفت.
۶. برزین، مسعود. تاریخ مطبوعات ایران (۱۳۴۳-۱۳۵۳ ش). تهران: بهجت، ۱۳۵۴.
۷. برزین، مسعود. شناسنامه مطبوعات ایران (۱۲۱۵-۱۳۵۷ ش). تهران: بهجت.
۸. محیط طباطبایی، محمد. تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران. تهران: بعثت، ۱۳۶۶.
۹. مولانا، حمید. سیری در ارتباطات اجتماعی ایران. تهران: دانشکده ارتباطات اجتماعی.
۱۰. نجف‌زاده، بارفروش (محمدباقر)، فرجیان (مرتضی). طنز سریان از مشروطه تا انقلاب. تهران: چاپ و نشر بنیاد، چاپ اول، ۱۳۷۰، ج ۳.
۱۱. صادقی‌نسب، ولی‌مراد. فهرست روزنامه‌های فارسی سال ۱۳۲۰-۱۳۲۲ ش. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۰.
۱۲. سرتیب‌زاده، بیژن/ خداپرست، کبری. فهرست روزنامه‌های موجود در کتابخانه ملی ایران. تهران: کتابخانه ملی ایران، ۱۳۵۶، ۲ ج.
۱۳. پورقوچانی، اسماعیل. فهرست روزنامه‌های موجود در کتابخانه مرکزی آستان قدس. تهران: آستان قدس، ۱۳۶۴، ج ۲.
۱۴. ابوترابی‌ان، حسین. مطبوعات ایران از شهریور (۱۳۲۰-۱۳۲۶ ش). تهران: اطلاعات، ۱۳۶۶.
۱۵. ذاکر حسین، عبدالرحیم. مطبوعات سیاسی معد از مشروطیت. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.
۱۶. براون، ادوارد. تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطه. ترجمه رضا

- شیطان: ۱۳۲۹، ۲۱. شیوه: ۱۳۲۵، ۲۲. صبح وصال: ۱۳۳۲، ۲۳. صدای گیلان: ۱۳۳۰، ۲۴. صبور: ۱۳۲۳، ۲۵. عقیده: ۱۳۲۵، ۲۶. علی بابا: ۱۳۳۵، ۲۷. غرب و شرق: ۱۳۲۱، ۲۸. فداکاران میهن: ۱۳۳۰ ش، ۲۹. فرید: ۱۳۳۰، ۳۰. قلندر: ۱۳۲۹، ۳۱. قیام ایران: ۱۳۲۲، ۳۲. قیام جوانان، ۳۳. کاریکاتور: ۱۳۲۱، ۳۴. کی به کیه: ۱۳۳۹، ۳۵. کنار دریا: ۱۳۳۱، ۳۶. کوروش: ۱۳۲۸، ۳۷. کهکشان: ۱۳۲۵، ۳۸. متلک: ۱۳۲۹، ۳۹. مدنیت: ۱۳۲۵، ۴۰. ————: ۱۳۳۱، ۴۱. ملانصرالدین: ۱۳۲۸، ۴۲. مشور: ۱۳۲۸، ۴۳. نامه پیام: ۱۳۱۲، ۴۴. نام پیک اصفهان: ۱۳۲۸، ۴۵. نامه شیراز: ۱۳۲۳، ۴۶. نامه عقیده: ۱۳۲۵، ۴۷. ندای کوهستان: ۱۳۳۰، ۴۸. نغمه: ۱۳۲۸، ۴۹. ننه صمد: ۱۳۲۵، ۵۰. نوروز ایران: ۱۳۲۲، ۵۱. نونهالان: ۱۳۳۰، ۵۲. یکی بود یکی نبود: ۱۳۲۹، ۵۳. یویو: ۱۳۲۲.

منابع

۱. صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران. اصفهان: انتشارات کمال، ۱۳۶۴، ج ۴. چاپ دوم.
۲. کهن، گوئل. تاریخ سانسور در مطبوعات ایران. تهران: آگاه، ۱۳۶۳، ج ۲.
۳. برزین، مسعود. سیری در مطبوعات ایران. تهران: آژنگ، (چاپخانه راستی)، ۱۳۴۴.
۴. صلح‌جو، جهانگیر. تاریخ مطبوعات ایران و جهان. تهران: امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۴۸.
۵. هیث، روزنامه‌نگاری و تاریخ آن در جهان.

- صالح‌زاده، ج ۲. کانون معرفت.
۱۷. براون، ادوارد. تاریخ نشریات ادبی ایران. ترجمه رضا صالح‌زاده. کانون معرفت ج ۳.
۱۸. رابینو، هل. تاریخ مطبوعات ایران (گیلان).
۱۹. رزم‌آسا، تاریخ مطبوعات کرمان. تهران: افست گلشن (زوار) چاپ اول ۱۳۷۰.
۲۰. آراین‌پور، یحیی. از صبا تا نیمه. تهران: کتابهای جیبی ج ۱، ۱۳۵۱، ج ۲، (آزادی تجدید) ۱۳۵۳.
۲۱. فرامرزی، عبدالرحمن. زبان مطبوعات. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۹.
۲۲. ساتن، ال. مطبوعات ایران. ترجمه ابوترابیان. تهران: اطلاعات، ۱۳۶۲.
۲۳. سرداری نیا، صمد. تاریخ روزنامه‌ها و مجله‌های آذربایجان. تهران: دنیا، ۱۳۶۰.
۲۴. سلطانی، پوری. راهنمای مجله‌های ایران از پایان ۱۳۴۷ تا ۱۳۶۹. تهران: مرکز اسناد و مدارک علمی ایران، مرکز مدارک علمی، کتابخانه ملی ایران، مرکز خدمات کتابداری.
۲۵. سلطانی، پوری. اقتدار، رضا. راهنمای مجله‌های ایران ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۲.
۲۶. ایرانشهر، سعید نفیسی. مطبوعات ایران. تهران: کمیسیون ملی یونسکو در ایران
۲۷. قاسمی، سیدفرید. راهنمای مطبوعات ایران (۱۳۵۳-۱۳۱۰). تهران: مرکز اطلاعات و رسانه‌ها، ۱۳۶۷.
۲۸. آلبر، پیر. مطبوعات. ترجمه فضل اله جلوه. تهران: بنیاد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۳.
۲۹. آلبر، پیر. و ترو، فرناندو. تاریخ مطبوعات جهان. ترجمه دکتر هوشنگ فرخجسته. تهران: پاسارگاد، ۱۳۶۳، چاپ اول.
۳۰. صباگردی، احمد. راهنمای روزنامه‌های ایران. تهران: کتابخانه ملی، ۱۳۷۲.
۳۱. ابوالضیاء، پروین. راهنمای روزنامه‌های ایران. تهران: کتابخانه ملی ایران، ۱۳۵۲.
۳۲. ماهریان‌نژاد، روزنامه و روزنامه‌نگاری در ایران. تهران: مولانا.
۳۳. گایار، فیلیپ. فن روزنامه‌نگاری. ترجمه فضل اله جلوه، مجموعه چه می‌دانم.
۳۴. مجله تحقیقات روزنامه‌نگاری. شماره‌های متعدد.
۳۵. مراقبتی، غلامحسین. مطبوعات طنز ایران. تهران: ۱۳۵۱.
36. Hatın (Eugene), Historie politique et litteraire du Journal En, france, vol 8, paris, 1925.

کتابشناسی

گزیده «زبان و ادب فارسی»

جمشید مهرپویا

سازمان میراث فرهنگی کشور

شده است، کافی و وافی به نظر نمی‌رسد. بنابراین، تدوین یک کتابشناسی مستقل در زمینه زبان و ادبیات فارسی نخستین و واجب‌ترین کوشش خواهد بود که باید سرانجام یابد.

متأسفانه محققان رشته‌های ایران‌شناسی بویژه دانشجویان دوره دکتری، با عدم پاسخگویی کتابخانه‌های مرکزی و کتابخانه‌های تخصصی دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی روبرو هستند و به طور کامل به کلیه مآخذ و منابع خطی و حتی چاپی دسترسی پیدا نمی‌کنند و با جستجوی فراوان

اشاره: برای دستیابی به منابع و مآخذ تحقیقاتی رشته زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگران ایرانی، بویژه محققان خارجی‌ای که درباره زبان دری پژوهش می‌کنند، اغلب با نابسامانی روبرو هستند. زبان و ادبیات فارسی، به رغم ارزشهای فراوان علمی - کاربردی آن در دوران جدید، متأسفانه فاقد فهرستهای کامل و مستقل است. منابع و مآخذ «زبان و ادبیات فارسی» اغلب در کنار سایر مباحث دیده می‌شود و در کتب و رسایل یک نظام منطقی علمی ندارد. واگر به کوشش چند تن علاقه‌مند اقدامی هم

و امانت گرفتن از کتابخانه‌های خصوصی و به طور محدود، چند کتابی را مورد مطالعه قرار می‌دهند. پاره‌ای از مشکلات به نبود یا کمبود منابع و مآخذ متوجه است، ولی اغلب به نداشتن فردی علاقه‌مند، متخصص و کارآمد در آن کتابخانه‌ها برمی‌گردد. وضع کتابخانه‌های زبان و ادبیات فارسی در مراکز به ظاهر تحقیقی که اصطلاحاً «پژوهشگاه» نامیده شده‌اند نیز اسف انگیز است.

این مشکل در کشورهای دیگر که به کتب چاپی زبان و ادبیات فارسی دسترسی ندارند، بیشتر مشاهده می‌شود. در مقالاتی که طی سالهای اخیر در اروپا و امریکا به قلم ایرانشناسان منتشر می‌شود، از منابع و مآخذ جدید زبان و ادبیات فارسی ذکری به میان نمی‌آید. این نقص آشکار بیانگر عدم دسترسی محققان به کتب تازه چاپ در این رشته است.

کتابخانه‌های تخصصی رشته زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه‌ها به دلیل پاره‌ای از مشکلات مالی و اولویت ندادن به تهیه و تدارک کتاب و نیز در اختیار نداشتن متخصصان رشته کتابداری و اطلاع‌رسانی، تمایلی به تهیه و چاپ فهرستهای تازه کتب و نشریات یا موجودی خود ندارند.

از سوی دیگر، برای فراهم ساختن منابع

اطلاعاتی زبان و ادبیات فارسی، کتابخانه جامعی در کشورمان موجود نیست. در سالهای اخیر، با توجه به مشکلات فراوان ارزی، کتابخانه‌های تخصصی زبان و ادبیات فارسی از خرید و مبادله منابع جدید این رشته با خارج در مانده‌اند، یا به دستور برخی افراد غیرموجه در سمت سرپرستی کتابخانه و با اشاعه خودسانسوری و اعمال احتیاط‌های سخن‌برانگیز، محققان و مراجعان کتابخانه‌ها را از داشتن منابع تازه جهانی زبان و ادبیات فارسی بازداشته‌اند. این ضربات بنیان‌کن هستی کتابخانه‌های کهنسال ما را که آبرو و حرمت عشق به فرهنگ ایران زمین و تاریخ و تمدن اسلامی ایران بوده، به باد می‌دهد.

از چاپ نخستین کتاب فارسی که کتاب داستان حضرت مسیح (ع) بود، ۳۵۸ سال می‌گذرد. این کتاب که به سال ۱۶۳۹ در لندن چاپ شده، آبروی زبان و ادب و فرهنگ ما بود. پس از آن گلستان سعدی در آمستردام به طبع رسید. در ایران نیز نخستین کتاب در سال ۱۲۴۰ هجری قمری انتشار یافت. در هند و مصر و عثمانی و آسیای میانه نیز سابقه چاپ کتاب در زمینه زبان و ادبیات فارسی بیش از ۲۳۰ سال و اندی است. ولی امروزه، متخصص کتابداری هم نمی‌تواند کتابهای چاپ شده در گوشه و کنار جهان و حتی



کتابهای منتشره در داخل کشور را بدرستی تخمین بزند. هنوز بسیاری از ناشران دولتی از ارسال انتشارات جدید خود به کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران و حتی مراکز و ادارات صدور و مجوز چاپ کتاب خودداری می‌کنند. تمهیداتی هم که برای رفع این نقیصه اندیشیده شده اطمینان بخش نیست؛ چرا که بسیاری از کتب با دستگاههای تکثیر و تیراژ محدود چاپ و به طور خصوصی - بویژه در بخش خصوصی - چاپ و توزیع می‌شود.

گامی که یکهزار سال پیش با تهیه فهرست ابن‌الدیم برداشته شد، یا اقدام حاجی خلیفه برای انتشار فهرست الفبایی کشف الظنون، یا تدوین نخستین کتابشناسی عربی - فارسی نوین، یعنی الذریعه، به همت شیخ آقا بزرگ تهرانی و یا چاپ نخستین فهرست کتب چاپی استاد خان بابا مشارکه به طریقه الفبای اسمای کتب که کاری ارزشمند و با اعتبار و از مراجع اصلی تحقیق به شمار می‌آمد، نشاندهنده سرآمد بودن ایرانیان در زمینه کتابشناسی است.

کسانی که با تاریخ کتابهای فارسی سروکار دارند با اسامی استادانی همچون ایرج افشار، محمد تقی دانش‌پژوه، سیدمحمد باقر حجتی، محسن صبا،

محمدجعفر محبوب، ماهیار نوایی، بدری آتابای، کامران فانی، بهاءالدین خرمشاهی، پوری سلطانی، زهرا شادمان، مهدی بیانی، احمد گلچین معانی، حسین خدیو جم، عبدالحسین حائری و علی نقی منزوی و خدمات شایسته آنان آشنایند. این عده و عده کثیری از کتابداران و کتابشناسان که خدمات ارزشمندشان به زبان و ادبیات فارسی فراموش نخواهد شد، اکنون جایشان را به نسل جوانتری از کتابداران سپرده‌اند و به همین جهت با افزایش نسبی تعداد کتابداران حرفه‌ای و با تحصیلات بالا، و بخصوص با امکان دسترسی به اطلاعات که در کتابخانه‌های بریتیش میوزیم، ایندیا آفیس، مدرسه السنه شرقیه انگلستان، کتابخانه ملی پاریس، کمبریج و کتابخانه‌های هند و پاکستان و کشورهای آسیای میانه، بیشتر احساس می‌شود. اکنون ۸ سازمان به طور مستقل درباره گسترش زبان و ادبیات فارسی در خارج کشور تلاش می‌کنند. شایسته است این سازمانها با هماهنگی یکدیگر، کتابها و مقالات تازه چاپ شده به زبان و ادبیات فارسی را رأساً وارد کنند و در اختیار کتابخانه‌های تخصصی و بخصوص دانشکده‌های ادبیات و علوم انسانی کشورمان قرار دهند. ظاهراً با توجه به تراکم

۵. ابوالقاسمی، محسن. زبان فارسی و سرگذشت آن. تهران: هیرمند. ۱۳۷۵. ۶۰ ص.

۶. احمدنژاد، کامل. فنون ادبی. تهران: پایا. ۱۳۷۴. ۱۷۴ ص.

۷. احمدی گیوی، حسن و دیگران. زبان و نگارش فارسی. تهران: سمت. ۱۳۷۱. ۲۰۰ ص.

۸. ارژنگ، غلامرضا. پنج گفتار در زمینه دستور زبان فارسی. تهران: الست. ۳۶ ص.

۹. اسعدی، مرتضی (ویراستار). زبان فارسی، زبان علم (سخنرانیهای دومین سمینار نگارش فارسی). تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۵. ۱۷ ص + ۲۶۳ ص.

۱۰. اسلامی ندوشن، محمدعلی. جام جهان بین. (در زمینه نقد ادبی و ادبیات تطبیقی). تهران: ابن سینا. ۱۳۴۹. ۴۴۷ ص + دو مقدمه.

۱۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی. سرو سایه فکن | درباره فردوسی و شاهنامه. تهران: انجمن خوشنویسان. ۱۳۷۱. ۱۵۶ ص.

۱۲. اکرم، سیدمحمد. اقبال در راه مولوی. لاهور. انجمن دوستی ایران و پاکستان. ۱۳۴۹. ۲۶۶ ص.

۱۳. ایرانی، ناصر. داستان: تعاریف، ابزارها و عناصر. تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. ۱۳۶۴. ۱۱ ص + ۲۰۸ ص + ۲ ص.

۱۴. باطنی، محمدرضا. توصیف ساختمان دستور زبان فارسی. تهران: امیرکبیر. ۱۳۴۸. ۱۹۳ ص.

۱۵. براهنی، رضا. قصه نویسی. تهران: اشرفی.

اطلاعات جهانی و عدم ارز کافی برای خرید انتشارات جدید، دستیابی به اطلاعات جدید در رشته زبان و ادبیات فارسی، هر ساله مشکلتر می شود.

سخن آخر اینکه، به دلیل محدودیت صفحات فصلنامه «دانشگاه انقلاب»، بسیاری از منابع و مآخذی که باید در این «گزیده» می آمد، ناگزیر حذف شده است. در تهیه برگه های اطلاعاتی هیچ دستورالعمل و قصد و پیوندی خاص در میان نبوده، لذا از نویسندگان و پژوهشگران محترمی که نامشان را در این فهرست خواهند یافت، پیشاپیش پوزش می طلبیم. نظرهای سازنده شما راهنمای ما در تهیه و تدوین کتابشناسیهای بعدی خواهد بود.

الف) کتابها:

۱. آئینه وند، صادق. ادبیات انقلاب در شیعه. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۱۳۶۲. ۲۱۴ ص.

۲. آبادی باویل، محمد. آیین ها در شاهنامه فردوسی. تبریز: دانشکده ادبیات تبریز. ۱۳۵۰. ۳۵۳ ص.

۳. آرین پور، یحیی. از صبا تا نیما. تهران: کتابهای جیبی. ۱۳۵۰ (ج ۲). ۴۲۲ + ۴۵۰ ص.

۴. آژند، یعقوب. ادبیات نوین ایران. تهران: امیرکبیر. ۱۳۶۳. ۴۲۰ ص.

۱۳۴۸. ۷۱۳ ص. پژوهش فرزانه روز. ۱۳۷۵. ۵۳۴ ص.
۱۶. برهنی، رضا. طلا در مس (در شعر و شاعری). تهران: زمان. ۱۳۴۷. ۶۵۵ ص.
۱۷. برتلس، یوگینی ادوارد ویچ. تاریخ ادبیات فارسی (از دوران فردوسی تا عهد سلجوقی). ترجمه سیروس ایزدی، تهران: هیرمند. ۱۳۷۵. ۳۶۲ ص.
۱۸. بهار، محمدتقی. سبک‌شناسی یا تطور شعر فارسی. به کوشش علیقلی محمودی بختیاری. تهران: علمی. ۱۳۴۲. ۲۶ + ۱۱۲ ص.
۱۹. بهبودی، هدایت‌الله. درباره ادبیات نوین ایران. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی. ۱۳۷۵. ۲۴۱ ص.
۲۰. پرتو علوی، عبدالعلی. بانگ جرس (راهنمای مشکلات دیوان حافظ). تهران: خوارزمی. ۱۳۴۹. ۱۷۷ ص.
۲۱. تجلیل، جلیل و دیگران. برگزیده متون ادب فارسی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۷۰. ۲۲۸ ص.
۲۲. ترابی، علی‌اکبر. جامعه‌شناسی و ادبیات: شعر نو هنری در پیوند با تکامل اجتماع. تهران: نوبل. ۱۳۷۰. ۲۰۰ ص.
۲۳. تقی‌زاده، صفدر. شکوفایی داستان کوتاه در دهه نخستین انقلاب. تهران: علمی. ۱۳۷۵. ۶۰۰ ص.
۲۴. ثمره، یدالله. آواشناسی زبان فارسی، آواها و ساخت آوایی هجا. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۷۱. ۲۳۲ ص.
۲۵. جاوید، هاشم. حافظ جاوید. تهران: نشر و
۲۶. جمال‌زاده، سیدمحمدعلی. فرهنگ لغات عامیانه. به کوشش محمدجعفر محبوب. تهران: فرهنگ ایران زمین. ۱۳۴۱. ۱۰۴ + ۴۸۱ ص.
۲۷. جمشیدی‌پور، یوسف. فرهنگ امثال فارسی. تهران: فروغی. ۱۳۴۷. ۲۹۵ ص.
۲۸. حاکمی، اسماعیل. زبان و نگارش فارسی. تهران: سمت. ۱۳۷۴. ۲۰۸ ص.
۲۹. حسینی کازرونی، سیداحمد. عشق در مثنوی معنوی (همراه با پژوهش در شعر فارسی). تهران: زوار. ۱۳۷۴. ۲۳۱ ص.
۳۰. حصوری، علی. زبان فارسی در شعر امروز. تهران: طهوری. ۱۳۴۷. ۱۲۴ ص.
۳۱. خلّبی، علی‌اصغر. تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی. تهران: اساطیر. ۱۳۷۱. ۳۱۲ ص.
۳۲. حمیدی، مهدی. فنون و انواع شعر فارسی. تهران: (بی‌نا). ۱۳۵۱. ۳۲۳ ص.
۳۳. حمیدی، مهدی. فنون شعر و کالبدهای پولادین آن. تهران: گلشایی. ۱۳۶۳. ۱۶ + ۳۲۹ ص.
۳۴. خانلری (کیا)، زهرا. داستانهای دل‌انگیز ادبیات فارسی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۴۶. ۲۲۰ ص.
۳۵. دامادی، محمد. مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی. تهران: دانشگاه تهران. ۱۳۷۱. ۴۶۰ ص.
۳۶. داوری، رضا. شاعران در زمانهٔ عسرت. تهران: نیل. ۱۳۵۰. ۱۳۴ ص.
۳۷. دبیرسیاقی، سیدمحمد. (به کوشش). گفتارهای

- آموزنده و دلاویز. تهران: علمی و فرهنگی. ۱۳۷۴. ۴۲۲ ص.
۳۸. دستغیب، عبدالعلی. گرایشهای متضاد در ادبیات معاصر ایران. تهران: نشر خنیا. ۱۳۷۱. ۳۰۴ ص.
۳۹. دستغیب، عبدالعلی. نیما یوشیج. (نقد و بررسی). تهران: فرزین. ۱۳۵۱. ۱۴۷ ص.
۴۰. دیوان بیگی شیرازی، سیداحمد. حدیقه الشعرا (۱). تصحیح و تحشیه: عبدالحسین نوایی. تهران: زرین. ۱۳۶۴. ۸۱۶ ص.
۴۱. ذوالنور، . در جستجوی حافظ. تهران: زوار. ۱۳۶۳. ۴۶ + ۹۲۱ ص.
۴۲. رزمجو، حسین. شعر کهن فارسی در ترازی نقد اخلاق اسلامی (۱). مشهد: آستان قدس رضوی. ۱۳۶۶. ۱۳۴ ص.
۴۳. زرین کوب، عبدالحسین. از کوچه رندان (درباره زندگی و اندیشه حافظ) تهران: کتابهای جیبی. ۱۳۴۹. ۲۳۹ ص.
۴۴. زرین کوب، عبدالحسین. با کاروان حله. تهران: علمی. ۱۳۷۴. ۴۵۶ ص.
۴۵. زرین کوب، عبدالحسین. سیری در شعر فارسی. تهران: نوین. ۱۳۶۳. ۶۰۱ ص.
۴۶. زرین کوب، عبدالحسین. شعر بی دروغ، شعر بی نقاب. تهران: محمدعلی علمی. ۱۳۴۶. ۳۲۷ ص.
۴۷. زمانیان، صدرالدین. بررسی اوزان شعر فارسی (عروض). تهران: فکر روز. ۱۳۷۴. ۳۲۰ ص.
۴۸. سپالو، محمدعلی. بهار. تهران: طرح نو. ۱۳۷۴. ۱۸۳ ص.
۴۹. سلیمانی، محسن. فن داستان نویسی. تهران: امیرکبیر. (۱۳۷۴). ۴۲۴ ص.
۵۰. سمیعی، احمد. آیین نگارش. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۷۴. ۱۲۴ ص.
۵۱. شاهرودی، اسماعیل. از بهار تا بهار. تهران: امیرکبیر. ۱۳۴۶. ۵۸۸ ص.
۵۲. شریعت، محمدجواد. دستور زبان فارسی. اصفهان: مشعل. ۱۳۴۵. ۳۲۶ ص.
۵۳. شعار، جعفر. لزوم طبع انتقادی متون معتبر فارسی. تهران: راهنمای کتاب. س ۱۰ (تیر ۱۳۴۶). ش ۲. ص ۱۰۷-۱۱۱.
۵۴. شفیع کدکنی، محمدرضا. صور خیال در شعر فارسی. تهران: نیل. ۱۳۵۰. ۵۸۸ ص.
۵۵. شمیسا، سیروس. انواع ادبی. تهران: باغ آینه. ۱۳۷۰. ۴۰۰ ص.
۵۶. شمیسا، سیروس. بیان. تهران: فردوسی. / مجید. ۱۳۷۱. ۲۸۰ ص.
۵۷. شمیسا، سیروس. نگاهی تازه به بدیع. تهران: فردوسی / مجید. ۱۳۷۱. ۱۵۲ ص.
۵۸. صفا، ذبیح الله. تاریخ ادبیات ایران (۵ ج). تهران: ققنوس. ۱۳۷۱.
۵۹. صورتگر، لطفعلی. ادبیات توصیفی ایران. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۷. ۱۵۷ ص.
۶۰. صورتگر، لطفعلی. تجلیات عرفان در ادبیات فارسی. تهران: دانشگاه تهران. ۱۳۴۵. ۶ + ۱۲۰ ص.
۶۱. عابدیان، محمود. درآمدی بر ادبیات معاصر ایران. تهران: گهر نشر. ۱۳۷۱. ۱۰۴ ص.
۶۲. عبدالملکیان، محمدرضا. رباعی امروز. تهران:



- برگ. ۱۳۶۶. ۱۸۴ ص.
۶۳. فاطمی، سیدحسین. تصویرگری در غزلیات شمس. تهران: امیرکبیر. ۱۳۶۴. ۳۳۶ ص.
۶۴. فروزانفر، بدیع الزمان. سخن و سخنوری. تهران: خوارزمی. ۱۳۵۰. ۷۱۳ ص.
۶۵. فروزانفر، بدیع الزمان. شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. ۱۳۷۴. ۵۶۲ ص.
۶۶. فولادوند، محمد مهدی. خیام شناسی. تهران: (بی نا). ۱۳۴۷. ۶۸ ص.
۶۷. کسمایی، علی اکبر. رسالت از یاد رفته (ادبیات و تحولات اجتماعی، ادبیات و اخلاق، ادبیات و آزادی). تهران: وحید. ۱۳۴۹. ۳۶۵ ص.
۶۸. کشاورز، کریم. هزار سال نثر پارسی. تهران: کتابهای جیبی. ۱۳۴۶. ج ۵. ۱۵۲۹ ص.
۶۹. گلبن، محمد (به کوشش). بهار و ادب فارسی. با مقدمه غلامحسین یوسفی. تهران: کتابهای جیبی. ۱۳۷۱. ج ۲.
۷۰. گلچین معانی، احمد. تاریخ تذکره‌های فارسی. تهران: دانشگاه تهران. ۱۳۴۹. ۷۶۵ ص.
۷۱. گلچین معانی، احمد. مکتب وقوع در شعر فارسی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۴۸. ۷۱۲ ص.
۷۲. ماسه، هانری. فردوسی، حماسه ملی. تبریز: دانشکده ادبیات تبریز. ۱۳۵۰. ۳۷۱ ص.
۷۳. محبوب، محمدجعفر. سبک خراسانی در شعر فارسی. تهران: سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی. ۱۳۴۵. ۴۵ + ۷۵۰ ص.
۷۴. موحّد، ضیا. سعدی. تهران: طرح نو. ۱۳۷۴. ۲۱۱ ص.
۷۵. موحّد، محمدعلی. شمس تبریزی. تهران: طرح نو. ۱۳۷۵. ۲۳۵ ص.
۷۶. مهرپویا، جمشید. درباره حافظ چه می‌گویند؟ تهران: جان‌زاده. ۱۳۶۷. ۵۲۰ ص.
۷۷. مؤید، منصور. ارسال المثل در مثنوی. تهران: سروش. ۱۳۶۵. ۱۴۹ ص.
۷۸. نائل خانلری، پرویز. دستور زبان فارسی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۴۵. ۳۰۳ ص.
۷۹. نائل خانلری، پرویز. زبان‌شناسی و زبان فارسی. تهران: توس. ۱۳۶۶. ۳۰۱ ص.
۸۰. نجفی، ابوالحسن. غلط نویسیم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۷۱. ۴۸۰ ص.
۸۱. نوری علاء، اسماعیل. صور و اسباب در شعر امروز ایران. تهران: بامداد. ۵۸۱ ص.
۸۲. وزین‌پور، نادر. بر سمند سخن. تهران: فروغی. ۱۳۷۱. ۵۷۶ ص.
۸۳. وزین‌پور، نادر. فن نویسندگی. تهران: مؤسسه عالی علوم ارتباطات اجتماعی. ۱۳۴۹. ۳۱۵ ص.
۸۴. هانزن، کورت هانیریش. شاهنامه فردوسی، ساختار و قالب. ترجمه کیکاوس جهانداری. تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز. ۱۳۷۴. ۲۵۶ ص.
۸۵. همایی، جلال‌الدین. درباره معانی و بیان. به کوشش ماهدخت بانو همایی. تهران: هما. ۱۳۷۰. ۲۴۸ ص.
۸۶. یاحقی، محمدجعفر. چون سبوی تشنه (تاریخ ادبیات فارسی معاصر فارسی). تهران: جسامی. ۱۳۷۴. ۳۸۳ ص.

ادب. تهران: رشد آموزش ادب فارسی. (بهار ۱۳۷۰). ش ۲۴. ص ۱۲-۲۱.

۹۸. استعلامی، محمد. ادبیات دوره بیداری، نشانه تفکر و حرکت ذهنی جامعه. تهران: تلاش. س ۱۲. (آذر ۱۳۵۶). ش ۷۴. ص ۲۶-۳۱.

۹۹. استعلامی، محمد. چهار پرسش درباره شعر امروز. تهران: آینده. س ۶ (۱۳۵۹). ص ۱۶۱-۱۷۰.

۱۰۰. اسراری، سعید. تفکر در ادبیات ایران. تهران: سروش. (۹ شهریور ۱۳۷۰). ش ۵۶۸. ص ۲۶-۲۷.

۱۰۱. امام، سید اختر. فرهنگ ایران و زبان فارسی در سریلانکا. نامه پارسی. ش ۱ (تابستان ۱۳۷۵). ش ۱. ص ۱۹-۲۸.

۱۰۲. امامی، نصرالله. زبان شعر و واژگان شعری. تهران: آشنا. س ۱ (خرداد و تیر ۱۳۷۱). ش ۵. ص ۳۲-۳۷.

۱۰۳. امین، ترمه. سرقت‌های ادبی و هنری. تهران: نکاپو. (خرداد ۱۳۷۰). ش ۵/۴. ص ۱۹.

۱۰۴. امین، محمد. بنگاله و ادبیات فارسی. تهران: کیهان فرهنگی. س ۲ (بهمن ۱۳۶۴). ش ۱۱. ص ۲۲-۲۳.

۱۰۵. اوستا، مهرداد. شهریار و شیوه‌های سخن او. تهران: کیهان فرهنگی. ش ۱ (فروردین ۱۳۶۳). ش ۱. ص ۱۱-۱۴.

۱۰۶. بیگدلی، غلامحسین. نگرشی به بازگشت ادبی. تهران: کیهان فرهنگی. س ۴ (مرداد ۱۳۶۶). ش ۵. ص ۳۳-۳۵.

۱۰۷. پرتوی، ابوالقاسم. ظلمت در ادبیات و نهادهای فرهنگی و ارتباط آن با فطرت آدمی.

۸۷. یازجی، تحسین. پارسی گویان آسیای صغیر. تهران: الهدی. ۱۳۷۱. ۶۸ ص.

۸۸. یوسفی، غلامحسین. چشمه روشن. تهران: علمی. ۱۳۷۱. ۸۶۴ ص.

۸۹. یوسفی، غلامحسین. نامه اهل خراسان. تهران: زوار. ۱۳۴۷. ۲۷۱ ص.

(ب) مقالات:

۹۰. آرام، احمد. ترجمه خوب. تهران: کیهان فرهنگی. ش ۱ (مرداد ۱۳۶۳). ش ۵. ص ۱۶-۱۸.

۹۱. آشوری، داریوش. زبان، زبان شعر، شعر زبان. تهران: کلک. (خرداد ۱۳۷۱). ش ۲۷. ص ۱۵-۳۸.

۹۲. آشوری، داریوش. سرهم‌نویسی و جدانویسی | چند پیشنهاد دیگر برای اصلاح خط فارسی. تهران: نگاه نو. (اردیبهشت ۱۳۷۵). ش ۲۸. ص ۱۰۱-۱۱۷.

۹۳. آوینی، سیدمرتضی. رمان و انقلاب اسلامی. تهران: ادبیات داستانی. س ۱ (بهمن ۱۳۷۱). ش ۴. ص ۱۸-۲۰.

۹۴. ابرامی، هوشنگ. چرا زبان فارسی مرگ نمی‌پذیرد؟ تهران: راهنمای کتاب س ۱۲ (مهر و آبان ۱۳۵۰). ش ۷-۸. ۴۵۹-۴۶۶.

۹۵. ابراهیم، ولید. تأثیر انقلاب اسلامی در ادبیات عرب. ترجمه مهرداد آزاد. تهران: کیهان فرهنگی. (آذر و دی ۱۳۷۱). ش ۲. ص ۱۱۹.

۹۶. احیایی، محمود. نگاهی به ادبیات مقاومت. تهران: جنگ جوان (تیر ۱۳۶۰). ص ۵۸-۶۵.

۹۷. استعلامی، محمد. آموزش زبان، آموزش

- ۳۱-۳۰. مشهد. ادبیات و علوم انسانی. (تابستان ۱۳۷۳). ش ۲. ص ۱۸۵-۲۰۶.
۱۰۸. حداد عادل، غلامعلی. زبان فارسی، ساده، بی تکلف و مستحکم. تهران: سروش (۹ دی ۱۳۷۴). ش ۷۷. ص ۱۶-۱۷.
۱۰۹. حسینی، محمود. توانایی زبان فارسی در معادل زبان. تهران: طلایه. س ۱ (مهر و آبان ۱۳۷۴). ش ۵/۴. ص ۷-۱۱.
۱۱۰. حق شناس، علی محمد. پرداختن به قافیه باختن. تهران: نشر دانش. س ۲ (۱۳۶۰). ش ۲. ص ۱۸-۳۵.
۱۱۱. حق شناس، علی محمد. زبان فارسی از سنت تا تجدد. تهران: کلک. بهمن و اسفند ۱۳۷۴. ش ۷۱ و ۷۲. ص ۱۱-۲۵.
۱۱۲. حمیدی، مهدی. زبان داستان. تهران: راهنمای کتاب. س ۶. (آذر ۱۳۴۲). ش ۹. ص ۶۱۴-۶۱۶.
۱۱۳. خامنه‌ای، سیدعلی. وضع زبان فارسی در دنیای امروز. دهمی نو. نقد پارسی. ش ۱۰ (زمستان ۱۳۷۴). ص ۱-۱۴.
۱۱۴. خامنه‌ای، سیدعلی. زبان فارسی رمز هویت ملی. تهران: کیهان فرهنگی. س ۱۲. (آذر و دی ۱۳۷۴). ش ۱۲۴. ص ۴-۶.
۱۱۵. دامادی، سیدمحمد. زبان فارسی، رشته پیوند با فرهنگ. تهران: سروش. (۹ دی ۱۳۷۴). ش ۷۷۰. ص ۴۰-۴۵.
۱۱۶. داناسرشت، علی اکبر. خیال و وهم در شعر فارسی. تهران: راهنمای کتاب. س ۱۳ (مرداد - مهر ۱۳۴۹). ص ۳۸۱-۳۸۴.
۱۱۷. رادفر، عبدالحسین. گفتاری کوتاه درباره طرز تهران: کیهان فرهنگی. س ۳ (تیر ۱۳۶۵). ش ۴. ص ۱۰-۹۳.
۱۱۸. راستگو، سیدمحمد. مقدمه‌ای بر معیارهای ادبیات انقلاب. تهران: آینه پژوهش. س ۲ (آذر و دی ۷۰). ش ۴. ص ۲-۱۱.
۱۱۹. رجب‌زاده، شهرام. درآمدی بر شناخت فضاهای کودکان در شعر فارسی. تهران: پژوهشنامه (پاییز ۱۳۷۴). ش ۲. ص ۶-۲۱.
۱۲۰. رعدی آذرخی، غلامعلی. شعر فارسی و شعر آزاد. تهران: راهنمای کتاب. س ۱۱ (دی ۱۳۴۷). ش ۹. ص ۵۰۶-۵۱۳.
۱۲۱. رهگذر، رضا. ادبیات کودکان قبل و بعد از انقلاب. تهران: کیهان فرهنگی. س ۴ (آبان ۱۳۶۶). ش ۸. ص ۲۴-۲۸.
۱۲۲. ریاحی، محمدامین. سرچشمه‌های مضامین حافظ. تهران: هفت هنر. ش ۷-۸ (بی تا) ص ۶۹-۷۷، ۱۹-۲۵، ۱۰۷-۱۱۳.
۱۲۳. زرین کوب، عبدالحسین. نفوذ در دنیای شاهنامه. تهران: راهنمای کتاب. س ۱۵ (خرداد و تیر ۱۳۵۱). ش ۳-۴. ص ۱۶۷-۱۷۸.
۱۲۴. زرین کوب، عبدالحسین. از صبا تا نیما. (نقد و معرفی). تهران: راهنمای کتاب. س ۱۵ (مرداد و شهریور ۱۳۵۱). ش ۵-۶. ص ۲-۳۸.
۱۲۵. زنجانی، برات. نوآوران قرن ششم هجری. تهران: ادبیات تهران. س ۲۴ (۱۳۵۸). ش ۴/۳. ص ۲۳۱-۲۳۷.
۱۲۶. سپانلو، محمدعلی. اعتلای رمان نویسی در ایران. تهران: کتاب جمعه. ش ۱۳ (۱۰ آبان ۱۳۵۸). ص ۷۴-۷۹. ش ۱۴. ص ۱۰۱-۱۰۹.
- ۱۰-۹۳. ص ۱۰۱-۹۳.

واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر (۱). تهران: نشر دانش. خرداد و تیر ۱۳۷۰. ش ۴. ص ۱۲-۱۸.

۱۳۸. صادقی، علی‌اشرف. مصدر و اسم مصدر در فارسی معاصر. تهران: راهنمای کتاب. س ۱۴ (تیر و شهریور ۱۳۵۰). ش ۴-۶. ص ۳۰۶-۳۱۳.

۱۳۹. صادقی، فرخ. درباره ادبیات کودک در ایران. تهران: کتاب جمعه. ش ۲۳ (۲۷ دی ۱۳۵۸). ص ۱۳۸-۱۴۵.

۱۴۰. صافی‌گلپایگانی، قاسم. وضعیت زبان فارسی در پاکستان. تهران: نامه فرهنگ. س ۶. (بهار ۱۳۷۵). ش ۲۱. ص ۱۴۰-۱۴۳.

۱۴۱. صدیق‌زاده، علی. مبانی آواشناختی وزن در شعر فارسی. تهران: ادبستان. (مرداد ۱۳۷۰). ش ۲۰. ص ۶۹-۷۳.

۱۴۲. صفا، ذبیح‌الله. مداومت و استمرار اندیشه‌ها و سنت‌های ایرانی در آثار فکری و ادبی ایرانیان. تهران: راهنمای کتاب. س ۱۴ (مهر - آبان ۱۳۵۰). ش ۷-۸. ص ۴۵۱-۴۵۸.

۱۴۳. صفوی، کوروش. واژه‌های قرضی در زبان فارسی. تهران: نامه فرهنگ. س ۵. (پاییز ۱۳۷۴). ش ۳. ص ۹۶-۱۱۱.

۱۴۴. طیب‌زاده، امید. مروری بر واژگان‌نویسی در ایران. تهران: نشر دانش. س ۱۳. (آذر و دی ۱۳۷۱). ش ۱. ص ۱۷-۲۳.

۱۴۵. عابدینی، حسن. ادبیات داستانی در سال ۱۳۷۳. تهران: کلک. (فروردین / خرداد ۱۳۷۵). ش ۷۳/۷۵. ص ۷۱-۷۵.

۱۴۶. علوی‌مقدم، محمد. مفاهیم انسانی در شعر اقبال. مشهد مشکوة. (بهار و تابستان ۱۳۶۷) ش

۱۲۷. سجادی، ضیاءالدین. حروف و خطوط در شعر و ادب فارسی. تهران: چلیپا. س ۱. (زمستان ۱۳۷۰). ش ۲. ص ۶-۱۶.

۱۲۸. سجادی، ضیاءالدین. سخنی چند درباره کهنه و نو. تهران: هفت هنر. (دی - اسفند ۱۳۴۸). ش ۱. ص ۱۶-۱۹.

۱۲۹. سرتیپی، سیاوش. وضعیت ترجمه آثار ادبی در ایران. تهران: کلک. (اردیبهشت و خرداد ۱۳۶۹). ص ۸۷-۹۵.

۱۳۰. سنگری، محمدرضا. ویژگیهای شعر انقلاب اسلامی در سالهای نخست. تهران: طلایه. س ۱. شهریور ۱۳۷۴. ش ۳. ص ۴۴-۵۳.

۱۳۱. سیار، غلامعلی. وضع ترجمه در ایران. تهران: آینده. (مرداد و آبان ۱۳۶۹). ش ۵-۸. ص ۴۹۱-۵۰۶.

۱۳۲. شاملو، احمد (ا. بامداد). درباره شعر امروز. تبریز: کتاب ارک. تابستان ۱۳۴۹. ص ۷۹-۸۳.

۱۳۳. شعار، جعفر. نقش نمای اضافه در نوشتار امروز. تهران: ادبیات معاصر. س ۱ (تیر ۱۳۷۵). ش ۳. ص ۲۰-۲۳.

۱۳۴. شعر دوست، علی‌اصغر. فارسی را پاس بداریم. تهران: سروش. س ۱۸ (۹ تیر ۱۳۵۷). ص ۴-۵.

۱۳۵. شهرستانی، شاه‌علی‌اکبر. تحقیق درباره عیوقی و داستان ورقه گلشاه. دهلی‌نو. قند پارسی. ش ۱۰ (زمستان ۱۳۷۴). ص ۱۰۳-۱۲۳.

۱۳۶. شهیدی، سید جعفر. مشکل زبان فارسی. تهران: کیهان فرهنگی. س ۲ (خرداد ۱۳۶۴). ش ۳. ص ۲۹-۳۱.

۱۳۷. صادقی، علی‌اشرف. شیوه‌ها در امکانات

- تهران: کیهان فرهنگی. س ۲ (مهر ۱۳۶۵). ش ۷. ص ۱۸-۱۹. ص ۷۳-۸۳.
۱۴۷. غلامرضایی، محمد. ادب و مفاهیم آن. تهران: کیهان فرهنگی. س ۴. (خرداد ۱۳۶۶). ش ۳. ص ۳۰-۳۲.
۱۴۸. فرزانه، مسعود. شعر معاصر ایران. ترجمه حسین پاینده. تهران: سیمرغ. س ۲ (تابستان و پاییز ۱۳۷۴). ش ۱/۲. ص ۲۳-۵۳.
۱۴۹. فرشی‌دورد، خسرو. انواع ادبی در اروپا و ایران. تهران: ادبیات تهران: س ۲۴ (۱۳۵۸). ش ۴/۳. ص ۴۲-۶۹.
۱۵۰. قاسمی، شریف حسین. حدیث عطار در مجالس و آثار عرفای هندی. دهمی نو. قند پارسی. ش ۱۰ (زمستان ۱۳۷۴). ص ۵۷-۷۷.
۱۵۱. کاتوزیان، محمدعلی. در چگونگی شاعر و شعر او. تهران: کلک. (دی ۱۳۷۱). ش ۳۴. ص ۱۵-۲۵.
۱۵۲. کافی، علی. اختصارات و زبان فارسی. تهران: نشر دانش. س ۱ (مرداد و شهریور ۱۳۷۰). ش ۵. ص ۱۳-۲۳.
۱۵۳. کاویان‌پور، طلعت. بازتاب مسائل اجتماعی در ادبیات کهن پارسی. تهران: آشنا. ش ۱. (مهر ۱۳۷۰). ش ۱. ص ۱۵-۲۰.
۱۵۴. کزازی، میرجلال‌الدین. ریخت‌شناسی واژگان در گویشهای بومی. تهران: کیهان فرهنگی. (آذر و دی ۱۳۷۴). ش ۱۲۴. ص ۳۴-۳۷.
۱۵۵. کسمائی، علی اکبر. زبان داستان. تهران: راهنمای کتاب. س ۶ (آبان ۱۳۴۲). ش ۸. ص ۵۳۱-۵۳۲.
۱۵۶. گل‌محمدی، حسن. عاشورا و شعر فارسی. تهران: کیهان فرهنگی. س ۲ (مهر ۱۳۶۵). ش ۷. ص ۲۵-۲۸.
۱۵۷. لاهوتی، حسن. تمثیل در ادب فارسی. تهران: کلک. س ۷ (تیر - مهر ۱۳۷۵). ش ۷۶-۷۹. ص ۱۹-۲۸.
۱۵۸. محبوب، محمدجعفر. توپ مرواری، شتر قربانی ادبی. مشهد. کتاب پاژ. (آذر ۱۳۷۰). ش ۳. ص ۳۰-۷۴.
۱۵۹. محبوب، محمدجعفر. زبان و ادب. تهران: هفت هنر. (دی، اسفند ۱۳۴۸). ش ۱. ص ۲۲-۲۴.
۱۶۰. محقق، مهدی. امام حسین (ع) در شعر ناصر خسرو. تهران: کیهان فرهنگی. س ۴. (شهریور ۱۳۶۶). ش ۶. ص ۳۱-۳۳.
۱۶۱. محقق، مهدی. زبان و ادبیات فارسی، حامل جمیع علوم اسلامی است. تهران: سروش (۹ دی ۱۳۷۴). ش ۷۷. ص ۳۲-۳۴.
۱۶۲. محیط طباطبائی، سیدمحمد. ایران‌شناسی و زبان فارسی. تهران: راهنمای کتاب. س ۱۵. (مهر و آبان ۱۳۵۱). ش ۷-۸. ص ۵۲۹-۵۳۸.
۱۶۳. محیط طباطبائی، سیدمحمد. زبان فارسی در راه سرنوشت. تهران: راهنمای کتاب. س ۱۳ (آبان و آذر ۱۳۴۹). ش ۸-۹. ص ۵۴۱-۵۴۸.
۱۶۴. محیط طباطبائی، محمد. شعر سیاسی. تهران: دنیای سخن. ویژه فرهنگ و ادب فارسی. (شهریور ۱۳۷۰). ش ۶-۷.
۱۶۵. محیط طباطبائی، محمد. فرهنگ و ادب. تهران: آینده. (فروردین / تیر ۱۳۷۰). ش ۱/۲. ص ۱۵-۲۱.
۱۶۶. مددپور، محمد. تأملی دوباره در تاریخ‌نگاری

- ادبیات. تهران: سوره / ادبیات. (تابستان ۱۳۶۹).
ص ۱۲۳-۱۳۶.
۱۶۷. مهاجر، پرویز. رنگ‌های محلی در شعر فارسی. تهران: شباهنگ / کتاب بیستون به کوشش علی اشرف درویشیان. ۱۳۵۷. ص ۱۱۰-۱۱۴.
۱۶۸. مهرپویا، جمشید. پنجاه سال شعر فارسی. تهران: هفت هنر. ش ۲۲. (مهر ۱۳۵۵) ص ۱-۱۳.
۱۶۹. مینوی، مجتبی. ادبیات و مردم. تهران: راهنمای کتاب. س ۲۰. (فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۵). ش ۲۰۱. ص ۱۴۰-۱۴۶.
۱۷۰. مینوی، مجتبی. مقام زبان و ادبیات در ملیت. تهران: راهنمای کتاب. س ۱۰ (دی ۱۳۴۶) ش ۵. ص ۴۴۱-۴۵۱.
۱۷۱. نفیسی، سعید. زبان داستان. تهران: راهنمای کتاب. س ۶ (آذر ۱۳۴۲) ش ۹. ص ۶۱۱-۶۱۳.
۱۷۲. نوین رنگرز، حسین. ترجمه واژه‌های جدید و قدرت زبان فارسی. تهران: ادبستان. (آذر ۱۳۷۱). ش ۳۶. ص ۱۹۴-۱۹۵.
۱۷۳. یاحقی، محمدجعفر. اسطوره در شعر امروز ایران. مشهد. دانشکده ادبیات و علوم انسانی. س ۱۲ (زمستان ۱۳۵۵). ش ۴. ص ۷۸۲-۸۰۹.
۱۷۴. یاحقی، محمدجعفر. جلوه‌های شاعرانه. قصص اسلامی در شعر سعدی. تهران: کیهان فرهنگی. س ۱. (دی ۱۳۶۳) ش ۱۰. ص ۳۵-۳۸.
۱۷۵. یارمحمدی، لطف‌الله. مسایل چندزبانگی و آموزش زبان فارسی در ایران. تهران: رشد آموزش ادب فارسی. س ۷. (تابستان و پاییز ۱۳۷۱). ش ۲۹-۳۰. ص ۸-۱۵.
۱۷۶. یارمحمدی، لطف‌الله. وضعیت آموزش زبان فارسی در جهان امروز. تهران: نامه فرهنگ. س ۶ (بهار ۱۳۷۵). ش ۲۱. ص ۱۲۸-۱۳۹.
۱۷۷. یمینی شریف، عباس. شعر کودکان و نوجوانان. تهران: شورای کتاب کودک. س ۱۵ (شهریور ۱۳۵۶). ش ۲. ص ۱۸-۳۰.
۱۷۸. یوسفی، غلامحسین. تجدد در شعر و تحول در زندگی. تهران: راهنمای کتاب س ۱۱. (مهر ۱۳۴۷). ش ۶. ص ۳۵۳-۳۵۷.
۱۷۹. یوسفی، غلامحسین. زبان فارسی: بنیان فکر و فرهنگ ما. تهران: کلک. (بهمن و اسفند ۱۳۷۰). ش ۲۴/۲۳. ص ۷-۹.

فهرست پایان نامه‌های

کارشناسی ارشد و دکتری زبان و ادب فارسی^۱

(۱) دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

۱. آذر، اسماعیل. درباره منوچهر دامغانی (نقد و بررسی و ترجمه). راهنما: خسرو فرشیدورد. ۱۳۶۹.

۲. آذریپوند، حسین. مقایسه تطبیقی نحوه زبان فارسی، عربی، انگلیسی. راهنما: شمیسا. ۱۳۷۲.

۳. آرمافر، محمد. معانی بلاغی امر و نهی در غزلیات حافظ. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۶۹.

۴. آریانزاد، نظام. واژه‌های اهریمنی در شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۳.

۵. آزادی، ایرج. جلوه‌های عرفان در بوستان سعدی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۱.

۶. آشوری، هنگامه. بیان در منظومه هفت پیکر نظامی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۲.

۷. آقاجانین میری، عسکری. ترانه و تصنیف سرایی در ادبیات عامیانه. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۰.

۸. آیتی، مسلم. وحی از دیدگاه مثنوی معنوی.

راهنما: علی شیخ الاسلامی. ۱۳۷۰.

۹. ابراهیمی، علی اکبر. بررسی و پژوهش در دیوان محمود خان ملک الشعرا. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۴.

۱۰. اجماکه، علی اکبر. نقد و تحلیل شخصیت‌های داستان سیاوش. راهنما: ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۵.

۱۱. احمدی میرک، رحیم. تشبیه به اعتبار حسی و عقلی بودن طرفین در هفت پیکر نظامی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۳.

۱۲. اربعی، علی اکبر. فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان کلیم. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۰.

۱۳. اسفندیارپور، هوشمند. شرح صد غزل از

۱. تمام پایان‌نامه‌هایی که در پی می‌آید مربوط به دوره کارشناسی ارشد است، جز آنها که تصریح شده باشد که مربوط به دوره دکتری است.

۱۳۷۱. خواجه کرمانی. راهنما: احمد رنجبر حسینی. ۱۳۷۳.
۱۴. اسکندری، محمدباقر. خسرو و شیرین از دیدگاه داستان‌سرایی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۰.
۱۵. اسلامی، مهین. شرح اصطلاحات دیوان اوخرص قاجار. راهنما: حسن انوری. ۱۳۷۳.
۱۶. اسماعیل زاده، طاهره. فرهنگ صنایع بدیعی در شعر فارسی. راهنما: ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۲.
۱۷. اسماعیل زاده، فیروزه. نقد و تصحیح تحفه العرافین خاقانی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۳.
۱۸. اسماعیلی، نبی‌اله. شیوه‌های تربیتی قابوس‌نامه و اخلاق ناصری. راهنما: جعفر شعاریان مفاری. ۱۳۷۵.
۱۹. اشرفی مهابادی، اکبر. شرح و اصطلاحات و تعبیرات صوفیانه در کشف المحجوب هجویری. راهنما: حسین بحر العلومی. ۱۳۶۸.
۲۰. اعتصام، محمدرضا. تحقیق در تفسیر شیعی تا شریف لاهیجی با ملاحظه نکات عرفانی آن. راهنما: سلماسی زاده. ۱۳۷۳.
۲۱. اعظمیان، جمیله. رنگ در ادبیات فارسی (از ابتدا تا قرن ششم). راهنما: سیروس شمیسا. ۱۳۷۱.
۲۲. افشاری، مهران. قلندرنامه ارباب الطرق تصحیح و توضیح متن خطی همراه با پژوهشی درباره آیین قلندری. راهنما: شاپینی. ۱۳۷۱.
۲۳. اقدامی منافی، علیرضا. شرح صد غزل از اشعار شرح شده صائب تبریزی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۳.
۲۴. الهامی، محسن. شرح و تحلیل سیرالعباد الی المعاد حکیم سنائی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۱.
۲۵. اماسی بگانه، ستوده. داستان پیامبران در منطق الطیر شیخ عطار. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۱.
۲۶. امینی، اسکی. اسطوره شراب در شعر فارسی. راهنما: حسن انوری. ۱۳۷۳.
۲۷. انصاری، شهره. رهیافت مولانا به سلسله مراتب انسان کامل و سیمای رسول در داستانهای مثنوی. راهنما: نامداریان. ۱۳۷۲.
۲۸. اوجاق‌علیزاده، شهین. مقالات شمس تبریزی و تأثیر آن در مثنوی معنوی. راهنما: جواد سلیمانی‌نژاد. ۱۳۷۵.
۲۹. اوحدی، مهرانگیز. ترجمه کتاب شعر رابین اسکلتن با تعلیقات و شواهدی از نثر فارسی. راهنما: سیروس شمیسا. ۱۳۷۰.
۳۰. بازرگان، محمدنویس. «آن» در شاهنامه. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۱.
۳۱. باقری‌سته، محمود. منتخبی از ظفرنامه تیموری با توضیحات و شرح مشکلات. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۵.
۳۲. باقری، مالک. تحلیل مسائل اجتماعی در بوستان سعدی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۱.
۳۳. برای جیرندهی، عباس. پرندگان در مثنوی معنوی. راهنما: جواد سلماسی زاده. ۱۳۷۴.
۳۴. برزگر ماچینی، مهران. چهره بیژن در شاهنامه. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۳.
۳۵. برومند، پرواندخت. بررسی کنایات در شاهنامه فردوسی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۴.
۳۶. بساق‌زاده، محمدرضا. تحقیق در زمینه صنایع بدیعی کشف المحجوب. حسین بحر العلومی. ۱۳۶۸.
۳۷. بقاریو، ابراهیم. خضر و استوره آب حیات در اشعار فارسی (سنائی تا حافظ). راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۳.
۳۸. بهرامیان، مسیح. شرح سیرالعباد الی المعاد

- نسائی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۰.
۳۹. بهمن آبادی، یداله. پژوهش در باب ادبیات کودکان و نوجوانان. راهنما: ناصرالدین شاه‌حسینی. ۱۳۷۰.
۴۰. بیات، کبری. نقد مولوی بر فلاسفه. راهنما: سیدعلی موسوی بهبهانی. ۱۳۷۳.
۴۱. بیغمی، مهران. فنون و لطایف بیانی و ابتکارات ادبی مثنوی گل و نوروز خواجوی کرمانی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۱.
۴۲. بیگ رضایی، کیومرث. شرح اصطلاحات عرفانی در مثنوی مولوی. راهنما: علی شیخ‌الاسلامی. ۱۳۶۸.
۴۳. پارسائی، حسین. شرح سی قصیده «فلسفی - کلامی» ناصر خسرو. راهنما: جعفر شعاریان مقاری. ۱۳۷۳.
۴۴. پایمردی، اقدس. فرهنگ لغات و ترکیبات اصطلاحات دیوان همای تبریزی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۳.
۴۵. پورحاجی، عطاءالله. شرح قصاید مذهبی، عرفانی و اخلاقی کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی. راهنما: حسین بحرالعلومی. ۱۳۶۸.
۴۶. پورملکشاه، احمد. پرندگان و صور خیال در دیوان منوچهری دامغانی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۳.
۴۷. پیامی، پیامی. عروضی در شعر قاتانی بانگاهی به وزن در دوره بازگشت ادبی. راهنما: کامل احمدنژاد. ۱۳۷۴.
۴۸. تاوان، علی‌حسین. داستان سرائی تا پایان قرن ششم. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۰.
۴۹. تسلیمی، امیرحسین. تمثیلات مرزبان‌نامه. راهنما: سیروس شمیسا. ۱۳۷۳.
۵۰. توکلی کافی آباد، عزیزالله. هجو و مفاخره در دیوان خاقانی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۶۹.
۵۱. جباری، رحمت‌اله. علما، حکما، شعرا، گرگان و استرآباد. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۵.
۵۲. جباری نی‌تپه، علی‌اصغر. تحلیل در فرهنگ عامه و آداب و رسوم و ضرب‌المثل‌های ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۱.
۵۳. جعفری، احمدعلی. تجلی انواع جناس در دیوان خاقانی و نقد ادبی آن. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۶۸.
۵۴. جعفری، پروین. آداب و رسوم و سنن در شاهنامه فردوسی (نیمه دوم). راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۴.
۵۵. جعفری‌تبار، حسن. تشخیص در شعر فارسی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۰.
۵۶. جعفری، سیدصادق. مقام پیر در مثنوی مولوی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۶۹.
۵۷. جعفری، عبدالله. دستور زبان فارسی. راهنما: وزین‌پور. ۱۳۷۳.
۵۸. جعفری‌ندوشن، عباس. شرح لغات و اصطلاحات دیوان فروغی بسطامی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۲.
۵۹. جلالی، بهاره. فرهنگ اصطلاحات عرفانی دیوان شیرین مغربی. راهنما: اصغر دادبه. ۱۳۷۵.
۶۰. جلیلیان، جمشید. شرح و توضیح لغات و ترکیبات دیوان فخرالدین عراقی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۲.
۶۱. جمالی، زهره. طبقات و بررسی شرح‌های فارسی آن. راهنما: علی شیخ‌الاسلامی. ۱۳۷۰.
۶۲. جمالی، شهرروز. معراج و بازتاب آن در ادب فارسی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۴.
۶۳. جواهری کچونسکی، حسین. شرح لغات و

- ترکیبات در غزلیات کمال خجندی. راهنما: جلیل. ۱۳۷۳.
۶۴. جهانیان، حبیب‌الله. نقد و بررسی منظومه شفاهی طان در مازندران و مکتوب ساختن این منظومه دل‌انگیز. راهنما: گزاری. ۱۳۷۳.
۶۵. چرودی، خشنودی، بهرام. شرح و توضیح دوازده قصیده از دیوان خاقانی. راهنما: جلیل. ۱۳۷۳.
۶۶. چکشی، مهین. غیرت در مثنوی. راهنما: برات زنجانی. ۱۳۷۵.
۶۷. چنگیزی، علیرضا. بررسی آثار جلال آل احمد و صادق چوبک. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۱.
۶۸. چهارگانی‌انزایی، احمدحسین. ادبیات انقلاب. راهنما: جلیل. ۱۳۷۲.
۶۹. حاجت‌پور، حمید. زبان‌شناسی و بررسی گویش تالشی. راهنما: علی‌اشرف صادقی. ۱۳۷۰.
۷۰. حاجی‌آقازرگی، فاطمه. صور خیال در دوره بازگشت ادبی. راهنما: احمد نژاد. ۱۳۷۵.
۷۱. حافظی، علی. مضامین خمیری در غزلیات سعدی و حافظ. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۴.
۷۲. حدادی، نصرت‌ا... فرهنگ واژگان فارسی مازندرانی گویش آملی. راهنما: جلیل. ۱۳۷۳.
۷۳. حدیدالاسلامی قلعه‌نو، حبیب. بهار در شعر عارفان. راهنما: حسین سادات ناصری. ۱۳۶۹.
۷۴. حسینی، حسن. ترجمه و توضیح رساله فن الشعر. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۶۹.
۷۵. حسینی‌کازرونی، سیداحمد. عشق در مثنوی. راهنما: علی‌شیخ‌الاسلامی. ۱۳۶۷.
۷۶. حکاکیان‌کاشانی، عبدالله. تملیحات اسطوره‌ای در قصاید خاقانی شروانی. راهنما: ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۳.
۷۷. حکم‌آبادی، محمود. تجزیه و تحلیل مفاهیم عشق در غزلیات سعدی و حافظ به انضمام باب سوم بوستان. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۵.
۷۸. حنفی، صمد. تصحیح دفتر اول حاج ملاهادی سبزواری. راهنما: علی‌شیخ‌الاسلامی. ۱۳۷۱.
۷۹. حیدرپور، مسیح‌الله. بزرگان شعر و ادب شهرضا. راهنما: جلیل. ۱۳۶۹.
۸۰. حیدریان، حجت. رومانتیسم در شعر دوره مشروطه. راهنما: احمدنژاد. ۱۳۷۴.
۸۱. خاتمی، احمد. نشانه‌هایی از سبک هندی در شعر شعرای دوره اول بازگشت ادبی. راهنما: حسین سادات ناصری. ۱۳۶۸.
۸۲. خاتمی، عزیزا... رزم رستم و اشکبوس معنی واژه‌ها معنی و توضیح ابیات و موارد آرایه‌های ادبی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۳.
۸۳. خاکپور، یدالله. تقدیر و بخت در شاهنامه فردوسی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۳.
۸۴. خاک‌نژاد، فرهنگ. معرفی زندگینامه و آثار مرحوم حجة الاسلام محمدباقر خلخالی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۳.
۸۵. خاندوزی، محمد. مهر و مهرورزی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۳.
۸۶. خدیری‌غریب‌وند، مراد. محبت در عرفان و شعر فارسی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۶۹.
۸۷. خراط طاهرذل، تهینه. تصویر نماز در ادب فارسی. راهنما: جلیل. ۱۳۷۴.
۸۸. خلیفه سلطانی، سپیده. علم معانی در شعر فارسی. راهنما: . ۱۳۷۴.
۸۹. خلیل‌الهی، شهاب. واژه‌های متروک و مهجور دیوان منوچهری، دیوان فرخی به انضمام شرح ابیات دو دیوان. راهنما: اصغر دادبه. ۱۳۷۴.

۹۰. خواجه‌علی بغداد آباد، عبدالمجید. تأثیر فرهنگ ایران باستان در گرشاسب‌نامه اسدی طوسی. راهنما: غدیراله جوینی. ۱۳۷۵.
۹۱. خواجه‌فرید نصیری، فاطمه. فرهنگ لغات و اصطلاحات و ترکیبات دیوان نظیری نیشابوری. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۳.
۹۲. خوب بخت، مریم. اخلاق در ایران پروین اعتصامی. راهنما: ناصرالدین شاه حسینی. ۱۳۷۵.
۹۳. خیرخواه‌بزرگی، سعید. زبان مجاز و کنایه در منظومه خسرو و شیرین. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۱.
۹۴. دائمی‌گله‌پرده‌سری، علیرضا. ناسیمتی یا خودشیفتگی در شعر بزرگان پارل‌گو، قرن ششم - هفتم و هشتم. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۳.
۹۵. دادجوی‌توکی، ذره. تحقیق در واژه‌های موسیقیدانی غزلیات خواجه. راهنما: حسن انوری. ۱۳۷۳.
۹۶. دامن‌پور، احمد. معانی و بیان و بدیع در جلد اول و دوم شاهنامه فردوسی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۶۹.
۹۷. دانش‌آموز، حبیبه. تصحیح نسخه خطی لطایف الامثال و طوایف الاموال. راهنما: مهدی محقق. ۱۳۷۲.
۹۸. داودآبادی، وجیهه. مثنوی زادالمسافرین امیرحسین هروی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۳.
۹۹. داودی‌پور، غلامرضا. بررسی گویش شهری بختیاری. راهنما: علی محمد حق‌شناس. ۱۳۷۳.
۱۰۰. درگاهی، زین‌العابدین. نقد و بررسی منظومه شفاهی هشریرالسلطان. راهنما: غدیم‌داری. ۱۳۷۳.
۱۰۱. دلاوری، احد. نقد و بررسی دیوان سبک شاعری فرخی یزدی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۰.
۱۰۲. دلاده‌مقدم، عبدالحسین. جلوه‌های ایجاد روابط و معانی امر و نهی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۰.
۱۰۳. دلیرانی مالوانی، ابراهیم. مقلدان نظامی گنجوی. راهنما: حسین سادات ناصری. ۱۳۶۷.
۱۰۴. ذریه‌زهرا، محمدرضا. مبانی اندیشه و دیدگاه‌های نظامی بر اساس مخزن‌الاسرار و هفت پیکر. راهنما: جعفر شعاریان مقاری. ۱۳۷۵.
۱۰۵. رئیس‌زاده، میراکبر. تشبیه اعتبار افراد ترکیب طرفین در هفت پیکر نظامی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۳.
۱۰۶. رادفر، عبدالرضا. زیبایی‌شناسی در شعر معاصر. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۰.
۱۰۷. ربیع، پروین. سیمای علی در آینه شعر فارسی. راهنما: ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۵.
۱۰۸. رحمانی، اکرم. پژوهش در لطیفه تملیح در دیوان ناصرخسرو. راهنما: مهدی محقق. ۱۳۷۱.
۱۰۹. رحیمی‌راد، ابوالفضل. سیمای ملکوتی پیامبر اکرم (ص) در شعر فارسی سبک عراقی. راهنما: سیدعلی موسوی بهبهانی. ۱۳۷۵.
۱۱۰. رضائی، محمدعلی. توصیف روز و شب در شاهنامه فردوسی. راهنما: شاجینی. ۱۳۷۱.
۱۱۱. رضایی، ویدا. شرح و بررسی گرشاسب‌نامه اسعدی طوسی. راهنما: ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۲.
۱۱۲. رفیعی جیردهی، علی. تأثیر شهریار از حافظ. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۳.
۱۱۳. رضائی، مهناز. عارفان شهید. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۳.
۱۱۴. رنجبرکله‌رودی، عباس. مدیریت و جلوه‌های آن در آثار سعدی با فهرستی از اصطلاحات اداری. راهنما: شعاریان ستاری. ۱۳۷۴.

۱۱۵. روح‌اله وزنوسفدرانی، مریم. عناصر اربعه در شاهنامه فردوسی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۳.
۱۱۶. روح بخشان، علی. انواع کلمه (را) در دیوان خواجه شمس الدین محمدحافظ شیرازی. راهنما: ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۱.
۱۱۷. زمان احمدی، محمدرضا. تمثیل در حدیقه الحقیقه حکیم سنائی، مقدمه‌ای در باب مثل و تمثیل و حکمت. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۲.
۱۱۸. زمانخواه، سالار. تحلیل و بررسی انواع جناس و سجع در مرزبان‌نامه. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۱.
۱۱۹. سازگار، محمدحسین. تحلیل قطعات دیوان ابن‌یمین. راهنما: ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۰.
۱۲۰. سبزی، حمید. تحلیل براعت استهلال و بررسی آن در شاهنامه فردوسی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۱.
۱۲۱. سپاسدار تهرانی، شهرام. فرهنگ اصطلاحات عرفانی مرصادالعباد. راهنما: حسین بحرالعلومی. ۱۳۶۷.
۱۲۲. سرافرازی، سیدناصر. توصیف فعل در زمانهای پنداری. راهنما: فرشید ورد. ۱۳۷۰.
۱۲۳. سلیمان، راضیه. فرهنگ عامه در هفت پیکر نظامی. راهنما: عزیزاله جوینی. ۱۳۷۳.
۱۲۴. سلیمان میگوئی، سهیلا. شرح آذرت موسیقی در دیوان خاقانی. راهنما: برات زنجانی. ۱۳۷۵.
۱۲۵. سنائی، عذرا. شرح سی قصیده از حکیم سنائی غزنوی. راهنما: جعفر شعاریان. ۱۳۷۵.
۱۲۶. سیددارابی، منیر. پژوهشی در مخزن الاسرار. راهنما: ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۲.
۱۲۷. سیف، هیبالله. مقامات سلوک طی هفت وادی عرفان. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۶۹.
۱۲۸. سیفی، علیرضا. صفات عالی و صفات فاعلی مرکب مرخم و معنی آنها در خمسه نظامی گنجوی. راهنما: برات زنجانی. ۱۳۷۳.
۱۲۹. شاکرتقی دیزج، کریم. فرهنگ لغات و ترکیبات دیوان هاتف اصفهانی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۲.
۱۳۰. شاه‌بدیع‌زاده‌بیدختی، محمد. بازتاب انقلاب مشروطه در اشعار نسیم شمال. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۶۸.
۱۳۱. شایگان‌فر، حمیدرضا. ایران و توران از دیدگاه داستان‌سرایی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۰.
۱۳۲. شریعتی‌فر، سیدعلی. شرح حال زندگی و آثار عطار و شرح بی‌سرنامه او. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۳.
۱۳۳. شعاعی صافی، میرحسین. تحقیق دربارهٔ ویژگیهای جام جام اوحدی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۰.
۱۳۴. شفیع‌پورمومنی، اسماعیل. جام جم داستان جمشید و نفوذ و گسترش آن در دیوان حافظ. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۳.
۱۳۵. شفیع‌پورستانی، اسماعیل. مقدمه‌ای در مفهوم شناسی حافظ. علی‌شیرازی. ۱۳۶۸.
۱۳۶. شمالی، محمد. فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه بر اساس لغات‌نامه دهخدا و سایر فرهنگهای فارسی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۵.
۱۳۷. شهاب‌رضوی، سیدحسین. نقد و تحلیل دیوان آذر ییگدلی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۶۸.
۱۳۸. شهسواری، علی. بررسی منشآت قائم مقام و شرح لغات و ترکیبات و نمونه‌ای از صور خیال. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۳.
۱۳۹. شیروانی مقدم، نصرت‌الله. پرورش و آموزش در شاهنامه فردوسی. راهنما: احمد رنجبر حسینی.

۱۳۷۱. منوچهری. راهنما: جلیل تحلیل. ۱۳۷۲.
۱۴۰. صابری دریاسری، عبدالله. هنر تصویرآفرینی بواسطه تشبیه در کلیله و دمنه. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۴.
۱۴۱. صادق‌زاده، محمود. طتر در اشعار فارسی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۶۹.
۱۴۲. صادقی، منصور. بررسی احوال و آثار چهار شاعر پارسی‌گوی کرد. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۶۹.
۱۴۳. صدرالحفاظی، سیدمهدی. فعل در گلستان و گردش ضمیر در گلستان. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۳.
۱۴۴. صمصام، حمید. ترکیبات مخزن الاسرار نظامی. راهنما: برات زنجانی. ۱۳۷۳.
۱۴۵. طباطبایی، جمال‌الدین. مرثیه در حالیه‌های خاقانی شرح و توضیح واژگان و معنی ابیات و آرایه‌های بیانی. راهنما: ضیاء‌الدین سجادی. ۱۳۷۳.
۱۴۶. طباطبایی، سیدمصطفی. مفاهیم بلاغی امر و نهی در بوستان سعدی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۳.
۱۴۷. طرلانی، هادی. هنرهایی از معانی و بیان در منطق الطیر عرفانی عطار. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۳.
۱۴۸. طهماسبی، فرهاد. تحقیق در زبان و فرهنگ منطقه آبدانان. راهنما: میرجلال‌الدین کزازی. ۱۳۷۳.
۱۴۹. عاطفی، حسن. تصحیح تحشیه و شرح دیوان مخلص کاشانی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۰.
۱۵۰. عالی‌نسب، آمنه. مقایسه عروضی کتاب المعجم فی معایر اشعارالعجم قیس رازی با معیار الاشعار. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۰.
۱۵۱. عبدلی، اسماعیل. مفاخر در دیوان خاقانی و منوچهری. راهنما: جلیل تحلیل. ۱۳۷۲.
۱۵۲. عزیزی، محمد. جایگاه قصه و تمثیل در کلیله و دمنه. راهنما: ضیاء‌الدین سجادی. ۱۳۶۸.
۱۵۳. عزیزی، مریم. تحلیل نکات تربیتی بوستان و گلستان و کیمیای سعادت. راهنما: برات زنجانی. ۱۳۷۳.
۱۵۴. عشقی سردهی، علی. عناصر داستانی در لیلی و مجنون نظامی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۱.
۱۵۵. عطائی‌منزه، فریبا. فرهنگ لغات و مشکلات دیوان عبدالرحمن جامی بجز غزلیات. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۳.
۱۵۶. عطار، محمد. افعال و مشتقات ریشه‌های بای «بایستن» و شای «شایستن». راهنما: ضیاء‌الدین سجادی. ۱۳۷۰.
۱۵۷. عطاعظمی، سیدمحمد. شرح غزلیات و تک بیت‌هایی از صائب تبریزی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۰.
۱۵۸. عطری‌نیا، محمدرضا. شرح لغات و اصطلاحات ترکیبات ۸۰ غزل دیوان شمس تبریزی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۴.
۱۵۹. عقدائی، تورج. صور خیال و سبک شاعری جامی در داستانهای یوسف و زلیخا. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۰.
۱۶۰. عقیقی، آزاده. شرح احوال و آثار و تصحیح دیوان اشعار آذری اسفراینی. راهنما: دادبه. ۱۳۷۵.
۱۶۱. علمداری، مهدی. فرهنگ گویش و ادبیات شهر دماوند. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۳.
۱۶۲. عزیزاده، سهراب. باورهای شاهنامه‌ای در استان کهگیلویه و بویر احمد. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۴.
۱۶۳. عزیزاده غنی‌آبادی، حسین. حکمت پیشینیان

- ترجمه رساله‌ی الادب الصغیر ابن مقفع. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۱.
۱۶۴. عمید، محمود. منازل اراضی و سماوی در دیوان منوچهری دامغانی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۶۹.
۱۶۵. عین‌علیلو، علی. تحلیل منطق الطیر. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۰.
۱۶۶. غلامرضاییگی، مریم. زمان سحوق در تذکره‌ها. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۳.
۱۶۷. فاضلی، مریم. تحلیل افکار و آراء نظامی در خسرو و شیرین. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۶۹.
۱۶۸. فامیلیان سورک، حسین. تأثیر فرهنگ ایران باستان در اسکندرنامه نظامی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۳.
۱۶۹. فخرآوری، طاهره. آرایه‌های ادبی در مخزن الاسرار نظامی. راهنما: جواد سلماسی‌زاده. ۱۳۷۳.
۱۷۰. فرهادی، غلامرضا. شرح حال و ذکر آثار عرفا و شعرای شاهرود و حومه. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۵.
۱۷۱. فلامرز، نعمت‌الله. سیمای شخصیت‌ها در قصص مثنوی مولانا دفاتر ۱-۲-۳. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۰.
۱۷۲. فنائیان، گیتی. فرهنگ لغات متروک و مهجور در شاهنامه. راهنما: اصغر دادبه. ۱۳۷۴.
۱۷۳. فیروزی، ژریلا. بازنویسی گرشاسب‌نامه اسدی طوسی و شرح ادبیات مشکل آن. راهنما: حسن انوری. ۱۳۷۳.
۱۷۴. فیض، مصطفی. تحلیلی بر ترجمه رساله قشریه. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۶۹.
۱۷۵. قاسمی، فضل‌الله. فرهنگ لغات و اصطلاحات دیوان محتشم کاشانی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۳.
- تجلیل. ۱۳۷۳.
۱۷۶. قاسمی، محمدعلی. انعکاس دیدگاه قرآن و عرفان از حجاب در مثنوی مولوی و دیوان حافظ. راهنما: جواد سلماسی‌زاده. ۱۳۷۳.
۱۷۷. قاضی شیراز، میراسماعیل. شرح اصطلاحات عرفانی مصباح الهدایه. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۶۹.
۱۷۸. قربانی، حسین. گونه‌های شعر طبری. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۵.
۱۷۹. قره‌آغاجلو، سعید. اصطلاحات نجومی و طبی در دیوان خاقانی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۶۹.
۱۸۰. قلعه‌نوئی، ابوالقاسم. شرح و گزارش اصطلاحات فلسفی حکمی و اخلاقی دیوان ناصر خسرو. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۳.
۱۸۱. قلمکارپور، شیرین. تحلیل موضوعی دیوان بهار. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۶۸.
۱۸۲. قهری صارمی، حسین. فرهنگ اشعار وحشی بافقی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۶۹.
۱۸۳. کاظمی، داریوش. بررسی عقل و عشق در مثنوی معنوی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۰.
۱۸۴. کاکائیان، عبدالحبار. بررسی شعر انقلاب در دهه ۶۰. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۳.
۱۸۵. کامیاب وسکه، نصرت‌الله. عشق در عرفان فارسی. راهنما: حسین سادات ناصری. ۱۳۶۸.
۱۸۶. کرابی، احمد. تحقیق پیرامون دیوان مسعود سعد سلمان. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۱.
۱۸۷. کریم‌زاده نقشینه، رقیه. داستان اسکندر در شاهنامه فردوسی و اسکندرنامه نظامی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۶۹.
۱۸۸. کریمی مخصوص، مصطفی. خدایرستی و نعمت پیامبر (ص) و علی (ع) در شاهنامه. راهنما: احمد رنجبر حسینی. ۱۳۷۵.

۱۸۹. کسائی پور، ناصر. لغات و ترکیبات و اصطلاحات دیوان مسعود سعد سلمان. راهنما: ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۰.
۱۹۰. کسائی، کامران. حوادث و رویدادهای طبیعی در ادبیات منظوم از رودکی تا بهار. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۵.
۱۹۱. کلانتری خلیل آباد، مسعود. بیدل، مشهور گمنام (معنی و شرح ۵۰ غزل از بیدل دهلوی). راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۴.
۱۹۲. کمالی اصل، شیوا. جهان مطلوب سعدی در بوستان و مقایسه اندیشه‌های او با... راهنما: احمد نژاد. ۱۳۷۳.
۱۹۳. کمانی، محمد. پرندگان و توصیف آنها در منطق الطیر عطار. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۵.
۱۹۴. کولائی، معصومه. خواب در شاهنامه. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۳.
۱۹۵. کیوان فر، علی اکبر. انعکاس فرهنگ عوام در مثنوی مولانا. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۱.
۱۹۶. گرگانی صحتی، افسانه. نقش اسطوره در شعر معاصر. راهنما: اصغر دادبه. ۱۳۷۵.
۱۹۷. گلشاهی، آنه طواق. ویژگیهای سبکی بوستان سعدی. ضیاءالدین سجادی. ۱۳۶۸.
۱۹۸. گودرزی، کیانوش. جلوه‌های تعلیم و تربیت در مثنوی معنوی مولوی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۲.
۱۹۹. گودرزی، محمدتقی. فرهنگ لغات و ترکیبات و کنایات هفت اورنگ جمالی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۰.
۲۰۰. لوبندی، علی اکبر. تصویر رند و رندی در دیوان حافظ. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۳.
۲۰۱. مایلی، کیانوش. ریشه‌ها و اندیشه‌های عرفانی فلسفی در اشعار حافظ. راهنما: علی شیخ‌الاسلامی.
۲۰۲. مجیدی، مریم. واژه‌نامه بسامدی رباعیات جلال‌الدین محمد مولوی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۳.
۲۰۳. محبی، نصرت‌اله. شمس و جلوه‌های وی در مثنوی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۱.
۲۰۴. محسنی هنجی، فریده. اخلاقیات در دیوان حافظ. راهنما: احمد رنجبر حسینی. ۱۳۷۳.
۲۰۵. محمدگرچی، فاطمه. اصطلاحات دیوانی و مدنی دوره قاجاریه بر مبنای تاریخ اجتماعی اداری دوره قاجاریه. راهنما: حسن انوری. ۱۳۷۳.
۲۰۶. محمدیان، محمدعلی. نیایش در خمسه نظامی گنجوی. راهنما: برات زنجانی. ۱۳۷۵.
۲۰۷. محمدی، حسنعلی. شعر معاصر از بهار تا شهریار. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۰.
۲۰۸. مددی، مجید. جایگاه تمثیل در شاهنامه فردوسی. راهنما: برات زنجانی. ۱۳۷۵.
۲۰۹. مرادی، ابوالفضل. تحقیق در مورد پیشینه شطرنج در شعر فارسی همراه با فرهنگ اصطلاحات شطرنج تا پایان قرن هشتم. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۵.
۲۱۰. مرسائی باغستانی، معصومه. شرح هفت قصیده و دو مسمط نخعی چهارمی. راهنما: حلیل تجلیل. ۱۳۷۱.
۲۱۱. مزرعتی، عباس. فرهنگ راژی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۲.
۲۱۲. مزیدی، محمدجعفر. کلمات مرکب در قصاید خاقانی شیروانی. راهنما: فرشید ورد. ۱۳۷۰.
۲۱۳. مسعودی، عبدالله. تصحیح و تحشیه دیوان ابوتراب بیک فرمتی. راهنما: جلال تجلیل. ۱۳۷۳.
۲۱۴. مسلم، گیتی. فرق صوفیه در کشف

- المحجوب. راهنما: ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۲.
۲۱۵. مشرف الملک، مریم. تحقیق در احوال و دیوان فارسی فضولی. راهنما: ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۳.
۲۱۶. مشهدی نفرشی، مهسان. خسرو از دیدگاه ناصر خسرو قبادیانی. راهنما: احمد رنجبر حسینی. ۱۳۷۳.
۲۱۷. مصطفوی، سیدمحمد رضا. ترکیب سازی در غزلهای حافظ. راهنما: ضیاءالدین سجادی. ۱۳۶۹.
۲۱۸. مطهری نیا، علی اصغر. عقلای مجانین در ادب فارسی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۰.
۲۱۹. معزی، احمد. جلوه‌های عرفانی نماز در نهج البلاغه با نمونه‌هایی از قرآن کریم و متون ادب. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۳.
۲۲۰. مقدم، غلامرضا. هنر ورزش در شاهنامه فردوسی. راهنما: احمد رنجبر حسینی. ۱۳۷۱.
۲۲۱. ملکی، عسگر. بررسی صور خیال در خسرو و شیرین نظامی. راهنما: برات زنجانی. ۱۳۷۳.
۲۲۲. منصوریان سرخگریه، علیرضا. اقسام سجع و جناس در کلیله و دمنه. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۳.
۲۲۳. منصوری فرد، یعقوب علی. احادیث قدسی در مرصاد العباد و کشف المہجوب. راهنما: سلماسی زاده. ۱۳۷۴.
۲۲۴. منطقی، علیرضا. مدح و موضوعات آن در اشعار فرخی منوچهری. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۳.
۲۲۵. موقت، حسین. روستا و روستائی در ادب معاصر. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۳.
۲۲۶. موسوی سیرجانی، سهیلا. عقل و عشق در غزلیات سعدی. راهنما: مظاہر مصفا. ۱۳۷۵.
۲۲۷. موسوی گرمارودی، سید علی. جوشش و کوشش در شعر و در شعر حافظ. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۵.
۲۲۸. مومن، غضنفر علی. جاذبه‌های رهبری از دیدگاه مولوی. راهنما: حسین سادات ناصری. ۱۳۶۸.
۲۲۹. مهدوی، مهدی. تحلیل و تحقیق چهل موضوع قرآنی مثنوی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۳.
۲۳۰. مهربان، ولی اله. بررسی مسائل اجتماعی در کلیات ذاکانی. راهنما: احمد رنجبر حسینی. ۱۳۷۳.
۲۳۱. مهین فر، سیاره. اسطوره حماسه ضحاک و فریدون. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۵.
۲۳۲. میرزامحمدنیا، فریبا. معرفی و تصحیح انتقادی متن دیوان ظهوری ترشیزی، شاعر قرن دهم و یازدهم. راهنما: اصغر دادبه. ۱۳۷۴.
۲۳۳. میرزانی، جنگیز. مبانی تربیت در آثار سعدی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۰.
۲۳۴. میرشکاری، عزیزالله. وحدت وجود در مثنوی معنوی. راهنما: مظاہر مصفا. ۱۳۷۰.
۲۳۵. نظریور، صادق. بحث انتقادی جناس و بررسی انواع آن در دیوان شمس. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۳.
۲۳۶. نفیسی، غلامعباس. آدم در مثنوی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۶۸.
۲۳۷. نقش، مهرنوش. پژوهش در آثار و افکار رهی معیری. راهنما: ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۲.
۲۳۸. نوربخش کرمله، مهزبان. بررسی اصطلاحات موسیقی در غزلیات امیر خسرو دهلوی. راهنما: حسن انوری. ۱۳۷۳.
۲۳۹. نوربخش، نیما. تأثیر معارف بهاء الدیر مثنوی. راهنما: ناصرالدین شاه حسینی. ۱۳۷۳.
۲۴۰. نوروزی، اسدالله. سیمای سعدی از نظر ادوارد بران همراه با دیدگاههای دیگر صاحب نظران. راهنما: مظاہر مصفا. ۱۳۷۰.

۲۴۱. نوروزی صحنه، زهره. پرتو اندیشه و کلام فردوسی در حافظ. رانما: تحلیل. ۱۳۶۹.
۲۴۲. نویدی آذر، رضا. زبان گلها در هفت پیکر نظامی. رانما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۲.
۲۴۳. نیک‌زاده، محمدرضا. بررسی و القاء در خسرو و شیرین. رانما: ضیاءالدین سجادی. ۱۳۶۹.
۲۴۴. وایو جویباری، علی. بررسی در اصطلاحات عرفانی و قلندری غزلیات‌شناسی. رانما: حسن انوری. ۱۳۷۳.
۲۴۵. وزیریا، سیما. چهره اوضاع اجتماعی عصر غزنوی در آیین تاریخی بیهقی. رانما: جعفر شعاریان مقاری. ۱۳۷۴.
۲۴۶. وهابی، پیرستی. ربابه. تصویری از شخصیت‌های منفی شاهنامه. رانما: ناصرالدین شاه حسینی. ۱۳۷۵.
۲۴۷. هاشم‌زاده، سیدحسین. فرهنگ نوادر در لغات، اصطلاحات و ترکیبات دیوان ناصر خسرو رانما: جلیل تجلیل. ۱۳۶۸.
۲۴۸. هاشمی، ابوالقاسم. جلوه‌های حسد و انگیزه‌های آن در سه داستان سهراب و اسفندیار و سیاوش. رانما: احمد رنجبر حسینی. ۱۳۷۳.
۲۴۹. هاشمی پوراصل، طاهره. ظرفیت دراماتیک ادب داستانی ایران، تحلیل منظومه خسرو و شیرین. رانما: ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۱.
۲۵۰. هوشیار صفورا. بررسی و پژوهش دیوان حکیم لامعی گرگانی. رانما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۲.
۲۵۱. یاوریان، علیرضا. ترکیب‌های اتباعی و ارزش ادبی و بار عاطفی آنها. رانما: شاریان. ۱۳۷۴.
۲۵۲. یقربی، رضا. اندیشه‌های اخلاقی تربیتی نظامی در مخزن الاسرار. رانما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۳.
۲۵۳. یزدان پرست، محمد. قصه انبیاء در قرآن و عهدین و بازتاب آن در ادب فارسی. رانما: جعفر شعاریان مقاری. ۱۳۷۴.
۲۵۴. یوسفدهی، هومن. تطور داستان شیخ صنعان در ادب فارسی. رانما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۵.
۲۵۵. یوسفی، احمد. بحث انتقادی جناس و بررسی انواع آن در دیوان قطران تبریزی. رانما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۳.
۲۵۶. یوسفی، سیما. شرح لغات و اصطلاحات دیوان ادیبی صابر. رانما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۳.
۲۵۷. یوسفی فاتح، علی. نقش چهل در ادب فارسی و چله نشینی در تصوف. رانما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۱.
- (۲) دانشگاه اصفهان**
۲۵۸. یویان‌خواه، جلال. فرهنگ درآمدهای فارسی و واژه‌های قرآن. رانما: محمد فشارکی. ۱۳۷۴.
۲۵۹. جابر مرادی، مهدی. تصحیح و تحثیه کتاب ذیل معارف الاعوارف، فی الترجمة عوارف. رانما: سید مهدی نوربان. ۱۳۷۴.
۲۶۰. حبیبی، علی. فرهنگ سمبلیک مثنوی معنوی مولوی. رانما: امین پاشا اجلائی. ۱۳۷۵.
۲۶۱. رضائی، فضل‌الله. شرح کامل جلد اول تاریخ جهانگشای جوینی. رانما: سیدمهدی نوربان. ۱۳۷۴.
۲۶۲. روزاتیان، سیده مریم. تصحیح رساله بیان بدیع. رانما: محمد فشارکی. ۱۳۷۵.
۲۶۳. زحمت‌دوست، سلیم. صور خیال در شعر نو. رانما: محمد فشارکی. ۱۳۷۳.
۲۶۴. زعفرانی، محمدحسن. شرح قصیده از صنایع غزنوی. رانما: سیدمهدی نوربان. ۱۳۷۴.

الجنة و تطبیق تراجم شعر او عرفا و کتاب
آذربایجانی با مراجع معتبر. راهنما: رضا
انزایی نژاد. ۱۳۶۷.

۲۷۷. امامی، نصرالله. تصحیح روضة العقول. راهنما:
رشید عیوضی. -

۲۷۸. بهروش علمداری، اصغر. ترجمه و شرح سی
قصیده از قصاید متبّی. راهنما: عبدالله میرسلیم.
۱۳۷۴.

۲۷۹. بهنام، رسول. بررسی جلوه‌های بدیع و
بلاغت در نفثه الصدور. راهنما: نورالدین
مقصودی. ۱۳۷۴.

۲۸۰. پوردرگاهی، ابراهیم. شرح موضوعی مرثی
خاقانی. راهنما: معصومه معدن‌کن. ۱۳۷۱.

۲۸۱. تاجبخش، پروین. بازتاب اندیشه اسماعیلیه و
اصطلاحات اسماعیلی در دیوان ناصر خسرو.
راهنما: امین پاشا اجلالی. ۱۳۶۷.

۲۸۲. جعفری، حسین. بررسی عوامل و انگیزه‌های
جنگ در شاهنامه فردوسی. راهنما: امین پاشا
اجلالی. ۱۳۷۴.

۲۸۳. جهانگیری، علی. قهرمانان شاهنامه فردوسی.
راهنما: امین پاشا اجلالی. -

۲۸۴. چهاراویماق، رحمان. بازتاب اندیشه غربت
روح در ادبیات عرفانی. راهنما: امین پاشا اجلالی.
۱۳۷۳.

۲۸۵. حریری، علی. تصحیح رضة العقول. راهنما:
رشید عیوضی. -

۲۸۶. خلخالی، سیدهاشم. بازتاب افکار و
اندیشه‌های عرفانی در آثار سعدی. راهنما:
امین پاشا اجلالی. ۱۳۷۴.

۲۸۷. خوشنویس، اسماعیل. تلمیحات اسلامی
خاقانی. راهنما: -

۲۸۸. شفق، اسماعیل. فرهنگ لغات و اصطلاحات

۲۶۵. علی‌عسگری، امان‌الله. تصحیح مثنویهای زلالی
خوانساری. راهنما: محمد سرور مولایی. ۱۳۷۴.

۲۶۶. غلامرضایی، محمد. شرح اعلام و اشخاص و
مکانهای دیوان صناعی غزنوی. راهنما: سیدمهدی
نوریان. ۱۳۷۴.

۲۶۷. فاضل، احمد. بررسی ویژگیهای زبانی و
دستوری گویش گزی. راهنما: ساسان سپنتا.
۱۳۷۴.

۲۶۸. فروغی، پروانه. عرفان و تحلیلات آن در آثار
سعدی. راهنما: طاهره خوشحال. ۱۳۷۵.

۲۶۹. گلشنی، اکرم. فهرستی از کنایات فعلی در
مثنوی مولانا. راهنما: محمد عابدی. ۱۳۷۴.

۲۷۰. محمدی، امان‌الله. حکمت عملی در کلیله و
دمنه و مقایسه حکایت مشترک با مثنوی مولوی
راهنما: سیدمهدی نوریان. ۱۳۷۴.

۲۷۱. معصومی، محمدمهدی. چهره‌های اساطیری
مشترک در شاهنامه متون اوستایی پهلوی و
تاریخ تا فردوسی. راهنما: منصور رستگار فسائی.
۱۳۷۴.

۲۷۲. معین، محمد. شرح مفردات، ترکیبات و
مفاهیم آیات. راهنما: سیدمهدی نوریان. ۱۳۷۴.

۲۷۳. نصیری، محمد. تصحیح کتاب شرح مثنوی
(نسخه خطی مربوط به قرن دهم هجری).
راهنما: سیدمهدی نوریان. ۱۳۷۴.

۳) دانشگاه تبریز

۲۷۴. اسدی، محمدرضا. بررسی بعد ادبی آثار امام
خمینی و تأثیر آن در ادب فارسی. راهنما: جلیل
تجلیل. ۱۳۷۱.

۲۷۵. اصغری، احمد. بررسی مسائل مربوط به علم
پیان و بدیع. راهنما: نورالدین مقصودی. ۱۳۷۴.

۲۷۶. اکرمی، میرجلیل. تصحیح روضه‌های ریاض

- مثنوی هفت اورنگ. راهنما: رضا انزابی نژاد. ۱۳۶۷.
۲۸۹. شوقی نویر، احمد. طنزنویسی در ادبیات فارسی. راهنما: رضا انزابی نژاد. ۱۳۶۳. دکتری.
۲۹۰. طلوعی آذر، عبدالله. تحقیق در وزن شعر فارسی از آغاز تا اول قرن ششم. راهنما: نورالدین مقصودی. ۱۳۶۷.
۲۹۱. عبداللهی، محبوبه. ساختمان فعل و جمله در بوستان سعدی. راهنما: امین پاشا اجلالی. ۱۳۶۷.
۲۹۲. عظیم‌زاده، امیرعلی. مقایسه عروض المعجم فی معاییر الاشعار المعجم با معیار الاشعار. راهنما: نورالدین مقصودی. ۱۳۷۳.
۲۹۳. فرشافیان، احمد. بررسی مضامین مشترک عرفانی در دیوان حافظ و امام خمینی (ره). راهنما: محمد مهدی پور. ۱۳۷۴.
۲۹۴. فرشافیان صافی، احمد. تصحیح رضة العقول. راهنما: رشید عیوسی. -
۲۹۵. گلی، احمد. اصطلاحات قصاید دیوان انوری ایبوری. راهنما: سیدیحیی یتربی. -
۲۹۶. معدن‌کن، معصومه. نگاهی به دنیای خاقانی. راهنما: منوچهر مرتضوی. ۱۳۶۳. دکتری.
۲۹۷. محمدی فشارکی، محسن. شرح اعلام اشخاص دیوان خاقانی. راهنما: معصومه معدن‌کن. ۱۳۷۳.
۲۹۸. مددی، حسن. معراجیه در ادب فارسی از آغاز شعر دری تا پایان قرن نهم هجری. راهنما: معصومه معدن‌کن. ۱۳۷۱.
۲۹۹. مصلحی، ثریا. نقش پرندگان در ادبیات فارسی. راهنما: امین پاشا اجلالی. ۱۳۶۷.
۳۰۰. مهرنگ، حسین. تحقیق در دیوان سیف فرغانی. راهنما: نورالدین مقصودی. -
۳۰۱. مهرنوش، ذکریا. تحقیق در مبانی علم بدیع و تطبیق صنایع بدیعی دیوان منوچهری با آن.
- راهنما: نورالدین مقصودی. ۱۳۷۳.
۳۰۲. نجفی پور، محبوبه. فضایل عارفان در مثنوی مولوی. راهنما: سیدیحیی یتربی. ۱۳۷۳.
۳۰۳. یارویی، منصور. فرهنگ ترکیبات کنائی خمسه نظامی گنجوی. راهنما: معصومه معدن‌کن. ۱۳۷۳.
- (۴) دانشگاه تربیت مدرس**
۳۰۴. آتش‌زا، یحیی. مضامین اخلاقی در اشعار شاعران دوره مغول. راهنما: تقی پور، نامداریان. ۱۳۶۵.
۳۰۵. آذرینا، محمدتقی. بررسی نثر فارسی دوره صفویه. راهنما: عبدالله شاکری. ۱۳۶۵.
۳۰۶. آقا حسینی دهاقانی، حسین. تحلیل اشعار ملک الشعراء بهار. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۶۹.
۳۰۷. احمدی گرجی، حسینعلی. مکاتیب در نثر پارسی و مختصات آن. راهنما: حسن خطیبی. ۱۳۷۵.
۳۰۸. اختیاری، زهرا. مقایسه افکار عین القفاة و مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی. راهنما: عبدالکریم سروش. ۱۳۷۰.
۳۰۹. اکبری، منوچهر. نقد و تحلیل ادبیات انقلاب اسلامی از طلوع امام تا عروج امام «بخش شعر». راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۱. دکتری.
۳۱۰. امیری خراسانی، احمد. تحقیق در جلد سوم جهانگشای جوینی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۶۸.
۳۱۱. امیری خراسانی، احمد. مفاخره و تحول آن در شعر فارسی از آغاز تا حافظ (قرن هشتم). راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۵. دکتری.
۳۱۲. ایران‌زاده، نعمت‌اله. سیر علم بدیع در ادب فارسی (از آغاز تاکنون). راهنما: جلیل تجلیل.

۳۲۳. پورالخالص نوکنده‌ای، شکراله. تحلیل سیر انتقادهای سیاسی و اجتماعی در شعر فارسی از آغاز تا نیمه اول قرن هفتم. راهنما: علی محمد سجادی. ۱۳۷۵.

۳۲۴. پیروز، غلامرضا. تحلیلی بر نشر جلال آل احمد. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۰.

۳۲۵. تسنیمی، علی. تصویرها، سببها و نهادهای جانوران در شعر فارسی تا پایان قرن هفتم). راهنما: محسن ابوالقاسمی. ۱۳۷۴.

۳۲۶. تقوی، محمد. نفس، روح، عقل و دل... در مشوی و بیان اشتراکات، امتیازات و اقسام آن. راهنما: محسن جهانگیری. ۱۳۶۹.

۳۲۷. جودی نعمتی، اکرم. شرح نظام الدرصاین علی ترکه به انضمام مترجم فارسی قصیده تائیه کبری. راهنما: علی شیخ الاسلامی. ۱۳۶۹.

۳۲۸. چاوشی، حسین. بررسی عنصر خیال در غزلیات سعدی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۰.

۳۲۹. چناری، عبدالامیر. متناقض نمائی در غزلهای مولوی. راهنما: تقی پورنامداریان. ۱۳۷۴.

۳۳۰. حسن زاده نیری، محمدحسین. بدیع در شعر حافظ. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۶۹.

۳۳۱. خان محمد، محمدحسن. نقد و بررسی دیوان شهریار. راهنما: حسین خطیبی. ۱۳۷۲.

۳۳۲. خلوصی، محمدتقی. تصحیح و تحشیه زبده الاشعار قاسمی گناباد. راهنما: عبدالوهاب نورانی وصال. ۱۳۷۰.

۳۳۳. خواجه ایسم، احمد. نقد و تحقیق در مشآت خاقانی شروانی. راهنما: ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۴.

۳۳۴. دانشگر، محمد. تصحیح انتقادی تذکره خلاصه الاشعار وزیده الافکار از تقی الدین کاشانی همراه با مقدمه و توضیحات. راهنما:

۱۳۷۴.

۳۱۳. باقری خلیلی، علی اکبر. فرهنگ بیماریها و داروها و درمانها در نظم فارسی تا پایان قرن ششم هجری. راهنما: عبدالوهاب نورانی وصال. ۱۳۷۱.

۳۱۴. براتی، محمود. نقد و بررسی ادب سیاسی در شعر مشروطه. راهنما: عبدالوهاب نورانی وصال. ۱۳۷۰.

۳۱۵. بزرگ خالقی، محمدرضا. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز شمس الدین محمد لاهیجی «متخلص به اسیری». راهنما: علی شیخ الاسلامی. ۱۳۶۶.

۳۱۶. برهانی، عباس. نقد اجتماعی در آثار سیف ضرغانی سعدی اوحدی مراغه‌ای، حافظ، عید زاکانی. راهنما: محمود عابدی. ۱۳۷۰.

۳۱۷. بزرگ یگدلی، سعید. تصحیح، بررسی و نقد تذکره عرفات العاشقین و عرصات العارقین. راهنما: عبدالوهاب نورانی وصال. ۱۳۷۴. دکتری.

۳۱۸. بزرگ یگدلی، سعید. فرهنگ لغات و ترکیبات اصطلاحات عرفانی و اعلام کتب کشف المجوب هجویری. راهنما: حسین بحرالعلومی. ۱۳۶۷.

۳۱۹. بشیری، محمود. مفهوم وطن در شعر فارسی «ناسیونالیسم و ادبیات فارسی». راهنما: رضا داوری. ۱۳۶۹.

۳۲۰. پشت‌دار، علی محمد. جلوه‌های آزادگی و ادب اعتراض در دیوان ناصر خسرو. راهنما: احمد احمدی. ۱۳۶۹.

۳۲۱. پناهی، مهین. علامه محمد باقر مجلسی و آثار فارسی او. راهنما: علی دوانی. ۱۳۶۵.

۳۲۲. پوراصغری، محسن. تحقیق در راحة الصدور و آیه السورور. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۶۹.

- نورانی وصال و اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۴. دکتری.
۳۳۵. دانشگر، محمد. شرح جلد دوم کتاب تاریخ جهانگشای جوینی (لغت ترکی، مغولی، اعلام، اساکن معانی آیات و احادیث - ترجمه عبارات). راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۶۸.
۳۳۶. ذوالفقاری، محسن. بررسی و نقد چند اثر از جمال‌زاده و تحلیل افکار. راهنما: عبدالوهاب نورانی وصال. ۱۳۷۰.
۳۳۷. رادمرد، عبدالله. تصحیح انتقادی فرهنگ مصطلحات الشعراء. راهنما: حسین سادات ناصری. ۱۳۶۹.
۳۳۸. رادمرد، عبدالله. تصحیح و نقد ربانی تفسیر لطائف التفسیر الطائف (سوره بقره). راهنما: احمد احمدی. ۱۳۷۵. دکتری.
۳۳۹. رحمدل، غلامرضا. مثنوی و مثنوی سرائی و سیر تطور آن در ادب فارسی (تا پایان قرن هفتم نهم). راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۱. دکتری.
۳۴۰. رحیمی، ابوالقاسم. تحلیل هنری جلوه‌های زیبایی طبیعت در اشعار پیشاهنگان شعر فارسی (رودکی، کسائی، عنصری، فرخی و منوچهری). راهنما: عباسقلی محمدی. ۱۳۷۲.
۳۴۱. رحیمی، غلامرضا. تحلیل جلوه‌های طبیعت در مثنویهای عرفانی نسائی، عطار و مولوی. راهنما: علی‌شیرالاسلامی. ۱۳۷۵.
۳۴۲. رحیمی، مهدی. شرح ابیات عربی ترجمه رساله فشریه. راهنما: حسین بحرالعلومی. ۱۳۶۸.
۳۴۳. رحیمی، مهدی. مناظره در شعر فارسی از آغاز تا پروین اعتصامی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۵. دکتری.
۳۴۴. رضی، احمد. انعکاس قصه حضرت سلیمان در شعر شاعران برجسته ادب فارسی تا قرن هشتم. راهنما: محمود عابدی. ۱۳۷۰.
۳۴۵. سرادغی، حسین. ولایت از دید مولوی. راهنما: محمدتقی حفی. ۱۳۶۶.
۳۴۶. سلطانی، منظر. بررسی تفسیر متداولترین آیات قرآن در امهات کتب عرفانی فارسی. راهنما: قاسم انصاری. ۱۳۷۰.
۳۴۷. شاه‌حسینی، محمد اسماعیل. فرهنگ لغات و اصطلاحات حدیقه الحقیقه سنائی. راهنما: احمد احمدی. ۱۳۶۸.
۳۴۸. شجری، رضا. ادبیات کودکان. راهنما: علی‌اکبر شعاری‌نژاد. ۱۳۷۲.
۳۴۹. شیخ‌احمدی، اسعد. بررسی و نقد پژوهش در آثار پارسی شاعران کرد عراق. راهنما: محمد مجدی. ۱۳۷۲.
۳۵۰. شیخ‌موسی، حوریه. تفسیر کهن پارسی نیایع العلوم از اندخودی. راهنما: احمد احمدی. ۱۳۷۰.
۳۵۱. صادقی‌تحصیلی، طاهره. ویژگیهای شعر زنان و تفاوت آن با شعر مردان (در شعر معاصر). راهنما: محمد خوانساری. ۱۳۷۵.
۳۵۲. صالحی فیروز، زهرا. تحقیق و بررسی مثنویهای امیرخسرو دهلوی (مطلع الانوار، شیرین و خسرو، مجنون و لیلی). راهنما: ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۵.
۳۵۳. صالحی مازندرانی، محمدرضا. تحلیلی نو از داستان رستم و سهراب شاهنامه فردوسی همراه با نگرشی به ویژگیهای هنری شعر فارسی تا قرن پنجم هجری. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۶۸.
۳۵۴. صفری، جهانگیر. سیر ترجیع‌بند و ترکیب‌بند در شعر فارسی. راهنما: مهدی نوریان. ۱۳۷۲.
۳۵۵. صیادکوه، اکبر. تصحیح و شرح سبحه الابرار جامی. راهنما: ضیاءالدین سجادی. ۱۳۶۹.
۳۵۶. طالبیان، یحیی. شیوه‌های بیانی در شعر شاعران سبک خراسانی. راهنما: جلیل تجلیل.

۱۳۷۴. دکتری.
۳۵۷. طالبیان، یحیی. فرهنگ اصطلاحات و معانی بدیع فارسی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۶۷.
۳۵۸. طالعی قشلاقی محبوب، نکوهش شاهان در شاهنامه فردوسی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۶۵.
۳۵۹. طغیانی اسفرجانی، اسحق. بررسی و شرح مشکلات حدیقه سنائی. راهنما: ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۵. دکتری.
۳۶۰. طغیانی، اسفرجانی اسحق. بررسی و شرح مشکلات حدیقه سنائی. راهنما: ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۵. دکتری.
۳۶۱. عابدینی شهاب. شرح و توضیح الهی نامه عطار. راهنما: محمد خوانساری. ۱۳۷۰.
۳۶۲. عادل، اشرف السادات. بررسی مجالس المومنین، بررسی نظریات قاضی نوراله شوشتری پیرامون شعرای فارسی زبان. راهنما: احمد احمدی. ۱۳۶۵.
۳۶۳. عسگری رابری، فاطمه. شیوه‌های بیان مسائل اخلاقی. راهنما: علی محمد سجادی. ۱۳۷۵.
۳۶۴. غلامحسین زاده، غلامحسین. تحلیل سیر نقد شعر در ایران از مشروطه ۱۳۳۲ (ه.ش). راهنما: تقی پور نامداریان. ۱۳۷۴.
۳۶۵. غلامحسین زاده، غلامحسین. رونوشتن خط فارسی. راهنما: تقی پور نامداریان. ۱۳۶۷.
۳۶۶. غلامی درگامی، غلامرضا. شرح و تصحیح متن خطی حدیقه البدایع. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۶۸.
۳۶۷. غلامی نژاد، محمدعلی. تصحیح کتاب انوار البلاغه نوشته محمدهادی مازندرانی (مترجم). راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۶۹.
۳۶۸. فاضلی، فیروز. تصحیح و تحشیه شرح شادی آبادی بر دیوان خاقانی. راهنما: ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۰.
۳۶۹. فضیلت، محمود. پیرامون سبک عراقی در شعر فارسی. راهنما: حسین بحر العلومی. ۱۳۶۵.
۳۷۰. قبه، نسرین. نقد هفت پیکر از دیدگاه زیبایی شناسی. راهنما: ضیاءالدین سجادی. ۱۳۷۲.
۳۷۱. ققیهی، حسین. ابیات عربی در متون ادب فارسی (تألیف دوم قرن ششم) شامل: استخراج - ترجمه اعراب گذاری، ارجاع منابع فارسی، عربی، ذکر نام بسیاری از شاعران عرب و توضیحات. راهنما: فیروز حریرچی. ۱۳۷۴. دکتری.
۳۷۲. فلاح نژاد، تقی. بررسی آراء و اندیشه‌های کلامی شیخ محمد شبستری. راهنما: محسن جهانگیری. ۱۳۷۳.
۳۷۳. فیاض، مهدی. شرح و بررسی مقامات حمیدی قاضی حمیدالدین ابوبکر عمر بن محمود بلخی. راهنما: حسین خطیبی. ۱۳۷۲.
۳۷۴. فافله باشی، اسماعیل. عشق در اشعار شعرای قرن ششم هجری ادب فارسی. راهنما: علی شیخ الاسلامی. ۱۳۶۵.
۳۷۵. قلی زاده، حیدر. نقد و بررسی منشآت قائم مقام فراهانی. راهنما: حسین خطیبی. ۱۳۷۲.
۳۷۶. کرمی، حسین. فرهنگ اصطلاحات عروضی فارسی. راهنما: غلامرضا افراسیابی. ۱۳۶۸.
۳۷۷. کمال الدینی، محمدباقر. شرح و توضیح مشکلات سندبادنامه. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۰.
۳۷۸. کوپا، فاطمه. بررسی عقاید کلامی در آثار ناصر خسرو. راهنما: محسن جهانگیری. ۱۳۷۳.
۳۷۹. کهدوئی، محمدکاظم. تصحیح و نقد شرح اسکندرنامه نظامی «شرفنامه» نوشته محمدنصیر بن سلطان بن عبداللطیف. راهنما: بهروز ثروتیان. ۱۳۷۳.

۳۸۰. مالیر، تیمور. صور خیال در دیوان عطار نیشابوری. راهنما: سیروس شمیسا. ۱۳۷۵.
۳۸۱. مالیر، محمدابراهیم. جلوه‌های حدیث و قرآن در آینه شعر حکیم شروان افضل‌الدین بدیل بن علی نجار خاقانی. راهنما: ضیاء‌الدین سجادی. ۱۳۷۰.
۳۸۲. مباشری، محبوبه. انعکاس اوضاع اجتماعی در مثنوی. راهنما: سیروس شمیسا. ۱۳۷۲.
۳۸۳. متدیانی، کاظم. تذکره میکده میرزاسیدعلی و امق. راهنما: حسین سادات ناصری. ۱۳۶۸.
۳۸۴. متولی هفده تن، مهدی. فرهنگ لغات، ترکیبات و تعبیرات دیوان اوحدی مراغه‌ای (به استثنای جام جم). راهنما: عبدالوهاب نورانی وصال. ۱۳۷۰.
۳۸۵. محمدزاده رضائی، عباس. شاعران پارسی‌گوی شیعه تا اواخر قرن هفتم. راهنما: حسین بحرالعلومی. ۱۳۶۵.
۳۸۶. محمدیان، عباس. مباحث کلامی در حدیقه سنائی. راهنما: محسن جهانگیری. ۱۳۶۷.
۳۸۷. محمدی، محمدعلی. تأویل آیات و احادیث در مثنوی فارسی تا قرن هفتم. راهنما: تقی پورنامداریان. ۱۳۷۵. دکتری.
۳۸۸. مستاعلی، غلامرضا. تصحیح و نقد بررسی کتاب الفنون فی عرائس العیون (تألیف، شمس‌الدین محمد بن محمود آملی ۲ ج، ۷۶۰ هـ.ق). راهنما: احمد احمدی. ۱۳۷۵. دکتری.
۳۸۹. مشیدی، جلیل. جلوه‌های کلامی در آثار مولوی. راهنما: محسن جهانگیری. ۱۳۷۵. دکتری.
۳۹۰. مشیدی، جلیل. شرح مشکلات قصائد سنائی در پنجاه قصیده عرفانی، اخلاقی، حکمی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۶۹.
۳۹۱. ملک‌ثابت، مهدی. شرح قصائد فارسی شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۶۹.
۳۹۲. ملکیان، آفاق. توصیف پدیدارهای روانی در مثنوی معنوی. راهنما: عبدالکریم سروش. ۱۳۷۵.
۳۹۳. موسوی سراجانی، زهرا. چهره زن در شعر معاصر ایران (از مشروطه تا انقلاب اسلامی). راهنما: حکیمه دبیران. ۱۳۷۰.
۳۹۴. مهدی‌پور، محمد. تأثر صائب از حافظ. راهنما: اکبر بهروز. ۱۳۶۴.
۳۹۵. مهدی‌پور، محمد. سبک شاعران دوره صفویه (سبک هندی). راهنما: عبدالوهاب نورانی وصال. ۱۳۷۰. دکتری.
۳۹۶. میرباقری فرد، علی اصغر. بررسی نقد و شرح دیوان ادیب پیشاوری، معرفی آثار او و ترجمه ابیات عربی. راهنما: مظافر مصفا. ۱۳۷۰.
۳۹۷. میرجلیل، اکبری. شعر جنگ بررسی موضوعی. راهنما: علی شیخ‌الاسلامی. ۱۳۶۵.
۳۹۸. میرجلیل، اکرمی. تأثیر دقایق و لطایف بلانمی قرآن کریم در ادب فارسی (آثار حکیم سنائی، سعدی، حافظ). راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۱. دکتری.
۳۹۹. میرهاشمی، سیدمرتضی. ویژگیهای سخن نظامی. راهنما: تقی پورنامداریان. ۱۳۶۵.
۴۰۰. نصرافهانی، زهرا. تصحیح و شرح و توضیح نسخه خطی فرهنگ فرهنگ. راهنما: مهدی نوربان. ۱۳۷۴.
۴۰۱. نصرافهانی، محمدرضا. سیمای انسان در مثنوی مولانا کمال و نقص انسان در نظر مولانا. راهنما: عبدالکریم سروش. ۱۳۷۱.
۴۰۲. نظریانی علی، عبدالناصر. صباح و صبح خیزی در شعر فارسی تا عصر حافظ. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۶۹.

۴۱۴. باقری، بهادر. کشاورگان در پهنشدت شاهنامه. راهنما: حسن انوری. ۱۳۷۳.
۴۱۵. بصیری، محمدصادق. تصویر در غزلیات خواجهی کرمانی. راهنما: حسن انوری. ۱۳۷۰.
۴۱۶. تاکی، مسعود. قصه پردازی مولانادر غزلیات شمس. راهنما: علی شیخ الاسلامی. ۱۳۷۰.
۴۱۷. ترابی، ابراهیم. طبیعت در خطبه های نهج البلاغه. راهنما: حکیمه دبیران. ۱۳۷۴.
۴۱۸. چهرقانی منتظر، رسول. شرح هفت قصیده خاقانی شروانی. راهنما: عباس ماهیار. ۱۳۷۱.
۴۱۹. حاجیان باغی، مریم. فهرست لغات و ترکیبات احیاء علوم الدین. راهنما: محمود عابدی. ۱۳۷۲.
۴۲۰. حاجیان نژاد، علیرضا. کمالنامه خواجه کرمانی، مقدمه، تصحیح، شرح و مقایسه با مخزن الاسرار و خسرو و شیرین نظامی. راهنما: محمود عابدی. ۱۳۷۳.

۴۲۱. حسنی زاده، محمدحسین. واژه نامه تطبیقی قرآن بر اساس تفسیرهای طبری - کشف الاسرار - ابوالفتح. راهنما: حکیمه دبیران. ۱۳۷۳.
۴۲۲. خاتمی، احمد. تصوف و عرفان در دوره بازگشت. راهنما: علی شیخ الاسلامی. ۱۳۷۱.
۴۲۳. خامسی، فخرالسادات. داستان انبیاء در کشف الاسرار. راهنما: عباس ماهیار. ۱۳۷۴.
۴۲۴. خدای، جعفرقلی. فقر و غنا در تصوف و انعکاس آن در ادبیات فارسی (تا قرن هشتم). راهنما: حکیمه دبیران. ۱۳۷۴.
۴۲۵. دانشجو، حمیدرضا. فرهنگواره از الهی نامه عطار. راهنما: محمود عابدی. ۱۳۷۱.
۴۲۶. رادشیدی، محمدتقی. درآمدی بر زبان و زیبایی شناسی غزل سعدی. راهنما: عباس ماهیار. -
۴۲۷. رحیمی، امین. شرح اصطلاحات دیوانی عالم

حاکمی. ۱۳۷۰.
۴۰۳. نقدی، اسماعیل. بررسی خصوصیات سبکی آثار غنائی نظامی. راهنما: حسین خطیبی. ۱۳۷۵.
۴۰۴. نیکویخت، ناصر. تصحیح و شرح مشکلات مثنوی یوسف و زلیخا نورالدین عبدالرحمن جامی. راهنما: محمود عابدی. ۱۳۷۰.
۴۰۵. نیکوی، علیرضا. تلمیح در اشعار صائب. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۰.
۴۰۶. واردی، زرین تاج. نقد و خرده گیری بر فلسفه در ادب فارسی تا قرن دهم. راهنما: محمد خوانساری. ۱۳۷۱.
۴۰۷. هاجری، حسین. یأس فلسفی در ادب داستانی معاصر فارسی. راهنما: بهرام مقدادی. ۱۳۷۲.
۴۰۸. یوسف، محمدکاظم. عوامل و موانع شناخت در مثنوی. راهنما: محمد خوانساری. ۱۳۷۰.

۵) دانشگاه تربیت معلم

۴۰۹. ارجمندی، حسین. ترجمه نقد ادبی در یونان اثر بدوی احمد طبانه. راهنما: محمود عابدی. ۱۳۷۲.
۴۱۰. اشراقی، سکینه. تحلیل محتوای شخصیت های زن و مرد در داستان های تالیفی برای نوجوانان دهه شصت (۱۳۷۰-۱۳۶۱). راهنما: عباس ماهیار. ۱۳۷۴.
۴۱۱. امامی، صابر. نقد و بررسی رمان کلیدر. راهنما: حسن انوری. ۱۳۷۱.
۴۱۲. امیرعقدا، علی اکبر. فرهنگ تحلیلی کیمیای سعادت. راهنما: محمود عابدی. ۱۳۷۱.
۴۱۳. ایرانفر، محمد. لغات، ترکیبات، اصطلاحات و صور خیال در مثنوی ویس و رامین اثر فخرالدین اسعد گرگانی. راهنما: عباس ماهیار. ۱۳۷۰.

۴۴۱. فاضلیان، عبدالحسین. اصطلاحات دیوانی دوره قاجار بر مبنای تاریخ منتظم ناصری و المآثر والاثار. راهنما: حسن انوری. ۱۳۷۱.
۴۴۲. فاضلی، سکینه. بررسی گلها، گیاهان و درختان در دیوان شاعران قرن چهارم و پنجم. راهنما: محمود عابدی. ۱۳۷۴.
۴۴۳. فتحی، فاروق. واژه‌نامه تطبیقی قرآن در دو سوره مائده و انعام بر اساس تفسیرهای طبری - کشف الاسرار - ابوالفتح. راهنما: حکیمه دبیران. ۱۳۷۴.
۴۴۴. قمری، حیدر. تلخیص به داستانهای حماسی و ملی در متون نظم فارسی. راهنما: حسن انوری. ۱۳۷۴.
۴۴۵. محمودی، محمدعلی. فرهنگ تحلیلی کلبه و دمنه. راهنما: حکیمه دبیران. ۱۳۷۱.
۴۴۶. معین‌الدینی، فاطمه. فرهنگ تحلیلی تمهیدات عین القضاة همدانی. راهنما: عباس زریاب خویی. ۱۳۷۱.
۴۴۷. منفرد، افسانه. اصطلاحات دیوانی دوره افشاریان و زندیان بر اساس برخی متون این دوره. راهنما: حسن انوری. ۱۳۷۲.
۴۴۸. موسوی، فریبا. آینه در شاهکارهای ادبی تا قرن هشتم. راهنما: محمود عابدی. ۱۳۷۴.
۴۴۹. نعمت‌زاده، پرویز. معجم قصص انبیاء بر اساس تفاسیر طبری، سوراآبادی، کشف الاسرار و ابوالفتح رازی. راهنما: ماهیار عباس. ۱۳۷۳.
۴۵۰. واحد، اسد... فرهنگ لغات و ترکیبات تاریخ جهانگشای جویی. راهنما: عباس ماهیار. ۱۳۷۳.
۴۵۱. وفائی، عباسعلی. تحلیل غزلیات سلمان ساوجی تصاویر. راهنما: حسن انوری. ۱۳۷۱.
- آرای نادری. راهنما: حسن انوری. -
۴۲۸. سعیدی‌مقدم، اسماعیل. شرح هفت قصیده خاقانی شروانی. راهنما: عباس ماهیار. ۱۳۷۳.
۴۲۹. سیار، احمدعلی. ولی و ولایت در مثنوی مولوی. راهنما: محمود عابدی. ۱۳۷۵.
۴۳۰. شادروی منش، محمد. دیدگاههای نقد اجتماعی در آثار عیید زاکانی. راهنما: عباس ماهیار. ۱۳۷۳.
۴۳۱. شعبانزاده، مریم. آفرینش آدم و سر سجود ملائک. راهنما: حکیمه دبیران. ۱۳۷۳.
۴۳۲. شکیباف، ید... سیری در معراجنامه‌های منظوم. راهنما: علی‌شیخ‌الاسلامی. ۱۳۷۰.
۴۳۳. شیر، فخرمان. خاستگاه کرامات در تصوف اسلامی تحقیقی در کرامات صوفیه از آغاز تا قرن پنجم. راهنما: محمدرضا شفیعی کدکنی. ۱۳۷۰.
۴۳۴. صرفی، محمدرضا. فرهنگ تحلیلی ترجمه رساله قشیریه. راهنما: عباس زریاب خویی. ۱۳۷۰.
۴۳۵. صفرپور، فریبا. حافظ و خودشکوفایی. راهنما: حسن انوری. ۱۳۷۳.
۴۳۶. صمدیانی، غلامرضا. تلقی عارفان از مرگ درعالم مثنوی. راهنما: محمود عابدی. ۱۳۷۲.
۴۳۷. عظیمی، سهیل. شیلی، شرح احوال و آثار او در منابع اولیه تصوف اسلامی. راهنما: محمود عابدی. -
۴۳۸. عزیزاده، علی. تجلی شخصیت حضرت ابراهیم (ع) در ادبیات فارسی تا قرن هشتم هجری. راهنما: محمود عابدی. ۱۳۷۴.
۴۳۹. عمرانپور شهرضا، محمدرضا. باورهای طبی در دیوان خاقانی. راهنما: عباس ماهیار. ۱۳۷۱.
۴۴۰. غفوریان، علی. شرح قطعات ابن‌یمین فریومدی. راهنما: محمود عابدی. ۱۳۷۰.

۶) دانشگاه تهران

آثار میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی و بررسی منشآت. راهنما: مظاهر مصفا. -

۴۶۴. باکند، بنفشه. فرهنگ لغات و ترکیبات دیوان امیرخسرو دهلوی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۶۹.

۴۶۵. برادران شاهرودی، فرشته. نشر تاریخی و تاریخ‌نویسی تا قرن هفتم هجری. راهنما: حسین سادات ناصری. -

۴۶۶. برزگر خالقی، محمدرضا. شرح گلشن راز، الهی اردبیلی. راهنما: علی شیخ‌الاسلامی. ۱۳۷۲.

۴۶۷. بهمنی مطلق، یدالله. تأثیر شاهنامه بر واحة الصدور و از روشی راحة الصدور در تصحیح شاهنامه. راهنما: عزیزالدین جوینی. ۱۳۷۴.

۴۶۸. پاشازانوس، احمد. شرح باب سوم کتاب مفتی البسیب ابن هشام انصاری. راهنما: محمود شکیا. ۱۳۷۲.

۴۶۹. پاک‌سرشت، خدیجه. خانقاه و زندگی در آن بر اساس عوارف المعارف و اوراد لاجن. راهنما: - ۱۳۶۷.

۴۷۰. پروین، طاهره. تصحیح انتقادی و تحشیه به متن دلگشای شمشیرخانی. راهنما: احمد تفضلی. ۱۳۷۵. دکتري.

۴۷۱. پرهیزی، عبدالخالق. وزن شعر کردی، تطبیق آن با وزن شعر فارسی. راهنما: جلیل تجلیل. -

۴۷۲. پژمان، محمدعارف. بیدل و بهارستان شعرا، نقد و نظری به شعور و اندیشه و زندگانی میرزا عبدالقادر بیدل. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۴.

۴۷۳. پورعابدینی نائینی، حسن. بررسی گویش نائینی. راهنما: یدالله عشره. ۱۳۷۲.

۴۷۴. تاج‌بخش، اسماعیل. تطبیق و مقایسه نظریات ابن‌رشیق قیروانی عبدالقاهر جرجانی مدیل. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۴. دکتري.

۴۵۲. آصفی شیرازی، تاجماه. مباحث کلامی در شعر فارسی تا آغاز قرن هفتم. راهنما: - ۱۳۶۹.

۴۵۳. آهنگری، فرشته. بررسی صور خیال و سبک اشعار عمیق بخاری همراه با فرهنگ‌نامه. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۳.

۴۵۴. ابوالقاسمی، سیدمریم. نقد و تحلیل حدیقة الحقیقه حکیم سنائی غزنوی پنج باب اول. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۳.

۴۵۵. اخبانی، جمیله. فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات و کنایات دیوان سلمان ساوجی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۰.

۴۵۶. اسکندری، بهاء‌الدین. ابعاد عرفانی اسلام، تألیف آن ماری شیمیل. راهنما: محمود شکیا. ۱۳۷۴.

۴۵۷. اسماعیل‌زاده، کریم. فرهنگ لغات و اصطلاحات دیوان رشیدالدین و طواط. راهنما: محمد رادمنش. ۱۳۷۲.

۴۵۸. اسماعیلی، عصمت. تصحیح بخشی از دیوان مشرف‌الدین مشرف‌و اصفهانی. راهنما: امیربانو کریمی، فیروزکوهی. ۱۳۷۴.

۴۵۹. اسماعیلی فرد، زهرا. انواع کلمه، در زبان فارسی. راهنما: علی محمد حشمت‌ناس. ۱۳۷۰.

۴۶۰. اطمینانی، عباس. فرهنگ نوادر و ترکیبات هفت اورنگ جامی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۴.

۴۶۱. الهام‌بخش سید محمود. زیبایی شناسی امثال فارسی یا صناعات ادبی در امثال حکم. راهنما: - ۱۳۶۸.

۴۶۲. امین‌پور، قیصر. فرهنگ نوادر در لغات، ترکیبات دیوان ارزقی. راهنما: - ۱۳۶۹.

۴۶۳. ایمانی فراهانی، عباس. شرح مختصر اصول و

۴۷۵. تسلیمی، محمدباقر. وجوه ابهام در غزل‌های سعدی و حافظ. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۱.
۴۷۶. ثروت، منصور. اخلاق و اجتماع در خمسه حکیم نظامی. راهنما: ۱۳۶۸. دکتری.
۴۷۷. جانفشان و طیفه، فاطمه. تصحیح متن دستور دبیری محمد بن عبدالخالق میهنی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۴.
۴۷۸. جعفری جزء، مسعود. تحلیل دیوان قطران تبریزی. راهنما: ۱۳۶۹.
۴۷۹. جلال، حسین. تصحیح حدیقه هندی اثر بهکوان داس هندی. راهنما: اسماعیل حاکمی، محسن ابوالقاسمی، جلیل تجلیل. ۱۳۷۳. دکتری.
۴۸۰. جلالی پندری، یدالله. زندگی و اشعار عمادالدین نسیمی. راهنما: ۱۳۶۸.
۴۸۱. جوکار، نجفقلی. نقد و تحقیق در فرهنگ الصحیفه الغدار به همراه تصحیح قیاسی متن. راهنما: مهدی محقق. ۱۳۷۳. دکتری.
۴۸۲. جوی، حسین. فرهنگ لغات و ترکیبات و اصطلاحات دیوان عماد فقیه کرمانی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۵.
۴۸۳. جهان‌ملک، منیر. تصحیح سننات القدس من خلائق الانس. راهنما: محسن ابوالقاسمی. ۱۳۷۵. دکتری.
۴۸۴. چگینی، جعفر. تأثیر متقابل دیوان شمس و مثنوی مولوی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۴.
۴۸۵. حاج سید تقی. فقها و اسمهای مرکب در دیوان عنصری. راهنما: ۱۳۶۹.
۴۸۶. حاجی مزدارانی، مرتضی. جریانهای اجتماعی در شعر کلاسیک فارسی معاصر. راهنما: امیربانو کریمی. ۱۳۷۴.
۴۸۷. حجازی، علیرضا. حسین بن علی در آئینه شعر. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۲.
۴۸۸. حسن‌زاده، منیر. شرح مشکلات کلیله و دمنه. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۴. دکتری.
۴۸۹. حسلو، حیدر. معراج نبی اکرم و انعکاس آن در آئینه شعر فارسی (تا پایان سبک عراقی). راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۴.
۴۹۰. حسنی، عطاءالله. اشعار اجتماعی شاعران پارسی‌گوی تاجانی. راهنما: ۱۳۶۶.
۴۹۱. حسینیقلی‌پور، حواد. بررسی و تحلیل شهرآشوبهای سیدنفی. راهنما: محمدرضا شفیعی کدکنی. ۱۳۷۵.
۴۹۲. حسینی‌شیرانان، سیدمحمد. تأثیر قرآن در دیوان سنائی غزنوی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۱.
۴۹۳. حسینی، مریم. توضیح و شرح کتاب خوافی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۴.
۴۹۴. حق‌جو، سیاوش. الذار الریبع فی انواع الدیع اثر سید علیخان مدنی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۴.
۴۹۵. حسین‌پورالاشتی، حسین. تصویر در قصاید بهار. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۲.
۴۹۶. خادمی‌کولانی. سیمای زن در مثنوی نثر فارسی. (قرن پنجم تا قرن هفتم). راهنما: امیربانو کریمی. ۱۳۷۴.
۴۹۷. خالدی، محمد. تصحیح قیاسی، شرح مثنوی بیارانی و مقایسه آن با برخی شروح معتبر. راهنما: مهدی محقق. ۱۳۷۴. دکتری.
۴۹۸. خالقی‌راد، حسین. قطعه و قطعه سرایی در شعر فارسی. راهنما: ۱۳۶۸. دکتری.
۴۹۹. خجسته عباسی، فریده. زبان تصوف در حدیقه سنائی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۳.
۵۰۰. خدایار، ابراهیم. نیایش در مثنوی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۴.
۵۰۱. خرمی، مهدی. نقد ادبی در عصر عباسی.

- راهنما: امیرمحمود، انوار. ۱۳۷۲.
۵۰۲. داودی، حسین. ترجمه و توضیح احادیث معنوی. راهنما: ۱۳۶۸.
۵۰۳. داودی، حسین. مناجات و مناجات نویسی در نثر فارسی. (از آغاز تا ۷۰۰ هجری) راهنما: علی شیخ الاسلامی. ۱۳۷۳.
۵۰۴. درگامی، محمود. دیدگاههای نقد ادبی در مستون کلاسیک فارسی. راهنما: عبدالحسین زرین کوب. ۱۳۷۲. دکتري.
۵۰۵. دستغیب، شهره. طبیعت در دیوان حافظ. راهنما: ۱۳۶۸.
۵۰۶. دشتی، شهرزاد. فرهنگ لغات و ترکیبات گرشاسب نامه اسدی طوسی. راهنما: ۱۳۶۹.
۵۰۷. دشتی، مهدی. تصحیح کتاب مجمل التواریخ و القصص. راهنما: عزیزالله جویی. ۱۳۷۳. دکتري.
۵۰۸. دهقان، روزبه. فرهنگ تطبیقی گونه‌های گویش مازندرانی. راهنما: ۱۳۷۴.
۵۰۹. دهقانی فیروزآبادی. انواع تشبیه در دیوان خاقانی. راهنما: ۱۳۶۹.
۵۱۰. دهقانی فیروزآبادی، محمدحسین. تجلی در عرفان اسلامی و تأثیر آن در ادب فارسی. راهنما: علی شیخ الاسلامی. ۱۳۷۴.
۵۱۱. ذرفولیان راد، کاظم. تحلیل و تفسیر گلشن راز. راهنما: - دکتري.
۵۱۲. رادبخش، یدالله. نوادر لغات، ترکیبات و تجیرات و ویژگیهای سبکی اشعار باباقعانی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۵.
۵۱۳. رضانائی، سیدجواد. شرح لغات و ترکیبات قصائد ملک الشعراء بهار همراه با مختصری از سبک شاعر. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۴.
۵۱۴. رحیمیان، هرمز. چشم اندازهای هنر. راهنما: محمود شکبیا. ۱۳۷۰.
۵۱۵. رستنده، مجید. قرآن و حدیث در شاهنامه فردوسی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۳.
۵۱۶. رسول نژاد، عبدالله. سید قطب، زندگی و اشعار او. راهنما: محمدعلی آذرشب. ۱۳۷۵.
۵۱۷. رضوانیان، قدسیه. تحلیل افکار و اشعار سیف فریمانی (قرن هفتم). راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۴.
۵۱۸. رفیعی، مراد. تأثیر معارف اسلامی در دیوان اوحدی مراغی (قرآن و حدیث). راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۳.
۵۱۹. روحانی، رضا. مکاشفات رضوی در شرح مثنوی مولوی. راهنما: محمدرضا شفیع کدکنی. ۱۳۷۲.
۵۲۰. روزبه، محمدرضا. سیر تحول غزل فارسی از مشروطه تا انقلاب. راهنما: امیربانو کریمی. ۱۳۷۳.
۵۲۱. رهنمای خرمی، ذوالفقار. خردگرایی در دیوان ناصر خسرو. راهنما: ۱۳۶۸.
۵۲۲. ریاحی، محمد. ترجمه مقدمه کتاب الفتوة. راهنما: سید محمد رادمش. ۱۳۷۴.
۵۲۳. زندی، نرجس. بررسی زندگانی و شعر ابوالقاسم شبانی. راهنما: حریرچی. ۱۳۷۰.
۵۲۴. زینان زاده اهرنجانی، رقیه. نقد و تحلیل داستانهای گرشاسب نامه اسدی طوسی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۵.
۵۲۵. ساداتی، مجید. بررسی گویش دماوندی. راهنما: یدالله... ثمره. ۱۳۷۵.
۵۲۶. سرامی، عبدالحسین. سیر اخلاق و فضیلت در مخزن الاسرار نظامی. راهنما: ۱۳۶۹.
۵۲۷. سرفراز ظفر، محمد. تحقیق در احوال و آثار و تصحیح دیوان میرمحمد علی رایج سیالکوتی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۲.

۵۲۸. سلم محمد، امین نعیم. تصحیح متن الجانبا الغربی فی حل مشکلات ابن عربی. راهنما: - ۱۳۶۵. دکتری.
۵۲۹. سلیمانی کهنوج، فه‌رمان. تصحیح و شرح مکارم الاخلاق رضی الدین نیشابوری. راهنما: محمدرضا شفیعی کدکنی. ۱۳۷۴.
۵۳۰. سنگری، محمدرضا. تطبیق و مقایسه اندیشه‌های فلسفی و عرفانی سنائی و مولانا. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۳. دکتری.
۵۳۱. سیدسراج الدین (پاکستانی)، تبعه. تصحیح، تحقیق و توضیح (سراج الصالحین). راهنما: محسن ابوالقاسمی. ۱۳۷۳.
۵۳۲. سیدی، سیدحسین. شرح احوال آثار و افکار صاحب ابن عباد و شرح و تحقیق بر قصیده الایمه. راهنما: - ۱۳۶۹.
۵۳۳. سیف، عبدالرضا. فیامت، بهشت، دوزخ در حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه سنائی غزنوی و سعدی. راهنما: سیدمحمدرادمش. ۱۳۷۴.
۵۳۴. شاپور، محمدرضا. تحقیق در ابداع البدایع از مولفات الحاج میرزا محمدحسین شمس العلماء گرگانی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۲.
۵۳۵. شادنامن، محمدرضا. بررسی و تصحیح انتقادی تحفته الملوک. راهنما: - ۱۳۶۸.
۵۳۶. شجاعی، محمد. حج در آئینه شعر فارسی (از قرن سوم تا قرن دهم). راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۳.
۵۳۷. شریفی، غلامحسین. تاریخ ادبیات اسلامی بخش فارسی. راهنما: محمود شکیا. ۱۳۷۲.
۵۳۸. شوق، اسماعیل. نقد اجتماعی شعر دوره سامانیان. راهنما: محمدعلی اسلامی ندوشن. ۱۳۷۴.
۵۳۹. شفیع صفاری، محمد. فرهنگ لغات و تعبی‌رات مثنویهای سنائی (حدیقه، سیرالعباده). راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۴. دکتری.
۵۴۰. شفیعی، احسان. فهرست مصطلحات و تعبی‌رات عرفانی (الانسان الکامل فی مغرقه الاولیل و الاواخر). راهنما: - .
۵۴۱. شلویری، ابراهیم. بررسی بلاغی تشبیه و تحقیق دستوری ساختار اسامی و صفات مرکب در دیوان منوچهری دامغانی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۶۹.
۵۴۲. شهیدی، شکوفه. ادبیات فارسی در کتابهای درسی. راهنما: امیربانو کریمی. ۱۳۷۴.
۵۴۳. شهیدی، قهرمان. پیش درآمدی بر داستان کوتاه در آثار داستان‌نویسی پیشگام ایران. راهنما: محمدرضا شفیعی کدکنی. ۱۳۷۴. دکتری.
۵۴۴. صادقی زرنبدینی، محمد. مشاهیر ادبی مازندران. راهنما: امیربانو کریمی. ۱۳۷۳.
۵۴۵. صادقی، سهیلا. زبان تصوف در آثار عطار آ- ت. راهنما: عبدالحسین زرین‌کوب. - دکتری.
۵۴۶. صدری نیا، باقر. شکل‌گیری اندیشه ملیت در ایران و انعکاس آن در ادبیات عصر مشروطیت. راهنما: محمدرضا شفیعی کدکنی. ۱۳۷۵. دکتری.
۵۴۷. صدری نیا، باقر. فرهنگ ماثورات متون عرفانی. راهنما: - .
۵۴۸. صدفی زاده، علی. بیان و بدیع در دیوان ناصر خسرو. راهنما: جلیل تجلیل. - .
۵۴۹. صهبا، فروغ. فرهنگ تحلیلی الاغراض الطیبه و المباحث العلائیه. راهنما: امیربانو کریمی، مظاهر مصفا. ۱۳۷۲.
۵۵۰. طالبی، حبیب‌الله. فرهنگ پنج بخش. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۱. دکتری.
۵۵۱. طاهری، محمد. شرح مشکلات جلد اول شاهنامه فردوسی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۴.

۵۵۲. طلوعی آذر، عبدالله. تحقیق و بررسی اشعار ملمع در ادب فارسی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۴. دکتري.
۵۵۳. عباسی، حبیب الله. تصحیح و نقد دیوان قاسم انوار. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۴. دکتري.
۵۵۴. عباسی، حبیب الله. فرهنگ لغات و ترکیبات ویس و رامین. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۰.
۵۵۵. عباسی، سیدحسین. بررسی احوال و آثار فارسی میرغلامعلی آزادبگیرامی (۱۱۱۶ تا ۱۲۰۰ ه.ق). راهنما: مظاهر مصفا، اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۳. دکتري.
۵۵۶. عباسی هنججانی، منوچهر. سروش پشت سر، شیبا، هوم شیبا، فتد شیبا، بهرام شیبا. راهنما: کتایون مزدپور. ۱۳۷۲.
۵۵۷. عبدالحی، حکیم. تأثیر حافظ بر چند شاعر. راهنما: علی محمد مؤذنی. ۱۳۷۴.
۵۵۸. عرفانی بیضائی، محمدجواد. مصطلحات موسیقی در متون فارسی تا آغاز حکومت سلجوقیان. راهنما: - ۱۳۶۸.
۵۵۹. عسگری، علی. سازش و ستیز مولانا با عقل در مثنوی. راهنما: سیدمحمد رادمش. ۱۳۷۴.
۵۶۰. غلامرضائی کهن، فاطمه. نقل و تحلیل داستانهای شاهنامه فردوسی از تولد تا مرگ رستم. راهنما: - ۱۳۶۸.
۵۶۱. غلام، محمد. فرهنگواره تحلیلی کشف المجوب علی بن عثمان هجویری. راهنما: محمدرضا شفیع کدکنی. ۱۳۷۰.
۵۶۲. فتوحی رودمعجنی، محمود. دیدگاههای نقد ادبی در عصر صفویه. راهنما: عبدالحسین زرین کوب. ۱۳۷۴. دکتري.
۵۶۳. فخرائی، مصطفی. فرهنگ تلمیحات خمسه نظامی گنجوی. راهنما: برات زنجانى. ۱۳۷۵.
۵۶۴. فرخ‌نیا، مهیندخت. ملاحظاتی در باب تاریخ زبان و ادبیات فارسی از آغاز تا دوره معاصر. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۲.
۵۶۵. فرخی، داریوش. مرزبان ملک نثر. راهنما: برات زنجانى. ۱۳۷۴.
۵۶۶. فرزاد، عبدالحسین. قصه‌های عرفانی در ادب فارسی تا قرن هشتم هجری با خصوصیات سبک ادبی در قصه‌ها از نظم و نثر. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۱.
۵۶۷. فروهر، نصرت‌الله. ادیس داوسیه در تصوف اسلامی و ادب فارسی. راهنما: عبدالحسین زرین‌کوب. ۱۳۶۸. دکتري.
۵۶۸. فریدونی فروزنده، فرشته. بررسی موضوعی کلیات شمس. راهنما: - ۱۳۶۸.
۵۶۹. فلاح‌قهرودی، غلامعلی. تصحیح یوسف و زلیخا طغانشاهی و یوسف و زلیخا در ادب فارسی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۲. دکتري.
۵۷۰. قائمی، علیرضا. ادبیات متعهد فارسی. راهنما: - ۱۳۶۹.
۵۷۱. قافله‌بازی، سیداسماعیل. شعرای قزوین در سبکهای مختلف شعر فارسی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۴. دکتري.
۵۷۲. قدیری دمرل، عبدالله. بررسی و معرفی زندگانی و آثار و افکار تصحیح دیوان عزلی خلخالی (بهارستان). راهنما: برات زنجانى. ۱۳۷۳.
۵۷۳. قشمی، مرتضی. معرفی مقلدان گلستان و بوستان شیخ اجل سعدی شیرازی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۳.
۵۷۴. قوام، ابوالقاسم. ترجمه بخشهایی از کتاب فی النقد الادبی به قلم دکتر شوقی ضیف. راهنما: - ۱۳۶۹.

۵۷۵. کاوسی‌نژاد، سهیلا. حذف در زبان فارسی. راهنما: - ۱۳۷۰.
۵۸۹. محمدی، محمدعلی. تجلی ولایت در مثنوی نشو و نما. - - -.
۵۹۰. مدبری، محمود. دیوان غیب الدین جریاد قانی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۵. دکتری.
۵۹۱. مرتضوی، سیدجمال‌الدین. صور خیال در قصاید و غزلیات سنائی. راهنما: محمدرضا شفیعی کدکنی. ۱۳۷۱.
۵۹۲. مثنی‌علاءالدین. تجزیه قاموس زبان فارسی امروز. راهنما: - - - دکتری.
۵۹۳. مهدی، محمدمیر. آرایشهای لفظی و معنوی عروض در غزلیات. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۱.
۵۹۴. مظفری، محسن. تاریخ سیاسی و فرهنگی در عهد ایلخانی. راهنما: شیرین بیانی. ۱۳۷۴.
۵۹۵. معین‌زاده، علیرضا. عرفان و اخلاق در جام جم اوحدی مراغه‌ای. راهنما: - - -.
۵۹۶. معینی‌همدانی، زکبه. نقد و بررسی شیوه شاعری سروش اصفهانی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۴.
۵۹۷. مقصودلو، عباسعلی. رابطه مراد و مرید در مثنوی شریف. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۱.
۵۹۸. موزن، مریم. کتابشناسی انتقادی شعر معاصر (۱۳۲۰ تا ۱۳۷۰). راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۰.
۵۹۹. موزنی، علی‌محمد. جلوه‌های عرفانی قرآن در ادب فارسی از آغاز تا پایان قرن هفتم. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۶۹.
۶۰۰. مهاجر، مهرا. زبان‌شناسی متن بنیاد و کاربرد آن در بررسی متن ادبی. راهنما: علی‌محمد حق‌شناس. ۱۳۷۳.
۶۰۱. مهدی، سیدمحمد. تحفة الخاقانیة تألیف سلطان ابوالفتح حسن حسینی. راهنما: ابوالقاسمی.
۵۷۵. کاوسی‌نژاد، سهیلا. حذف در زبان فارسی. راهنما: علی‌اشرف صادقی. ۱۳۷۱.
۵۷۶. کرمی، محمدحسین. نقد و تصحیح شرح عبدالوهاب حسینی بر دیوان خاقانی. راهنما: ضیاءالدین سجادی. -
۵۷۷. کزازی، میرجلال‌الدین. نمادشناسی در شاهنامه. راهنما: اسماعیل حاکمی. - دکتری.
۵۷۸. کمائی‌فرد، سعیده. بررسی ویژگیهای سبکی دیوان کلیم کاشانی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۴.
۵۷۹. کمالی‌اردکانی، علی. شرح و تصحیح رساله منازل السالکین مسیر سیدعلی همدانی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۳.
۵۸۰. کوشش شبستری، رحیم. فرهنگ نمادهای شاهنامه. راهنما: محمدرضا شفیعی کدکنی. ۱۳۷۴.
۵۸۱. کیانی، حسین. سوگند در ادبیات فارسی. راهنما: - - - دکتری.
۵۸۲. گلچین، میترا. ساقهای عرفانی اسلام. راهنما: سید محمود رادمنش. ۱۳۷۴.
۵۸۳. ماحوزی، مهدی. تصویری از مخزن الاسرار نظامی گنجوی. راهنما: جلیل تجلیل. ۱۳۷۴.
۵۸۴. مارونی، عبدالقادر. بررسی آئین ایزدیان بر مبنای آثار مکتوب و سنتهای شفاهی. راهنما: ژاله آموزگار. ۱۳۷۳. دکتری.
۵۸۵. مجتبی، مهدی. رموز عارفانه در شعر فارسی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۴. دکتری.
۵۸۶. محمدی‌بدر، نرگس. فرهنگنامه دیوان فخرالدین ابراهیم عراقی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۲.
۵۸۷. محمدی‌جعفرآبادی، علی. داستان برزو (تصحیح انتقادی برزنامه). راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۳.
۵۸۸. محمدی، محمدحسین. فرهنگ تلمیحات شعر

۱۳۷۴. (اساطیر شاهنامه فردوسی). راهنما: مظاهر مصفا.
۱۳۷۴. ۶۰۲. مهرآوران، محمود. کمال البلاغه (با تعلیقات و توضیحات). راهنما: رادمش. ۱۳۷۴.
۶۰۳. میرزانی، منصور. فرهنگ کنایات فارسی. راهنما: جلیل تجلیل. - دکتري.
۶۰۴. میرزانی، منصور. فرهنگ نامهای پرندگان در شعر فارسی. راهنما: - ۱۳۶۸.
۶۰۵. میرشمس، مریم. مجموعه‌ای از نامه‌ها، فرامینی، احکام دیوانی، شرعی مربوط به قرون پنجم تا هفتم هجری قمری. راهنما: محمدرضا شفیعی کدکنی. ۱۳۷۲.
۶۰۶. میر، محمد. کنایات و تعبیرات در آثار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (منطق الطیراسرارنامه). راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۱.
۶۰۷. نجف‌زاده، محمدباقر. ادبیات داستانی در قرآن. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۳.
۶۰۸. نجفی، علی. فرهنگ لغات و اصطلاحات دیوان ظهیرالدین فاریابی و بحث در جنبه‌های ادبی و بلوغی اشعار وی. راهنما: برات زنجانی. ۱۳۷۴.
۶۰۹. نخعی، اسماعیل. نه‌ایه الایجاز فی درایة الاعجاز. راهنما: - ۱۳۶۸.
۶۱۰. نقابی، عفت. روابط ادبی سلمان ساوجی و حافظ شیرازی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۱.
۶۱۱. نوذری، محمود. تاریخ ادبیات ایران از (قرن هفتم تا قرن حاضر). راهنما: مظاهر مصفا. -
۶۱۲. نوروزی، اسدالله. سیمای سعدی (در آینه غزل). راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۳.
۶۱۳. نوشاهی، عارف. تصحیح ملفوظات خواجه عیبدالله احرار نقشبندی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۲. دکتري.
۶۱۴. واحدوست، مهوش. پژوهش در بن‌مایه‌ها
۶۱۵. واعظ، سعید. تصحیح تجارب السلف. راهنما: -
۱۳۶۳. دکتري.
۶۱۶. وفائی، طیه. ملکوک آن کرت. راهنما: -
۶۱۷. هادی، روح‌الله. فرهنگواره تحلیلی تذکره الاولیاء عطار نیشابوری. راهنما: - ۱۳۶۸.
۶۱۸. هاشمی، سیدمرتضی. تاریخ ادبیات ایران (از آغاز تا قرن ششم). راهنما: محمود شکیا. ۱۳۷۱.
۶۱۹. هدی، ارژنگ. عشق در ادب فارسی از رودکی تا سنائی. - ۱۳۶۴. دکتري.
۶۲۰. همتی، مجید. فرهنگ نوادر لغات، ترکیبات و تعبیرات غزلیات حزین لاهیجی. راهنما: اسماعیل حاکمی. ۱۳۷۴.
۶۲۱. هوشنگی، حسین. بحثی تطبیقی پیرامون براهت. راهنما: محسن جهانگیری. ۱۳۷۴.
۶۲۲. یوسفی، حسینعلی. ترکیب سازی در مخزن الاسرار تحقیقی درباره کلمات مرکب مخزن الاسرار. راهنما: خسرو فرشیدورد. ۱۳۶۸.
۶۲۳. یوسفی، حسینعلی. نقد تحلیلی مقلدان نظامی (نظامی، امیرخسرو، جامی، مکتبی). راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۳. دکتري.
۶۲۴. یوسفی کوبانی، محمدرضا. شرح اعلام حدیقة الحقیقه حکیم سنائی غزنوی. راهنما: مظاهر مصفا. ۱۳۷۴.
- (۷) دانشگاه شهید بهشتی**
۶۲۵. آهنگران سماکوشی، جمعلی. تقابل عشق و عقل در حدیقه الحقیقه سنائی و مقایسه آن با دفتر اول مثنوی. راهنما: سیدعلی محمد سجادی. ۱۳۷۵.
۶۲۶. ابراهیم، بخاری. بحث در اندیشه‌های باطنی

- حکیم‌نزاری و مقایسه آن با افکار ناصر خسرو
قبادیانی با تکیه بر دیوان آن دو. راهنما: سیدعلی محمد سجادی. ۱۳۷۴.
۶۲۷. اکبرینی، زهرا. سرگرمی و تفریح در ادب فارسی. راهنما: سید علی محمد سجادی. ۱۳۷۴.
۶۲۸. انصاری‌فرد، سیمین. جلوه‌های عشق در مثنوی معنوی. راهنما: سیدعلی محمد سجادی. ۱۳۷۵.
۶۲۹. بهلولی، محمد. بیدارگر خفتگان - بررسی ویژگیهای اشعار نیما یوشیج. راهنما: کامل احمد نژاد. ۱۳۷۴.
۶۳۰. حسن‌زاده، حسن. جمله‌های مرکب (تحول و تکامل و بررسی ساختاری و نحوی اجزای آن). راهنما: مجتبی مشی‌زاده. ۱۳۷۴.
۶۳۱. صفائی سنگری، علی. علل گرایش سعدی به مداحی. راهنما: کاظم دزفولیان. ۱۳۷۴.
۶۳۲. طهوری، علی. بررسی تضاد و تناقض‌نمایی در آثار سعدی و حافظ. راهنما: سیدعلی محمد سجادی. ۱۳۷۵.
۶۳۳. عبداله‌هان، حمید. جنبه‌های ادبی در تاریخ بیهقی. راهنما: تقی‌پور نامداریان. ۱۳۷۴.
۶۳۴. غفاری، محبت. تلمیحات مذهبی و اشارات قرآنی و حدیثی در قصاید خاقانی. راهنما: سیدعلی محمد سجادی. ۱۳۷۵.
- ۸) دانشگاه شهید چمران اهواز**
۶۳۵. آبدانان مهدیزاده، ابراهیم. پایگاه علم و معرفت از دیدگاه عرفا. راهنما: مهدی تدین. ۱۳۷۰.
۶۳۶. آقامرادزاده، علی. نقد و تحلیل شعر دوره مشروطیت. راهنما: ولی‌اله ظفری. ۱۳۷۵.
۶۳۷. ابراهیمی، مختار. بررسی سبک‌شناسی شعر حافظ. راهنما: نصراله امامی. ۱۳۷۵.
۶۳۸. اشرفی، حسن. تجلی آیات و اشارات قرآنی در دیوان خاقانی. راهنما: جعفر ثامن. ۱۳۷۳.
۶۳۹. البرزی، انام‌الله. نگرشی بر شاعران زن از آغاز شعر فارسی تا انقلاب اسلامی و بررسی شعر چند شاعر برجسته زن. راهنما: نصراله امامی. ۱۳۷۴.
۶۴۰. امیرپوردریایی، جلیل. تصویر منشها در تاریخ بیهقی. راهنما: عباس سلمی. ۱۳۷۵.
۶۴۱. انصاری، احمد آقا. اصطلاحات دارویی و پزشکی آثار سنایی. راهنما: ولی‌اله ظفری. ۱۳۶۹.
۶۴۲. پزشکی، ناهید. تصحیح و تحشیه دو رساله نجومی «معرفت‌التقویم». راهنما: نصراله امامی. ۱۳۶۹.
۶۴۳. تشکری، منوچهر. گل و گیاه در ادب فارسی (از آغاز تا پایان دوره اول غزنوی). راهنما: نصراله امامی. ۱۳۷۱.
۶۴۴. جعفرقلیان، طاهره. چهره زن در اساطیر ایران. راهنما: عباس سلمی. ۱۳۷۴.
۶۴۵. جعفرمنش، کیومرث. نامه‌های سیاسی و دیوانی از آغاز تا پایان قرن ششم. راهنما: ولی‌اله ظفری. ۱۳۷۵.
۶۴۶. جوکار، منوچهر. بررسی و نقد نقش قافیه و ردیف در شعر فارسی. راهنما: مهدی تدین. ۱۳۷۵.
۶۴۷. جهانی‌ساریان، مجتبی. تصوف سیاسی در ایران. راهنما: مهدی تدین. ۱۳۷۴.
۶۴۸. داننده، علی. تعبیرات عرفانی در اشعار خاقانی همراه با بحث تحلیلی درباره کیفیت مشرب عرفانی خاقانی. راهنما: نصراله امامی. ۱۳۷۵.
۶۴۹. ذبیح، حسین. فرهنگ البسه و جامگان در آثار شاعران مکتب گنجیه. راهنما: نصراله امامی. ۱۳۷۲.
۶۵۰. رخزادی، علی. بررسی زبان کردی و مقایسه و

- ارتباط آن با زبان فارسی. راهنما: عباس سلمی. ۱۳۷۱.
۶۵۱. رضایتی کیشه خاله، محرم، توصیف گویش تالشی. راهنما: وحیدیان کامیار. ۱۳۷۰.
۶۵۲. رضایی آباده، نجف علی. فرهنگنامه لغات و اصطلاحات دستور زبان فارسی. راهنما: عباس سلمی. ۱۳۷۴.
۶۵۳. رکنی، محمدامین. اعلام جغرافیایی در دیوان خاقانی. راهنما: نصراله امامی. ۱۳۷۰.
۶۵۴. رنجبر، مریم السادات. تصحیح و شرح سیرالعباد سنایی غزنوی. راهنما: مهدی تدین. ۱۳۷۴.
۶۵۵. روحانی، مسعود. فرهنگ عامه در شاهنامه فردوسی. راهنما: سلمی، امامی. ۱۳۷۱.
۶۵۶. زیرراهیان (ادیب)، غلامحسین. زمینه‌های توصیفی طبیعت در شعر خاقانی. راهنما: نصراله امامی. ۱۳۷۵.
۶۵۷. سامی، حمید. اشارات طبی و دارویی در مثنوی معنوی. راهنما: نصراله امامی. ۱۳۷۱.
۶۵۸. سلطانی کوهستانی، حسن. زیبایی شناسی در غزلیات سعدی. راهنما: سلمی، وحیدیان. ۱۳۷۴.
۶۵۹. سنگری، محمدرضا. آراء کلامی در آثار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری. راهنما: مهدی تدین. ۱۳۶۸.
۶۶۰. شریعت، رضوان. شرح احوال و آثار جنید بغدادی. راهنما: مهدی تدین. ۱۳۶۹.
۶۶۱. شریفیان، مهدی. سیاست مدن در کلیله و مرزبان نامه و تطبیق آنها با آراء حکمای اسلامی. راهنما: ولی اله ظفری. ۱۳۷۲.
۶۶۲. شعبانی، محمد. بررسی صورت و محتوای داستانهای حدیقه سنایی. راهنما: جعفر ثامن. ۱۳۷۳.
۶۶۳. شفیع، مرتضی. زبان شعر و مقایسه آن با نثر در دوره ملک الشعرای بهار و معاصرانش. راهنما: وحیدیان کامیار. ۱۳۷۱.
۶۶۴. صادقی فیروزآبادی، احمدرضا. صور خیال از دیدگاه زیبایی شناسی در دیوان مسعود سعد سلمان. راهنما: ولی اله ظفری. ۱۳۷۵.
۶۶۵. طالبی، زهره. سور و سوگ در شاهنامه فردوسی. راهنما: سلمی، امامی. ۱۳۷۱.
۶۶۶. طیبی، غلام محمد. فرهنگ عامه در مثنوی مولانا جلال الدین رومی. راهنما: مهدی تدین. ۱۳۷۴.
۶۶۷. عبدالموله، عبدالحسین. تحقیق در اصل و منشاء آراء کلامی و مذهبی صائین. راهنما: مهدی تدین. ۱۳۷۴.
۶۶۸. قائدطاهری، سیز علی. فرهنگ پرندگان و جانوران در خمسه نظامی و بررسی مثنویها با یکدیگر. راهنما: نصراله امامی. ۱۳۷۲.
۶۶۹. قربانی، اسکندر. زرد و شطرنج در ادب فارسی. راهنما: نصراله امامی. ۱۳۷۴.
۶۷۰. قلمی فرد، یعقوب. بررسی ساختار زبان شعری مهدی اخوان ثالث. راهنما: وحیدیان، کامیار. ۱۳۷۱.
۶۷۱. کتاب الهی، فرزاد. جلوه‌های بیان (مجاز، استعاره، کنایه، تشبیه) در مثنوی خسرو و شیرین نظامی گنجوی. راهنما: مهدی تدین. ۱۳۷۵.
۶۷۲. کلانترهرمزی، محمدرضا. مبانی اخلاقی در شاهنامه. راهنما: عباس سلمی. ۱۳۷۴.
۶۷۳. گلی زاده، پروین. جلوه‌های فرهنگ عامه در دیوان خاقانی. راهنما: نصراله امامی. ۱۳۷۰.
۶۷۴. لاهوتی، سید قادر. تصویر جانوران و پرندگان در دیوان خاقانی. راهنما: نصراله امامی. ۱۳۶۹.
۶۷۵. لنگرودی، امیر. کتاب شناسی توصیفی از منابع شعر نو. راهنما: نصراله امامی. ۱۳۷۱.

۶۷۶. مجدم، محمدحسین. تحقیق در اسامی (اشخاص) شاهنامه. راهنما: عباس سلمی. ۱۳۷۰.
۶۷۷. محقق، محمدصادق. فرهنگ عامه در دیوان حدیقه سنایی. راهنما: ولی اله ظفری. ۱۳۷۲.
۶۷۸. محمدنژاد، یوسف. عقل و عشق در منظومه‌های برجسته عرفانی فارسی. راهنما: مهدی تدین. ۱۳۷۰.
۶۷۹. محمدی، محمود. جنبه‌های غنایی در شاهنامه. راهنما: عباس سلمی. ۱۳۷۵.
۶۸۰. مسعودی‌فر، جلیل. فرهنگ عامه در خمسه نظامی. راهنما: نصراله امامی. ۱۳۷۰.
۶۸۱. ملایجردی، علی‌اکبر. جلوه‌های ادبیات سیاسی در آثار منثور فارسی از عصر مشروطیت تا انقلاب اسلامی. راهنما: جعفر ثامن. ۱۳۷۱.
۶۸۲. نجارنوبری، غف. بررسی و تحلیل اشتراکات مضمونی در دیوان حافظ و تحقیق در سرچشمه‌های آن در آثار سنایی و عطار و خاقانی. راهنما: نصراله امامی. ۱۳۷۴.
۶۸۳. نوری، مجید. اصطلاحات علمی و فلسفی در دیوان انوری. راهنما: ولی اله ظفری. ۱۳۷۴.
۶۸۴. وجدانی، فریده. رویت در کلام و عرفان. راهنما: مهدی تدین. ۱۳۷۳.
۶۸۵. هاشمیان، لیلا. کتابشناسی توصیفی گویشها در فارسی. راهنما: عباس سلمی. ۱۳۷۵.
- (۹) دانشگاه شیراز**
۶۸۶. آینی، سید محمود. سیری در سفرنامه‌ها - عصر قاجار. راهنما: غلامرضا افراسیابی. ۱۳۷۴.
۶۸۷. ابراهیمی، قربانعلی. سیر تاریخی و ندهای زبان فارسی و کارکرد آن در شاهنامه فردوسی. راهنما: ۱۳۷۳.
۶۸۸. احمدی دشتکی، محمدجواد. فرهنگ واژگان و اصطلاحات دیوان ناصر خسرو قبادیانی، بخش دوم (از حرف ص تا ی). راهنما: جعفر مؤید شیرازی. ۱۳۷۴.
۶۸۹. ادریسی، محمدحسن. شرح جهانگشای جوینی (اعلام مکانها، اشعار عربی، مثل‌ها، اعلام رجال). راهنما: منصور رستگار. ۱۳۷۲.
۶۹۰. امامی نائینی، محمد. تحشیه و تحقیق و توضیح کتاب اغراض السیاسة فی اغراض الریاسة. راهنما: محمد علی صادقان. ۱۳۷۱.
۶۹۱. امین، احمد. مثنوی و تحلیلی از زبان نمادین مولانا. راهنما: محمد یوسف تیری. ۱۳۷۰.
۶۹۲. ابزیدی، امرالله. معراج و معراجنامه‌ها در ادب فارسی. راهنما: محمد یوسف تیری. ۱۳۷۳.
۶۹۳. بحتوی، حسین. فرهنگ لغات و اصطلاحات دیوان سیدحسن فرنوی. راهنما: محمد حسین اسکندری. ۱۳۷۰.
۶۹۴. بذرافکن، جلال. تحول نثر مرسل از آغاز تا پایان سده ششم. راهنما: محمد یوسف تیری. ۱۳۷۴.
۶۹۵. برجسته دلفروز، بهروز. واژه‌نامه ریشه‌شناسانه و تطبیقی گویش سیستانی. راهنما: ۱۳۷۲.
۶۹۶. بردبار، عبدالرضا. تصحیح شرح شادی آبادی بر اشعار خاقانی (بخش سوم). راهنما: ۱۳۷۳.
۶۹۷. پارسا، سیداحمد. تحقیق درباره اثرات دو روش تدریس انتزاعی و تدریس در متن بر میزان یادگیری برخی از دانش‌آموزان دبیرستانهای شیراز در درس دستور زبان فارسی. راهنما: محمود طاووسی. ۱۳۷۴.
۶۹۸. پورنعمت رودسری، منیژه. اخلاق در ادبیات و شرح اخلاق جلالی. راهنما: غلامرضا افراسیابی. ۱۳۷۴.
۶۹۹. تواضعی، رسول. بیان در غزلیات سعدی.

- ترجمه، واژه‌نامه و توضیحات. راهنما: ۱۳۷۱.
۷۱۲. رجایی بهبهانی، حداله. شرح تاریخ الوزراء. راهنما: غلامرضا افراسیابی. ۱۳۷۴.
۷۱۳. رستمی زاده، احمد. پژوهشی در واژه‌های پیشوندی و پسوندی زبان فارسی براساس فرهنگ فارسی معین. راهنما: محمود طاووسی. ۱۳۷۲.
۷۱۴. رضائی، عبدالله. تصحیح شرح شادی آبادی بر اشعار خاقانی (بخش دوم). راهنما: جعفر مؤید شیرازی. ۱۳۷۳.
۷۱۵. رضایی، مریم. آوانویسی و ترجمه، واژه‌نامه و نندیداد پهلوی فرگردهای چهارم و پنجم. راهنما: ۱۳۷۲.
۷۱۶. ریاحی زمین، زهرا. بررسی و شرح عتبه‌الکتابه. راهنما: غلامرضا افراسیابی. ۱۳۷۱.
۷۱۷. سمائی، جواد. بررسی یسنای پهلوی: ازهای ۵۳ تا ۷۲ متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه، واژه‌نامه و توضیحات. راهنما: ۱۳۷۰.
۷۱۸. شریف آراء، حسین. ترجمه و تکمیل کتاب مطالعات فارسی دکتر هوشمان. راهنما: ۱۳۷۰.
۷۱۹. شریف‌پور، عنایت‌الله. اخلاق علمی در نهج‌البلاغه و بازتاب آن در مثنوی مولوی. راهنما: محمد مهدی جعفری. ۱۳۷۴.
۷۲۰. شریفی‌فر، مسعود. بررسی مقوله‌های ارتقاء موصول‌سازی و پیچش اسامی معنا در انگلیسی و فارسی از نظر ترجمه. راهنما: ۱۳۷۱.
۷۲۱. صرامی، ولی‌الله. بررسی زبانشناختی طنز سیاسی - اجتماعی معاصر زبان فارسی. راهنما: ۱۳۷۱.
۷۲۲. طغیانی، محمدعلی. تصحیح شرح شادی آبادی بر اشعار خاقانی (بخش آخر). راهنما: جعفر مؤید شیرازی. ۱۳۷۳.
- راهنما: غلامرضا افراسیابی. ۱۳۷۴.
۷۰۰. ثابت، عبدالرحیم. واژگان و اصطلاحات قصاید خاقانی (حروف آ - س). راهنما: جعفر مؤید شیرازی. ۱۳۷۰.
۷۰۱. جعفری قریه‌علی، حمید. لغات ترکی و مغولی جامع التواریخ و تاریخ و صاف. راهنما: منصور رستگار. ۱۳۷۱.
۷۰۲. جلایی اسفندآبادی، نورالله. بررسی یسنای پهلوی: ازهای ۹ تا های ۱۷. راهنما: ۱۳۷۱.
۷۰۳. جوکار، نجفقلی. صور خیال در نهج‌البلاغه. راهنما: محمدعلوی مقدم. ۱۳۶۴.
۷۰۴. حاجیانی، فرخ. بررسی و نندیداد پهلوی فرگرد ۸ و ۹ متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه، واژه‌نامه‌ها و توضیحات. راهنما: ۱۳۷۳.
۷۰۵. حسنی، کاووس. واژگان و اصطلاحات قصاید خاقانی (حروف س تا ف). راهنما: جعفر مؤید شیرازی. ۱۳۷۱.
۷۰۶. حسین‌نژاد، محمدعلی. بررسی ناهیدشت متن، ترجمه و واژه‌نامه و توضیحات. راهنما: ۱۳۷۱.
۷۰۷. حمیدی، معراج. بررسی و نندیداد پهلوی فرگرد ۷ و ۶ متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه، واژه‌نامه و توضیحات. راهنما: ۱۳۷۲.
۷۰۸. خلیق، مرضیه. مایه‌های عرفانی در صحیفه سجاده. راهنما: محمدیوسف تیری. ۱۳۷۲.
۷۰۹. دانشور، عبدالحمید. تحقیق در احوال، افکار و آثار علامه جلال‌الدین دوانی. راهنما: محمد یوسف تیری. ۱۳۷۲.
۷۱۰. دشتی، حسن. واژگان و اصطلاحات دیوان مسعود سعد سلمان. راهنما: جعفر مؤید شیرازی. ۱۳۷۴.
۷۱۱. رئوفی، زهرا. سروش یشت، بررسی سروش در روایات زرتشتی متن اوستائی، آوانویسی،

۷۲۳. عباسی، عبدالواثق. واژگان و اصطلاحات قصاید خاقانی (حرف ف تا ی). راهنما: جعفر مؤید شیرازی. ۱۳۷۳.
۷۲۴. عبدالحی، منیژه. جنبش مشروطیت ایران و شعر فارسی. راهنما: جعفر مؤید شیرازی. ۱۳۶۹.
۷۲۵. فخر احمد، آمنه. احوال و آثار راز شیرازی. راهنما: محمد مهدی جعفری. ۱۳۷۳.
۷۲۶. فرقانی، قاسم. نوادر واژگان و ترکیبات و معادل پهلوی پاره‌ای از واژگان پارسی در کشف الاسرار میدی. راهنما: غلامرضا افراسیابی. ۱۳۷۱.
۷۲۷. فولادی، علیرضا. حکمت اهل بیت (ع) در مثنوی مولانا. راهنما: محمد یوسف تیری. ۱۳۷۱.
۷۲۸. قاسمیان، خسرو. تصحیح شرح شادی آبادی بر اشعار خاقانی (بخش اول). راهنما: جعفر مؤید شیرازی. ۱۳۷۲.
۷۲۹. قاسمیان، خسرو. تصحیح شرح شادی آبادی بر اشعار خاقانی (بخش اول). راهنما: جعفر مؤید شیرازی. ۱۳۷۲.
۷۳۰. قاسمی، فاطمه. بررسی وندید پهلوی فرگرد ۱ و ۲ و ۳ متن پهلوی، آوانویسی، ترجمه و واژه‌نامه و توضیحات راهنما: ۱۳۷.
۷۳۱. کامیاب، نظام‌الدین. واژه‌نامه ریشه‌شناسانه گویش لاری همراه با توصیف صوتی آن. راهنما: ۱۳۷۰.
۷۳۲. کدخدایی، فیروزه. مناقب علوی در شعر فارسی از آغاز تا پایان قرن نهم هجری. راهنما: محمد یوسف تیری. ۱۳۷۴.
۷۳۳. محمدی باغملائی، اسماعیل. صور خیال در مخزن الاسرار نظامی. راهنما: منصور رستگار. ۱۳۷۲.
۷۳۴. محمدی، محتشم. مقایسه ایلیاد هومر با بخش پهلوانی شاهنامه فردوسی. راهنما: منصور رستگار. ۱۳۷۰.
۷۳۵. محمودی، خیرالله. شرح (لغات، آیات، احادیث و ابیات فارسی) تاریخ جهانگشای جوینی. راهنما: غلامرضا افراسیابی. ۱۳۷۱.
۷۳۶. مرتضوی، حسین. شایست، نشایست در شاهنامه فردوسی. راهنما: منصور رستگار. ۱۳۷۲.
۷۳۷. مظفریان، فرزانه. معرفی احوال، آثار و بررسی اندیشه‌های گلبن کازرونی. راهنما: منصور رستگار. ۱۳۷۴.
۷۳۸. معینی، منصوره. تجلی مولانادر مثنوی. راهنما: محمد یوسف تیری. ۱۳۷۰.
۷۳۹. مقدس، روح‌الله. تجلی قرن در نهج البلاغه. راهنما: محمد مهدی جعفری. ۱۳۷۱.
۷۴۰. مقیمی، افضل. توصیف ساختمان دستوری گویش لری بویراحمادی. راهنما: ۱۳۷۰.
۷۴۱. نجاری، غلامرضا. فرهنگ لغات و اصطلاحات حدیقه سنائی. راهنما: محمد یوسف تیری. ۱۳۷۴.
۷۴۲. نحوی، اکبر. واژه‌های نادر (لغات غیر مضبوط در فرهنگهای فارسی). راهنما: افراسیابی. ۱۳۶۹.
۷۴۳. نظری، جلیل. بیان در شعر سنایی. راهنما: محمدحسین اسکندری. ۱۳۶۹.
۷۴۴. وصال، محمدرضا. تحشیه و توضیح کتاب «سمط العلی للحضره العلیا». راهنما: محمد مهدی جعفری. ۱۳۷۲.
۷۴۵. همایونفر، بابا. اشارات اساطیری و داستانی در قصاید انوری. راهنما: محمد یوسف تیری. ۱۳۷۱.
۷۴۶. همتی، ابودر. فرهنگ تطبیقی واژگان گویش لری ممسنی با واژگان فارسی نو و میانه. راهنما: ۱۳۷۰.

تصحیح و حواشی با مقدمه. راهنما: جلیل
مسرژاد و میرجلال‌الدین کزازی. ۱۳۷۴.

۷۵۹. توکلی رستمی، فاطمه. تصحیح دیوان طوفان
هزار جریبی (ماوند رانی). راهنما: اصغر دادبه.
۱۳۷۱.

۷۶۰. حقی، سیدمرتضی. گزارش داستان سیاوش از
شاهنامه فردوسی. ...

۷۶۱. حیدری، ابراهیم. پژوهش در باره الهام در
شاهنامه فردوسی و ایلیارد و ادیسه هومر. راهنما:
سید محمد ترابی. ۱۳۶۵.

۷۶۲. حیدری، کرم. فرهنگ گویش کهکی و
بررسی برخی ویژگیهای آن. راهنما: سیروس
شمیسا. ۱۳۷۴.

۷۶۳. ذبیح‌نیا عمران، آسیه. مثنوی معنوی تفسیر و
بیان رموز نیمه اول دفتر دوم. راهنما: جلیل
مسرژاد. ...

۷۶۴. رازقیور، محمد مراد. شرح بیت قصیده از
انوری. ...

۷۶۵. رازقی، ثریا. نقش خاقانی در تحول غزل
فارسی از دیدگاه بن‌مایه‌های ادبی. راهنما:
میرجلال‌الدین کزازی. ۱۳۷۲.

راهنما: احمد تمیم داری. ۱۳۷۱.

۷۶۶. رسولی، عین‌الله. بیان و بدیع در تاریخ
جهانگشای جوینی. راهنما: سیروس شمیسا.
۱۳۷۱.

۷۶۷. رضائی‌نورآبادی، علی‌عباس. فرهنگ عامه
لک. راهنما: احمد تمیم داری. ۱۳۷۲.

۷۶۸. روحانی‌نیا، محسن. سبک‌شناسی شعر
کمال‌الدین اسماعیلی اصفهانی به عنوان حلقه
پیوند سبک خراسانی و عراقی. راهنما: محمد
ترابی. ۱۳۷۳.

۷۶۹. زارعی، علی. بن‌مایه‌های شعر فارسی معاصر

۷۴۷. یزدانی، حسن. شعر مثنوی از نیمه دوم قرن
پنجم تا نیمه قرن هفتم (۴۵۰ ه. ق تا ۶۵۰ ه.
ق). راهنما: منصور رستگار. ۱۳۶۹.

۱۰) دانشگاه علامه طباطبائی

۷۴۸. آقاسی، هوشنگ. تأثیر تسلط ترکان در زبان و
ادبیات فارسی تا قرن هفتم ه. ق. راهنما: اصغر
دادبه. ۱۳۷۱.

۷۴۹. احمدی سلطانی، منیره. تصویر آفرینی در شعر
نو. راهنما: سیروس شمیسا. ۱۳۶۴.

۷۵۰. اسماعیلی، محسن. فرهنگ دیوان کمال‌الدین
اسماعیل، آیات، احادیث، لغات و
اصطلاحات کنایات. راهنما: احمد تمیم داری.
۱۳۷۴.

۷۵۱. امینی، سیاوش. بازتاب سازندگانی مسعود
سلمان. ...

۷۵۲. ایرانی، محمد مراد. تأملی در داستانهای کلیله و
دمته و مرزبان نامه با نگاهی به رموز و اسطوره.
راهنما: احمد تمیم داری، محمد حسین حائری.
۱۳۷۴.

۷۵۳. بامدادی، بهروز. فرهنگ لغات و تعبیرات و
استعارات و کنایات حدیقه الحقیقه سنائی.
راهنما: مسرژاد زنجانی. ۱۳۷۲.

۷۵۴. بشردوست، مجتبی. انسان کامل در مثنوی
مولوی. راهنما: سیروس شمیسا. ۱۳۷۳.

۷۵۵. بهروز، ژاله. شرح و تفسیر مثنوی، ابیاتی از
نیمه اول دفتر چهارم. ...

۷۵۶. پرنیا، موسی. فرهنگ عامه کرد (کرمانشاه).
راهنما: میرجلال‌الدین کزازی. ۱۳۷۴.

۷۵۷. پهلوان، علی محمد. بررسی گویش مردم
گناباد. راهنما: سید محمد ترابی. ۱۳۷۳.

۷۵۸. تسلیمی، علی. دیوان مولانا لسانی شیرازی

- motifs در آثار ده تن از شاعران معاصر. راهنما: سعید حمیدیان. ۱۳۷۲.
۷۷۰. زهره‌وند، سعید. بحثی در مقایسه نظرگاههای عرفانی حافظ و ابن‌فارض. راهنما: محمدحسین بیات. ۱۳۷۳.
۷۷۱. زهره‌وند، سعید. بحثی در مقایسه نظرگاههای عرفانی حافظ و ابن‌فارض. راهنما: محمدحسین بیات. ۱۳۷۳.
۷۷۲. سالک، معصومه. تصحیح تذکره حزین. راهنما: احمد تمیم داری. ۱۳۷۲.
۷۷۳. سרمدی، شمس. شرح پانزده قصیده از خاقانی شروانی. راهنما: سیروس شمیسا. ۱۳۷۴.
۷۷۴. سعیدی، ابوالفضل. شرح و تفسیر مثنوی، دفتر سوم، نیمه اول. راهنما: محمدحسین بیات. ۱۳۷۳.
۷۷۵. شاکری، مسعود. ویژگیهای نثر در عصر مشروطیت. راهنما: حلیل مسگرنژاد. ۱۳۷۴.
۷۷۶. شاهمرادی، فیروز. بررسی قصه‌ها و تمثیل‌ها و مضامین مشترک. راهنما: حلیل مسگرنژاد. ۱۳۷۴.
۷۷۷. شایگان، مریم. مهر سروده‌ها در شعر فارسی. راهنما: میرجلال‌الدین کزازی. ۱۳۷۴.
۷۷۸. شیخی، یحیی. بررسی علم بیان در غزلیات سعدی. راهنما: سید محمد ترابی. ۱۳۷۲.
۷۷۹. شیفته‌فر، افسانه. فرهنگ منظوم جامع اللغات، تألیف نیازی حجازی با تصحیح و تعلیقات افسانه شیفته‌فر. راهنما: رضا مصطفوی سبزواری. ۱۳۶۵.
۷۸۰. صدیقی پاشائی، فاطمه. بررسی انواع استعاره در دیوان صائب تبریزی. --.
۷۸۱. صفاری، محمد شفیع. ازهار گلشن اثر ابراهیم بروعی تبریزی. راهنما: اصغر دادبه. ۱۳۷۱.
۷۸۲. صفاری، محمد شفیع. ازهار گلشن اثر بردهی تبریزی. --.
۷۸۳. طاهری، عباس. دستور زبان تاتی تاجکستانی. راهنما: سیروس شمیسا، کوروش صفوی. ۱۳۷۰.
۷۸۴. عجم، محمدجواد. انیس الشعراء، تألیف حکیم میرزا عبدالحمید افسر قزوینی. راهنما: عسگر نژاد زنجان. ۱۳۷۱.
۷۸۵. علی‌اکبری، نسرين. زبان و فرم در شعر معاصر فارسی. راهنما: سیروس شمیسا. ۱۳۷۱.
۷۸۶. عیسی‌زاده، محسن. فرهنگ اصطلاحات موسیقی در دیوان خاقانی. راهنما: ۱۳۷۴.
۷۸۷. غزائمی، غلامرضا. فرهنگ اصطلاحات پزشکی در دیوان خاقانی. --.
۷۸۸. فرحزاد، ملک محمد. سروده‌های میهن دوره مشروطیت تا دهخدا. راهنما: رضا مصطفوی سبزواری. ۱۳۶۵.
۷۸۹. قاسمی، مسعود. قرآن مترجم مجلس با مقدمه و تصحیح و توضیح و تعلیق. راهنما: یداله شاکری. ۱۳۶۵.
۷۹۰. قریاری، کریمعلی. فرهنگ مشاغل در قرن پنجم و ششم هجری جلد اول. راهنما: سید محمد طباطبائی اردکانی. ۱۳۷۱.
۷۹۱. کاکوئی، صالح. تصحیح و تحشیه انوار البلاغه. ۷۹۲. گل محمدی‌امین، صدیقه. تصحیح ترجمان البلاغه رادویانی. راهنما: سیروس شمیسا. ۱۳۶۴.
۷۹۳. محمودجانلو، حسینعلی. تصحیح دیوان حیاتی گیلانی. راهنما: سعید واعظ. ۱۳۷۲.
۷۹۴. مدبری، محمود. شاعران بی‌دیوان (از قرن سوم تا اواخر قرن پنجم). راهنما: یداله شاکری. ۱۳۶۴.
۷۹۵. مسجدی، حسین. درآمدی بر موصول در دستور زبان و ادبیات فارسی. راهنما: سید محمود طباطبائی اردکانی. ۱۳۷۱.
۷۹۶. معادل رودسری، زهرا. مصباح الارواح اثر

- شمس الدین محمد بردسیری کرمانی. راهنما: ۱۳۷۳.
- محمد طباطبائی. ۱۳۷۲.
۷۹۷. موحدی، محمدرضا، تحقیق و ترجمه معجم الفرق الاسامید. راهنما: سید محمد حسینی. ۱۳۷۲.
۷۹۸. موسوی باغستانی، معصومه. فرهنگ اصطلاحات ادبی (معانی، بیان، بدیع). راهنما: سیروس شمیس. ۱۳۷۲.
۷۹۹. میرزائی، علی (پدرام). تصحیح نسخه خطی منتخبی از دیوان عارف جلبی. راهنما: سیروس شمیس. ۱۳۷۱.
۸۰۰. نصرتی، منوچهر. بررسی صور خیال در منظومه‌های خسرو و شیرین نظامی. ...
۸۰۱. نوری خوشدودباری، محمدعلی. فرهنگ اصطلاحات فلسفی کلامی و منطق خوان الاخوان زادالمسافرین و دیوان ناصر خسرو. راهنما: ... ۱۳۷۴.
۸۰۲. نویدی، محمد. دیوان اشرف. راهنما: سیروس شمیس، محمد ترابی. ۱۳۷۳.
۸۰۳. نیک‌منش، مهدی. فرهنگ دیوان انوری. راهنما: رضا مصطفوی سبزواری و محمد حسین حسن‌زاده. ۱۳۷۴.
۸۰۴. یاقوتیان، علی. شرح ابیات مشکل منطق الطیر و توضیح درباره اصطلاحات فلسفی کلامی و منطقی، منطق الطیر. راهنما: میرجلال الدین کرازی و تمیم‌داری. ۱۳۷۳.
- ۱) دانشگاه فردوسی مشهد**
۸۰۵. آفتابی، سید عبدالرضا. بحثی در تطور بلاغت ادب تا قرن هشتم و ترجمه کتاب (الموخرفی تاریخ بلاغه). راهنما: محمد علوی مقدم. ۱۳۷۳.
۸۰۶. ابراهیم‌زاده، بهمن. مدیحه‌سرایی در ادبیات فارسی (از آغاز شعر فارسی تا اواسط قرن
- پنجم). راهنما: محمد علوی مقدم. ۱۳۷۳.
۸۰۷. اربابی، مهناز. بررسی سبک و زبان و نکات بلاغی مرزبان نامه. راهنما: حسین فاطمی. ۱۳۷۴.
۸۰۸. اردلان جوان، علی. تصحیح انتقادی کتاب دستورالغه کتاب الخلاص تألیف بدیع الزمان ابو عبدالله ابن حسن ابن ابراهیم نظری. راهنما: محمد مهدی رکنی. دکتری.
۸۰۹. اردلان جوان، علی. عنصر خیال در شعر خاقانی. راهنما: محمد علوی مقدم. ۱۳۶۴.
۸۱۰. اشرف زاده، رضا. شرح لغات و ترکیبات و اصطلاحات آثار عطار نیشابوری. راهنما: محمد علوی مقدم. ۱۳۶۴. دکتری.
۸۱۱. افتخاری، محمد مهدی. شخصیت‌های تاریخ بیهقی و تحلیلی از اسمها. راهنما: محمدی. ۱۳۷۳.
۸۱۲. افضل‌ی، رضا. بررسی صور خیال در شعر معاصر. راهنما: محمد علوی مقدم. ۱۳۷۲.
۸۱۳. امینی، حسین. بحثی پیرامون تطور قصیده از آغاز تا به امروز. راهنما: علی اکبر شهابی. دکتری.
۸۱۴. بابا صفری، علی اصغر. مضامین اجتماعی در شعر شیعی. راهنما: محمد جاوید صباغیان. ۱۳۷۳.
۸۱۵. بابایی، محسن. نقد و بررسی رمان کلیدر. راهنما: محمد جعفر یاحقی. ۱۳۷۳.
۸۱۶. بارانی، محمد. شرح و تحلیل تاریخ جهانگشای جوینی ج ۲. راهنما: محمد علوی مقدم. ۱۳۷۰.
۸۱۷. بساک، حسن. ارزیابی نکات ادبی و بلاغی تاریخ بیهقی. راهنما: محمد علوی مقدم. ۱۳۷۱.
۸۱۸. بهروش، پروین. بررسی فن شرح حال نویسی در ایران از گذشته تا حال. راهنما: محمد علوی مقدم. ۱۳۶۴.
۸۱۹. بیهقی، حسنعلی. حکمت عامیانه در کلام

- مولانا. راهنما: رضا انزایی نژاد. ۱۳۶۹.
۸۲۰. پورخالقی چترودی، مهدخت. تجلی شاعرانه اسطوره و اشارات داستانی در مثنوی. راهنما: غلامحسین یوسفی. ۱۳۶۴.
۸۲۱. پهلوان حسینی، علی اصغر. بحثی کلی در تشبیه همراه با ترجمه عبارالشعر ابن طباطبا. راهنما: محمد مهدی رکنی. ۱۳۷۰.
۸۲۲. جغتایی، صادق. فرهنگ داستان نویسی کودکان و نوجوانان. راهنما: یاحقی. ۱۳۷۴.
۸۲۳. جلالی یزدی، رحیم. شیوه بیان نظامی در مثنویهای خسرو و شیرین و لیلی و مجنون. راهنما: محمد مهدی ناصح. ۱۳۷۴.
۸۲۴. جلیلیان، محمد رضا. سیمای انسان در آثار سعدی. راهنما: محمد علوی مقدم. ۱۳۷۲.
۸۲۵. جلیلی، محمود. قرآن در شاهنامه و تأثیرپذیری فردوسی از کلام الله مجید. راهنما: محمد علوی مقدم. ۱۳۷۳.
۸۲۶. جواد نیا، محبتی. سیر غزل سیاسی اجتماعی در شعر پس از انقلاب. راهنما: حسین رزمجو. ۱۳۷۴.
۸۲۷. حدیدی، خلیل. بررسی کتب اخلاقی تا قرن نهم. راهنما: محمد علوی مقدم. دکتری.
۸۲۸. حسن پور، سید اکبر. بررسی موضوعی شعر دوره مشروطه. راهنما: وحیدیان. ۱۳۷۴.
۸۲۹. حمیدی، جعفر. بررسی نثرهای تاریخی در ایران از قرن پنجم تا قرن نهم هجری. راهنما: محمد علوی مقدم. دکتری.
۸۳۰. خسروان، محمد حسین. اوج و انحطاط سبک هندی. راهنما: محمد علوی مقدم. دکتری.
۸۳۱. خلیلی جهاتبع، مریم. شرح و تحلیل تاریخ جهانگشای جوینی ج ۱. راهنما: محمد علوی مقدم. ۱۳۷۰.
۸۳۲. خیرآبادی، عباس. سعدی و عرفان. راهنما: محمد مهدی رکنی. ۱۳۶۹.
۸۳۳. دهقانی، محمد. عشق از کران تا بیکران. راهنما: یاحقی. ۱۳۷۳.
۸۳۴. رستمی، محمد. نگرشی انتقادی بر ایرانشناسی و ایران شناسان در شاخه ادبیات فارسی. راهنما: راشد محصل. ۱۳۷۲.
۸۳۵. رضوی درخشی، زهرا. بحثی درباره استعاره و بررسی استعاره‌های دیوان حافظ. راهنما: محمد علوی مقدم. ۱۳۷۲.
۸۳۶. رنجبر، ابراهیم. فرهنگ لغات و اصطلاحات ترکیبات و تعبیرات اشعار خاقانی (۲ ج). راهنما: انزایی نژاد. ۱۳۷۲.
۸۳۷. ساجدی، علی. روابط مرید و مراد در تصوف براساس سرگذشت حضرت موسی و خضر (ع). راهنما: محمد جاوید صباغیان. ۱۳۷۲.
۸۳۸. سام خانیان، علی اکبر. مسایل ترجمه با نقد و بررسی ترجمه‌های نهج البلاغه. راهنما: محمد علوی مقدم. ۱۳۷۲.
۸۳۹. ستودیان، مهدی. تصحیح و تعلیق مثنوی نقش بدیع. راهنما: یاحقی. ۱۳۷۲.
۸۴۰. سعادت‌مند، سعید. قطعه‌سرایی و تطور آن در ادبیات فارسی. راهنما: محمد علوی مقدم. ۱۳۷۳.
۸۴۱. شفیع‌رادی، رضا. ترکیب‌سازی در دیوان بیدل دهنوی. راهنما: وحیدیان. ۱۳۷۳.
۸۴۲. شهری بر آبادی، محمد. سفرنامه نویسی در ایران (بررسی سفرنامه‌های ایرانی). راهنما: محمد علوی مقدم. -
۸۴۳. طاهری، حمید. تحقیقی در نثر دانشگاهی - بررسی ویژگیهای نثر چهارده‌تن از نویسندگان دانشگاهی. راهنما: محمد مهدی رکنی. ۱۳۷۳.
۸۴۴. عابدیان، علیرضا. پرتو قرآن و حدیث در

۸۵۵. محسنی، احمد. فرهنگ گلها و پرندگان و کاربرد آنها در شعر فارسی. راهنما: محمد حاوید صباغیان. ۱۳۷۱.
۸۵۶. مهاجری، زهرا. تصحیح مثنوی سلمان و ابسال جامی بر اساس قدیمترین نسخ موجود به انضمام تحقیق در داستان. راهنما: محمد مهدی رکنی یزدی. ۱۳۶۴.
۸۵۷. ناصری مشهدی، نصرت. عرفان در شاهنامه. راهنما: محمد حاوید صباغیان. ۱۳۷۰.
۸۵۸. نقوی، نقی. بررسی اسطوره در شعر فارسی (معاصر). راهنما: انزابی نژاد. ۱۳۷۰.
۸۵۹. واعظی، مرادعلی. وصف در شاهنامه فردوسی. راهنما: محمد حاوید صباغیان. ۱۳۷۰.
۸۶۰. یاحقی، محمدباقر. دیوان اشعار نثاری تونی. راهنما: محمد مهدی رکنی. ۱۳۷۲.
۸۶۱. یزدانی احمد آبادی، حسین. بررسی صور خیال در شعر مسعود سعد سلمان. راهنما: محمد علوی مقدم. ۱۳۷۳.
۸۶۲. یزدانی، خلیل الله. حج در ادب فارسی. راهنما: محمد علوی مقدم. ۱۳۷۴. دکتر.
۸۶۳. یزدانی، خلیل الله. حکمت در شعر فارسی از قرن سوم تا اواخر قرن هفتم. راهنما: محمد مهدی رکنی. ۱۳۶۵.
۸۶۴. یونس زاده، حسین. ترجمه بلاغه العربیه فی ثوبها الجدید معانی و بیان با نظایری از ادب فارسی و تطور بلاغت. راهنما: محمد علوی مقدم. ۱۳۷۴.
- حدیقه سنایی. راهنما: محمد حاوید صباغیان. ۱۳۷۵.
۸۴۵. عارفی، مهین. صور خیال در شعر نظامی. راهنما: محمد علوی مقدم. ۱۳۶۴.
۸۴۶. عباسی، محمود. نقد و بررسی، تشبیهات و استعارات در غزلیات سعدی. راهنما: محمد علوی مقدم. ۱۳۷۱.
۸۴۷. عربی، محمدعلی. واژه نامه ترجمه تفسیر طبری با معادلهای قرآنی برخی از واژه ها. راهنما: محمد حاوید صباغیان. ۱۳۷۳.
۸۴۸. علیپور، مصطفی. جستار در وارثان و ساختار زبان شعر امروز. راهنما: وحیدیان. ۱۳۷۴.
۸۴۹. فاطمی، سیدحسین. تصحیح و تحشیه و توضیح اشعه اللمعات جامی. راهنما: جلال الدین آشتیانی. ۱۳۶۳. دکتر.
۸۵۰. فروندی، عظیم. فرهنگ نوادر لغات و ترکیبات و تعبیرات شعر حکیم مجدود بن سنایی. راهنما: محمد حاوید صباغیان. ۱۳۷۳.
۸۵۱. قافله باش، سیدخلیل. مقایسه اشعار نظیری نیشابوری و عرفی شیرازی. راهنما: محمدی. ۱۳۷۲.
۸۵۲. قربانیون، حسین. بررسی طنز در آثار منظوم تا قرن هشتم. راهنما: محمدی. ۱۳۷۱.
۸۵۳. کرمانی، عباس. نثر نوین فارسی. راهنما: محمد جعفر یاحقی. ۱۳۷۲.
۸۵۴. کیانی، حبیب. زبان و ترکیبات حافظ. راهنما: محمدی. ۱۳۷۲.

یادی از دو استاد

اشاره: استاد عبدالجواد حکیمی فلاطوری و استاد محمدتقی دانش‌پژوه از چهره‌های تابناک عرصه تحقیق و پژوهش بودند که در آخرین ماههای سال گذشته چشم از جهان فرو بستند. «دانشگاه انقلاب» مفتخر است که در شماره‌های پیشین خود یکبار در شماره ۹۸ و ۹۹ ویژه فلسفه (پاییز و تابستان ۷۲) گفتگویی در خصوص «رابطه دین و فلسفه» با استاد فلاطوری و نیز یکبار در شماره ویژه کتاب و کتابخوانی (آبان ۷۴) گفتگوی مبسوطی با استاد دانش‌پژوه انجام داده است. دانشگاه انقلاب ضایعه بزرگ و اسفبار درگذشت این دو متفکر محقق را به تمام فرهیختگان ایران تسلیت می‌گوید. جهت آشنایی هر چه بیشتر خوانندگان محترم در زیر شرح مختصری از زندگی و منتخب آثار این بزرگان خواهد آمد.

● استاد عبدالجواد فلاطوری

استاد عبدالجواد حکیمی فلاطوری، فیلسوف، فقیه، دانشمند و محقق اسلامی و رئیس فرهنگستان علوم اسلامی آلمان در تاریخ یکشنبه نهم دیماه در اثر سکته قلبی درگذشت. پیکر شادروان فلاطوری پس از انتقال به ایران، طی مراسم با شکوهی در اصفهان تشییع و به خاک سپرده شد. دکتر عبدالجواد حکیمی فلاطوری در

سال ۱۳۰۴ شمسی در اصفهان دیده به جهان گشود. وی از نواده‌های حکیم متاله مرحوم آخوند ملا اسماعیل اصفهانی استاد فلسفه حاج ملاهادی سبزواری است. فلاطوری در سال ۱۳۱۹ به موازات تحصیلات دبیرستانی به کسب زبان و ادبیات عرب و علوم و معارف اسلامی پرداخت و در شهرهای اصفهان، تهران و مشهد، ادبیات عرب، فقه، فلسفه و عرفان را در محضر استادان بزرگی چون



خداوند در کسب رضای خود موفقش بدارد، مدتی طولانی از من استفاده برد و ژرفای مطالب حکمت و عرفان را فراگرفت. او اینک به درجه شامخی از این علوم و معارف رسیده است و صلاحیت تدریس کتابهایی را داراست که در این رشته‌ها فراهم شده است. با این همه نزد دانش‌پژوهان و طالبان حقایق ناشناخته و مجهول القدر است. پس لازم دیدیم از تلاشهای او تشکر کنم و تمامی طالب علمان و دانشجویان را سفارش کنم تا از او سرچشمه‌های دانش الهی و معارف ربانی و اصول حکمت و عرفان را فراگیرند.»

استاد فلاطوری، علی‌رغم استعداد بی‌نظیر و تلاش فراوان، به نسبت قلمرو اندیشه و درک عمیق خویش همچنان ناشناخته و مجهول القدر ماند.

او در سال ۱۳۴۱ به‌تنبه‌ای را در نشریه راهنمای کتاب در مورد حرکت جوهری آغاز کرد و با این مقاله‌های استوار، بیشتر شناخته شد. مرحوم علامه طباطبایی در مقاله‌ای از وی به عنوان «حکیم فرازنه» نام برد.

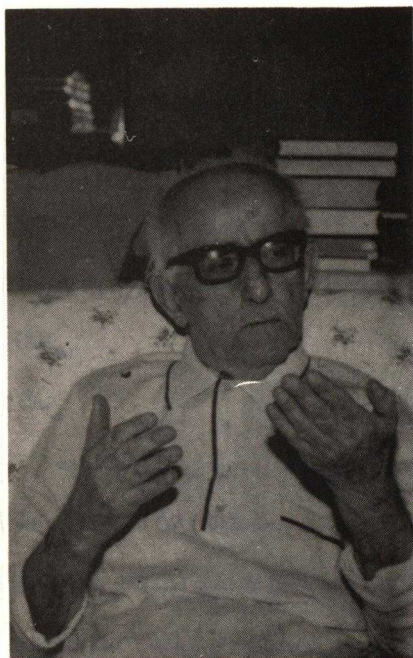
فلاطوری در سال ۱۳۳۳ پس از اتمام دوره معقول و منقول از دانشگاه تهران برای ادامه تحصیل در رشته فلسفه و علوم انسانی به آلمان رفت و در آنجا علوم تربیتی، علوم اجتماعی و تطبیق ادیان را به اتمام رساند و رساله دکتری خویش را درباره اخلاق علمی کانت نوشت.

او زبان لاتین و یونانی را برای تحقیق و ترجمه متون اصلی علمی و فلسفی فراگرفت و

آشپخ محمدعلی شاه‌آبادی، میرزا مهدی آشتیانی، حاج شیخ محمدتقی آملی، آیت‌الله خوانساری، آقاشیخ محمدرضا کلباسی، آقاشیخ هادی کدکنی نیشابوری به تلمذ پرداخت.

در سالهای ۲۸ و ۲۹ کتاب جواهر را با مرحوم آقاشیخ محمدرضا کلباسی مباحثه کرد و بدون تقاضای شخصی، از محضر وی به اخذ اجازه روایت و گواهی درجه اجتهاد نائل آمد.

بیش از ۴۵ سال پیش، مرحوم میرزامهدی آشتیانی در اجازه‌نامه‌ای از فلاطوری چنین یاد کرد: «... منظورم فاضل کامل و صاحب‌نظر استوار رأی، نورچشم و فرزند و مورد اعتماد من عبدالجواد حکیمی فلاطوری است او که



کتابخانه مرکزی دانشگاه منصوب شد. استاد دانش پژوه برای کسب اطلاعات کتابشناسی و نسخه شناسی به کشورهای عراق، عربستان سعودی، شوروی سابق، ترکیه، انگلستان، فرانسه و آمریکا سفر کرد. وی در سال ۱۳۶۹ به دنبال تأسیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی به عضویت آن درآمد.

فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در ۱۴ جلد، فصول خواجه طوسی و ترجمه عربی آن، جامع التواریخ رشیدی، معتقدالامامیه، اخلاق محتشمی، دو رساله در اخلاق، ذخیره خوارزمشاهی و بحر الفوائد و سوانح الافکار از جمله تألیفات و تصحیحات استاد محمدتقی دانش پژوه است.

پس از نوشتن مقالات و رسائل مختلف در نهایت رساله استادی خود را درباره دگرگونی بنیادی فلسفه یونانی در مواجهه با اندیشه اسلامی تدوین و منتشر کرد.

مرحوم فلاطوری در طول مدت اقامت خود در آلمان به استادی دانشگاه کلن در رشته های فلسفه، حقوق، کلام و اسلام معاصر نایل شد و همواره می کوشید تا در معرفی اسلام به زبان فکری اروپا تلاشهای جدیدی را سامان دهد.

پرفسور فلاطوری در تاریخ یکشنبه ۷۵/۱۰/۹ در اثر سکته قلبی درگذشت. پیکر استاد فلاطوری پس از انتقال به ایران، روز ۲۱ دیماه در اصفهان از مقابل دانشگاه اصفهان با حضور دهها تن از فرهنگیان و استادان دانشگاهها تشییع و در مجاورت گلستان شهیدان اصفهان به خاک سپرده شد.

● استاد محمد تقی دانش پژوه

استاد محمدتقی دانش پژوه، محقق، کتابشناس و عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی روز سه شنبه ۲۷ آذر ماه در سن ۸۵ سالگی دیده از جهان فروبست.

۳۴۰ مقاله و تحقیق حاصل عمر پر تلاش استاد دانش پژوه است. وی در سال ۱۲۹۰ خورشیدی در آمل دیده به جهان گشود و به دنبال گذران مراحل مختلف تحصیلات خود در سال ۱۳۳۲ به ریاست بخش نسخ خطی دانشگاه تهران و دو سال بعد به ریاست

راهنمای درخواست اشتراک دانشگاه انقلاب

نام و نام خانوادگی:

تحصیلات:

سن:

تاریخ شروع اشتراک:

از شماره:

نشانی:

تلفن:

کد پستی:

صندوق پستی:

خوانندگان گرامی در صورت تمایل به اشتراک می‌توانند بهای هر تک شماره درخواستی را به حساب جاری ۱۸۵۱۶۳۵۷ بانک تجارت، شعبه انقلاب - فلسطین به نام «معاونت فرهنگی جهاد دانشگاهی» واریز و اصل فیش بانکی را به همراه این برگه به دفتر مجله ارسال فرمایند.

حق اشتراک ۴ شماره ۱۲۰۰۰ ریال، استثنائاً این شماره ۴۰۰۰ ریال

نشانی مجله: تهران، خیابان انقلاب، روبروی در اصلی دانشگاه تهران، دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی، معاونت فرهنگی

صندوق پستی: ۴۳۶۴-۱۴۱۵۵، تلفن ۶۴۶۷۹۲۲

دفتر دانشگاه انقلاب برای توزیع نشریات خود در شهرستانها نماینده فعال می‌پذیرد. علاقه‌مندان می‌توانند با دفتر مجله ارتباط حاصل کنند.